



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشخصات کتاب

نام کتاب:	ابن تیمیه امام سلفی‌ها
موضوع:	کلام و عقاید
مؤلف:	الیاس قاسمی
ناشر:	مرکز چاپ و نشر
تاریخ چاپ:	۱۳۸۸ ش / ۲۰۰۹ م
نوبت چاپ:	اول
تیراژ:	۳۰۰۰

مقدمه

یکی از اصولی که اسلام روی آن تأکید فراوان دارد، اصل اتحاد و یک پارچگی مسلمین است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ
أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ
مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛^۱ ای

کسانی که ایمان آوردید! از خداوند به حق بترسید و جز مسلمان نمیرید. و همگی با هم به ریسمان خدا چنگ زده و پراکنده نشوید. همیشه نعمت خدا بر خود را به یاد داشته باشید که وقتی با هم دشمن بودید خدا بین قلب‌هایتان الفت و همدلی ایجاد نمود و آن‌گاه به نعمت او برادر گشتید. (فراموش نکنید که) شما (قبل از این) نزدیک بر پرتگاه آتش قرار داشتید و آن‌گاه این خدا بود که شمارا نجات بخشید. خدا همین‌گونه برایتان نشانه‌هایش را روشن می‌کند تا شاید هدایت یابید!

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۲ و ۱۰۳.

بارزترین شکل وحدت و یکپارچگی مسلمانان را می‌توان در نخستین جامعه‌ای اسلامی در مدینه منوره که به دست مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایگذاری گردید مشاهده نمود. در آن جامعه جایز نبود هیچ مسلمانی به جان و مال برادر مسلمان دیگرش به ناحق تجاوز نماید. اصلاً بر اساس تعلیمات اسلام مال، ناموس و جان هر مسلمانی بر مسلمان دیگر محترم است. در روایتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ مَالُهُ وَعَرْضُهُ وَدَمُهُ حَسَبَ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ.^۱ تمام وجود هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است؛ مالش، ناموسش و ریختن خونش. از بدی برای هر شخصی همین کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر نماید.

البانی، شعیب ارنؤوط وهیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم منى نفسه وماله الا بحقه وحسابه على الله رواه عمر وابن عمر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^۲ مأمور هستم با مردم بجنگم تا این که «لا اله الا الله» بگویند. پس هر کسی «لا اله الا الله» گفت، جان و مالش از من در امان است، مگر به حقش و حسابش با خداست.

بخاری بعد از روایت این حدیث از ابو هریره می‌گوید: «این حدیث از عمر و ابن عمر نیز روایت شده و او از انس نیز آن را روایت کرده است.» وهیثمی آن را

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۸۷۰۷ و ۱۶۰۶۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۵۲، ح ۴۸۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲. صحیح بخاری، ج ۳۹۲ و ۲۵ و ۱۳۹۹ و ۲۹۴۶ و ۶۹۲۴ و ۷۲۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

از ابن عباس، ابوبکر، سمره، انس، سهل بن سعد، جریر، ابومالک، ابن مسعود و نعمان بن بشیر روایت کرده و از جابر نیز این حدیث روایت شده است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

ایما رجل مسلم كفر رجلا مسلما فان كان كما قال والا فقد باء بالكفر؛^۱
هر مرد مسلمانی که دیگری را کافر بخواند، اگر کافر باشد مشکلی ندارد و الا
خودش کافر گردد.

باز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری فرمودند:

اذا قال الرجل لاختيه يا كافر وهو كقتله؛^۲ هر گاه مردی به برادرش بگوید؛
ای کافر مانند این است که او را کشته باشد.

هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته و این حدیث از ثابت ابن ضحاک نیز
روایت شده است.

ثمرات همین گونه تعلیمات عالی اسلام بود که برادری، همدلی و وحدتی که
در میان افراد آن جامعه وجود داشت، در میان هیچ قوم دیگری دیده نمی شد. حتی
بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر چند میان صحابه اختلاف هایی به سبب امر
خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به وجود آمد، ولی هرگز دیده نشد که این
اختلافات به جایی رسیده باشد که مسلمانان یکدیگر را از دین خارج کنند و یا
کافر و مشرک بخوانند. آری، در زمان خلافت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام گروهی به نام
خوارج بر اثر کج فهمی به جز خودشان همه را کافر دانستند. اما امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

۱. صحیح بخاری، ح ۶۱۰۳ و ۶۱۰۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳ و ۶۰، ح ۴۶۸۷ و ۴۷۴۵ و ۵۰۳۵ و ۵۰۷۷ و ۵۲۵۹ و ۵۲۶۰ و ۵۹۱۴ و ۵۹۳۳ و ۶۲۸۰.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۸، ص ۴۸۲، ح ۱۵۹۸۴ و ۱۹۵۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۳.

با وجود چنین افکار و عقاید باطل هرگز آن‌ها را به کفر نسبت ندادند. و بحمد الله زود ریشه خوارج از بیخ برکنده شد و جز اندکی از آن‌ها باقی نماند.

حتی بعد از به وجود آمدن مذاهب مختلف در جامعه اسلامی، هرچند میان پیروان این مذاهب اختلافاتی (چه در اصول و چه در فروع دین) وجود داشت، ولی دیده نشده که پیرو یکی از آن مذاهب پیرو مذهب دیگر را کافر و از دین خارج گردیده اعلان نماید. آری، کسانی و گروه‌هایی پیدا می‌شدند که غیر خودشان را از دین بیرون شده می‌دانستند، ولی عدد چنین افرادی نسبت به جمهور مسلمانان خیلی اندک و ناچیز بود. و چنین نسبت ندادن (یعنی نسبت کفر ندادن بر یکدیگر) به خاطر آن بود که این فرموده مشهور رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گوش همه مسلمانان تنین می‌زد: **من قال لا اله الا الله فقد عصم مني نفسه وماله؛**^۱ هر کسی که بگوید: لا اله الا الله» (معبودی جز الله نیست) به درستی جان و مالش را (از زوال و ریخته شدن) حفظ کرده است.

صدها سال مسلمانان همین گونه زندگی مسالمت آمیزی با هم داشتند که به ناگاه در دیار شام شخصی به نام ابن تیمیه و پس از او محمد بن عبدالوهاب که ادعای علم و معرفت هم داشتند ظهور کرده و یک دفعه هر مسلمانی را که معتقد به عقاید آن‌ها نبود به گمراهی و بدعت و کفر و شرک متهم کرده و خون و مالش را مباح اعلان کردند. از همان روزهای نخستین ظهور این‌ها علما و دانشمندان زمانشان به مخالفت با این‌ها برخاسته و عقاید و افکار بی‌اساس این دو را آشکار نمودند و دیری نپایید که سر و صدای ابن تیمیه خاموش گردید.

۱. صحیح بخاری، ح ۲۹۴۶ و ۱۳۹۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۱۷ و ۳۳۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۵۱، ح ۲۱۸.

تا این که تقریباً ۳۰۰ سال پیش در سرزمین عربستان در آن هنگام که سرزمین مسلمانان قطعه قطعه گردیده و مورد طعمه بیگانگان قرار داشت، مردی به نام محمد بن عبد الوهاب ظهور کرد و از نو افکار و عقاید مرده‌ی ابن تیمیه را زنده نمود. او نیز به مانند ابن تیمیه هر مسلمانی را که مخالف عقایدش بود مشرک و کافر اعلان نمود. اما این دفعه سرنوشت ابن عبدالوهاب مثل ابن تیمیه نشد که با مردنش افکار و عقایدش نیز از بین برود، بلکه برای ابن عبد الوهاب چنین فرستی فراهم آمد که بعضی از امیران قبایل عرب (آل سعود) که به دنبال پیروزی‌های سیاسی و سیطره بر سرزمین عربستان بودند هم‌فکر و هم‌رأی ابن عبد الوهاب شده و به او پیشنهاد همکاری در گستراندن عقایدش دادند. آن‌گاه با گشایش یافتن کار آل سعود عقاید و افکار ابن عبدالوهاب هم با زور شمشیر شروع به گسترش کرد.

ما در این کتاب سعی کردیم تا خواننده‌ای عزیز را با افکار و عقاید ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب آشنا سازیم. از آن‌جا که افکار و عقاید بی اساس این دو خصوصاً در این محورها: مقابله با فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، ابراز عقاید بی اساس در مورد شرک و اظهار افکار عجیب و غریب در موضوع ذات خداوند و کافر دانستن مسلمانانی که مخالف با افکار آن‌ها باشند، دور می‌زند، بنابراین کتاب خود را به پنج فصل اساسی تقسیم نمودیم:

فصل اوّل: ابن تیمیه و امیر المؤمنین علیه السلام.

فصل دوّم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام.

فصل سوّم: نگاهی به برخی از عقاید ابن تیمیه.

فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در مورد ابن تیمیه.

اما فصل پنجم را به بررسی مذهب وهابیت و افکار و عقاید پایه‌گذار آن، محمد بن عبد الوهاب اختصاص داده‌ایم.

حدیث متواتر و پرهیز از حرام

قبل از ورود به بحث ناچار باید به دو مطلب اشاره کنیم:

۱. مسأله تواتر: اکثر احادیثی که در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است و ابن تیمیه آن را تکذیب کرده و ما در این کتاب با آن‌ها آشنا خواهیم شد، بنابر مبانی اهل سنت متواتر است. لذا باید تواتر و حدیث متواتر از دیدگاه اهل سنت معرفی گردد و با نظر آن‌ها در این مورد آشنا شویم:

ابن کثیر در باره حدیثی در مورد خوارج یازده نفر از تابعین را اسم برده که آن حدیث را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده‌اند، سپس می‌گوید: فهذه اثنتا عشرة طريقا إليه سترها بأسانيدها وألفاظها ومثل هذا يبلغ حد التواتر؛^۱ این دوازده طریق (در واقع ۱۱ نفر را ذکر کرده) به او (به امیرالمؤمنین علیه‌السلام) می‌رسد که به زودی اسانید و لفظهای آن را خواهی دید، و مثل این (تعداد طریق) به حد تواتر می‌رسد.

سیوطی در مورد حدیث متواتر به صورت شعر چنین گفته است:

فَالْمُتَوَاتِرُ، وَقَوْمٌ حَدَّدُوا... بِعَشْرَةٍ، وَهُوَ لَدَيَّ أَجْوَدُ؛^۲ گروهی (از محدثین)

متواتر را حدیثی دانسته‌اند که ده نفر آن را روایت کرده باشد و این نظریه نزد من خیلی خوب و صحیح است.

۱. البداية والنهاية ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۲۱.

۲. الفیه سیوطی فی علم الحدیث، ص ۱۳.

کتانی در کتابی که در موضوع حدیث متواتر نوشته و احادیث متواتر را در آن جمع کرده است می‌گوید: سیوطی حدیثی را که ده نفر از صحابه روایت کرده‌اند، متواتر دانسته و کتابش که در مورد احادیث متواتر نوشته است بر همین اساس بوده و هر حدیثی که ده نفر از صحابه و به بالا روایت کرده‌اند ذکر کرده است.^۱

باز کتانی می‌گوید: حافظ سیوطی در کتاب «الأزهار المتناثرة في الأخبار المتواترة» گفته است: هر حدیثی که آن را ده نفر از صحابه روایت کرده باشند، آن روایت نزد ما اهل حدیث متواتر است.^۲ پس بنابر این تصریح سیوطی که کتانی نیز اشکالی بر آن وارد نکرده است و ابن کثیر که سخنش چندان تفاوتی با این ندارد، از نظر محدثین اهل سنت حدیثی که ده نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند، متواتر است. البته برخی مانند ابن حزم و ابن حجر در «صواعق المحرقة» حدیث هشت نفر از صحابه را نیز متواتر خوانده‌اند که دیگر نیاز به ذکر آن‌ها نیست.

۲. ابن تیمیه کرارا می‌گوید: استدلال به حدیثی که صحتش را نمی‌دانی به اتفاق جایز نیست و آن قول بدون علم است و قرآن و سنت آن را حرام قرار داده است.^۳

این سخن از جانب ابن تیمیه يك نوع فریب خواننده‌ی کتابش است تا وانمود کند که او اهل تقواست و بدون علم نیز سخن نمی‌گوید؛ حال آن که او نه این که از حرام پرهیز ندارد، بلکه از نفاق نیز پرهیز ندارد و لذا فراوان دروغ‌های بزرگ بر زبان جاری کرده و از خود در کتاب‌هایش بر جای گذاشته است. اکنون با توجه به

۱. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۵.

۲. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۶.

۳. منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۷، ص ۶۲ و ۱۷۸.

این سخن ابن تیمیه، با سخنان و اظهارات او آشنا خواهیم شد تا روشن گردد که او چه مقدار به این سخن خود در عمل پایبند بوده و آیا این سخن را از روی ایمان گفته و یا برای فریب مردم و خواننده‌ی کتابش بوده است.

فصل اول: ابن تیمیه و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

در این فصل با دیدگاه ابن تیمیه در مورد احادیثی که در فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است و همچنین طعن‌هایی که او بر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد کرده و جایگاه او با دوستان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و همچنین با دشمنان آنها، آشنا خواهیم شد. همچنین دلائل گمراهی او از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دشمنی‌اش با استفاده از تصریح علمای اهل سنت و سخنان خود او در کتاب‌هایش مورد اشاره و بررسی قرار خواهد گرفت.

ابن تیمیه و حدیث: «علی همراه حق است»

ابن تیمیه در باره‌ی این حدیث که متن کاملش را به زودی می‌آوریم می‌گوید: «این بزرگ‌ترین سخن دروغ است. این حدیث را هیچ کس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت نکرده است؛ نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف. پس آیا کسی دروغ‌گوتر از این پیدا می‌شود که از صحابه و علما حدیثی را روایت کند که آنها آن حدیث را روایت نکرده‌اند و از هیچ یک آنها این حدیث اصلاً شناخته نشده است. این از آشکارترین دروغ‌هاست. و اگر گفته می‌شد که برخی از آنها این حدیث را روایت کرده‌اند و ممکن است صحیح باشد در این صورت امکان صحیح بودنش وجود داشت. (حال آن که چنین نیست) و قطعاً دروغ و نسبت داده شده بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.»

باز همو می‌گوید:

«حق به جز با پیامبر ﷺ همراه کسی نمی‌گردد. اگر حق هر جا که علی باشد به همراه او می‌گشت، واجب بود که علی مانند پیامبر ﷺ معصوم باشد.»^۱

در «مجمع الفتاوی» (ج ۴، ص ۴۱۸) می‌گوید: «اگر حق به همراه علی باشد، عمل کردن به هر آنچه علی می‌گوید واجب است، ولی معلوم است که صحابه و پیروانش با علی در مسائلی مخالفت کرده‌اند. و نصّ شرعی هم داریم که آن نصّ با رأی مخالفان او موافق بوده است؛ مانند: عده‌ای زنی که شوهرش وفات می‌کند، در حالی که او باردار است.» (البته باید دقت داشته باشیم که روش ابن تیمیه و محدثین اهل سنت و وهابیت در صلوات روشن است و آن‌ها صلوات را ناقص ادا می‌کنند، لذا این که در این نوشتار ما بعد از نقل قول و یا حدیثی از کتب اهل سنت، صلوات را به طور کامل ذکر کرده‌ایم این عمل از جانب ماست، نه این که در اصل کتاب، صلوات این گونه بوده باشد.)

جواب: چنان که ملاحظه می‌کنید ابن تیمیه تأکید زیادی بر دروغ بودن این حدیث دارد و چهار مرتبه آن را تکرار کرده و سپس می‌گوید: این حدیث از هیچ کسی حتی با سند ضعیف هم روایت نشده است. و در آخر به دروغ بودن این حدیث ادعای یقین می‌کند.

همچنین اگر در سخنان ابن تیمیه دقت کنیم به دست می‌آید که یکی از سبب‌هایی که ابن تیمیه این حدیث را تکذیب کرده است آن است که لازمه‌ای قبول این

۱. منهاج السنة ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۴۱.

حدیث (که صحیح و ثابت است) آن است که ناچاریم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را معصوم بدانیم.

ما در این جا متن و راویان این حدیث را ذکر می کنیم تا معلوم گردد که اولاً: حدیث مذکور حدیث صحیح (و حتی متواتر) است و ثانیاً: روشن شود که چگونه ابن تیمیه حقایق مسلم را تکذیب و انکار می کند و آشکارا دروغ می گوید.

اینک چند حدیث در این زمینه:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

علي مع الحق أو الحق مع علي حيث كان؛ علي همراه حق هست یا (و) حق همراه علی هر جا که علی هست همراه او می گردد. این حدیث با عبارات: «حق همراه علی است» و «خدایا حق را همراه علی بگردان» نیز وارد شده است.

این حدیث را با الفاظ مختلف مذکور افراد زیر از صحابه روایت کرده اند:

امیرالمؤمنین و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، ابن عباس، ام سلمه، عایشه، حذیفه، جابر، بوبکر، بویوب انصاری، سعد بن عباده، ابوسعید خدری، براء بن عازب، سهل بن سعد، ابو لیلی، ابو طفیل، ابو موسی اشعری، سعد بن ابی وقاص، زید بن ارقم، عبد الرحمان بن سعد، کعب بن اجرت، کعب بن عمر.^۱

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۵۲، ح ۸۰۶؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۲۹ و ۳۹۵، ح ۷۵۸ و ۹۴۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵ و ۲۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۵۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲، ح ۷۶۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۰، ص ۳۶۰ و ج ۴۲، ص ۴۹۹ (با پنج سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۸۲؛ الکنی و الاسماء، ج ۲، ص ۸۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱ ح ۳۳۰۹۱؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۷۴؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ مناقب ابن مردویه، ح ۱۳۴ الی ۱۴۰.

هیثمی با سه سند این حدیث را روایت کرده و یکی را صحیح دانسته و در دوّمی می‌گوید: سعد بن شعیب را نمی‌شناسم و بقیه رجال صحیح‌اند. و در سوّمی نیز می‌گوید: مالک بن جیر را نمی‌شناسم و بقیه ثقه‌اند. ابن کثیر حدیث دوّمی هیثمی را با سند دیگر روایت کرده است و حاکم نیز سند این حدیث را صحیح دانسته است. باید دقت داشته باشیم که سه سند هیثمی را بنابر موازین اهل سنت می‌توان گفت که همگی صحیح‌اند؛ زیرا ابن حبان، ذهبی و ابن حجر در مورد راوی‌ای که مجهول است و شخص ثقه از او حدیث روایت کرده و کسی او را جرح نکرده است، گفته‌اند: جائز الحدیث است.^۱

چنان که می‌بینید این حدیث بنابر نظریه‌ای محدثین و عقیده‌ای که حتی خود ابن تیمیه در مورد اخبار متواتر دارد متواتر، بلکه بالاتر از تواتر است؛ زیرا ابن تیمیه حدیثی را که هفت نفر از صحابه روایت کرده‌اند متواتر دانسته است حال آن که این حدیث را ۲۵ نفر از صحابه روایت کرده‌اند. علاوه بر آن این حدیث شواهد فراوان دیگری نیز دارد که به همین معنا هستند.

۲. ام سلمه همسر پیامبر اکرم ﷺ همیشه می‌گفت:

عن أم سلمة أنها كانت تقول: كان علي علي الحق من اتبعه اتبع الحق
ومن تركه ترك الحق عهد معهود قبل يومه هذا؛^۲ علی همیشه بر حق بود
وهر که از علی پیروی کرد، از حق پیروی کرده است و هر که علی را ترک
کرد، حق را ترک کرده است. این عهد و پیمان دیرینه است.

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۳، رقم ۲۹۶۴؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۹۶، رقم ۱۹۹۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۳۰ و ۳۹۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۱۹.

این حدیث با سه سند روایت شده است و هیشمی برای این حدیث دو سند نقل کرده و رجال یکی را ثقات دانسته جز مالک بن جعونه که می گوید: او را نمی شناسم. این حدیث را عیاض بن عیاض و سلمه بن کهیل از مالک روایت کرده اند و از سخن دارقطنی که ابن عساکر ذیل این حدیث نقل کرده است، روشن می شود که مالک نزد او معروف بوده است و همچنین در آن سلمه از مالک سؤال می کند که آیا تو این سخن را از ام سلمه شنیدی؟ او می گوید: به خدا سوگند سه مرتبه این حدیث را از او شنیدم.

۳. عمره دختر عبد الرحمان می گوید:

عن عمرة بنت عبد الرحمن قالت: لما سار علي إلى البصرة دخل على أم سلمة زوج النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقالت: سر في حفظ الله و في كنفه فو الله إنك لعلی الحق و الحق معك و لولا أني أكره أن أعصى الله و رسوله فإنه أمرنا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن نقر في بيوتنا لسرت معك و لكن و الله لأرسلن معك من هو أفضل عندي و أعز علي من نفسي ابني عمر؛^۱ و قتی علی به طرف بصره (برای جنگ جمل) حرکت کرد، برای وداع با ام سلمه همسر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه اش داخل شد. ام سلمه گفت: در حفظ و پناه خدا حرکت کن. به خدا سوگند حتماً تو بر حق هستی و حق همراه توست. اگر این نبود که من دوست ندارم خدا و رسولش را نافرمانی کنم؛ زیرا او (خداوند متعال) ما (همسران پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را امر فرموده تا در خانه هایمان بمانیم حتماً همراه

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۴۶۱۱.

تو می‌آمدم، ولی به خدا سوگند حتماً کسی را همراه تو می‌فرستم که نزد من از خودم هم برتر و عزیزتر است و آن پسر عمر است.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته‌اند.

۴. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

علي مع القرآن و القرآن مع علي لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض؛ علي همراه قرآن و قرآن همراه علي است. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که در حوض بر من داخل شوند.^۱

این حدیث را ام سلمه و ابن عباس روایت کرده‌اند، حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

یادآور می‌شویم که علاوه بر این اخبار، احمد بن حنبل که ابن تیمیه خود را پیروی مذهب او می‌خواند، نیز به معنای این حدیث تأکید کرده است. راوی می‌گوید:

وهو (علي) كما قال أحمد فيما أخبرنا... سمعت أحمد بن سعيد الرباطي يقول سمعت أحمد بن حنبل يقول: لم يزل علي بن أبي طالب مع الحق و الحق معه حيث كان؛ ۲ علي همان گونه است که احمد گفته است، آنجا که گفته است: «علي همیشه همراه با حق بود و حق نیز همراه او. هر جای که علي بود حق آنجا می‌گشت.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۴۸۷۷؛ معجم الصغیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۰۳.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱۹.

سند این خبر کاملاً صحیح است.

ابن جوزی با وجود تعصبش در مورد فضائل امیرمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، در باره این حدیث می گوید:

ولا يختلف العلماء أن علياً لم يقاتل أحداً إلا والحق مع علي. كيف وقد قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللهم أدر معه الحق كيفما دار؛^۱ علما اختلاف ندارند در این که علی با هر که جنگید حق همراه علی بود. چرا (چنین نباشد) در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خدایا، حق را همراه علی بگردان هر گونه‌ی که علی می گردد.

این سخن ابن جوزی را در نظر داشته باشید؛ زیرا ابن تیمیه قبیح‌ترین سخنان را در حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و جنگ‌های آن حضرت با اهل جمل و صفین گفته است و این سخن ابن جوزی یکی از دلائل دروغگویی او در آن موضوع نیز است.

پس همان گونه که ملاحظه می کنید این حدیث صحیح و ثابت، بلکه متواتر است؛ چه رسد به اینکه این حدیث را کسی نقل نکرده و در هیچ کتابی وجود نداشته باشد. این بیانگر جرعت ابن تیمیه بر دروغ گفتن است که در مورد چنین حدیث با عظمت و با این زیادی سند که بنابر نظر خود او حدیث متواتر است می - گوید: «هیچ کسی آن را نقل نکرده است.»

نکته دیگر اینکه بنابر اعتراف خود ابن تیمیه چون صحت این حدیث ثابت است، پس لازمه‌اش آن است که باید امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را معصوم بدانیم. و واقعیت نیز همین است.

۱. صید الخاطر ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۲۹.

البته چنین هم نیست که معصوم بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط از همین حدیث ثابت شود، بلکه علاوه بر این؛ حدیث متواتر «ثقلین» نیز بر همین معنی دلالت دارد و معصوم بودن آن حضرت بنا بر این حدیث نیز روشن تر است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

همانا من (بعد از خودم) در میان شما دو چیز گران‌بها باقی خواهم گذاشت که اگر به آن چنگ بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی از این دو بزرگ‌تر از دیگری است. (و آن دو عبارت‌اند از: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. پس نگاه کنید که چگونه مرا در باره‌ای این دو چیز خواهید گذاشت؟ (بدانید که) این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آن‌که بر من سر حوض وارد شوند.^۱

البته احادیث دیگری نیز به همین معنا وجود دارد که ما بعضی از آن‌ها را در زیر یادآوری می‌کنیم و بعضی دیگر را در بحث‌های آتی ملاحظه خواهید کرد:

۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من أطاع علياً فقد أطاعني و من عصى علياً فقد عصاني؛^۲ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر که مرا اطاعت کند، در واقع خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر

۱. سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۰۱.

۲. معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۴۸۵، ح ۱۲۴؛ من حدیث خیثمه، ج ۱، ص ۷۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۲۱؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۰۶؛ فرائد السمطین، ح ۱۴۲.

که علی را اطاعت کند، در واقع مرا اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند، حتماً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث در مصادر مذکور از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابوذر، حذیفه، ابوبرزه، یعلی بن مرّه، ام سلمه و عایشه روایت شده است و حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

۶. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

يا علي من فارقني فقد فارق الله ومن فارقك يا علي فقد فارقني؛ ای علی، هر که از من جدا شود، از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود، در حقیقت از من جدا شده است.^۱

این حدیث نیز از ابوذر، عمر، ابو هریره، ابن عمر و بریده روایت شده است. حاکم و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

پس همه‌ی این اخبار صحیح، دلالت بر معصوم بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و واجب بودن اطاعت از آن حضرت را دارد. اما اینکه ابن تیمیه می‌گوید: «صحابه و پیروان علی با او مخالفت می‌کردند» اگر فرضاً چنین نقلی را صحیح بدانیم جوابش این است که نه اینکه بعضی از صحابه، بلکه اگر همه‌ای آن‌ها با آن حضرت مخالفت می‌کردند نیز هیچ‌گونه خللی بر معصوم بودن آن حضرت وارد نمی‌شد و مخالفت آنها معصوم بودن آن حضرت را نمی‌تواند نقض بکند، بلکه

۱. معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹۶، ح ۱۳۵۵۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ مسند بزّار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۴۲، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۷۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۹۷۴ الی ۳۲۹۷۶.

برعکس نشانه انحراف مخالفین خواهد بود. در صفحات بعد خواهیم دید که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چگونه با برخی از صحابه که از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شکایت می‌برد برخورد می‌کردند و با سخن ابن عباس نیز آشنا خواهیم شد که او مخالفت کنندگان با کارهای امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را احمق معرفی کرده است. پس، از این اخبار و مانند آن که فراوانند روشن و ثابت می‌شود که اسلام، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام را معصوم قرار داده و کسانی را که با این موضوع مخالفت می‌کنند، مخالفت کننده با خداوند متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده است. همچنین هر که بر معصوم بودن آن حضرت اشکال وارد می‌کند و طعن می‌زند بدون شك به خداوند متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طعنه زده است، نه به کس دیگر.

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «طیر»

ابن تیمیه می‌گوید: «به درستی که حدیث «طیر» در نزد آگاهان به حقایق نقل (به حدیث) از احادیث دروغ و ساخته شده است ... از حاکم در باره‌ای این حدیث سؤال کردند و او گفت: «این حدیث صحیح نیست.»^۱

جواب: حدیث «طیر» از احادیث متواتر است که افراد زیادی از صحابه با سندهای فراوان آن را روایت کرده‌اند که ما به نقل متن حدیث و راویان آن اشاره کرده و بعد از آن به پندارهای دروغین ابن تیمیه نیز پاسخ خواهیم داد.

«نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرنده‌ای (بریان شده) بود و آن حضرت فرمودند: خداوند! محبوب‌ترین خلق و بندهات را به نزد من بیاور تا با من این پرنده را بخورد. سپس علی بن ابی طالب آمد و آن را همراهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خورد.»

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۷۱.

این حدیث از امیرالمؤمنین عليه السلام، انس بن مالک (با بیش از ۹۰ سند)، ابن عباس، سفینه، ابوسعید خدری، ابوظیفیل، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن عاص، یعلی بن مرّه، جابر بن عبد الله، ابو رافع و حبشی بن جناده روایت شده است.^۱

این حدیث از احادیث متواتره است و اسانید صحیح و حسن بسیاری دارد. برای نمونه به چند سند اشاره می‌کنیم:

۱. هیشمی در مورد یکی از اسانید می‌گوید: حماد بن مختار را نشناختم، بقیه رجالش رجال صحیح (رجال بخاری و مسلم) است.

۲. در مورد سند دیگر می‌گوید: احمد بن عیاض را نشناختم، وبقیه رجال سند رجال صحیح است.

۳. در مورد سند ابویعلی می‌گوید: رجالش ثقات هستند و در برخی آن‌ها خلاف است.

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵ و ۶۲۶، ح ۳۷۲۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۵۹۵، ح ۳۷۲۱ و ۸۳۹۸؛ خصائص نسائی، ح ۱۰؛ مسند ابو حنیفه ابو نعیم، ج ۱، ص ۲۳۴؛ امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۵۱۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰، ح ۴۰۵۲؛ طبقات المحدثین ابوشیخ، ج ۳، ص ۳۶۴، ح ۹۲۴؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۰، ح ۹۴۵؛ حدیث ابی الفضل الزهری، ج ۱، ص ۴۰۱، ح ۴۰۰ و ۴۰۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۷۳۰، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۶۳۲۳، ج ۷، ص ۸۲، ح ۶۴۳۷، ج ۱۰، ص ۲۸۲، ح ۱۰۶۶۷؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۱۷۴۴، ج ۶، ص ۹۰، ح ۵۸۸۶، ج ۷، ص ۲۶۷، ج ۹، ص ۱۴۲؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۲، ح ۱۴۸۸؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۷، ح ۳۸۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷؛ حلیة الاولیا، ج ۶، ص ۳۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۴۱، ح ۴۶۵۰ و ۴۶۵۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۴۵ تا ۲۵۷، (با بیش از ۱۵ سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۶ با ۵ سند.

۴. در مورد سند چهارم می‌گوید: رجال این سند همه رجال صحیح است، جز فطر و او ثقه است. (دقت داشته باشیم که فطر نیز از رجال صحیح بخاری است).

۵. و در مورد سند ابن عباس نیز می‌گوید: در سند این حدیث محمد بن سعید را نشناختم بقیه توثیق شده‌اند و در سلیمان بن قرم ضعف است.

۶. یکی از اسانید ابن عساکر تمام رجالش ثقه هستند که عبارت‌اند از: انبأنا ابو القاسم الحریری قال: انبأنا ابو طالب العشری قال: انا الدارقطني قال: انا محمد بن مخلد قال: انا حاتم بن اللیث قال: انا عبیدالله بن موسی عن عیسی بن عمر القاری عن السدی قال انس.^۱ ابن جوزی این سند را به وجود اسماعیل بن عبدالرحمن سدی ضعیف معرفی کرده است و همچنین ممکن است وهابی‌ها نیز با اکتفا به ذکر برخی مانند ابن معین و جوزجانی ناصبی که سدی را تضعیف کرده‌اند، برخی سند حدیث طبر و از جمله این سند را ضعیف معرفی کرده، و مردم را فریب دهند. لذا دقت داشته باشیم که سدی اولاً از رجال صحیح مسلم است. ثانیاً: او را شعبه، ثوری و زائده (بنابر نقل ترمذی ذیل حدیث طبر) و یحیی قطان، احمد، عجلی، ابن مهدی، نسائی، ابن حبان و البانی ثقه دانسته‌اند و ساجی، ابن عدی و ابن حجر او را صدوق دانسته‌اند، حاکم، ذهبی و البانی احادیث او را صحیح دانسته‌اند و یحیی قطان می‌گوید: کسی او را ترك نکرده و از کسی نشنیدم که جز به خوبی از او یاد کرده باشد. پس با این بیان روشن شد که این سند بلا نزاع صحیح است؛ زیرا ما بقی رجال سند ثقه هستند.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ العلل المتناهیة ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۳۶۳.

۷. سند معتبر دیگر نزد این عساکر سند ذیل است: أخبرنا أبو محمد بن الأكفاني أنا أبو محمد عبد العزيز بن أحمد أنا أبو الحسن علي بن موسى بن الحسين نا أبو الحسن علي بن عمر الدارقطني نا محمد بن مخلد بن حفص العطار نا حاتم بن الليث الجوهري نا عبد السلام بن راشد نا عبد الله بن المثنى عن ثمامة عن أنس.^۱ رجال این سند نیز همه ثقه‌اند و ابن مثنى صدوق و ابن راشد را اهل سنت مجهول دانسته‌اند، ولی او از اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و ثقه است، ولی بنا بر قاعده گذشته که از ذهبی و ... ذکر شد، این سند به تنهایی مورد اعتماد است چه رسد در شواهد.

۸. أخبرتنا أم المجتبی ناصر قالت قرئ علی إبراهيم بن منصور نا أبو بكر بن المقرئ أنا أبو يعلى نا قطن بن نسیر نا جعفر بن سلیمان الضبعی نا عبد الله بن المثنى عن عبد الله بن أنس عن أنس بن مالك.^۲ رجال این سند نیز ثقات هستند جز قطن بن نسیر که صدوق و از رجال مسلم است.

۹. حدثنا الحسن بن محمد السكوني، قال: حدثنا الحسن ابن علي النسوي، قال: حدثنا إبراهيم بن مهدي المصيصي، قال: حدثنا علي بن مسهر، عن مسلم أبي عبد الله، عن أنس. (مناقب ابن مردويه، ح ۱۷۰). کل رجال این سند ثقه هستند جز حسن نسوی که شیخ طبرانی نیز است و ما او را نشناختیم.

۱۰. همچنین ابن کثیر در تاریخش بیست و نه سند برای این حدیث ذکر کرده است و از جمله اسانید او سند ابن ابی حاتم است که تمام روای آن بلا نزاع ثقات-

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۵۶. ابن مردویه این حدیث را با سند فوق از عباس بن بکار از عبدالله بن مثنی روایت کرده است. مناقب ابن مردویه، فصل دهم، حدیث طبر.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۴۷.

اند که عبارت‌اند از: ابن ابی حاتم، از عمار بن خالد از اسحاق بن یوسف ازرق، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از انس و این سند نیز بدون شك صحیح است.

۱۱ و ۱۲. بخاری در تاریخش دو سند صحیح برای این حدیث ذکر کرده و هر دو را مرسل خوانده است. در اولی در مورد عثمان طویل گفته است: برای او سماع از انس دانسته نشده است. و در دومی نیز عبدالملک بن ابی سلیمان را چنین وانمود کرده که او نیز حدیثش از انس مرسل است. اما عثمان؛ نشنیدن او نیز از انس ثابت نشده و خود بخاری در شرح حال عثمان، در تاریخش، عثمان را از کسانی خوانده که از انس حدیث روایت کرده است، ولی آن‌جا این اشکال را وارد نکرده است. ابن حبان و ابن حجر و دیگران نیز او را از راویان از انس نام برده و اشکالی وارد نکرده‌اند. اما عبدالملک؛ ذهبی و ابن حجر او را از راویان از انس برشمرده‌اند. همچنین این دو راوی زمان انس را درك کرده‌اند. پس بدون شك این دو سند نیز صحیح خواهد بود.

۱۳. آجری در (الشریعه، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۱۴۵۵) این حدیث را از ابواحمد هارون بن یوسف از ابن ابی عمر العدنی از محمد بن جعفر بن محمد از (عبدالرحمن) ابن ابی رجال از پدرش محمد بن عبدالرحمن از انس روایت کرده و رجالش ثقه و این سند نیز صحیح است.

۱۴ و ۱۵. ابن حجر از (الغرائب) دارقطنی با این سند: عبدالله بن محمد بن عمارة انصاری، از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة، از انس این حدیث را نقل کرده است و این سند نیز صحیح است. دارقطنی آن‌را از منفردات انصاری از مالک خوانده و گفته است: غیر او ثابت‌تر از اوست. (پس او از نظر دارقطنی ثقه و ثبت است). ابن فتحون گفته است: او اعلم الناس به انساب انصار بود و عدوی با

اتکا به کتاب او کتاب انساب انصار را تألیف کرده است.^۱ ابن سعد، خطیب و ذهبی نیز او را عالم به انساب انصار معرفی کرده‌اند و خطیب پنج نفر از محدثین را نام برده که از او حدیث روایت کرده‌اند و ذهبی گفته است: کسی او را تضعیف نکرده است.^۲ با این بیان روشن می‌شود که این سند نیز صحیح است. ابن جوزی محمد بن صالح را در غیر سند دارقطنی در این حدیث با مدنی خلط کرده و از ابن حبان تضعیف او را نقل کرده است و حال آن که این محمد بن صالح بن مهران است و ابن حبان او را ثقه و ابن حجر صدوق خوانده و عالم به انساب نیز بوده و کسی او را تضعیف نکرده است.

از این قبیل اسانید صالح برای این حدیث بسیار است و ما این چند نمونه را ذکر کردیم تا بی‌اساس بودن سخن کسانی که می‌گویند: این حدیث سند سالم ندارد روشن گردد. اگر در مورد *تک تک* اسانید بحث شود سند ترمذی و نسائی و بلاذری و ... نیز صالح بودنش روشن خواهد شد. متأسفانه امروزه وهابی‌ها با رهبری البانی احادیث فضائل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را با اشاره به برخی اسانید ضعیف و یا با اشاره به ضعف راویان ثقه بدون اشاره به توثیق اکثر محدثین و ... خواننده‌ی خود را فریب می‌دهند و حدیث را ضعیف معرفی می‌کنند. بنابر این ما به این چند سند اشاره کردیم و الا این حدیث بدون تردید متواتر است.

۱. لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۳۶، رقم ۱۳۸۴؛ علل المتناهیة، ج ص ۲۳۰، ح ۳۶۱.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۶۲، رقم ۵۱۸۱؛ تاریخ الاسلام

ذهبی، ج ۴، ص ۴۶، رقم ۲۳۱.

برخی از علما کتاب مستقلی در باره‌ی این حدیث شریف تألیف نموده‌اند؛ مانند: طبری، صاحب تفسیر و تاریخ مشهور، ابن عقده، ابو نعیم، حاکم، ابوبکر بن مردویه، ذهبی و ابن شاهین.

متذکر می‌شویم که حاکم این حدیث را در «مستدرک» از انس بن مالک با دو سند روایت کرده و سندش را نیز صحیح دانسته است. سپس می‌گوید: «این حدیث را از انس بیش از سی نفر از اصحابش روایت کرده‌اند و همچنین با سند صحیح از علی، ابوسعید، و سفینه نیز روایت شده است.» همچنین حاکم کتاب مستقلی در باره این حدیث تألیف کرده است. سبکی، مقدسی و ذهبی، نیز گفته‌اند که این حدیث را حاکم صحیح می‌دانسته و آن را در کتابی جمع کرده است.

حاکم حتی می‌گوید: حدیث الطیر من مشهورات الأحادیث وکان علی أصحاب الصحاح أن یخرجوه فی الصحاح ویقول: ذاکرت به کثیرا من المحدثین ویقول: کتبت فیه کتابا؛^۱ حدیث طیر از احادیث مشهور است و به صاحبان صحاح (یعنی بخاری و مسلم) لازم بود که آن را در صحاح خود روایت کنند. و می‌گوید: «در باره‌ی این حدیث با بسیاری از اهل حدیث گفت و گو کردم و کتابی نیز در باره‌ی آن نوشتم.

دروغ بودن این نسبت که حاکم این حدیث را غیر صحیح دانسته از سخنان گذشته‌ی حاکم روشن می‌شود. مضافا شخصی که این نسبت را به حاکم داده و از او نقل کرده، ابو عبدالرحمن شاذیوخی است^۲ که او مجهول است. نقل چنین سخنی حتی در صورت

۱. معرفة العلوم الحدیث حاکم، ص ۹۳.

۲. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی .

صحت سندش با وجود تصریحات گذشته از جانب حاکم در کتبش و بدون اشاره به آن‌ها خود يك نوع دروغ و خدعه و فریب آشکار خواننده کتابش است.

همچنین ابن کثیر می گوید: استاد ما ذهبی کتابی در مورد این حدیث نوشته و پس از ذکر احادیث بیش از نود نفر از تابعین را نام برده است که آن‌ها این حدیث را از انس روایت کرده‌اند.^۱ ابن کثیر نام ۵۴ نفر از تابعین را که این حدیث را از انس روایت کرده‌اند در کتابش ذکر کرده است.

وقتی يك حدیث را تنها از انس بیش از نود نفر از تابعین روایت کرده‌اند، کجا جای شك در صحت چنین حدیث باقی می ماند، مگر اینکه انسان مغرض و دارای هدف کینه جویانه باشد.

اما روایت انس بن مالک؛ او می گوید: «در نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرنده‌ای (بریان شده) بود. آن حضرت فرمودند: «خداوندا! محبوب ترین خلق و بندهات را به نزد من بیاور تا همراه من این پرنده را بخورد.» آنگاه ابوبکر آمد و حضرت او را برگرداندند. سپس عمر آمد، او را نیز رد کردند. سپس علی آمد و به او اجازه دادند.»^۲

علاوه بر این در داستان این حدیث چنین مشهور است:

عن أنس بن مالك قال: كنت أخدم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقدم لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرخ مشوي فقال: اللهم ائتني بأحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير قال: فقلت اللهم اجعله رجلا من النصار فجاء علي فقلت إن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علي

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۸ و خصائص نسائی، ج ۹، ص ۱۲۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۷،

ص ۱۰۵، ح ۴۰۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵.

حاجة ثم جاء فقلت إن رسول الله ﷺ على حاجة ثم جاء فقال رسول الله ﷺ افتح فدخل فقال رسول الله ﷺ ما حبسك علي فقال إن هذه آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم أنك على حاجة فقال: ما حملك علي ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله سمعت دعاءك فأحببت أن يكون رجلا من قومي فقال رسول الله ﷺ: إن الرجل قد يحب قومه؛ خلاصه این حدیث این است: وقتی پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خدایا محبوب‌ترین بندهات را به نزد من بیاود تا همراه من این پرنده را بخورد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سه مرتبه به در خانه پیامبر اکرم ﷺ آمدند، ولی انس که دعای آن حضرت را شنیده بود دوست داشت که آن محبوب‌ترین شخص از جمله هم دیارانش یعنی از انصار باشد. بنابر این هر دفعه به امیرالمؤمنین می‌گفت که پیامبر ﷺ مشغول هستند. و با این روش اجازه نمی‌داد تا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ داخل خانه شوند. تنها در آخرین مرتبه بود که وقتی علی آمد و پیامبر اکرم ﷺ صدای در را شنیدند خود به انس دستور دادند که بین چه کسی است؟ انس گفت «علی است.» حضرت فرمودند: «بگزار بیاید.» آنگاه وقتی پیامبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را دیدند فرمودند: «ای علی، چرا دیر کردی؟ من خیلی وقت است که منتظر تو هستم.» ۱

این حدیث را حاکم به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است. اما ذهبی در «تلخیص» در مورد یکی از اسانید این روایت گفته است: «ابن عیاض را نمی‌شناسم»، ولی بعداً در «میزان الاعتدال» به این اشتباه خود پی برده و می‌گوید: «حاکم در «مستدرک» پس از نقل حدیث «طیر» گفته است که به شرط شیخین

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

صحیح است و من آن جا گفته بودم که همه روایانش ثقه‌اند غیر از این راوی (ابن عیاض) و این را آن جا متهم کرده بودم، ولی سپس برایم روشن شد که این راوی نیز شخص راستگو و صدوق بوده است.^۱

یادآور می‌شویم که ذهبی در حدیث دوّم حاکم نیز در باره‌ی ابراهیم بن ثابت همین اشتباه را کرده و در «میزان الاعتدال» به آن اشاره کرده است و آن جا نیز گفته است که این حدیث دارای سند‌های فراوانی است که من آن‌ها را در کتابی جمع کرده‌ام.^۲ هیشمی نیز به صحیح بودن این حدیث اشاره کرده است.

اما ببینید ابن تیمیه در مورد این حدیث چه می‌گوید: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا می‌دانست که محبوب‌ترین مردم نزد خداوند علی است و یا نمی‌دانست. اگر می‌دانست می‌توانست کسی را بفرستد تا علی را صدا کند ... و یا می‌گفت: «خدایا، علی را به نزد من بیاور که او محبوب‌ترین شخص نزد تو است.» چه حاجت است بر دعا و مبهم گذاشتن در دعا. اگر نام علی را ذکر می‌کرد انس را از آرزوهای باطل راحت می‌ساخت تا انس در را بر روی علی نیندد.»^۳

باید گفت: اینکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند که آن شخص جز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی دیگری نیست، جای هیچ شبهه‌ای نمی‌باشد. و روش آن حضرت که مسأله را به این صورت بیان فرمودند به خاطر آن است که فضیلت و حقیقت امیر المؤمنین را به مردم بهتر برسانند؛ زیرا در جای خودش در علم بلاغت ثابت شده که یکی از روش‌های تأکید بر امری و نشان دادن اینکه امر خیلی امر مهم است این

۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۶۵، ح ۷۱۸۰.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۵، ح ۵۹.

۳. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۷۴.

است که مطلب برای مخاطب به صورت مبهم عرضه گردد تا او را وادار به جست و جو نماید. و این چنین عرضه کردن مطلب از دیدگاه علم بلاغت به مراتب بهتر از آن است که از اوّل اسم و رسم تعیین گردد.

برای ابن تیمیه بهتر بود مسأله را اول از دیدگاه علم بلاغت مورد بررسی قرار می‌داد.

یکی دیگر از دورغ‌های ابن تیمیه در مورد این حدیث آن است که او این حدیث را از نظر آگاهان به حقایق حدیث دروغ معرفی کرده است. و این در حالی است که چنانی که ملاحظه نمودید حدیث مذکور را حدیث شناسان معروفی چون احمد بن حنبل، ترمذی، نسائی، بزار، ابن حبان، حاکم، مقدسی، هیشمی و دیگران روایت کرده‌اند و چندین نفر از محدثان بزرگ مانند ابن عقده، طبری، ابو نعیم، حاکم و ذهبی کتب مستقل در مورد آن حدیث نوشته‌اند.

ذهبی در شرح حال حاکم می‌گوید:

وأما حدیث الطیر فله طرق کثیرة جدا قد افردتها بمصنف ومجموعها هو یوجب ان یکون الحدیث له اصل...^۱ حدیث طیر واقعاً سندهای زیادی دارد ومن کتاب مستقلى در باره‌ی آن نوشتم ومجموع آن دلالت می‌کند که حدیث اصل دارد» یعنی یقیناً آن را پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند.

با این وجود باید دقت داشته باشیم که ذهبی با پیروی از هوا و هوس در «میزان الاعتدال» راویان زیادی را بدون هیچ دلیل و به مجرد روایت حدیث طیر متهم کرده است.^۲

۱. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

۲. میزان الاعتدال، شرح حال رقم ۴۷ و ۵۹ و ۳۹۰ و ۸۹۱ و ۲۰۰۷ و ۲۲۷۰ و ۵۰۴۸ و ۷۶۴۴ و ...

ابن تیمیه و تکذیب حدیث غدیر

در داستان غدیر خم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به امر خداوند متعال رسماً به جانشینی خویش منصوب کرده و آن را به امت اسلامی اعلام فرمودند. ابن تیمیه در مورد قسمت اول حدیث غدیر که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس علی نیز مولای اوست» می‌گوید:

وأما قوله من كنت مولاه فعلي مولاه فليس هو في الصحاح لكن هو مما رواه العلماء و تنازع الناس في صحته فنقل عن البخاري وإبراهيم الحربي وطائفة من أهل العلم بالحديث انهم طعنوا فيه و ضعفوه و نقل عن احمد بن حنبل انه حسنه كما حسنه الترمذي ... و قال ابن حزم ... وأما «من كنت مولاه فعلي مولاه» فلا يصح من طريق الثقات أصلاً ... نحن نجيب بالجواب المركب فنقول: أن لم يكن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قاله فلا كلام وإن كان قاله فلم يرد به قطعاً الخلافة بعده إذ ليس في اللفظ ما يدل عليه و مثل هذا الأمر العظيم يجب أن يبلغ بلاغاً مبيناً؛^۱ این حدیث در صحاح نیامده است، ولی آن از چیزهایی است که علما روایت کرده‌اند (پس بخاری و مسلم فوق علما هستند!). مردم در صحتش نزاع دارند و از بخاری، ابراهیم حربی و طائفه‌ی از اهل علم به حدیث نقل شده که آن‌ها بر این حدیث طعنه زده و آن را تضعیف کرده‌اند. از احمد نقل شده که او این حدیث را حسن دانسته چنان- که ترمذی نیز حسن دانسته است. ابن حزم گفته است: این حدیث از طرق ثقات اصلاً صحیح نیست ... ما (ابن تیمیه) پاسخ مرکب می‌دهیم و می‌گوییم:

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

پیامبر ﷺ این سخن را نگفت پس حرف دیگری نیست. اگر هم گفته باشد قطعاً از آن، خلافت پس از خود را اراده نکرد؛ زیرا در لفظ حدیث چیزی که دلالت بر خلافت کند نیست و در مانند این امر عظیم لازم است که به صورت آشکار ابلاغ کند.

پاسخ: حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» حدیثی است که هیچ حدیثی در مکتب اهل سنت به درجه‌ای آن نمی‌رسد؛ زیرا حدود ۱۳۰ نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند و برخی از محدثین اهل سنت و وهابی بر خلاف میلشان اعتراف بر تواتر آن کرده‌اند. برای روشن شدن دروغگویی ابن تیمیه و عظمت این حدیث به بعضی موارد اشاره می‌کنیم.

ذهبی پس از نقل این حدیث می‌گوید: متن این حدیث متواتر است.^۱
در جای دیگر می‌گوید: صدر حدیث متواتر است.^۲ ابن کثیر نیز این سخن ذهبی را نقل کرده و با سکوت به تواتر این حدیث اعتراف کرده است.
البانی وهابی می‌گوید: قسمت اول حدیث از پیامبر ﷺ متواتر است.^۳
شعیب ارنؤوط نیز که از محدثین وهابی است می‌گوید: برای این حدیث شواهد فراوانی است که به حد تواتر می‌رسد.^۴
کتانی این حدیث را در کتاب احادیث متواتره‌اش وارد کرده و از سیوطی و مناوی نیز نقل کرده است که آن را متواتر دانسته‌اند.^۱

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۳۵، ذیل شرح حال رقم ۸۶.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۶؛ البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳. احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱۷۵۰.

۴. حاشیه‌ای مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۰ ذیل حدیث شماره ۳۰۶۲.

جزری حنفی نیز این حدیث را متواتر دانسته است.^۲

ذهبی می گوید:

جمع (الطبری) طرق حدیث غدیر خم فی أربعة أجزاء رأیت شرطه فبهرنی سعة رواياته وجزمت بوقوع ذلك؛^۳ طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جزء جمع کرده، من مقداری از آن را دیدم و فراوانی آن مرا حیرت زده کرد و یقین کردم که این داستان اتفاق افتاده است.

ابن حجر می گوید:

واما حدیث «من كنت مولاة فعلي مولاة» فقد أخرجه الترمذي والنسائي وهو كثير الطرق جدا وقد استوعبها بن عقدة في كتاب مفرد وكثير من اسانيدھا صحاح وحسان؛^۴ اما حدیث «من كنت مولاة فعلي مولاة» در واقع دارای اسانید بسیاری است ... و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند.

همین مقدار برای شناخت عظمت این حدیث شریف کفایت می کند و الا تصریح محدثین به تصحیح آن فراوان است. احمد بن حنبل که ابن تیمیه به دروغ می گوید که این حدیث را حسن دانسته تنها در مسندش این حدیث را از نه نفر از شیوخش با یازده سند روایت کرده است و عبدالله در مسند جمعا با پانزده سند این حدیث را نقل کرده و نسائی با چهارده سند آن را در سنن الکبری و خصائصش روایت کرده و هیشمی در کتابش بیش از بیست سند این حدیث را صحیح و حسن

۱. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ح ۲۳۲.

۲. اسنی المطالب، ص ۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

۴. فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

و یا رجالش را ثقات معرفی کرده است.^۱ ابن عساکر در جزء ۴۲ تاریخش با بیش صد سند این حدیث را روایت کرده است. با این حال چه کسی و چرا حدیث با این عظمت را از اصل انکار می‌کند! چه حدیثی در اسلام وجود دارد که محدثین و آن هم در قرن سوم اسانید آن را در چهار جلد جمع کرده باشد!

جالب است بدانیم تنها کسانی حدیث شریف غدیر را تضعیف و انکار کرده‌اند که از جانب علمای اهل سنت متهم به نصب و دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام هستند؛ مانند:

۱. ابوبکر بن ابی داود که از نواصب خوانده شده است^۲ و او این حدیث را انکار کرده و همین امر سبب شده تا طبری در رد بر او اسانید این حدیث را جمع کند.
 ۲. ابن حزم: ابن حبان در مورد او می‌گوید: از چیزهایی که بر زشتی او می‌افزاید پیروی او از امراء سلف و خلف بنی امیه و اعتقادش بر صحت خلافت آنها بود تا جایی که به ناصبی بودن نسبت داده شد.^۳

۳. ابن تیمیه که علمای اهل سنت بر ناصبی بودن او تصریح دارند که در جای خود در این کتاب ملاحظه خواهید کرد. همچنین امروزه برخی از وهابی‌ها با پیروی از ابن تیمیه حتی اصل وقوع غدیر را انکار می‌کنند.

۴. بخاری در تاریخش به نقل از عثمان بن عاصم گفته است: حدیث «من كنت مولاه» را تا زمانی که ابواسحاق سبعی از خراسان آمد نشنیدیم و مردم در آن از او پیروی کردند (یعنی حدیث را از او گرفتند و نقل کردند).^۱

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ الی ۱۰۸.

۲. کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۲۸ شرح حال ابن ابی داود؛ البته از حالات او در سیر ذهبی ظاهر می‌شود که او توبه کرده است.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۰۱، شرح حال ابن حزم، رقم ۹۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۵۲.

بخاری با سکوت این سخن دروغ و تهمت محض را نقل کرده است، ولی ذهبی پس از نقل این سخن می‌گوید: بدون شك این حدیث ثابت است، ولی ابو حصین (عثمان بن عاصم) عثمانی است و این در رجال کوفه نادر است. گرچه در مورد ابو حصین تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی به دو دلیل او نیز ناصبی است:

۱. اکثر کسانی را که گفته‌اند که او عثمانی است تصریح کرده‌اند که ناصبی است. ۲. ذهبی در شرح حال معاویه بن حدیج صحابی دو خبر نقل کرده که معاویه بن حدیج به خاطر جلب رضایت معاویه در سب و دشنام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ افراط می‌کرده است. سپس ذهبی بلافاصله در باره او می‌گوید: این (معاویه بن حدیج) عثمانی بود.^۲ با این بیان روشن می‌شود که اهل سنت به ناصبی‌ها گاهی شاید به خاطر احترام آن‌ها عثمانی اسم گذاشته‌اند؛ چون تعبیر ناصبی در باره آن‌ها شاید برایشان خوش آیند نباشد. پس ناصبی بودن ابو حصین نیز با در نظر گرفتن سخن ذهبی روشن می‌شود و این دروغ‌گویی و به راحتی تهمت زدنش به ابواسحاق و مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر نیز خود دلیل بر نصب اوست.

همچنین معنای سخن ابو حصین این است که ابواسحاق این حدیث را جعل کرده است و بخاری با سکوت و رضایت این سخن را از او نقل کرده و با این وجود از ابواسحاق سیعی حدود ۱۸۰ حدیث در صحیحش روایت کرده است. این سخن از بزرگ‌ترین سخنان کذب است و رد ذهبی به تنهایی کفایت می‌کند، ولی با این حال ما برای روشن تر شدن این کذب بزرگ و جایگاه بخاری تنها به افرادی

۱. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۲۴۰، رقم ۲۲۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵، رقم ۱۸۲.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۳۹، شرح حال رقم ۱۰.

که در «مسند احمد» از آن‌ها این حدیث روایت شده و آن‌ها قبل از ابواسحاق این حدیث را در کوفه روایت کرده‌اند ذکر می‌کنیم: زَاذَانَ أَبِي عُمَرَ، عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، أَبُو مَرِيَمَ وَ رَجُلٌ، عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ، عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، مَيْمُونُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، ابْنُ بُرَيْدَةَ، أَبُو سَلْمَانَ، رِيَّاحُ بْنُ الْحَارِثِ، عَطِيَّةُ الْعَوْفِي. ^۱ این دوازده نفر تنها برخی راویانی هستند که این حدیث را قبل از ابواسحاق در کوفه روایت کرده‌اند و در هیچ يك از این اسانید ابواسحاق وجود ندارد. البته اگر کل کتب بررسی شود شاید بیش از صد نفر پیدا شوند که این حدیث را قبل از ابواسحاق روایت کرده‌اند.

اما این که ابن تیمیه می‌گوید: حربی و طائفه دیگری از اهل علم به حدیث، این حدیث را تضعیف کرده‌اند. این کذب دیگر ابن تیمیه است و غیر از کسانی که ذکر شد کسی را ما سراغ نداریم که این حدیث را تضعیف و انکار کرده باشد و منکرین این حدیث نیز چنان که ملاحظه شد همه هم از نواصب هستند و هم دروغ‌های آشکار گفته‌اند و انکار این‌ها قطعاً در اسلام جرح و طعنی خواهد بود در حق این افراد نه بر این حدیث؛ زیرا این حدیث متواتر است و برخی از علمای اهل سنت حتی تصریح دارند که انکار حدیث متواتر خارج کننده از اسلام و کفر است. ^۲

اما این که می‌گوید: در حدیث لفظی وجود ندارد که دلالت بر خلافت کند

و ...

۱. مسند احمد، ح ۶۴۱ و ۹۶۱ و ۱۳۱۰ و ۳۰۶۲ و ۱۸۵۰۲ و ۱۹۲۹۸ و ۱۹۳۲۱ و ۱۹۳۴۴ و ۲۲۹۹۵ و ۲۳۱۹۲ و ۲۳۶۰۹.

۲. بحر الرائق ابن نجیم مصری حنفی.

اولاً: همین که نواصب مذکور مانند ابو حصین، ابوبکر بن ابی داود، ابن حزم، ابن تیمیه و امروزه برخی وهابی‌ها که به دروغ و تقیه خود را سنی می‌خوانند، این حدیث و داستان غدیر را از اصل انکار می‌کنند و همچنین بخاری و مسلم آن را در صحاح خود روایت نکرده‌اند، خود روشن‌ترین دلیل بر این است که این حدیث دلالتش بر خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خیلی روشن است و این افراد نیز از آن خلافت را فهمیده‌اند و الا هرگز با این حدیث چنین بازی نمی‌کردند. بخاری بسیاری از احادیث را در صحیحش بیش از ده و بیست بار با تکرار نقل کرده است، ولی به این حدیث متواتر و داستان غدیر هیچ اشاره‌ای نکرده و اگر دلالت این حدیث بر خلافت نزد بخاری و مسلم خیلی روشن نبود، آن را در صحاح خود نقل می‌کردند به خصوص که افراد فراوانی از شیوخی این‌ها این حدیث شریف را روایت کرده‌اند که ما به برخی آن‌ها در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» اشاره کردیم. به خصوص مسلم که حدیث متواتر «ثقلین» را که در ضمن آن حدیث غدیر نیز است در صحیحش روایت کرده، ولی حدیث غدیر را از آن حذف کرده و آن را ناقص روایت نموده است.

همچنین صحابه نیز از این حدیث شریف جانشینی و خلافت را برداشت کرده‌اند. دقت داشته باشیم که در اسلام و بین امت اسلامی استعمال لفظ مولی به معنای خلافت و رهبری رائج بوده است و در روز غدیر نیز اصحاب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از حدیث و سخنان آن حضرت و کلمه مولی خلافت و رهبری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را فهمیدند و به آن حضرت بیعت و تبریک گفتند. دلائل و قرائن بسیاری در داستان غدیر و این حدیث شریف است که همگی دلالت می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن روز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را رسماً جانشین خود اعلام کرده‌اند. و ما تنها به دو دلیل آن اشاره می‌کنیم.

۱. بیعت مردم در غدیر با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

عن أبي هريرة قال: من صام يوم ثمان عشرة من ذي الحجة كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبي بيد علي بن أبي طالب فقال ألت ولي المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال من كنت مولاه فعلي مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن أبي طالب أصبحت مولاي و مولی كل مسلم فأنزل الله "اليوم أكملت لكم دينكم و من صام يوم سبعة و عشرين من رجب كتب له صيام ستين شهرا و هو أول يوم نزل جبريل عليه السلام على محمد بالرسالة؛^۱ خلاصه‌ای این حدیث این است که وقتی در غدیر خم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: به، به، تبریک می‌گویم ای علی تو مولای من و مولای هر زن و مرد مسلمان شدی.

خطیب این حدیث را در مصدر مذکور با دو سند صحیح از ابوهریره روایت کرده است.

براء بن عازب نیز می‌گوید:

كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي سَفَرٍ فَتَزَلْنَا بِغَدِيرِ خَمٍّ وَ نَوَدِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ كُسِحَ لِرَسُولِ اللَّهِ تَحْتَ شَجَرَةِ فَصَلَّى الظُّهْرَ وَ دَعَا عَلِيًّا وَ أَخَذَ يَدَهُ فَأَقَامَهُ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ إِمْرٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ. فَلَقِيَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴ و ۲۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۳۳ با سه سند.

هنيئاً لك يا ابن أبطالب أصبحت وأمسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة؛^۱ ... وقتی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم فرمود: هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست ... عمر بن خطاب خود را به علی رسانید و گفت: خوش به حالت ای علی، مولای هر زن و مرد مؤمن شدی.»

سند این حدیث حسن است و سبط بن جوزی آن را در (تذکره الخواص) صحیح دانسته است و شعیب ارتووط وهابی در حاشیه مسند احمد این حدیث را با ضمیمه‌ای اسانید دیگر صحیح دانسته است.

ابن حجر و دیگران گفته‌اند:

أخرج الدارقطني بإسناده حديث الغدير وفيه عن سعد بن ابي وقاص: إن أبا بكر و عمر لما سمعا قالاً له: أمسيت يا بن أبي طالب؟ مولى كل مؤمن و مؤمنة؛^۲ دارقطنی در ضمن حدیث غدیر از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفته است: وقتی ابوبکر و عمر این حدیث را شنیدند به علی گفتند: ای علی، مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

فخر رازی می گوید:

العاشر: نزلت الآية في فضل علي ولما نزلت هذه الآية أخذ بيده وقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقية عمر فقال: هنيئاً لك يا ابن أبطالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، ح ۱۸۵۰۲؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۲، ص ۳۷۲ و دیگران.

۲. صواعق المحرقة، ص ۱۱۰؛ شرح مواهد اللدنیه، ج ۷، ص ۱۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۸۲؛ الولایه

ابن عقده، ص ۲۵۶، ح ۱؛ جواهر العقدين، ص ۲۴۶.

و مؤمنه. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي؛^۱ این آیه (آیه‌ای تبلیغ) در فضیلت علی نازل شد. چون این آیه نازل شد پیامبر از دست علی گرفت و فرمود: «هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» عمر خود را به علی رساند و گفت: خوش به حالت ای علی! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. فخر رازی سپس می‌گوید: این سخن و نظر از ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر عليه السلام) نقل شده و نظریه آن‌ها این است.

عن سعيد بن المسيب قال: قلت لسعد بن أبي وقاص: إني أريد أن أسألك عن شيء وإني أتقيك. قال: سل عما بدا لك فإنما أنا عمك. قال: قلت: مقام رسول الله صلى الله عليه وآله فيكم يوم غدیر خم قال: نعم قام فينا بالظهيره فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم؟ وال من والاه وعاد من عاداه. قال فقال أبو بكر وعمر: أمسيت يا بن أبي طالب؟ مولی كل مؤمن ومؤمنه؟^۲ سعید بن مسیب (سید تابعین نزد اهل سنت) به سعد بن ابی وقاص گفت: می‌خواهم چیزی از تو سؤال کنم، ولی می‌ترسم. سعد گفت: هر چه می‌خواهی بپرس، زیرا من عمومی تو هستم. سعید گفت: مقام پیامبر صلى الله عليه وآله در بین شما روز غدیر خم، سعد گفت: آری نزدیک ظهر پیامبر صلى الله عليه وآله بین ما بلد شد و دست علی را گرفت و فرمود:

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۶، ص ۱۱۳.

۲. الولایه ابن عقده، ص ۱۵۶، ح ۱؛ طرق الحدیث من کنت مولاه فعلي مولاه ذهبی، ص ۱۱؛ صواعق المحرقة، ص ۱۱۰ به نقل از دارقطنی.

«هر که من مولای او هستم پس این علی نیز مولای اوست...» ابوبکر و عمر گفتند: ای علی، مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

خرکوشی (متوفای ۴۰۷ هـ) که ذهبی او را «امام پیشوا و شیخ الاسلام» معرفی کرده است^۱ و زرکلی او را از فقهای شافعی و کتاب (شرف المصطفی) را از جمله کتب او برشمرده است^۲ از ابوسعید خدری چنین روایت کرده است:

ثم قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هتوني هتوني إن الله تعالى خصني بالنبوة وخص أهل بيتي بالإمامة فلقي عمر بن الخطاب أمير المؤمنين فقال: طوبى لك يا أبا الحسن أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة؛^۳ سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (پس از بیان حدیث غدیر و نزول آیه ای اکمال) فرمود: به من تبریک بگوئید، به من تبریک بگوئید، همانا خداوند متعال پیامبری را مخصوص من گردانید و امامت را مخصوص اهل بیتم. پس عمر بن خطاب خود را به علی رسانید و گفت: خوش به حالت ای علی، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

خرکوشی را واعظ، محدث، حافظ، مفسر، عالم، فاضل، زاهد نیز گفته و خیلی مدح کرده‌اند.^۴ این که اهل بیت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امامان این امت هستند از مسلمات است و در روز غدیر نیز با بیان حدیث غدیر و تقلین رسماً به این دو تأکید فرمودند و حدیث تقلین نیز از احادیث متواتر است که تنها از زید بن ارقم با ۴۴ سند روایت شده است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۵۶، رقم ۱۵۳؛ ذهبی می گوید: فقرا در مجلس او مانند امراء بودند.

۲. الاعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۱۶۳.

۳. شرف المصطفی خرکوشی، ص ۲۷۴.

۴. الانساب سمعانی، ج ۲، ص ۳۵۰؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۶۱؛ معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۸۸.

تبریک و تهنیت گفتن مردم در روز غدیر با الفاظ مختلف از ابن عباس، زید بن ارقم، انس، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است. از این احادیث استفاده می‌شود که اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از حدیث غدیر خلافت و رهبری امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فهمیدند و آنان این حقیقت را آن زمان پذیرفته‌اند.

۲. مولی به معنای خلافت

مولی نیز در اسلام و قرآن و لغت به معنای امامت و خلافت به کار رفته است. اکنون ما در این بررسی، تنها به رائج بودن آن در احادیث و بین صحابه و مسلمین به طور مختصر اشاره خواهیم نمود:

۱. وعن جابر بن سمرة قال: سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله يقول: لا يزال أمر الناس ما ضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من قریش؛^۱ جابر می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: پیوسته امر مردم رو به راه خواهد بود مادامی که دوازده نفر رهبری امت را بر عهده داشته باشند که همه‌ای آنها از قریش هستند.

البانی در ذیل «مشکاة المصابیح» می‌گوید: بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

چنان که ملاحظه می‌کنید در این حدیث شریف، مولی به معنای اداره امور امت اسلامی و خلافت به کار رفته است و مسلم نیز از آن این معنا را برداشت کرده است.

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب النَّاسُ يُتَّبَعُ لِقُرَيْشٍ وَالْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ، ج ۶، ص ۳، ح ۴۸۱۰؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۳۰۲، ح ۵۹۷۴.

۲. لما ولي أبوبكر، ولي أبا عبيدة بيت المال و ولي عمر القضاء؛^۱ چون ابوبكر امور خلافت را بر عهده گرفت ابوعبیده مسؤول بيت المال شد و عمر امر قضاوت را بر عهده گرفت.
- ابن حجر سند این خبر را قوی معرفی کرده است. این جا نیز «ولی» به معنای خلافت و رهبری استعمال شده است.
۳. ولي أبو بكر، قال له أبو عبيدة: أنا أكفيك المال وقال عمر: أنا أكفيك القضاء؛^۲ ابوبكر خلیفه شد، ابوعبیده به او گفت: من بيت المال را برایت کفایت می کنم و عمر گفت: من امر قضاوت را برایت کفایت می کنم.
- در دو خبر فوق همچنین تصریح است بر دروغ بودن این ادعا که می گویند: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قاضی ابوبکر و عمر بوده و ...
۴. أبي ظبيان قال: سمعت عليا يقول: قال لي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إن وليت الامر بعدي فأخرج أهل نجران من جزيرة العرب؛^۳ ابوظبيان می گوید: از علی شنیدم که می گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من فرمودند: اگر خلافت را پس از من به دست گرفتی اهل نجران را از جزیره العرب بیرون کن.
- این حدیث با دو سند روایت شده و سندش حسن است.
۵. قال (عمر) فلما توفي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فجئتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من

۱. علل احمد، ج ۳، ص ۴۹۱، رقم ۶۱۰۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۰۸.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۷.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۷۸، ح ۲۳۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۶، ص ۵۸، ح ۹۹۹۶ و ۱۹۳۷۳.

أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله ﷺ (ما نورث ما تركنا صدقة) فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله ﷺ وولي أبا بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنني بار راشد تابع للحق فوليتها ثم جتتني أنت وهذا وأنتما جميع وأمركما واحد فقلتما ادفعها إلينا فقلت إن شئتم؛^١ عمر بن خطاب می گوید: چون پیامبر ﷺ از دنیا رفت ابوبکر گفت: من ولی (خلیفه) پیامبر هستم ... سپس ابوبکر از دنیا رفت و من گفتم: من ولی (خلیفه‌ای) پیامبر ﷺ و ابوبکر هستم ...

٦. عبد الله بن عمر قال: أتى النبي ﷺ كتاب رجل فقال لعبد الله بن الأرقم: أجب عني فكتب جوابه ثم قرأه عليه فقال: أصبت وأحسنتم اللهم وفقه فلما ولي عمر كان يشاوره؛^٢ ... زمانی که عمر بن خطاب خلافت را بر عهده گرفت با عبدالله بن ارقم مشورت می کرد. حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

٧. عن الزهري قال سأل طلحة والزبير عليا أن يوليهما البصرة والكوفة فقال تكونان عندي فأتجمل بكما فإني أستوحش لفراقكما؛^٣ زهري می گوید: طلحه

١. صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٣٧٦، ح ١٧٥٧؛ صحيح بخاری، ج ٣، ص ١١٢٦ و ج ٤، ص ١٤٧٩، و ج ٥،

ص ٢٠٣٨ و ج ٦، ص ٣٤٧٤ و ٢٦٦٣، و دیگران .

٢. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٣٧٨، ح ٥٤٤١

٣. انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٨؛ تاریخ طبری، ج ٣، ص ٤٥٢؛ تاریخ ابن کثیر، ج ٧، ص ٢٥٣.

وزیر از علی خواستند تا ایشان را بر کوفه و بصره حاکم قرار دهد، و علی گفت: نزد من می ماند ... سند این خبر صحیح است.

۸ حدیثی محمود ثنا وهب ثنا أبي قال سمعت قتادة ولي أبوبكر ستين وستة أشهر وولي عمر عشر سنين وستة أشهر وثمانية عشر يوما وولي عثمان ثنتي عشرة سنة غير اثنتي عشر يوما وكانت الفتنة خمس سنين وولي معاوية عشرين سنة وولي يزيد بن معاوية ثلاث سنين وأشهر سماه قتادة وكانت فتنة بن الزبير ثمان سنين وولي الوليد تسع سنين؛^۱ بخاری از قتاده چنین نقل کرده است: ابوبکر دو سال و شش ماه و عمر ده سال و شش ماه و عثمان دوازده سال خلافت کردند و پنج سال زمان فتنه بود سپس معاویه بیست سال و یزید سه سال و چند ماه خلافت کردند و سپس هفت سال فتنه ابن زبیر بود و بعد نه سال ولید خلافت کرد.

این تنها برخی نمونه‌هایی است که در آن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صحابه، تابعین و علما واژه «ولی» را برای خلیفه و حاکم و سرپرست استفاده کرده‌اند و از این نمونه‌ها در کتب اسلامی فراوان است. این اخبار به روشنی می‌رساند که استعمال واژه‌ای «ولی» به معنای خلافت در اسلام و بین امت اسلامی رائج بوده و در حال حاضر نیز در بین عرب معمول است و دلایل و قرائن فراوان دیگر نیز است که همگی تصریح دارند، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مطرح کردن این حدیث شریف در روز غدیر خم خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را خواسته و آن را رسماً اعلام فرموده‌اند.

۱. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۵۸ و ۱۱۸.

ابن تیمیه و حدیث: «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد»

ابن تیمیه می‌گوید: همانا این لفظ (در حدیث): «خدایا، دوست بدار هر کسی را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کسی را که با او دشمنی می‌کند، یاری کن هر کسی را که او را یاری می‌کند و خوار کن هر کسی را که او را تنها می‌گذارد» به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ است.^۱

وی در «مجمع الفتاوی» می‌گوید: «این حدیث خلاف واقع است؛ زیرا گروه‌هایی با علی در صفین جنگیدند، ولی خوار نشدند؛ به مانند سعد بن ابی وقاص و همچنین اصحاب معاویه و بنی امیه که با او جنگیدند و بسیاری از سرزمین‌های کفار را فتح کردند و خدا آن‌ها را یاری نمود.»^۲

باز هم می‌گوید: حدیث «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن دارد.» با اصل اسلام مخالف است. چون قرآن می‌گوید: «مؤمنان برادر یکدیگرند هر چند با هم بجنگند و یا بعضی به بعضی دیگر ظلم کنند.»

جواب: این حدیث دنباله حدیث «غدیر خم» است و راویان خود این لفظ نیز فراوان هستند و آن نیز از اخبار متواتر است که ما بعد از نقل عبارت عربی آن این-جا به برخی از راویان این حدیث اشاره می‌کنیم:

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۵.

۲. مجمع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۸.

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.» راویان حدیث غدیر همراه با عبارات

فوق عبارت‌اند از

امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، ابن عباس، عمار، جابر بن عبد الله، عمر بن خطاب، ابویوب انصاری، ابوهریره، برآء بن عازب، زید بن ارقم، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، حذیفه بن اسید، عامر بن واثله، عامر بن لیلی، ابن عمر، یعلی بن مرّه، عمار خزرجی، جریر بن عبد الله، ابو جنید، حبه بن جوین و حبشی بن جناده.^۱

همچنین در روز مناشده امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در رحبه نیز خیلی از صحابه گواهی دادند که این حدیث را با همین لفظ از زبان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌اند که ما به آن‌ها نیز اشاره می‌کنیم. چنین روایت شده است:

علی بن ابی طالب در رحبه کوفه با سوگند دادن از اصحاب خواست هر که در روز غدیر خم سخن پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شنیده است برخیزد و گواهی دهد. آن‌گاه از طرف سعد شش نفر و از طرف زید شش نفر برخاستند

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۵۲ و ۱۹۹، ح ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۶۱ و ۹۶۴ و ۱۳۱۰، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۴، ج ۵، ص ۳۷۰، ح ۲۳۱۹۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۷ و ۷۸ و ۸۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۰ و ۱۳۲ و ۱۳۴، ح ۸۱۴۵ و ۸۴۶۴ و ۸۴۷۳ و ۸۴۷۸ و ۸۴۷۹ و ۸۴۸۰ و ۸۴۸۱ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۵۴۲؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵، ج ۳، ص ۳۵؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۴۲۸، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۵۷، ج ۳، ص ۱۸۰، ج ۴، ص ۱۱۷ و ۱۷۴، ج ۵، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۷۰ و ۱۹۲ و ۱۹۴ و ۲۰۴، ج ۱۲، ص ۹۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶، ح ۶۹۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۶ و ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷، ج ۹، ص ۱۰۴ تا ۱۰۸ و دیگران.

و گواهی دادند که آنها در روز غدیر خم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدند که آن حضرت فرمود: «آیا من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستم؟» همه گفتند: «آری، هستید.» حضرت فرمودند: «هر که من مولای او هستم پس علی مولای است؛ خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که با علی دشمنی می‌کند.»

راویان این حدیث عبارت‌اند از: امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، ابن عباس، عامر بن واثله، زید بن ارقم، حارثه، سعید بن وهب، عمر بن سعد، زید بن یثیع، ابن نباته، یعلی بن مره، عبدالرحان بن ابولیلی، شقیق بن سلمه، عمیر بن سعد و عمرو بن ضمیره.^۱

چنان که مشاهده می‌کنید این عبارت حدیث نیز قطعا متواتر و صدورش از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قطعی است، ولی چون در فضل امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است و مورد پسند ابن تیمیه نیست، باید آن را مخالف با اصل اسلام به شمار آورد.

چنان که ملاحظه شد ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و دروغ است.» معلوم نیست که ابن تیمیه این اتفاق را از کجا آورده است؟

امروزه اکثر وهابی‌ها با پیروی از امام کذابشان این قسمت حدیث را تکذیب و یا غیر صحیح معرفی می‌کنند، ولی البانی در کتاب «احادیث صحیحه» آن را صحیح دانسته و ابن تیمیه را به خاطر رد آن مذمت کرده است.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۵ و ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۱۴۲ و ۲۶۳، ج ۴، ص ۳۷۰، ج ۵، ص ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۹۸؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۵۴، ح ۸۴۷۲ و ۸۴۷۳ و ۸۴۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۹۱، ح ۴۹۷۰ و ۴۹۸۵ و ۴۹۹۶ و ۵۰۵۸؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۹۰، ح ۷۸۶ و ۲۵۳۸ و ۲۵۳۹ و ۲۵۴۱؛ مصنف، ابن ابوشیبہ، ج ۱۲، ص ۶۸، ح ۱۲۱۴۱؛ سلسله احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۷؛ المختاره مقدسی، ح ۴۹۷ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و غیره.

اما جواب او در مورد قسمت آخر حدیث که گویی دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ یاری شده و خوار نشده باشند، بعدا بحث خواهیم نمود.

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «یوم الدار»

ابن تیمیه در باره واقعه «یوم الدار» که به زودی با منتشر آشنا خواهیم شد می گوید:

ان هذا الحدیث لیس فی شیء من کتب المسلمین التي یستفیدون منها علم النقل لا فی الصحاح و لا فی المساند و السنن و المغازی و التفسیر التي یذکر فیها الإسناد الذی یحتج به ... أن هذا الحدیث کذب عند أهل المعرفة بالحدیث فما من عالم یعرف الحدیث إلا وهو یعلم انه کذب موضوع ولهذا لم یروه أحد منهم فی الکتب التي یرجع إليها فی المنقولات لان أدنی من له معرفة بالحدیث یعلم أن هذا کذب؛^۱ «مانا این حدیث در هیچ یک کتبی که مورد استفاده ای مسلمین است وجود ندارد نه در صحاح و نه در مسانید و سنن و مغازی و تفسیری که سند اخبار در آن نقل می شود و به آن احتجاج می شود ... همانا این حدیث در نزد اهل معرفت به حدیث کذب است. هیچ عالمی نیست که این حدیث را بشناسد مگر اینکه می داند که این حدیث کذب و ساخته شده است و به همین خاطر هیچ یک از آن ها در کتبی که به آن رجوع می شود این حدیث را روایت نکرده اند، زیرا کسی که کمترین میزان معرفت از حدیث را داشته باشد می داند که این حدیث کذب است.»

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۲۹۷ و ۲۹۹.

جواب: می‌بینید که ابن تیمیه چگونه بر دروغ بودن این حدیث تأکید می‌کند و می‌گوید: در هیچ کتاب مرجع این حدیث وارد نشده است و این در حالی است که امام مذهبش احمد بن حنبل در «مسند» اش با دو سند این حدیث شریف را روایت کرده است. حتماً ابن تیمیه از این واقعیت آگاهی داشته، ولی شیطان دشمنی با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و انکار و تکذیب فضائل آن حضرت را در نظرش زیبا جلوه داده است، لذا این گونه دروغ گفته و شیطان را از خود راضی کرده است. زیرا خود او چند صفحه بعد اعتراف می‌کند که احمد بن حنبل این حدیث را در «مسند» روایت کرده است، در ادامه به ثعلبی و واحدی و ... طعنه زده و آن‌ها را دور از معرفت حدیث صحیح و سقیم معرفی کرده و محدثانی را بر شمرده و آن‌ها را اهل معرفت حدیث صحیح و سقیم دانسته و از جمله احمد بن حنبل و نسائی را نیز نام برده است، حال آن‌که احمد و نسائی از جمله راویان این حدیث با سندهای مختلف و صحیح هستند.

اینک متن حدیث: وقتی آیه: «ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» در سال سوّم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خویشاوندان خود را به خانه‌ای عمویش ابوطالب دعوت نمودند. و بعد از میل طعام به آن‌ها فرمودند: «کدام یک از شما حاضر است در این راه (در تبلیغ دین) با من همکاری کند و پشتیبانم شود تا برادر، وارث، وصی و خلیفه من در بین شما باشد؟» همه از آن حضرت روی گرداندند به جز علی که از جا بلند شد و گفت: «من ای رسول خدا، در این کار شما را پشتیبانی می‌کنم.» سپس پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست. پس به او گوش بدهید و از او اطاعت کنید.» حاضرین

با شنیدن این سخن در حالی که می‌خندیدند با مسخره به ابوطالب گفتند: «تو را امر کرد که به فرزندت گوش دهی و از او اطاعت کنی.» آن‌گاه بلند شدند و رفتند.

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (با پنج سند)، ابوبکر، ابن عباس، برآء بن عازب و ابورافع در کتاب‌های زیر روایت شده است:^۱

طبری، اسکافی، مقدسی، هیشمی در دو مورد و خفّاجی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. احمد بن حنبل در «مسند» با دو سند و در «فضائل» با سه سند، حدیث مذکور را روایت کرده است که همه اسنادش صحیح است و البانی در مورد یکی از سندهای نسائی می‌گوید: سندش خیلی خوب است اگر جهالت ربیعہ بن ناجذ (ناجد) نبود.^۲ ولی این خیانت و خدعه از جانب البانی است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان، عجللی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده‌اند.^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹ و تفسیرش؛ تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ح ۱۶۷۷۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ح ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۰۹ و ۸۴۵۱ و ۸۶۰۲ و «خصائص» ح ۲۴ و ۲۵؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۵۰ و ۷۰۰ و ۷۱۲، ح ۱۱۰۸ و ۱۱۶۸ و ۱۱۹۶ و ۱۲۲۰؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ح ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۴۷؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ علل داقطنی، ج ۳، ص ۷۵، ح ۲۹۳؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ح ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۳۳، و ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۴۷ تا ۵۰ با پنج سند؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

۲. احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب، ج ۱، ص ۲۹۸.

آیا این محدثان آگاه به حدیث نیستند؟ آیا این کتاب‌ها کتاب‌های مرجع نیستند؟ و یا ابن تیمیه، کذاب بزرگ است.

همچنین یادآور می‌شویم که در مورد آیه شریفه: «(ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» که در سال سوم بعثت نازل شده در کتاب‌های صحاح اهل سنت احادیثی روایت شده که دور از واقعیت است و بهترین دلیل برای حق خواهان این است که راویان آن احادیث هیچ کدام در زمان نزول این آیه حضور و وجود نداشتند. برخی از آن‌ها سال‌ها بعد به دنیا آمده‌اند و برخی مانند ابوهریره شانزده سال بعد از نزول این آیه مسلمان شده‌اند.^۱ و تنها شخصی از راویان این حدیث که در زمان نزول این آیه شریفه حضور داشته، شخص امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند که این حدیث شریف از آن حضرت با سندهای صحیح روایت شده است، ولی ابن تیمیه با بی‌حیایی بدون اشاره به این حقایق به آن اخبار استدلال کرده و این حدیث مسلم را این گونه انکار کرده است. حدیث زیر نیز صحت حدیث فوق را تأیید می‌کند.

دروغگویی ابن تیمیه در مورد حدیث عمرو بن میمون

در حدیث صحیح دیگر ابن عباس می‌گوید: «علی ده فضیلت دارد که کسی غیر از او آن‌ها را ندارد ...». و آن‌گاه آن ده فضائل را بر می‌شمارد. ابن تیمیه در مورد این حدیث می‌گوید: «این حدیث اگر از عمرو بن میمون ثابت باشد باز هم مسند نیست، بلکه مرسل است (یعنی عمرو ابن عباس را درك

۱. ما این اخبار را در کتاب «امام بخاری وجایگاه صحیحش» مفصل بررسی کرده‌ایم که می‌توان برای آشنایی به آن‌جا مراجعه کرد.

نکرده و حدیثش از او مرسل است^۱). مضافاً بر این، در آن لفظ‌هایی است که کذب بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، مانند این لفظ: «جز این سزاوار نیست که وقتی من بروم باید تو خلیفه و جانشین من باشی.» و همچنین این قول «(پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ): به جز در منزل علی تمام دره‌هایی را که بر روی مسجد باز بود بست.» این حدیث را شیعیان برای مقابله با حدیثی که در صحاح آمده است، ساخته‌اند.^۲

جواب: ما قبل از بیان احادیثی که ابن تیمیه تکذیب کرده است، متن حدیث ابن عباس و راویان آن و تأکید محدثان بر صحت این حدیث را ذکر می‌کنیم تا روشن شود که ابن تیمیه چگونه با نصوص بازی کرده و حدیث مسند و متصل را مرسل می‌خواند:

اینک متن حدیث:

عمرو بن میمون می‌گوید: در نزد ابن عباس نشسته بودم که نه گروه به نزد او آمدند و گفتند: «ابن عباس، یا اینکه همراه ما بیا و یا اطرافت را خلوت کن که با تو سخنی داریم.» ابن عباس گفت: «همراه شما می‌آیم.» ابن میمون می‌گوید: «ابن عباس آن روز سالم بوده و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. آن‌ها به کناری رفته و شروع به صحبت کردند. ما ندانستیم که چه گفتند. پس از مدتی ابن عباس آمد در حالی که لباسش را تکان می‌داد و گفت «اف! اف! در

۱. ابن تیمیه این سخن کذب بزرگ را در باره کسی به کار برده که او (عمرو بن میمون) حتی در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمان شده و جاهلیت را نیز درک کرده و از بزرگان و متقدمین صحابه حدیث روایت کرده است چه رسد به ابن عباس.

۲. منهاج السنة، ج ۳، ص ۱۹۷.

مورد شخصی بدگوی کردند که بیش از ده فضیلت دارد. از کسی بدگوی می‌کنند که دارای فضیلت‌های زرین است:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگام جنگ در مورد او فرمودند: «کسی را به سوی جنگ روانه خواهم نمود که خدا نگهدار اوست. او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.» در این هنگام (حاضرین) همه گردن‌های خود را دراز کردند و هر کسی از ایشان می‌خواست این فضیلت نصیب او گردد. آن‌گاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «علی کجاست؟» و علی آمد در حالی که چشمانش درد می‌کردند و او نمی‌توانست ببیند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آب دهانش را به چشمان او مالید و سپس پرچم را سه مرتبه تکان داد و به علی داد. پس علی رفت و پس از پیروزی و کشتن مرحب خیبری و اسیر گرفتن صفیه (از میدان نبرد) بازگشت. «

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلانی را (ابو بکر را) به سوی اهل مکه روانه ساختند تا آیات سوره براءت را برایشان ابلاغ کند، ولی اندکی نگذشت که علی را از پی او فرستادند که آیات را از او بگیرد. فرمودند: «این سوره را باید ببرد که او از من است و من از او هستم.»

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عمو و پسر عموهای خود فرمودند: «کدام یک از شما می‌خواهید در دنیا و آخرت همکار من باشد؟» همه خودداری کردند و کسی حاضر نشد. آن‌گاه علی از جا برخاست و گفت «من در دنیا و آخرت همکار و دوست شما خواهم بود.» آن‌گاه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «تو (ای علی!)، ولی و همکار من در دنیا و آخرت خواهی بود.»

۴. علی پس از خدیجه نخستین کسی بود که ایمان آورد.

۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عباى خود را بر بالای علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ افکند و فرمودند: «خداوند اراده کرده است که رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گرداند و شمارا کاملاً پاک سازد.»^۱

۶. علی (در شب لیلة المبيت) جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرار داد و لباس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پوشید و به جای آن حضرت خوابید ...

۷. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مردم را برای جنگ تبوك از مدینه بیرون آورده بودند. علی عرض کرد که من هم با شما بیایم؟ فرمودند: «نه.» آن گاه علی گریه کرد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمودند: «آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟ جز این سزاوار نیست که من بروم مگر این تو تو خلیفه و جانشین من باشی.»

۸. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به علی فرمودند: «تو، ولی و سرپرست تمام مؤمنان بعد از من هستی.»

۹. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تمام درهایی را که بر روی مسجد باز و گشاده می شد بستند، به جز در خانه علی. علی در حال جنابت هم می توانست داخل مسجد شود و غیر از آن راهی نداشت.

۱۰. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر که من مولا و سرپرست او هستم علی هم (باید)، ولی و سرپرستش باشد.^۱ حاکم، ذهبی، هیشمی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۱. اشاره است به آیه ۳۳ سوره احزاب. این آیه صریحاً بر معصوم بودن و از گناه پاک بودن اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دلالت دارد.

باید گفت که در سند این حدیث هیچ خدشه‌ای وارد نیست و این حدیث صحیح و متصل است که ابن تیمیه به دروغ می‌گوید که این حدیث - آن هم اگر از عمرو ثابت باشد - مرسل است.

اما در رد این سخن ابن تیمیه که می‌گوید: «این لفظ (در حدیث) که «جز این سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه و جانشین من باشی» کذب است چون پیامبر ﷺ بارها از مدینه رفت و غیر علی را جانشین خود گذاشت و جانشینی علی هم در سال جنگ تبوک جز بر زنان و سه نفر از متهمین بر نفاق نبود و شهر مدینه در امنیت کامل بر سر می‌برد و جای ترس هم بر اهل مدینه نبود و این جانشینی جنبه جهادی نداشت.»^۲ باید گفت که چنین سخن بی پایه از ابن تیمیه هر چند نیاز به جواب ندارد، ولی ما برای اینکه حقیقت این مطلب برای خواننده عزیز روشن گردد، به چند مطلب اشاره می‌کنیم تا بی پایگی سخن او آشکار گردد:

۱. از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که وقتی پیامبر اکرم ﷺ به «جرف» رسیدند عده‌ای از منافقین نسبت به جانشینی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در مدینه ایراد گرفتند و گفتند که پیامبر ﷺ او را به خاطر بی حال و سنگینی‌اش از جهاد در مدینه به جای گذاشت. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با شنیدن این سخن سلاح برداشته خود را به

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۶۸، ح ۱۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۷۱، ۲۵۹۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۷۹، ح ۸۴۰۹ و ۸۶۰۲؛ خصائص نسائی، ح ۲۴؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۴۳، ح ۴۶۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۵۶۸؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۱۸۸.

۲. منهاج السنة، ج ۳، ص ۱۹۸.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رساند و عرضه داشت: «در هیچ جنگی از شما جدا نشدم و در این جنگ منافقان پنداشته‌اند که به خاطر اینکه مرا دوست نداری جای گذاشتی.» پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «دروغ می‌گویند. من تو را برای پشت سرم (یعنی مدینه که منافقین نقشه برای آن در سر دارند) به جای گذاشتم. آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟» و در آن روز عبد الله بن ابی با منافقین از سفر و همراهی با آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود داری کردند.^۱

ابن کثیر و صالح شامی در «سبل الهدی و الرشاد» (جلد ۵ صفحه ۴۴۱) همین عبارت را آورده و گفته‌اند که این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود روایت کرده‌اند. پس ثابت می‌شود که دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را از این دو کتاب حذف کرده‌اند. یادآور می‌شویم که سند ابن اسحاق که در «سیره ابن هشام» آمده است کاملاً صحیح است.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «چاره‌ای جز این نیست که یا باید من (در مدینه) بمانم یا تو.» آن‌گاه علی را به جای خود گذاشتند.» این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، انس، سعد بن ابی وقاص، براء و زید بن ارقم روایت شده است.^۲ حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است. از سخنان هیشمی نیز صحیح بودن سند دیگر این حدیث استفاده می‌شود.

۱. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۹۳؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۸۳ و ۳۶۶؛

البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۰.

۲. معجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۰۲، ح ۵۰۸۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴؛ المجروحین ابن حبان، ج ۱،

ص ۲۵۸، ح ۲۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۳۲۹۴؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۱،

ج ۹، ص ۱۱۱.

این دو حدیث حقیقت و عظمت این امر را روشن می‌کند و این سخن ابن تیمیه را که می‌گوید: «مدینه در آرامش کامل به سر می‌برد...» تکذیب می‌کند. چون اگر مدینه در آرامش کامل باشد چه طور است که بدون ماندن خود آن حضرت و یا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اصلاح نخواهد شد؟ اصلاً چرا منافقین نسبت به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عیب‌جویی کردند؟ چون معلوم است که آن‌ها با این روش می‌خواستند مدینه را از وجود مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خالی کرده و نقشه شومی را که داشتند به راه بیندازند، ولی رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با به جای گذاشتن امیر المؤمنین آن‌ها را نا امید کردند.

پس با بیان این دو حدیث و اخبار دیگر عظمت این امر روشن می‌گردد که اگر خود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در مدینه نمی‌ماندند خطر مدینه را تهدید می‌کرد، به گونه‌ای که جز آن دو بزرگوار کسی صلاحیت اداره مدینه را در آن حال نداشت. و این تهمتی هم که منافقین به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ زدند، خود بیانگر نقشه‌ای است که آن‌ها در ذهن داشتند. و هم عبد الله بن ابی سردار منافقین نیز با گروهی از منافقین در راه از لشکر اسلام جدا شد و به مدینه برگشت. علاوه بر این، حدیث دیگری نیز که سندش صحیح است، این لفظ حدیث را تأیید می‌کند. و آن اینکه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «تو را به جای خودم گذاشتم تا خلیفه من باشی.» امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: «من جانشین شما خواهم بود؟ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که تو پیامبر نخواهی بود!»^۱

۱. معجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۲۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰.

هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

اما اینکه ابن تیمیه جانشینی امیرالمؤمنین در مدینه را در این واقعه با به جای گذاشتن دیگران یکسان دانست، باید اضافه بر آنچه که بیان شد، گفت: اگر جانشینی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با جانشینی دیگران در این موقع فرق نداشته باشد پس چرا امثال عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص آرزو می کردند که ای کاش این جانشینی نصیب آن‌ها می شد؟ و آرزو می کردند که اگر آن را می داشتند، برایشان بهتر از داشتن همه دنیا بود؟ از سخنان خود ابن تیمیه نیز به دست می آید که او با این نقشه منافقین و احادیث رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این موضوع آگاه بوده و با آگاهی آن را تکذیب کرده است.

ابن تیمیه و حدیث منزلت

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث منزلت را تنها يك مرتبه در غزوه تبوك ایراد فرمود و به اتفاق اهل علم اصلاً این حدیث را در غیر این مجلس ایراد نفرمودند.^۱ جواب: این سخن نیز از دروغ‌های و انکار حقایق از طرف ابن تیمیه است. چه قدر ابن تیمیه به دروغ، اتفاق‌ها برای اهل علم و اهل معرفت ساخته است که در بیشتر آن اتفاق آن‌ها برعکس ادعای ابن تیمیه است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این حدیث شریف را در جای‌های مختلف و بیش از ده مرتبه ایراد فرموده‌اند که ما به بعضی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱. ابن ابی اوفای می گوید: «هنگام بستن عهد برادری میان اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بین ابو بکر و عمر این عهد را بستند. علی گفت: «ای رسول خدا، گویا کرم شکست

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۶۲.

وقتی که دیدم شما بین همه اصحاب عهد برادری بستید، ولی بین من و کسی این عهد را نبستید. اگر این کار را به این خاطر با من نکردید که از من ناراضی هستید چنین حق را می‌دهم.» پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که مرا به حق مبعوث کرده است (من از تو راضی هستم) و اگر تو را به آخر گذاشتم به این خاطر است که تو را از برای خودم گذاشتم و تو برادر من خواهی بود. تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، با این فرق که تو پیامبر نیستی. تو برادر و وارث من هستی.» علی گفت: «چه چیزی را از شما ارث خواهم برد؟» فرمودند: «آنچه را که از انبیا قبل از من به ارث برده شد.» علی عرض کرد: «از انبیا قبل از شما چه چیزی به ارث برده شده است؟» فرمودند: «کتاب خدا و سنت پیامبرشان. تو همراه من در قصرم در بهشت با همراه دخترم فاطمه خواهی بود و تو برادر و رفیقم هستی ...^۱ این حدیث از ابن عباس، زید بن ابی‌اؤفا با سه سند و از محدث بن زید نیز روایت شده است.

۲. ابن عباس می‌گوید: «عمر بن خطاب گفت: «از یاد (بد) کردن علی دست بردارید.^۲ من از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در باره علی سه فضیلت شنیده‌ام که اگر یکی از آن‌ها در من بود برایم بهتر از آن است که همه دنیا را داشته باشم. باری من

۱. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۳۸ و ۶۶۳ و ۶۶۶، ح ۱۰۸۵، ۱۱۳۱ و ۱۱۳۷؛ الآحاد و المثنائی، ج ۵، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰۷؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۱، ح ۵۱۴۶، ج ۱۱، ص ۷۵، ح ۱۱۰۹۲؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۴۰، ح ۷۸۹۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۴۱۵، ج ۴۲، ص ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ۱۱۱؛ در المنتور، ج ۶، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶۷، ح ۲۵۵۵۴، ج ۱۳، ص ۱۰۵، ح ۳۶۳۴۵، سند این حدیث صحیح است.

۲. ظاهراً کسانی در محضر عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بدگویی می‌کردند که وی ایشان را از این کار باز داشت.

ابوبکر، ابو عبیده بن جراح و چند نفر از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نزد آن حضرت بودیم و آن حضرت به علی تکیه کرده بودند. ناگاه حضرت با دستشان به کتف علی زده فرمودند: «ای علی، تو اولین کسی هستی که ایمان و اسلام آوردی و تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی. دروغ می گوید هر کسی که گمان کند مرا دوست دارد، در حالی که تو را دشمن داشته باشد.^۱

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسجد آمدند در حالی که ما دراز کشیده بودیم. حضرت فرمودند: «آیا در مسجد خابیده اید؟ در مسجد نمی خوابند.» سپس علی را که از جمله ای آنها بود خطاب کردند و فرمودند: «بیا ای علی! به درستی که حلال است از برای تو آنچه که از برای من حلال است. آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، به جز از پیامبری.»^۲

۴. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای ام سلمه، علی گوشتش گوشت من و خورش خون من است. او برای من به منزله هارون نسبت به موسی است، مگر اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. (یعنی با این فرق که علی پیامبر نیست).^۳

همین مقدار کافی است که ثابت گردد ابن تیمیه در این مورد نیز دروغ می گوید، هر چند احادیث زیاد دیگری نیز وارد شده است.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۶۷؛ جامع الکبیر سیوطی، ج ۱۶، ص ۲۴۴، ح ۷۸۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، ح ۳۶۳۹۲ و ۳۶۳۹۵؛ الکننا، حاکم، الاقاب ابوبکر شیرازی، «ما رواه الخلفاء حسن بن بدر و دیگران.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۴۰.

۳. معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ۱۸، ح ۱۲۳۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷، ح ۳۲۹۳۶؛ سند این حدیث صحیح است.

مقابله‌سازی ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت

ابن تیمیه برای مقابله با حدیث منزلت می‌گوید: «در صحیحین ثابت شده که پیامبر ﷺ بعد از مشورت با ابوبکر و عمر در باره اسیران جنگ بدر خطاب به حاضرین فرمودند: «من به شما از این دو صاحب‌تان خبر خواهم داد. مثل تو ای ابوبکر، مثل ابراهیم است و مثل تو ای عمر، مثل نوح است.»

بعد ابن تیمیه می‌گوید: «سخن پیامبر ﷺ به ابوبکر که «مثل تو مثل ابراهیم و عیسی است» و به عمر که «مثل تو مثل نوح و موسی است» بزرگ‌تر از آن سخن حضرت است که در باره‌ای علی فرمود: «تو از برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی.»^۱

جواب: این حدیثی را که ابن تیمیه به صحیحین نسبت داده است، از دروغ‌های دیگر اوست. این حدیث در صحیحین وجود ندارد. گواهی محقق کتابش که از پیروان خود اوست، برای ما کفایت می‌کند. در چاپ جدید «منهاج السنه» با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم که در سعودی به چاپ رسیده است می‌گوید: «این دو حدیث در صحیحین وجود ندارد، بلکه در «مسند احمد» وارد شده است.»^۲

محقق کتاب «مسند احمد»، احمد شاکر می‌گوید: «سند این حدیث ضعیف است.» همچنان شعیب ارنؤوط نیز در زیر این حدیث سند آن را ضعیف دانسته^۳ و هیشمی نیز به ضعف آن اشاره کرده است.^۴ پس این نسبت نیز هم از دروغ‌های ابن تیمیه

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۳۰.

۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۳۰.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۳۶۳۲.

۴. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۶ و ۸۷.

است و هم اینکه او برای احادیث متواتر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فضائل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ارزشی قائل نیست، ولی در مورد دیگران به افسانه‌ها چنگ زده و استدلال می‌کند. دقت داشته باشیم که اصل این حدیث یعنی مشورت آن حضرت در جنگ بدر با سند صحیح در سنن ترمذی و مستدرک حاکم^۱ روایت شده و در آن این لفظها وجود ندارد، پس دروغبافان این لفظ را بر این حدیث اضافه کرده‌اند.

ابن تیمیه و حدیث تشبیه امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبران

ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث در نزد آگاهان به حدیث بدون شك کذب و ساخته شده بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.»^۲

جواب: این حدیث که به حدیث «اشباه» و یا «تشبیه» معروف است، از احادیث صحیح و ثابت است که ملاحظه خواهید نمود:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور گروهی از صحابه فرمودند:

«اگر می‌خواهید به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به ابراهیم در پوشش و صفاتش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در روشش و به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سیرت و بردباری‌اش نگاه کنید، (یعنی اگر می‌خواهید صفت هر يك از این پیامبران را ببینید) به این شخص که می‌آید نگاه کنید.» همه نگاه کردند و دیدند که آن شخص (که همه این صفات پیامبران در او جمع است) علی بن ابی طالب است.»^۳

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۳۲۷۰ حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته‌اند و در آن نیز الفاظ کذب دیگری اضافه شده که در جای خود بیان شده است.

۲. منهاج السنة، ج ۵، ص ۵۱۰.

۳. معجم الادباء یاقوت حموی، ج ۱۷، ص ۲۰۰؛ مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۶۴ هر دو سند این حدیث صحیح است.

این حدیث از ابن عباس و ابو هریره روایت شده است.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که بخواهد به آدم در خلقتش، به نوح در تقوایش، به ابراهیم در پوششش و صفاتش، به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش نگاه کند، پس به علی نگاه کند.»^۱

این حدیث از ابو ذر، ابن عباس، جابر و انس روایت شده است.

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که بخواهد به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به ابراهیم در بردباری‌اش، (به یحیی در زهدش)، به موسی در عظمتش و به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زیبایی و حسنش نگاه کند، به علی نگاه کند.»^۲

این حدیث را ابن عباس و ابو حمراء روایت کرده‌اند.

از مشهورترین اسانید این حدیث سند حدیث اول است که هیچ خدشه‌ای در آن وجود ندارد و آن سند عبارت است از:

احمد ابن حنبل، از عبد ارزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابو-هریره. این حدیث را با این سند، یاقوت حموی در «معجم الادبا» و ابن شهر آشوب نقل کرده‌اند. و همچنین حدیث سوم نیز که ابن عساکر، ابن کثیر و دیگران نقل کرده‌اند سندش صحیح است.

۱. شرح مقاصد تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۸۰ و دیگران.

۲. ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۷؛ شرح مقاصد تفتازانی، ج ۲، ص ۲۱۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۲ و

۳۹۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۸۰.

ابن تیمیه و حدیث بستن درها

ابن تیمیه می گوید: «حدیث (به جز در خانه علی تمام درهایی را که بر روی مسجد باز است ببندید) کذب است. این حدیث را شیعه برای مقابله ساخته‌اند و در صحیح از ابوسعید وارد شده که جز درب ابوبکر باقی درها بسته شد.»^۱

جواب: باید گفت که این حدیث نیز از احادیث متواتره است که ما اصل حدیث و سخنان محدثان را این جا ذکر می کنیم:

۱. عن زید بن أرقم قال كان لنفر من أصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أبواب شارع في المسجد قال فقال يوما: سدوا هذه الأبواب الا باب علي قال فتكلم في ذلك الناس قال فقام رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فحمد الله تعالى وأثنى عليه ثم قال أما بعد فإني أمرت بسد هذه الأبواب الا باب علي وقال فيه قائلكم وإني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكني أمرت بشيء فاتبعته؛^۲

برای چند نفر از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خانه‌هایشان بر روی مسجد دریچه و راه بود (که از آن وارد مسجد می شدند). روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به جز

۱. منهاج السنه، ج ۵، ص ۳۵.

۲. تاریخ الکبیر بخاری، رقم ۱۳۰۴، (صحیح السنه)؛ مسند احمد، ح ۱۵۱۱، ج ۲، ص ۱۰۴، ج ۴، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۴۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ تا ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ح ۵۰۶ و ۷۵۰، ح ۱۱۹۷؛ مسند ابو یعلی، ح ۷۰۳، و ح ۵۶۰؛ معجم الکبیر، ح ۲۰۳۱ و ح ۱۲۷۲۲؛ معجم الاوسط، ح ۹۳۰ و ۳۹۴۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ح ۱۱۹۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۲۲؛ مشکل الآثار، ح ۳۰۳۶ و ۳۰۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰ با هشت سند.

در منزل علی تمام درها را ببندید.» مردم از این دستور حضرت اظهار نارضایتی کردند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از آن برای سخنرانی برخاست؛ خداوند را حمد و ثنا گفت و فرمود: «همانا من به شما دستور دادم که درهایتان را (که بر روی مسجد باز است) ببندید به جز در خانه‌ای علی، ولی شما در مورد این دستور سخن‌هایی (از رو نارضایتی) گفتید. به خدا سوگند من (از پیش خودم) چیزی را نیستم و چیزی را هم باز نگذاشتم. من (از طرف خداوند) به انجام این کار امر شدم و به آن عمل کردم.»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ابوذر، ابن عباس، جابر، بریده، براء، انس، سعد، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، عبد الله بن رقیم، جابر بن سمره، عمر، ابن عمر، مطلب بن عبد الله، ابوظفیل، ناصح بن عبد الله، ابوحازم اشجعی، مسلم ملائی، حذیفه بن اسید، ابوحمراء، ابورافع، ام سلمه، عایشه؛ ابوالبداح از عباس و عبد الله بن مسعود روایت کرده‌اند و کتانی نیز در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر» آن را جزء احادیث متواتر ذکر کرده است.

بنابر این، بدون شك این حدیث متواتر است. بنابر نقل سمهودی در (خلاصة الوفا، ص ۱۲۲) ابن حجر پنج سند این حدیث را صحیح دانسته، حاکم و ذهبی هر دو سند خود را صحیح دانسته‌اند و هیثمی نیز رجال يك سند را ثقات و یکی را حسن دانسته و البانی تنها دو سند این حدیث را در ضعیفه‌اش ذکر کرده و گفته است: این حدیث صحیح است و شواهد فراوان دارد و هر که آن شواهد را ببیند بر صحت این حدیث یقین می‌کند.^۱ سیوطی در «الآلی المصنوعه»، (ج ۱، ص ۳۱۷ الی ۳۲۴)

۱. احادیث ضعیفه و موضوعه البانی، ج ۲۹۲۹ و ح ۴۹۵۳.

۲۶ سند برای این حدیث ذکر کرده است و بسیاری از اسانید آن صحیح و حسن است و همچنین به قول ابن حجر نیز که در رد سخن ابن جوزی گفته و به ثابت بودن این حدیث تصریح و تأکید کرده، اشاره کرده است. ابن تیمیه با استدلال به حدیثی که در این موضوع در مورد خلیفه اول ابوبکر وضع کرده‌اند، این حدیث را انکار و تکذیب کرده است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه حدیث بستن درها جز درب ابوبکر را در کتاب‌هایش بسیار تکرار کرده و فراوان به آن استدلال کرده است که در آن موضوع خلت نیز با هم وارد شده است. اکنون با این حدیثی که ابن تیمیه سعی کرده به خاطر آن حدیث متواتر فوق را تکذیب کند، آشنا خواهیم شد.

بخاری چنین روایت کرده است: حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا أبو النضر عن عبيد بن حنين عن بسر بن سعيد عن أبي سعيد الخدري قال: قال: خطب النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال: إن الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله. فبكى أبو بكر فقلت في نفسي ما يبكي هذا الشيخ؟ إن يكن الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله فكان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هو العبد وكان أبو بكر أعلمنا قال: (يا أبا بكر لا تبك إن أمن الناس علي في صحبته وماله أبي بكر) ولو كنت متخذ خليلا من أمتي لأتخذت أبا بكر ولكن أخوة الإسلام ومودته لا يبقين في المسجد باب إلا سد إلا باب أبي بكر؛^۱ پیامبر

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: الخوخة و الممر في المسجد، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴۶۶، ج ۳، ص ۱۳۳۷، ح ۳۶۵۴ و ۳۹۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابي بكر، ج ۴، ص ۱۸۵۴، ح ۲۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۹، ح ۳۷۳۹ و ۳۷۴۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطبه خوانده و ضمن آن فرمودند: خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر نمود و آن بنده آخرت را اختیار کرد. ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد و من با خودم گفتم: چرا این شیخ گریه می‌کند! خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده است و آن بنده آخرت را اختیار کرده (پس این چه جای گریه دارد). (متوجه شدم که) آن بنده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و ابوبکر داناترین ما صحابه بود که متوجه این مطلب شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای ابوبکر، گریه مکن، همانا امین‌ترین مردم در نفس و مالش برای من ابوبکر است. اگر من کسی را خلیل می‌گرفتم، حتماً آن ابوبکر بود، ولی برادری اسلام (کافی است). در مسجد هیچ دربی باقی نماند و همه را ببندید به جز درب منزل ابوبکر.

ما حدیث خلت وبستن درها را در کتاب «امام بخاری وجایگاه صحیحش» مفصل مورد بررسی قرار دادیم لذا از خواننده عزیز خواهش می‌شود به آن‌جا مراجعه کنند. با این حال در این‌جا با اختصار به چند نکته اشاره می‌کنیم. اولاً: سند و متن این حدیث ضعیف و مضطرب است.

ثانیاً: دارقطنی در مورد این حدیث گفته است: این سیاق غیر محفوظ است و اختلاف فیه علی فلیح.^۱ پس بنابر این تصریح دارقطنی راوی این خبر تنها فلیح است.

ثالثاً: راوی این حدیث که فلیح است می‌توان گفت: او به اتفاق ضعیف است. ابن مدینی، یحیی، ابوحاتم، ابوداود، نسائی و عقیلی او را تضعیف کرده‌اند و ابن معین از ابو کامل نقل کرده که گفته است: ما او را متهم می‌دانستیم، و ابن معین او

۱. مقدمه فتح الباری، ص ۳۴۹.

را با ابن ابی اویس که متهم است مساوی قرار داده و همچنین گفته است: در حدیث، از سه نفر باید پرهیز شود و فلیح را از آنها خوانده است.^۱ نسائی و عقیلی همچنین او را در کتب ضعفا ذکر کرده‌اند.^۲ ولی در بعضی اسانید به جای فلیح مالک بن انس ذکر شده است و سند آن نیز ضعیف است؛ زیرا اولاً: راوی اصلی فلیح است. ثانیاً: در سندی که مالک است، راوی از ابوسعید خدری عبید بن حنین است، حال آن که در اسانید دیگر عبید حدیث را از بسر بن سعید روایت کرده است، در سند مالک که عبید راوی از ابوسعید خدری است هیچ کسی او را جزء راویان از ابوسعید خدری نخوانده و او تنها همین یک حدیث را آن هم «معنعن» از ابوسعید خدری روایت کرده است. ابن حجر در شرح حالش ابوسعید بن معلی را اسم برده است که عبید از او حدیث روایت کرده است و با این حال بیان نکرده که او از ابوسعید خدری نیز حدیث شنیده باشد، بنابر این، این سند مرسل و منقطع است. در بعضی سندها راوی حدیث را از عبید و بسر با هم از ابوسعید خدری روایت کرده که راوی آن فلیح است و چنان که ملاحظه کردید دارقطنی نیز گفت که این حدیث از فلیح است.

اما اضطراب در متن: ۱. به حضرت نسبت داده که فرموده‌اند: ای ابوبکر، گریه مکن. این لفظ تنها در همین روایت بخاری آمده و در جای دیگر وجود ندارد.

۲. راوی در دلش گفت: به این شیخ چه شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از شخصی خبر می‌دهد...؟! این سخن در متن‌های دیگر وجود ندارد.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۷۳، رقم ۵۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵، رقم ۶۷۸۲.

۲. الضعفاء والمتروکین، ص ۲۲۶، رقم ۴۸۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲۲.

۳. مردم گفتند: به این مرد نگاه کنید، رسول خدا ﷺ از شخصی خبر می‌دهد ... در لفظ‌های دیگر هیچ کدام از این دو وجود ندارد.

۴. خداوند بنده‌ای را مخیر کرده این که از زیبایی‌های دنیا هرچه خواست به او بدهد ... حال آن که در عبارت دیگر این سخن وجود ندارد.

۵. ابوبکر گفت: پدر و مادرمان به فدایت ... و این لفظ در متن‌های دیگر وجود ندارد.

۶. اگر از اتمم کسی را خلیل می‌گرفتم ... اگر کسی را غیر از پروردگرم خلیل می‌گرفتم ... در لفظ دیگر هیچ کدام از این دو عبارت نیست.

۷. در بعضی سندها گفته شده است: هیچ باب بر مسجد نماند، مگر این که بسته شود، حال آن که در بعضی دیگر چنین آمده است: هیچ خوچه نماند ...

۸. لکن اخوت و مودت اسلامی. در سند دیگر: لکن خلت اسلامی است.

این اختلاف و اضطراب متن احادیثی است که تنها امام بخاری در صحیحش روایت کرده است.

همچنین این حدیث از ابوسعید خدری با نفس سندی که ذکر شد بدون زیاده و مرسل روایت شده است:

أخبرنا عبد الملك بن عبد الحميد الميموني قال أنا القعنبی عن مالك
عن أبي النضر عن عبید بن حنین عن أبي سعيد الخدری قال: قال
رسول الله ﷺ إن أمن الناس علی فی صحبتته وماله أبو بكر ولو كنت

متخذًا خليلًا لاتخذت أبا بكر خليلًا ولكن أخوة الاسلام ولا ييقين في
المسجد خوخة إلا خوخة أبي بكر.^۱

این سند که منقطع است به اضطراب حدیث قبلی می افزاید.

همچنین ترمذی این حدیث را با سند ذیل نیز روایت کرده است:

حدثنا محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب أخبرنا أبو عوانة عن عبد

الملك بن عمير عن ابن أبي المعلى عن أبيه ...^۲

شعیب ارنؤوط در حاشیه «مسند احمد» سند این حدیث را به جهت جهالت ابن

ابی المعلى ضعیف دانسته است. باید دقت داشته باشیم که متن این حدیث خیلی

متفاوت است، مضافاً بر این که بستن خووخه در آن نیست، همچنین در سند حدیث

ابن عمیر تضعیف شده است و ابو المعلى بن لوزان نیز که به عنوان صحابی از او

این حدیث روایت شده مجهول است. هیشمی پس از نقل حدیثی گفته است: ابو

المعلى را نمی شناسم.^۳ راوی از او نیز تنها فرزند مجهولش است.^۴

حدیث مورد بحث با لفظ دوم ابوسعید از ابن عباس نیز روایت شده که ابن

تیمیه به آن نیز چنگ زده است:

عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في مرضه الذي مات

فيه عاصب رأسه بخرقة فقعد على المنبر ثم حمد الله عزوجل وأثنى عليه

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۳

۲. سنن ترمذی ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۳۷۳۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۷۸، ح ۱۵۹۶۴ ج ۴، ص ۲۱۱، ح ۱۷۸۸۵.

۳. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۴. الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۱۸، رقم ۸۷۲۶

ثم قال إنه ليس من الناس أمن على بنفسه وماله من أبي بكر بن أبي قحافة ولو كنت متخذاً خليلاً لاتخذت أبا بكر خليلاً ولكن خلة الاسلام أفضل سدوا عني كل خوخة في المسجد غير خوخة أبي بكر.^۱

در سند این حدیث عکرمه است که ابن عمر، سعید بن مسیب، علی بن عبدالله، قاسم بن محمد، ابن سیرین، ابن جبیر و یحییٰ انصاری شهادت داده‌اند که او کذاب است و به ابن عباس دروغ می‌بسته است.^۲ مضافاً که او از خوارج نیز است. و کسی هم جز او این حدیث را از ابن عباس روایت نکرده است. مضافاً در این روایت بر «أمن من ماله» و «نفسه» نیز اضافه شده است. همچنین در اکثر روایات عکرمه تنها مسأله «خلیل و خلت» ذکر شده و باقی وجود ندارد.

چند نکته دیگر در مورد این حدیث قابل ذکر است:

۱. موضوع خلت: باید توجه داشته باشیم که حدیث خلت که «اگر کسی را خلیل قرار می‌دادم آن ابوبکر بود.» از ابوهریره و ابن مسعود و انس و عائشه و ابن زبیر نیز روایت شده و اسانید خیلی از آنها را هیشمی تضعیف کرده است^۳ و شأن صدور آنها نیز متناقض و الفاظش مضطرب هستند. این حدیث با وجود این همه اشکالات واضطراب در متن و سند، با احادیث فراوان دیگر، که دلالت می‌کند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلت را برای دیگران نیز قرار داده‌اند، مخالف است. بنابر

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۴۵۵، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۴۵۶ و ۳۴۵۷ و ۶۳۵۷؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۲؛ مسند احمد ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲۴۳۲ و ۳۳۸۵.
 ۲. التعديل والتجريح سليمان بن خلف، ج ۳، ص ۱۱۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۰۶.
 ۳. مجمع الزوائد ج ۹، ص ۴۳.

این، حدیث خلت با احادیث دیگر از دو جهت مخالف است: ۱. این که حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خلت را در مورد دیگران قرار داده و برخی را خلیل خویش خوانده‌اند. ۲. و در آن نیز غیر ابوبکر را خلیل قرار داده‌اند:

عن عبد الله قال: قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إن لكل نبي ولاية من النبيين و إن وليي منهم أبي و خليلي إبراهيم ثم قرأ إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا والله ولي المؤمنين؛^۱ در این حدیث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلیل خویش خوانده‌اند. حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

از ابوذر: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: «هر پیامبر خلیل دارد خلیلم و برادرم علی است ...»^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: خلیلم از این امت اویس قرنی است.^۳ این حدیث مرسل و روایانش ثقات هستند.

از ابوهریره: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: «هر پیامبری خلیلی در امتش دارد و خلیل من عثمان است.»^۴

ابن مسعود می گوید: وقتی بیماری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سنگین شد، گفتیم: چه کسی بر شما نماز می خواند؟ فرمودند: «... اول کسی که به من نماز می خواند

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۳۱۵۱ و ۴۰۳۰ و ۴۰۳۱

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۴، ح ۳۳۰۸۹؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۵۰.

۳. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۴۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۳۴۰۵۵.

۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۵۳، ح ۳۲۵۹۸.

خلیلم جبریل و مکائیل ... است.»^۱ حاکم و ذهبی عبدالملک بن عبدالرحمن را مجهول و بقیه را ثقات دانسته‌اند و هیشمی این حدیث را از بزار و طبرانی روایت کرده و رجال بزار را ثقات و رجال طبرانی را فیه ضعفاء گفته است و از بزار نقل کرده که گفته است: این حدیث با سندها مختلف روایت شده است.

رسول خدا ﷺ فرمودند: «... الآن خلیلم جبریل از نزد من خارج شد ...»^۲ حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: سلیمان بن هرم عابد از زهاد اهل شام است و لیث بن سعد از مجهولین حدیث روایت نمی‌کند، ولی ذهبی سلیمان را ضعیف خوانده است.

ام المؤمنین عائشه روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... خلیلم جبریل به من خبر داد ...»^۳ متقی هندی سند این حدیث را صحیح دانسته است. ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت: «... وا خلیلاه ...»^۴

البانی دو سند را و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شعیب ارنؤوط دو سند این خبر را حسن دانسته است.

باز ابوبکر گفته است: «از خلیلم پیامبر ﷺ شنیدم ...»^۱ این سند مرسل صحیح است. از این دو خبر به روشنی استفاده می‌شود که ابوبکر از حدیث خلت

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۷۶۳۷.

۳. کنز العمال، ج ۴، ص ۴۵۶، ح ۱۱۳۶۰.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱ و ۲۱۹، ح ۲۴۰۷۵ و ۲۵۸۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مجمع

الزوائد، ج ۸، ص ۶۰۵؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۵۷، ح ۶۹۲؛

خبری نداشته و این نوع احادیث بعدها وضع شده است و الا او رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خلیل خود خطاب نمی کرد.

مضافا هر يك از ابوذر (مسند احمد ۱۵۹/۵-۱۶۰-۱۵۶-۱۴۷ صحیح بخاری ۱۱۲/۲) و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (مسند احمد ۱۴۱/۱) و سلمان (مجمع الزوائد ۲۹۱/۴) و ابودردا (مسند احمد ۴۴۰/۶-۴۵۱) و زید بن ارقم (مسند احمد ۳۷۰/۴) و انس (مسند احمد ۲۱۶/۳) و ابو مسلم و میمونه (سنن الکبری نسائی ۳۱۵/۷) و عائشه (کنز العمال ۵۶/۱۳-ح ۳۶۲۲۶) و اهبان بن صیفی (مسند احمد ۶۹/۵) و عمر (کنز العمال ۵۳۶/۶-ح ۱۶۸۶۰) و ابوسعید خدری (کنز العمال ۳۱۱/۱۱-ح ۳۱۵۹۸) و عمرو بن الحکم (کنز العمال ۴۹۷/۱۲-ح ۳۷۲۹۰) و ابودجانه (طبقات ابن سعد ۵۵۷/۳) و ابوهریره (مسند احمد ۲۲۹/۲-۲۳۳-۲۵۴-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۵-۳۴۷-۳۶۹ تا ۵۳۹ با ۱۸ سند دیگر صحیح بخاری ۵۴/۲) این گونه حدیث روایت کرده اند: قال او حدثنی او سمعت او اوصانی خلیلی رسول الله ... " یعنی همه این افراد از صحابه، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خلیل خویش تأییر کرده اند از جمله آنها هستند ابوسعید خدری و عائشه و ابوهریره و انس که حدیث مورد بحث به آنها نسبت داده شده است و حتی خود جناب ابو بکر نیز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خلیل خود خوانده است.

اما مسأله سد ابواب

چنان که گذشت به تواتر ثابت شده و ۲۶ نفر از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امر خداوند متعال تمام ابواب جز باب امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۱۸۷۴۶.

مسجد را بسته‌اند.^۱ و این راویان، این داستان را پس از رحلت رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند. و اگر چنین اتفاقی در مورد ابوبکر نیز پیش آمده بود، قطعاً به آن اشاره می‌کردند. در حدیث بستن ابواب و خوخنه جز باب ابوبکر ظاهرش این است که در آن زمان به مسجد ابواب باز بوده، و حال آن‌که این حدیث متواتر این مطلب را تکذیب می‌کند و همچنین این امر شامل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز می‌شود و باید باب امیرالمؤمنین را نیز بسته باشند و اگر بسته بودند این همه صحابه پس از آن حضرت این حدیث را روایت نمی‌کردند و یا هنگام روایت آن به هر دو داستان اشاره می‌کردند و همچنین واقعیت‌های ذیل این را نیز تکذیب می‌کند.

عن ابن عمر قال: قال عمر بن الخطاب أو قال أبي: لقد أوتى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم: زوجه ابنته فولدت له، و سد الابواب إلا بابه، و أعطاه الحربة يوم خيبر؛^۲ عمر بن خطاب گفته است: علی سه خصلت و منقبت دارد که اگر یکی از آن‌ها را من داشته بودم، برایم محبوب‌تر از اسب‌های سرخ‌مو است: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دخترش را به ازدواج او درآورد که برای علی فرزند آورد، همه درها جز در او را به مسجد بست، و پرچم را روز خیبر به دست او داد.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۱۵۱۱ ج ۲، ص ۱۰۴ ج ۴، ص ۳۶۹ ج ۵، ص ۴۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ الی ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۳۱۸، ح ۵۰۶ و ۷۵۰ ج ۴، ص ۳۶، ح ۱۱۹۵؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱۲، ص ۷۰، ح ۱۲۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰.

۲. مصنف بن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۳۶.

سند ابن ابی شیبیه رجالش رجال صحیح است و همچنین این حدیث را با لفظ‌های مختلف به همین معنا از عمر بن الخطاب، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابن عباس و ابوهریره نیز نقل کرده‌اند.^۱ ابن کثیر پس از نقل این خبر می‌گوید: همانا این خبر از عمر با چندین وجه روایت شده است.

عن ابن عمر قال: كنا نقول في زمن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... ولقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لان يكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم زوجه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابنته وولدت له وسد الأبواب الا بابة في المسجد وأعطاه الراية يوم خيبر؛^۲ در این حدیث نیز ابن عمر شبیه سخن پدرش را گفته که ما صحابه آرزو می‌کردیم و می‌گفتیم که علی سه خصال دارد که اگر یکی را ما داشته باشیم از اسب‌های سرخ موی برایمان محبوب‌تر است ... و یکی از آن‌ها بستن درها بر مسجد است جز در امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ.
همیشگی سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر حسن.

عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر و هو في المسجد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن علي و عثمان؟ فقال: أمّا علي فلا تسألني عنه و انظر إلى قرب منزله من رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ليس في المسجد بيتٌ غير بيته وأمّا عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۲۰؛

تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۷۷؛ کنز العمال؛ ج ۱۳، ح ۳۶۳۷۶.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶، ح ۴۷۹۷؛ مسند ابویعلی، ح ۵۴۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ فتح

الباری، ج ۷، ص ۱۵.

التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛^۱ ابن عرار از ابن عمر در حالی که او در مسجد بود از علی و عثمان سؤال نمود و ابن عمر گفت: اما علی در مورد او از من سؤال نکن و به قرب منزل او به پیامبر ﷺ نگاه بکن و در مسجد هیچ منزلی نیست جز منزل او، اما عثمان، او گناه بزرگی در جنگ احد مرتکب شد و خداوند او را بخشید و در بین شما گناهی انجام داد و شما او را کشتید.

سند این خبر کاملا صحیح است و ابن حجر نیز آن را صحیح دانسته است.

سعد بن ابی وقاص نیز می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم در مورد علی چهار چیز فرمود که اگر من یکی از آنها را داشته بودم از دارایی دنیا برایم محبوب‌تر بود: بستن درها جز در او، ابلاغ آیه‌ای برائت و حدیث منزلت و حدیث غدیر.^۲

پس عمر بن خطاب و فرزندش نیز از داستان بستن ابواب بر مسجد جز باب ابوبکر و بالتبع از حدیث «خلت» خبر نداشته‌اند؛ زیرا این احادیث بعدها به ظهور پیوسته است.

سخن آخر این که ابن ابی الحدید می‌گوید: فلما رأَت البکریة ما صنعت الشيعة وضعت لصاحبها أحاديث في مقابلة هذه الأحاديث نحو: (لو كنت متخذًا خليلاً) فإنهم وضعوه في مقابلة (حديث الإخاء). ونحو: (سد الأبواب) فإنه كان لعلی فقلبتہ البکریة إلى أبی بکر. ونحو: (إیتونی بدواة و بیاض

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۰۵۸؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۵۰، ح ۹۷۶۶ و ۲۰۴۰۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

۲. المتفق و المفترق خطیب، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۵۶۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۹.

أكتب فيه لأبي بكر كتابا لا يختلف عليه اثنان) ثم قال: (يا أبا الله والمسلمون إلا أبا بكر) فإنهم وضعوه في مقابلة الحديث المروى عنه في مرضه: (إيتوني بدواة وبياض أكتب لكم ما لا تضلون بعده أبدا. فاختلفوا عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجع حسبنا كتاب الله) ونحو حديث: (أنا راض عنك فهل أنت عني راض؟) ونحو ذلك ...^۱ ابن ابی الحدید نیز تصریح می کند که بکری ها احادیث «خلت» و «سد ابواب» و... را جعل کرده اند.

با این بیان روشن می شود که ابن تیمیه با چنگ زدن به افسانه ها احادیث متواتر در خصوص اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کرده است. احادیث زیر نیز حقیقت حدیث مورد بحث را ثابت می کند و هم جایگاه والای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیان می کند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای علی، بر هیچ کس غیر از من و تو جنب شدن در این مسجد حلال نیست.» این حدیث را عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص، ابوهریره و ابوسعید خدری روایت کرده اند.^۲ و سند این حدیث صحیح است و ترمذی نیز آن را حسن و خوب دانسته است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آگاه باشید که این مسجد برای جنب و حایض حلال نیست، مگر برای من، علی، فاطمه، حسن و حسین. آگاه باشید که برایتان نام

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۳۶، ح ۱۱۹۷؛ مصابیح السنة بغوی، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۴۷۷۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۵.

به نام اسم‌ها را بیان کردم تا اینکه گمراه نشوید.» این حدیث از ام‌سلمه، ابورافع و عدی بن ثابت روایت شده است.^۱

پس ثابت می‌شود که ابن تیمیه در این مورد نیز دروغ گفته است.

ابن تیمیه و حدیث مؤاخات و برادری

ابن تیمیه در مورد حدیث مؤاخات چند مطلب می‌گوید که عبارت‌اند از:

۱. «حدیث مؤاخات باطل و ساخته شده است. پیامبر با کسی عهد برادری نبسته است ...»^۲
۲. «پیامبر ﷺ نه با علی عهد برادری بسته و نه با غیر علی. حدیث عهد برادری پیامبر با علی و برادری ابو بکر با عمر از دروغ‌هاست.»^۳
۳. «پیامبر ﷺ نه با علی عهد برادری بسته و نه با غیر علی، بلکه هر چه در این باره روایت شده کذب و دروغ است.»^۴
۴. «عهد برادری بین بعضی از مهاجرین با بعضی دیگر و بین انصار با یکدیگر همه دروغ است. پیامبر ﷺ با علی عهد برادری نبسته است.»^۵
۵. «احادیث عهد برادری همه دورغ است.»^۶

۱. معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۳؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵، ح ۱۳۱۷۸؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۷۵.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۲.

۳. منهاج السنة، ج ۵، ص ۷۱.

۴. همان، ج ۷، ص ۱۱۷.

۵. همان، ج ۷، ص ۲۷۹.

۶. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۶۱.

۶. «بین مهاجر با مهاجر و انصار با انصار عهد برادری بسته نشد و پیامبر و علی هر دو از مهاجرین هستند، بلکه بین علی و سهل بن حنیف عهد برادری بسته شده.»^۱
 جواب: قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که اگر کسی نزد خداوند متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ والاتر و برتر و محبوب‌تر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بود قطعاً حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وی را برادر خود در داستان اخوت قرار می‌دادند و ... این گونه احادیث به دلیل این که اعتقادات خرافی را که با ظلم به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ابوبکر و عمر و عثمان را برتر از امیرالمؤمنین و اهل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دانسته‌اند تکذیب می‌کند، لذا کذابینی مانند ابن تیمیه با دروغگویی‌های آشکار و فراوان سعی کرده این گونه احادیث را اخبار دروغین معرفی کنند و حال آن که این اخبار نه این که صحیح هستند، بلکه قطعاً متواتر هستند.

این حدیث نیز از اخبار مسلم و متواتر است که با آشنایی با جایگاه آن دروغ-هایی ابن تیمیه نیز روشن خواهد شد: ۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بین هر دو نفری از اصحاب عهد برادری بستند و بین ابو بکر و عمر و فلان و فلان. .. پس علی آمد و گفت: (ای رسول خدا،) بین اصحاب عهد برادری بستنی، ولی بین من و کسی این کار را انجام ندادی. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پاسخ او فرمودند: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» (در نلفظ دیگری آمده است: «تو را به آخر نگذاشتم مگر از برای خودم.»)

حدیث اخوت به آن معنایی که ابن تیمیه آن را تکذیب کرده است، از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، اسماء بنت عمیس، انس، عمر، جابر، ابوذر، زید بن

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶۲.

ارقم، ابن عمر، عامر بن ربیع، سعید بن مسیب، ابوامامه، سعید و عبد الله بن ابی اوفی، محدوج بن زید، زید بن ابی اوفی، عبدالرحمن بن عویم انصاری و ابوهریره روایت کرده‌اند.^۱

ناگفته پیداست که این حدیث از احادیث متواتره است.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بین اصحاب عهد برادری بستند و در آخر خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ابو بکر، عمر و علی باقی ماندند. آن‌گاه بین ابوبکر و عمر عهد برادری بسته و به علی فرمودند: «تو برادر من هستی و من برادر تو و هر که تو را انکار کند به او بگو که من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم و کسی بعد از تو به جز کذاب و دروغگو این دعوا را نمی‌کند.»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، جابر، سعید بن مسیب، یعلی بن مرّه و عبد الله بن ارقم روایت کرده‌اند.^۱

۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۳، ج ۵، ص ۳۰۰، ح ۳۷۲۰ و ۳۸۰۴؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۸۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۶۵؛ علل ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۳۶۱، ح ۲۵۹۱؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۹۷ و ۶۶۶، ح ۱۰۱۹ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۲۸۷؛ مصابیح السنة بغوی، ج ۴ ص ۱۷۵؛ معجم الاوسط، ج ۸ ص ۴۰، ح ۷۸۹۴؛ علل دار القطنی، ج ۹، ص ۲۰۵، ح ۱۷۲۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵ و ۱۶، ح ۴۲۸۸ و ۴۲۸۹ و ۳۵۲۲؛ الاستیعاب ابن عبد البر، ج ۲، ص ۶۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۶۰، و ج ۳، ص ۲۲؛ الفوائد الشهیر بالغیلابیات لأبی بکر الشافعی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸ و ۲۷۱؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۴۷ ح ۴۴۵؛ معرفة الصحابه ابونعیم، ج ۱۳، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۳۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۵۱ الی ۵۳ و ۶۱ و ۹۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۹؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶، از ابن اسحاق مرسل و ابونعیم از ابن اسحاق موصول نقل کرده است.

ابن عبدالبر می گوید: از وجوه مختلف از علی روایت شده ایم که او همیشه می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم و غیر از من کسی جز کذاب نمی تواند چنین سخنی را بگوید. سپس ابن عبدالبر می گوید: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه بین مهاجرین عهد برادری برقرار کرد و در مدینه بین مهاجرین و انصار و در هر دو این مورد به علی فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من هستی و بین علی و خودش عهد برادری برقرار نمود و به این خاطر این سخن و امثال آن از علی شنیده می شد.^۲

اگر ابن تیمیه کینه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در دل نداشت، چه چیز می تواند سبب گردد که این گونه احادیث متواتر را تکذیب کند و در مقابل برای ثابت کردن مناقب و فضائل برای معاویه و یزیدها به دروغها چنگ بزند و برای آنها فضائل بتراشد؟

البته دقت داشته باشیم که ابن حجر در «فتح الباری» باطل بودن سخن ابن تیمیه را در این موضوع بیان کرده است و اخوت بین صحابه یعنی بین مهاجر با مهاجر و انصار با انصار از مسلماتی است که در شرح حال صحابه و حتی در معتبرترین کتابها نیز موجود است که برای روشن تر کردن دروغگویی ابن تیمیه حتی نیازی هم به ذکر اخبار دیگر نیست.

۱. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۱۰۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۱۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، ح ۳۲۹۳۹، ج ۱۳، ص ۱۴۰، ح ۳۶۴۴۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۳۴۷؛ تذکره الخواص؛ ابن جوزی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۲. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۳۸.

ابن تیمیه و حدیث «علی فارق بین حق و باطل است» و خبر: «ما منافقان را جز از دشمنی با علی نمی‌شناسیم»

ابن تیمیه می‌گوید: «اما در مورد این دو حدیث آگاهان به حدیث شك ندارند که حدیثی است ساخته شده بر پیامبر. هیچ يك از این دو حدیث در کتاب‌های مورد اعتماد روایت نشده است و هر يك از آنها سند شناخته شده‌ای ندارد. رضایت ما در این باب، فقط بر آن است که این دو حدیث می‌بایست با اسناد معروف و از جانب افراد معروف و راستگو از هر مذهبی هم که باشند روایت می‌شدند. .. هر يك از این دو حدیث با دلیل معلوم است که کذب و دروغ بوده و نسبت دادن آن به پیامبر جایز نیست.^۱

جواب در مورد حدیث اول:

۱. عن أبي ذر عن سلمان قال: أخذ رسول الله ﷺ بيد علي فقال: إن هذا أول من آمن بي و أول في يصفحني يوم القيامة وهذا الصديق الأكبر و هذا فاروق هذه الالفين يفرق بين الحق و الباطل و هذا يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظالمين؛^۲ پیامبر اکرم ﷺ از دست امیرالمؤمنین عليه السلام گرفتند و فرمودند: «همانا این علی اول کسی است که به من ایمان آورد

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۸۶ و ۲۹۰.

۲. معجم الكبير، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۳۰۴، ح ۳۸۹۸؛ الاصابه، ج ۷، ص ۲۹۴، ح ۱۰۴۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۷۴۴، ح ۳۱۵۷؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱ و ۴۳ (با شش سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۷۹. سندهای طبرانی، بزار، بلاذری و بیهقی صحیح هستند.

واو اول کسی است که قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق (بسیار راستگوی) بزرگ تر است و فرق گزارنده ای است که بین حق و باطل فرق می گذارد و میان آنها جدایی می اندازی ...»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابوذر، مقداد، سلمان، ابن عباس، ابولیلی، ابورافع، عباد بن عبد الله و حذیفه روایت کرده اند.

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به زودی بعد از من فتنه به پا می شود. وقتی چنین شد، ملازم علی باشید؛ زیرا بدون شك علی جداکننده بین حق و باطل است.»^۱
 ۴. پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بعد از من بین مردم جدایی و اختلاف به وجود می آید. در آن وقت این (علی) و یارانش با حق خواهند بود.»^۲

اما جواب در مورد حدیث دوّم :

سخن مذکور را شمار زیادی از صحابه در باره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته اند که ما به سخنان آنان اشاره می کنیم: ۱. «ما منافقان را (در زمان پیامبر) جز از روی دشمنی شان با علی بن ابی طالب نمی شناختیم.»
 صحابه ای که چنین سخنی را گفته اند عبارت هستند از: ابن مسعود، ابن عمر، ابوسعید، جابر، محمد بن میثم و جماعتی از صحابه.^۳

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۶۵۷، ج ۴، ص ۱۶۹؛ انسان العیون، ج ۱، ص ۱۸۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲، ح ۳۲۹۶۴.

۲. معجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۴۷، ح ۳۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۱، ح ۳۳۰۱۶.

۳. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹، ج ۵، ص ۵۹۳، ح ۳۷۱۷؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۷۹، ح ۹۷۹ و ۱۰۸۶ و ۱۱۴۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۹۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۲۱۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹، ح ۴۶۴۳؛ انساب الشراف، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۸۵ و ۲۸۸ و ۳۷۴ (با ۱۴ سند)؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۶۷.

يك سند احمد بن حنبل صحيح است و محقق كتابش نیز آن را صحيح دانسته. و همچنين اسناد دوم ترمذی و اسناد ابن عبد البر نیز صحيح هستند. ابوذر می گوید: «ما در زمان پیامبر منافقان را جز با سه علامت نمی شناختیم و آن علامت‌ها عبارتند از: خدا و پیامبر را تکذیب کنند، در نماز شرکت نکنند و دیگر اینکه علی را دشمن بدانند.»^۱

چنان که می‌بینید ابن تیمیه در باره‌ای این دو حدیث به چند دروغ دست زده است:

۱. اینکه می‌گوید: «به اتفاق آگاهان به حدیث این دو حدیث کذب است.
۲. در کتاب‌هایی که مراجعه می‌شود این دو حدیث وجود ندارد.
۳. سند صحیح ندارند.

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «علی ولی تمام مؤمنان بعد از من است»

«ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث» او (علی) بعد از من، ولی هر مؤمن است» به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است.»

باز هم می‌گوید: «این حدیث دروغ است و بر پیامبر ﷺ ساخته شده است و نسبت دادن این حدیث بر پیامبر ممکن نیست.»^۲

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ ح ۳۶۳۴۶؛ جامع الکبیر سیوطی، ج ۶، ص ۳۹۰؛ اسنی المطالب جزری که می‌گوید: «حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است.»

۲. منهاج السنة، ج ۵، ص ۳۵، ج ۷، ص ۳۹۱.

جواب: این حدیث نیز مانند احادیث قبلی از احادیث صحیح، بلکه از احادیث متواتر است که ما بعضی از راویان آن را این جا ذکر می کنیم:

۱. پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «علی از من است و من از علی. علی پس از من ولی و سرپرست تمام مؤمنین است.»

این حدیث را امیرالمؤمنین و امام حسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ابوذر، ابن عباس، جابر، ابوسعید، ابن مسعود، بریده، ابولیلی، براء، عمران، عبد الله بن عمرو، وهب بن حمزه، حبشی بن جناده، عمرو بن عاص، عمرو بن شاس و ابن عمر روایت کرده اند^۱ محدثین اهل سنت مانند ترمذی، حاکم، ذهبی، ابن حجر، بوصیری، هیثمی، سیوطی، حسین سلیم اسد، شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی و البانی در تمام کتاب هایش اسانید مختلف از این حدیث را صحیح دانسته اند و این حدیث را تنها از جعفر بن سلیمان

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲ و ۳۰۶۳، ج ۴، ص ۴۳۷، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۳۳۰۶۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۰، ح ۳۷۱۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۳، ح ۶۹۲۹؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۲۱۷، ج ۶، ص ۲۹۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۱۴۶ و ۸۴۵۳ و ۸۴۷۴؛ خصائص النسائی، ح ۸۸ و ۸۹؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱، ص ۲۹۳، ح ۳۵۵ و ۴۸۸؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۸، ص ۱۲۹، ح ۲۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۳۲۱۲۱، ج ۷، ص ۵۰۳، ج ۱۲، ص ۸۰، ح ۵۵ و ۵۹ و ۱۲۱۷۰؛ مسند طیبالی، ج ۱، ص ۱۱ و ۳۶۰، ح ۸۲۹ و ۲۷۵۲؛ مسند رویانی، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۱۱۹؛ الآحاد والمثانی، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۲۲۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۴۳، ح ۴۵۷۸ و ۴۶۵۲؛ اصابه، ج ۳، ص ۶۰۴، ج ۴، ص ۴۶۸، رقم ۵۷۰۵، ج ۶، ص ۶۲۳، رقم ۹۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۷؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۹۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۰۵ و ۶۲۰ و ۶۴۹ و ۶۸۸، ح ۱۰۳۵ و ۱۰۶۰ و ۱۱۰۴ و ۱۱۷۵؛ تفسیر ثعلبی ذیل آیه «انذر عشیرتک الاقربین»؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۱۰۰ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۸ و ۱۹۹ با ده سند؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۳۸، ح ۲۱۶۷؛ کنز العمال، ح ۳۳۰۴۷ و ۳۶۴۴ و ۳۶۴۶۵ و دیگران.

دوازده نفر از محدثین بزرگ که اکثر آن‌ها رجال صحیحین هستند روایت کرده‌اند که عبارت‌اند از: قتیبة بن سعید، عبیدالله بن موسی، الحسن بن عمر بن شقیق، بشر بن هلال، خالد بن یزید العدنی، العباس بن الولید النرسی، ابو کامل الفضیل بن حسین، عبده الرزاق بن همام، عفان بن مسلم، ابو داود طیالسی، عبد السلام بن عمر جنی فقیه و سلیمان بن داود ابو الربیع الزهرانی.

پس از روایت این همه محدثین معلوم نیست که ابن تیمیه چگونه به خود اجازه داده است که با آشکارترین دروغ و افترا بر دروغ بودن این حدیث اتفاق آگاهان به حدیث را بسازد.

حتی البانی که خود از پیروان ابن تیمیه است بعد از نقل حدیث مذکور و اقرار بر صحت آن در باره‌ای ابن تیمیه می‌گوید: «واقعاً جای تعجب است از جرعت ابن تیمیه در انکار این حدیث که در «منهاج» اش آن را تکذیب می‌کند.» بعد می‌گوید: «ابن تیمیه این حدیث را خوب تأویل کرده» (که ولی را به معنای دوست تأویل نمود) و این تأویل قوی و متین است، ولی پس از این من سبب تکذیبش را نمی‌فهمم، مگر تندروی و زیاده روی در رد بر شیعیان.^۱

اولاً: جواب ابن تیمیه غیر متین است و خود ابن تیمیه نیز آن را می‌دانسته و لذا این حدیث را تکذیب کرده است. ثانیاً: همچنان «ولی» با قرینه «من بعدی» نص در رهبری و سرپرستی است. اما در مورد سخن اخیر البانی؛ باید توجه داشت که این رد هیچ‌گونه رد بر شیعه نیست، بلکه رد بر اسلام و پیامبر اکرم ﷺ است و سببش نیز کینه و دشمنی ابن تیمیه نسبت به امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است، نه چیز دیگر.

۱. سلسله احادیث صحیحہ البانی، ح ۲۲۲۳.

۲. وهب بن حمزه می گوید: «باری من علی را از مدینه تا مکه همراهی کردم. در طی سفر از او بعضی کارهایی دیدم که از آنها خوشم نیامد. آن گاه به او گفتم: هر گاه به نزد پیامبر برگردم حتماً از تو شکایت خواهم کرد. پس وقتی به حضور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیدم به آن حضرت گفتم که از علی چنین و چنان چیزهایی دیدم. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «در باره ای علی چنین مگو که او سزاوارترین شخص پس از من بر شماست.»^۱

همیشی رجال سند این حدیث را ثقات معرفی کرده جز دکین و گفته است: ابن ابی حاتم او را ذکر کرده و کسی او را تضعیف نکرده است.

این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا راوی از دکین یوسف بن صهیب ثقه است و در این حدیث امامت و رهبری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با صراحت بیش تر از حدیث قبلی که ابن تیمیه آن را تکذیب کرده، بیان شده است؛ زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن فرموده اند: «اولی بکم من بعدی.»

ابن تیمیه و حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن»

ابن تیمیه می گوید: «حدیث من شهر علم هستم و علی دروازه آن» نزد آگاهان به حدیث کذب و دروغ است. بنابراین باید فقط در ردیف احادیث ساخته شده ذکر شود. دروغ بودن این حدیث از خود متنش نیز دانسته می شود.^۲

۱. معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۳۵، ح ۳۶۰؛ معرفة الصحابه ابونعیم، ج ۱۹، ص ۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۲۹۶۱.

۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۱۵؛ مجمع الفتاوی، ج ۱۸، ص ۱۲۳ و ۳۷۷.

جواب: چون در باره‌ای این حدیث مناقشه‌ای زیادی شده و بیماردلان و متعصبان آن را بی سبب تکذیب کرده‌اند، ما بعد از اشاره به خود حدیث به بعضی از مطالب مهم نیز در مورد آن اشاره خواهیم کرد:

اینک متن حدیث:

«پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «من شهر علم و دانش هستم علی دروازه آن؛ پس هر که بخواهد داخل آن شهر بشود باید از درش وارد شود.» (یعنی هر که طالب علم پیامبر اکرم ﷺ باشد، باید به نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاید)»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، حذیفه، ابوذر، ام سلمه، جابر، ابن عمر، انس بن مالک و عمرو بن عاص روایت کرده‌اند.^۱

بسیاری از علما سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند که از جمله آنان هستند: یحیی بن معین، ابن جریر طبری، خطیب بغدادی، حاکم (سه سند را)، مجدالدین فروزآبادی، سیوطی، محمد بن طلحه و سخاوی.

امروزه وهابی‌ها با پیروی از امامشان ابن تیمیه این حدیث را دروغ و موضوع می‌شمارند. عثمان خمیس (یکی از دانشمندان معاصر وهابی) در یکی از کتاب‌هایش بعد از ذکر این حدیث محدثانی چون بخاری، ابوحاتم، ابوزرعه، ترمذی،

۱. علل احمد، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۰۳؛ معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۵۵، ح ۱۱۰۶۱؛ معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۸، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۸، ح ۴۶۳۷ تا ۴۶۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۵ و ۲۸۶، ج ۷، ص ۲۹۶؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۶۱، ج ۳، ص ۱۱۰۲، ح ۱۸۵۵؛ تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱، ح ۱۰۴۷؛ معجم الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۷، ج ۴، ص ۳۴۸، ج ۱۱، ص ۴۹ و ۲۰۳؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۴ و ۴۱۵، ح ۲۷۰۵؛ جمع الجوامع سیوطی، ج ۶، ص ۴۰۱.

عقیلی، ابن حبان، دار القطنی، ابن جوزی، نووی، ذهبی و البانی را نام می‌برد که آن‌ها این حدیث را دروغ و موضوع خواندند.

پاسخ ما این است که اگر در واقع افراد یاد شده این حدیث را ساختگی خوانده باشند باید دانست که آیا واقعاً نظرشان با در نظر گرفتن معیارهای حدیث شناسی درست است یا نه، بلکه از این جهت که چون حدیث مذکور با عقیده‌شان ناسازگار می‌باشد آن را رد کرده و با آن مخالفت نموده‌اند؟

بررسی‌ها نشان می‌دهد که دلیل رد کردنشان ناسازگاری مضمون حدیث با عقایدی است که دارند، نه اینکه واقعاً با معیارهای حدیث شناسی حدیث یاد شده مردود باشد. و گرنه از دیدگاه علم حدیث شناسی نمی‌توان هیچ عیبی برای این حدیث پیدا کرد.

و این در حالی است که در صحیح بودن حدیث مذکور همان گونه که گفتیم هیچ شبهه‌ای نمی‌توان روا دید. چون این حدیث شریف را ابومعاویه از اعمش روایت کرده است و در این هم که روایت کرده هیچ شکی نیست. ما بعد از اشاره به چند سند صحیح به اینکه بدون شك آن را ابومعاویه روایت کرده اشاره خواهیم کرد.

حاکم می‌گوید: «محمد بن یعقوب^۱ در تاریخش از عباس بن محمد دوری^۱ و او از یحی بن معین^۲ و او از محمد بن جعفر فیدی^۳ از ابومعاویه که او ثقه است روایت کرده که می‌گوید ... (متن حدیث)^۴

۱. محمد ابن یعقوب شخص ثقه است. برای آشنایی بیشتر به کتاب «سیر الاعلام النبلاء ذهبی»، ج ۱۵، ص ۴۵۲، ح ۲۵۸ مراجعه شود.

با در نظر گرفتن شرح حال افراد یاد شده در صحیح بودن حدیث جای هیچ شک باقی نمی‌ماند. ذهبی نیز در برابر این سند در «تلخیص مستدرک» سکوت کرده و نتوانسته ایرادی بگیرد.

صالح بن محمد نیز وقتی از یحیی در مورد این حدیث سؤال می‌کند، او می‌گوید: «این حدیث را فیدی نیز از ابومعاویه روایت کرده، چنان‌که ابوصلت روایت کرده است.^۵»

باز در «تاریخ بغداد» روایت نقل شده که یحیی بن معین می‌گوید: «این حدیث از حدیث ابومعاویه است و ابن نمیر به من خبر داد که ابو معاویه آن را روایت می‌کرد و سپس ترك نمود.»^۶

پس، عبدالله بن نمیر که از راویان صحاح سته و ثقه است، گواهی می‌دهد که ابومعاویه این حدیث را روایت می‌کرده است.^۷

۱. محمد دوری، شاگرد یحیی، امام، حافظ و ثقه است. برای آشنایی بیشتر به کتاب «سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۵۲۲، ح ۱۹۹ مراجعه شود.

۲. یحیی ابن معین استاد محدثان، امام و ثقه. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، رقم ۲۸.

۳. جعفری فیدی، از جمله راویان بخاری در صحیحش است. ابن حجر در باره‌اش می‌گوید: «ثقه و حافظ. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۴ ح ۱۲۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱۵۷۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۷، ح ۱۰۳.

۵. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱، ح ۵۷۲۸.

۶. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۱، ح ۵۷۲۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۶، ح ۶۱۹.

۷. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۷؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۴.

علاوه بر این، این حدیث را از ابومعاویه دوازده نفر روایت کرده‌اند که عبارت‌اند از: ابوصلت (که ثقة است و هشت نفر این حدیث را از ابوصلت روایت کرده‌اند)^۱ قاسم بن سلام (امام، ثقة)^۲، محمود بن خدش، محمد بن جعفر فیدی (ثقه)^۳، جعفر بن محمد بغدادی (ثقه)^۴، حسن بن علی بن راشد (ثقه)^۵ عیسی بن یوسف، عمر بن اسماعیل بن مجالد، رجاء (یا جابر) بن سلمه، احمد بن سلمه بن عمرو، حسن بن سلمه بن راشد و اسحاق بن هروی.

با این وجود دارقطنی و ابن عدی به راحتی تهمت بزرگی به محدثین وارد کرده و گفته‌اند:

قال دار القطنی: وأبو الصلت هو الذی وضعه علی أبی معاویة وسرقه منه جماعة ... قال ابن عدی: الحدیث موضوع يعرف بأبی الصلت ومن حدث به سرقه منه وإن قلب إسناده؛^۶ یعنی این حدیث را ابوصلت وضع کرده است و دیگران آن را از او دزدیده‌اند گرچه اسنادش را دگرگون کرده‌اند.

بنابر این تهمت دارقطنی و ابن عدی، باید گفت که فیدی که از روات بخاری است و محمد بغدادی، و قاسم بن سلام و حسن بن علی که ثقة‌اند دزد و بالتبع کذاب هستند که این حدیث را دزدیده‌اند و به دروغ به ابومعاویه نسبت داده‌اند و همپنین

۱. فتح الملك العلی، ص ۲۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۸۴، رقم ۵۷۴.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۳، رقم ۱۲۸.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۸۷، رقم ۱۵۵.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۶، رقم ۵۲۶.

۶. لآلی المصنوعه، ج ۱، ۴۱۴؛ فتح الملك العلی، ص ۸۲.

عبدالله بن نمیر که از رجال صحاح سته است، پس بر دروغ گفته است که این حدیث را ابومعاویه روایت می‌کرده، پس او نیز کذاب بوده است. چه قدر راحت است تهمت زدن به بندگان خداوند متعال!

یکی از روایانی که از ابومعاویه این حدیث را روایت کرده و ابن جوزی سند آن را به سبب آن راوی تضعیف کرده است، ابومحمد جعفر بن محمد بغدادی است که ابن جوزی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «او (ابو محمد جعفر بن محمد بغدادی) متهم بر دزدیدن این حدیث است.»^۱ این در حالی است که ابن حجر در مورد او می‌گوید: «او (ابو محمد جعفر بن محمد بغدادی) «سال ۲۷۹ هـ وفات کرد و به خاطر ثقه و صالح بودنش مردم از او زیاد حدیث گرفته‌اند.» خطیب در مورد او گفته است: «شخص زاهد، ثقه، راستگو و متقن بود و مسلم بن قاسم نیز او را ثقه و مرد صالح و زاهد دانسته است.»^۲ پس این سند نیز صحیح بوده و اتهام ابن جوزی از این راوی بی‌جا و دور از انصاف و واقعیت است.

توجه داشته باشیم که چگونه محدثان به خاطر روایت حدیث در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام بدون دلیل مورد اتهام قرار می‌گیرند!

از آن‌چه بیان شد روشن گشت که قطعا این حدیث را ابومعاویه روایت کرده است. اکنون بینیم ابومعاویه کیست؟

او محمد ابن خازم است که صحاح سته از او حدیث روایت کرده‌اند و بخاری ۴۴ و مسلم ۲۷۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. ابن حجر می‌گوید: «او در حفظ

۱. الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۸۷ ح ۱۵۵.

حدیث اعمش از همه حافظ تر است.»^۱ ذهبی می گوید: «امام، حافظ، حجت و یکی از اعلام و بزرگان.»^۲

همچنین این حدیث را از اعمش مضافاً بر ابومعاویه و کعب، سعید بن عقبه و عیسی بن یونس نیز روایت کرده اند.^۳

و اما اعمش: ذهبی در باره ای وی می گوید: «امام، شیخ الاسلام، استاد محدثان و حافظ.»

و اعمش از مجاهد و او از ابن عباس که در ثقه بودن این دو هیچ شکی نیست، این حدیث را روایت کرده است.

همچنین این حدیث از ابن عباس از طریق غیر اعمش و مجاهد نیز روایت شده است. شعبه از ابوطیه از ابن عباس و عبدالوهاب بن همام از پدر وجدش از سعید بن جبیر از ابن عباس^۴ و اعمش از عبایه از ابن عباس نیز این حدیث روایت شده است.^۵ پس ثابت می شود که این حدیث بدون شك صحیح است. علاوه بر این، این حدیث از دیگر صحابه نیز روایت شده است که می توان آن را متواتر خواند.

أخبرنا أبو القاسم هبة الله بن عبد الله حدثنا أبو بكر الخطيب حدثنا عبد الله بن محمد بن عبيد الله النجار حدثنا محمد بن المظفر حدثنا أبو جعفر

۱. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۷۰.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۷۴، ح ۲۰.

۳. الشریعه عاجری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۴۷۳ و ج ۶، ص ۳۰۲؛ فتح الملک العلی، ص ۴۴ و ۴۵.

۴. مناقب ابن مغزلی، ص ۵۰ و ۷۶، ح ۷۳ و ۱۲۷.

۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۲۷، رقم ۳۹۵۰.

محمد بن الحسین بن حفص الخثعمی بالكوفة حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن إسماعيل بن إبراهيم الهمداني عن أبي إسحاق عن الحارث عن علي وعن عاصم بن ضمرة عن علي قال: قال رسول الله ﷺ: شجرة أنا أصلها وعلى فرعها والحسن والحسين ثمرها والشيعه ورقها فهل يخرج من الطيب إلا الطيب وأنا مدينة وعلى بابها فمن أرادها فليأت الباب؛^۱ «اميرالمؤمنين از رسول خدا ﷺ روايت کرده‌اند که فرمودند: درختی است که من اصل آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان برگ‌های آن هستند. آیا از پاکیزه جز پاکیزه به وجود می‌آید؟ من شهر (علم) هستم و علی دروازه آن، پس هر که می‌خواهد داخل آن شهر شود باید از دروازه آن وارد شود. این سند نیز صحیح است.

این حدیث را دو راوی، یعنی حارث همدانی و عاصم بن ضمره از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده‌اند. ابن جوزی این حدیث را از ابن مردویه روایت کرده است و سند آن را به خاطر عباد بن یعقوب ضعیف دانسته است. حال آن که بخاری، ترمذی و ابن ماجه در صحاح خود از عباد حدیث روایت کرده‌اند و همچنین عباد استاد این سه و ابن خزیمه است ابو حاتم و ابن خزیمه او را ثقه و ذهبی

۱. الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۴۶، ح ۶۳۲۹، ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۹۴۶۸؛ لسان الامیزان، ج ۴، ص ۳۵۴، ح ۱۰۳۹، ج ۶، ص ۲۴۳، ح ۸۵۵.

و ابن حجر او را صدوق دانسته‌اند. همچنین ذهبی در باره‌ای او می‌گوید: «شیخ، عالم صدوق.»^۱

ابن حجر که از بزرگان و حدیث پژوهان شایسته و از رجال شناسان نزد اهل سنت است، در باره‌ی این حدیث می‌گوید: «این حدیث در «مستدرک حاکم» دارای سندهای زیادی است و کمترین چیزی که می‌شود در باره‌ی این حدیث گفت، این است که این حدیث اصل دارد (یعنی قطعاً از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صادر شده است). بنابراین این، ساختگی و دروغین دانستن آن سزاوار نیست.»^۲

فتنی می‌گوید: «علائی در جواب ابن جوزی که این حدیث را موضوع دانسته است می‌گوید: «با مجموع سندهایش این حدیث حسن خواهد بود و ضعیف نیز نمی‌تواند باشد، چه رسد به موضوع بودن.» و باز همو می‌گوید: «ابن حجر نیز این حدیث را حسن و خوب دانسته است.»^۳

متقی هندی بعد از نقل سخن کسانی که این حدیث را بی دلیل موضوع گفته‌اند و کسانی که آن را حسن و خوب دانسته‌اند می‌گوید: «من نیز در گذشته نظرم همین بود (نظرش نظر ابن حجر بوده و آن را حسن می‌دانسته است) تا اینکه به سخن طبری برخورد کردم که حدیث علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را صحیح دانسته و تصحیح حاکم

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۳۶، ح ۱۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۹۵، ح ۱۸۳؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۵۱۲.

۳. تذکرة الموضوعات فتنی، ص ۹۵.

که حدیث ابن عباس را صحیح خوانده است، پس، از خداوند طلب خیر کردم و بر بالا رفتن حدیث از درجه حسن به درجه صحیح یقین پیدا کردم.^۱ احمد بن صدیق غماری شافعی نیز در رد بر البانی می‌گوید: «بلکه این حدیث صحیح است.»^۲

این دانشمند کتابی به نام «فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینة العلم علی» نوشته و در آن صحت این حدیث را ثابت کرده است. همچنین احادیثی را که به این معنا بوده و این حدیث را تأیید می‌کند، مفصل با بیان سند ذکر کرده است.

باز متقی هندی ضمن سخن قبلی می‌گوید:

حافظ صلاح الدین علائی می‌گوید: «ذهبی و غیر او به باطل بودن این حدیث حکم کرده‌اند، ولی هیچ دلیلی که مورد طعن و بطلان این حدیث باشد غیر از ادعای ساختگی بودن آن ذکر نکرده‌اند.»^۳

مناوی نیز همین سخن علائی را نقل کرده و به جای ذهبی، ابن جوزی و غیره گفته است.^۴

سیوطی می‌نویسد:

حافظ علائی می‌گوید: «ابن جوزی حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن» را در «موضوعات» خود با چندین سند ذکر کرده و به باطل بودن تمام آن حکم

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، ح ۳۶۴۶۴.

۲. رد اعتبار جامع الصغیر حافظ صدیق غماری، ص ۱۵.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح ۳۶۴۶۴.

۴. فیض القدیر، ج ۳، ص ۶۰.

کرده است و همچنین جماعتی بعد از وی این سخن را گفته‌اند که از جمله آن‌ها ذهبی در «میزان» اش و غیر ذهبی است. این حدیث از ابوصلت... مشهور است و در باره‌ای ابوصلت اختلاف است، ولی دیگران نیز این حدیث را روایت کرده‌اند و ابوصلت عهده‌ی خود را از آن خالی کرده است. ابومعاویه ثقه و امین و از بزرگان اساتید و حافظان متقن است و او تنها کسی است که این حدیث را از اعمش روایت کرده است و چه اشکالی خواهد دشت و چه جای محال بودن دارد اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این سخن را در حق علی فرموده باشد. تمام کسانی که در باره‌ای این حدیث سخن گفته و بر ساختگی بودن آن ادعای یقین کرده‌اند، هیچ جوابی از روایات صحیح که از ابن معین توثیق و تصحیح حدیثش (مانند حدیث فیدی و ابن نمیر) نقل شده، نداده‌اند. با این وجود این حدیث شاهد دارد که ترمذی آن را روایت کرده و سندش حسن است و اگر به این، حدیث ابومعاویه نیز ضمیمه شود چه خواهد شد! ابن جوزی و غیره (که این حدیث را موضوع خوانده‌اند) دلیل مورد قبولی به سخن خویش در باره‌ی حدیث شریک قاضی جز ادعای ساخته شده بودن حدیث نیاورده‌اند.^۱

علائی، خلیل بن کیکلدی شافعی (متوفای ۷۶۲) او را در همه‌ای فنون امام دانسته و گفته‌اند: او در نه سالگی به استماع حدیث شروع کرد و در همان سنین صحیح مسلم را شنید... شرح حال علائی را در کتاب‌های «درر الکامنه ابن حجر» (ج ۱، ص ۲۱۶) و «ذیل تذکره الحفاظ» ص ۴۳ می‌توان پیدا کرد.

۱. لآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۴۱۸؛ فتح الملوك علی غماری، ص ۱۶۴.

این هم گواهی حافظ و عالم و حدیث شناس بزرگ اهل سنت در برخورد ناعادلانه و غلط برخی از محدثان اهل سنت با این حدیث صحیح و مسلم اسلامی است که می‌گوید: «محدثان بدون دلیل و با صرف ادعا این حدیث را ساخته شده خوانده‌اند.»

البته ما تنها به بعضی سند صحیح اشاره کردیم و اگر به این حدیث با نگاه اهل سنت بر احادیث دیگر نظر شود، این حدیث قطعاً متواتر است، ولی چون معنای والایی دارد که بر باطل بودن عقیده و روش پیشگرفته بعضی دلالت می‌کند، بدون دلیل این حدیث با عظمت را نه به ضعف، بلکه به وضع و ساخته شده بودنش حکم کرده‌اند.

پس خود داوری کنید که این محدثان چرا حدیث با چنین قوت و کثرت سند و صحیح را نه به ضعف سند، بلکه موضوع و ساخته شده معرفی کرده‌اند؟! در حالی که همین افراد در مورد دیگران به خبر واحد و حتی ضعیف نیز استدلال می‌کنند و آن را دلیل خود قرار می‌دهند. و همچنین دقت داشته باشیم که این محدثان چگونه به برخی از این روایت به خاطر روایت این حدیث تهمت دزدی این حدیث را داده و با شخصیت آن‌ها بازی کرده‌اند!

اما بعضی از شواهد دیگر این حدیث:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «علی دروازه علم من است (و هر که علم بخواهد، باید به نزد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بیاید) و او بعد از من بیان کننده برای امت است آنچه را که من برای بیان آن فرستاده شدم.»

این حدیث را ابوذر و ابن عباس روایت کرده‌اند.^۱

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۳۲۹۸۱؛ صواعق المحرقة؛ كشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۰۴؛ قول الجلی

فی فضائل علی، ح ۳۸.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن. پس هر که حکمت می خواهد، باید از دروازه آن وارد شود. این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (با شش سند) و از ابن عباس نیز روایت شده است.^۱

طبری و گنجی سند این حدیث را صحیح دانسته اند، ولی ابن جوزی در «الموضوعات» خود با سند صحیح دیگر آن را وارد کرده و محمد ابن قیس را مجهول خوانده است. در حالی که محمد ابن قیس از راویان ادب المفرد بخاری، و صحیح مسلم و دو سنن دیگر بوده و ثقه است. محب طبری در هر دو کتابش و نیز فروزآبادی گفته اند که ترمذی سند این حدیث را حسن (خوب) دانسته است. پس روشن می شود که این سخن ترمذی را از «سنن» او حذف کرده اند. علاوه بر این، احادیث فراوان صحیح دیگری روایت شده که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را وارث پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده است که آن احادیث نیز مؤید این حدیث می باشد.

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷؛ ح ۳۷۲۳؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۳۴، ح ۱۰۸۱؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۱۰۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ من حدیث خیمه، ج ۱، ص ۲۰۰؛ علل دارالقطنی، ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۳۸۶؛ تاریخ بغداد؛ ج ۱۱، ص ۲۰۳، ح ۵۲۰۸؛ مصابیح السنة بغوی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ نقد الصحیح علائی، ص ۸۳؛ المجروحین ابو حاتم، ج ۲، ص ۹۴، ح ۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۸؛ الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۲۷۹، رقم ۸۰۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰، ح ۳۲۸۸۹، ج ۱۳، ص ۱۴۷، ح ۳۶۴۶۲.

ابن تیمیه و حدیث «داناترین شما در قضاوت و داوری»

ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث ثابت نشده است و سندی ندارد که به وسیله آن بتوان آن را حجت دانست. هیچ‌کسی آن را در سنن مشهور و یا مسند معروف روایت نکرده است، نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف. فقط کسانی این حدیث را روایت کرده‌اند که به دروغ‌گویی معروف هستند.»^۱

محقق کتابش نیز می‌گوید: «من این حدیث را پیدا نکردم.»

ابن تیمیه در (مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰) نیز می‌گوید: «هر که با استدلال به این حدیث علی را داناتر از معاذ بداند جاهل است چه رسد به ابوبکر و عمر که از معاذ داناتراند.»

جواب: حدیث شریف مذکور را هم پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند و هم بعضی از صحابه که ما اول به متن حدیث و بعد از آن به سخنان آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «داناترین شخص در بین امتم در قضاوت علی است.»

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، مقداد، ابوامامه، شداد بن اوس، انس، ابوسعید، ابن عمر و حسن بصری روایت شده است.^۲

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۱۲.

۲. فضائل القرآن قاسم بن سلام، ج ۲، ص ۲۴۷؛ اخبار قضاات ابن وکیع، ج ۱، ص ۸۸ با دو سند؛ معجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الفوائد المنتقاة حربی، ج ۱، ص ۹۲؛ مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۰۳؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۷ و ۱۶۷، ج ۱۰، ص ۴۸۷؛ تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۱۶۲ و ۱۶۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۱؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۸، ح ۶۶.

آیا این محدثان به دروغگویی مشهورند؟ مگر این‌ها این حدیث را بدون سند روایت کرده‌اند؟ چه قدر ابن تیمیه به دروغ گفتن و تهمت زدن مهارت و جرعت دارد!

ابن حجر سه سند برای این حدیث از کتاب‌های مصنف عبدالرزاق و فوائد ابن نجیح و ... ذکر کرده است و سند ابن عبدالبر از حسن بصری مرسل صحیح است.

۲. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند، «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا به یمن برای قضاوت کردن بین آنها فرستادند. به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتم: «من علم به قضاوت ندارم.» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست به سینه من زده فرمودند: «خداوندا،! قلب علی را هدایت کن و زبانش را ثابت بدار! «بعد از این دعا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من تا کنون که در این جا هستم هرگز در قضاوت شک نکردم.»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، جابر، ابورافع، بریده، عبد الله بن سلمه، ابن ابولیلی و ابوجحیفه روایت کرده‌اند.^۱

عمر بن خطاب می گوید: «داناترین ما در قضاوت علی است.»

این خبر را از عمر بن خطاب ابن عباس، عطاء، ابو هریره و عبد الرحمن بن ابولیلی نقل کرده‌اند.^۲

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۸ و ۱۴۹، ج ۲، ص ۴۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۴۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ خصائص نسائی، ج ۳۲؛ مسند ابو یعلی، ج ۴۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۴۵۱؛ مسند بزار، ج ۶۵؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۱۳۳۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۲۸، ج ۴۲۱۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۸۳، ج ۳۰۱۲۹؛ معجم الاوسط، ج ۷، ص ۳۵۷، ج ۷۷۲۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۴۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۳، ج ۲۱۱۲۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۵؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰ و دیگران.

عبد الله بن مسعود می گوید: «ما همیشه بین یکدیگر می گفتیم که علی داناترین اهل مدینه در قضاوت است.»^۱

با این بیان دروغگویی ابن تیمیه این جا نیز ثابت می گردد.

ابن تیمیه و تکذیب حدیث «نگاه کردن به علی عبادت است»

ابن تیمیه می گوید: «آگاهان به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و ساخته شده است»^۲

اینک متن حدیث:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «النظر الی وجه علی عبادة؛^۳ نگاه کردن به چهره علی عبادت است.»

ابن حدیث را ابوبکر، ابن عباس، معاذ، عمرو بن عاص، ابوسعید خدری، عایشه، معاذیه غفاریه، ابن مسعود، واثله، عمران، جابر، ابو هریره، ابوذر، عمر، انس، عثمان و ثوبان که جمعاً هفده نفر می شوند در کتاب‌های مذکور روایت کرده‌اند

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۹۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲. منهاج السنة، ج ۵، ص ۴۲.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۴۱۸۱ تا ۴۱۸۳؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۱۱۷۳۱؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵۳؛ فضائل خلفاء ابونعیم، ج ۱، ص ۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۷۶، ح ۱۰۰۰۶، ج ۱۸، ص ۱۰۹، ح ۲۰۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۴۲، تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۹، ح ۸۰۶۲؛ ج ۴۲، ص ۳۵۰ تا ۳۵۶ (با ۱۸ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۶۹۵؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۹۳۱۹.

ومضافا این حدیث از ابوبکر با هفت سند و از ابن مسعود با ده سند و از دیگران نیز با بیش از یک سند روایت شده است.

حاکم سه سند این حدیث را و هیشمی و سیوطی و ابن حجر در «صواعق» نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شوکانی پس از اشاره به برخی اسانید این حدیث، آن را حدیث حسن و خوب دانسته است.^۱

فتنی می‌گوید: «این حدیث از یازده صحابه با سندهای گوناگون روایت شده است که به نظر من متواتر است.»^۲

کتانی می‌گوید: این حدیث از یازده صحابه با سندهای مختلف روایت شده و سیوطی گفته است: روایت یازده صحابی از نظر جماعتی متواتر است. و مناوی نیز همین مطلب را ذکر کرده است.^۳

این حدیث نیز قطعا متواتر است، چنان‌که اعتراف نیز کرده‌اند. ابن جوزی در یک سند حدیث انس محمد بن قاسم را ضعیف دانسته است، حال آن‌که ابن معین و حاکم او را ثقه خوانده‌اند و حاکم و ذهبی نیز چندین حدیث او را صحیح دانسته‌اند. همچنین در سند حدیث ابن عباس یحیی حمانی و یزید بن ابی زیاد را تضعیف کرده است، حال آن‌که آن دو نیز ثقه هستند، هرچند برخی آن‌ها را به خاطر مذهب تضعیف کرده‌اند و برخی اتهام دیگر نیز زده‌اند که وقتی مجموع سخنان

۱. الفوائد المجموعة شوکانی، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۵۴.

۲. تذكرة الموضوعات، ص ۹۷؛ زرکلی در مورد فتنی می‌گوید: «محمد طاهر هندی (متوفای ۹۸۶)، عالم به حدیث و رجال، ملقب به شاه محدثین بود» (الاعلام، ج ۶، ص ۱۷۲).

۳. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص ۲۴۳؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۳۸۸، ح ۹۳۱۹.

کنار هم گذاشته شود روشن می‌گردد که از روی حسد بوده است؛ چنان‌که به آن نیز تصریح کرده‌اند.

ابن شاهین بعد از روایت این حدیث از ابن مسعود با سند صحیح، می‌گوید: تنها علی دارای این فضیلت است و هیچ‌کسی در آن با او شریک نشده است.^۱ جالب است بدانیم که این حدیث از ابوبکر، عثمان، معاذ بن جبل و عمران بن حصین در کتب یاد شده چنین روایت شده که این چهار نفر زیاد و خیلی طولانی به چهره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نگاه می‌کردند. وقتی از سبب آن سؤال شد، آن‌ها این حدیث را روایت و بازگو نمودند که به سبب این حدیث زیاد به چهره علی نظاره می‌کنند (تا ثواب کسب کنند).

پس ثابت گردید که ابن تیمیه این‌جا نیز دروغ گفته است.

تکذیب داستان ابلاغ

ابن تیمیه می‌گوید: برگشتن ابوبکر از ابلاغ آیات برائت و برگرداندن وی توسط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آشکارترین کذب و دروغ است و نزد اهل تفسیر و مغازی و سیر و حدیث و فقه متواتر است که ابوبکر در آن حج، امیر بود و این از خصائص ابوبکر است و کسی چنین امارتی را نداشته است ... ابوبکر در حج این ندا را به امر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داد و علی نیز از جمله کسانی بود که به امر ابوبکر ندا داد، لکن چون ابوبکر به مکه حرکت کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را به دنبال او فرستاد تا عهدهای آن حضرت با مشرکین را فسخ کند. گفته‌اند: عادت عرب این بود که عهد را تنها مردی از اهل بیت طرف می‌بست و هم فسخ می‌کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را تنها برای

۱. شرح مذاهب اهل سنت ابن شاهین، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۱۰۳.

این فرستاد که عهدهای آن حضرت با مشرکین را فسخ کند و برای هیچ کار دیگری علی را نفرستاد و به همین خاطر علی مانند دیگر رعیت پشت سر ابوبکر نماز می خواند و با فرمان او عمل می کرد.^۱

باز می گوید: برگشتن ابوبکر و ابلاغ آیات به وسیله علی به اتفاق اهل علم و به تواتر عام کذب است ... و بین دو نفر هم اختلاف نیست که ابوبکر آن سال حج را به امر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برپا نمود ... سپس سخنان قبلی را تکرار کرده و به حدیث ابوهریره که در صحیحین آمده، اشاره کرده است.^۲

جواب: اولاً توجه داشته باشیم که این یکی دیگر از بزرگترین دروغ‌های ابن تیمیه است. همچنین ابن تیمیه در این مورد قطعاً قبل از هر کسی خود ابوبکر را تکذیب کرده است؛ زیرا با سند صحیح از خلیفه اول ثابت شده که از این مأموریت برگشته است. همچنین در این که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای ابلاغ آیات براءت فرستاده‌اند و این عمل را آن حضرت انجام دادند، هیچ شکی بین مسلمین نیست و تنها خلاف در این است که ابوبکر از این مسیر برگشت یا نه، در آن حج حضور داشت؛ زیرا بعضی احادیث جعل شده به این معنا که گویا ابوبکر در آن حج حضور پیدا کرده است، ولی ملاحظه کردید که ابن تیمیه تمام مأموریت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را انکار کرده و يك مأموریت از خودش برای آن حضرت جعل کرده است؛ زیرا در این مأموریت نقض و فسخ عهود ذکر نشده است، چنان که در متن احادیث ملاحظه خواهیم کرد. همچنین از دروغ‌های آشکار ابن تیمیه در این جا این است که گفت: «ابوبکر در حج این ندا را داد.» در حالی

۱. منهاج السنه، ج ۵، ص ۲۵۸ و ج ۸، ص ۲۹۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۵۴.

که در احادیث چنین مطلبی نیز وارد نشده است، بلکه ابوهیره می‌گوید: ابوبکر ما را فرستاد و ما ندا دادیم. هم اکنون با احادیث زیادی که در این موضوع وارد شده است آشنا خواهیم شد و آن را از حدیث ابوبکر شروع می‌کنیم:

۱. عن أبي بكر: أن النبي ﷺ بعثه ببراءة لأهل مكة لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا نفس مسلمة من كان بينه وبين رسول الله ﷺ مدة فأجله إلى مدته و الله ﴿بريء من المشركين ورسوله﴾ قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلي رضي الله تعالى عنه ألحقه فرد علي أبا بكر و بلغها أنت قال ففعل قال فلما قدم على النبي ﷺ أبو بكر بكى قال يا رسول الله حدث في شيء قال ما حدث فيك إلا خير ولكن أمرت أن لا يبلغه إلا أنا أو رجل مني؛^۱ از ابوبکر نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ او را با آیات براءة به مکه فرستادند تا به آن‌ها ابلاغ کند که پس از این سال مشرکین حق حج ندارند و نمی‌توانند عریان طواف کنند و وارد بهشت نمی‌شود جز مسلمان و هر که بین او و پیامبر ﷺ عهدی باشد زمانش تا مدت معین شده است. «خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند». سپس پیامبر ﷺ به علی فرمودند: خود را به ابوبکر برسان و او را به نزد من برگردان و آیات را تو ابلاغ نما. پس علی این کار را انجام داد و چون ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ برگشت گریه کرد و گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد من

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳، ح ۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۹۸؛ علل دارقطنی؛ ج ۱، ص ۲۷۴، ح

۶۷ با ۳ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۳۹.

چیزی شده است؟ حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: نه جز خیر، ولی امر شدم که آن را جز خودم و یا مردی از خودم ابلاغ نکند.

همیشی رجال این سند را ثقات دانسته است و شعیب ارنؤوط رجال سند را رجال شیخین دانسته جز زید بن یثیع و او تابعی ثقه است چنان که ابن حجر نیز در «تقریب» به آن تصریح کرده است. (پس بنا بر این خبر، باید گفت که ابن تیمیه در رأس همه خود ابوبکر را تکذیب کرده است.)

۲. عن علي أن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعث ببراءة إلى أهل مكة مع أبي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ الكتاب فامض به إلى أهل مكة قال فلحقته فأخذت الكتاب منه فانصرف أبو بكر وهو كئيب فقال يا رسول الله أنزل في شيء قال لا إني أمرت أن أبلغه أنا أو رجل من أهل بيتي؛^۱ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: همانا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را با براءت به مکه فرستاد. سپس علی را به دنبالش فرستاد و به او فرمود: نامه را از ابوبکر بگیر و به طرف اهل مکه برو. پس من خود را به او رساندم و نامه را از او گرفتم. پس او برگشت و در حالی که ناراحت و شکسته حال شده بود گفت: ای رسول خدا، در مورد من چیزی نازل شد؟ فرمودند: نه، مگر این که من امر شدم خودم یا مردی از اهل بیتم این وظیفه را انجام دهد. این سند صحیح است و از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با همین لفظ دیگران نیز با سند دیگر که حسن است، این حدیث را روایت کرده‌اند.^۲

۱. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۱؛ خصائص نسائی، ص ۹۲، ح ۷۶؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۸، ص ۱۲۱، ح ۳۰۵۲؛ الاموال قاسم بن سلام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۹.
 ۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۴؛ کنز العمال ج ۲، ح ۴۴۰۰، از ابوشیخ و ابن مردویه .

۳. عبدالله بن الارقم (یا رقیم) می‌گوید: با مردانی از اهل کوفه به مدینه آمدم و با سعد بن ابی وقاص برخوردیم. من نزدیک‌ترین فرد به او بودم و او از علی پرسید و گفت: علی را چگونه دیدیم و آیا شنیدید که مرا یاد کند؟ گفتیم: اما با اسمت نه، ولی از او شنیدیم که می‌فرمود: از فته‌ای اخنس پرهیزید. گفت: آیا مرا نام برد؟ گفتیم: نه. گفت: اخنس بسیار است و من پیوسته او را دوست دارم از زمانی که سه چیز در مورد او از پیامبر ﷺ شنیدم. همانا پیامبر ﷺ ابوبکر را با آیات برائت فرستاد، سپس علی را به دنبال او فرستاد و علی مأموریت را از او گرفت و ابوبکر ناراحت و شکسته حال برگشت. پیامبر ﷺ فرمودند: از طرف من کسی (مأموریت) را انجام نمی‌دهد مگر مردی از اهل من و همه درب‌ها را بر مسجد بست جز درب خانه علی و در مقام پاسخ و شکایات فرمود: من کاری نکردم، بلکه به چیزی امر شدم و به آن عمل کردم و در غزوه تبوک فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی مگر این که تو پیامبر نیستی!^۱

این حدیث با چندین سند روایت شده است و لفظ مذکور از ابن ابی عاصم است و هر دو سند ابن ابی عاصم صحیح است و نسائی مختصر داستان برائت و برگشتن ابوبکر را نقل کرده است.

۴. انس می‌گوید: همانا پیامبر ﷺ ابوبکر را همراه آیات برائت به مکه روانه نمود. سپس او را فرا خواند و علی را فرستاد و فرمود: این را جز فردی از اهل بیتم نباید ابلاغ کند.^۲

۱. السنة بن أبي عاصم ۵۹۵ ح ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵؛ ظلال الجنة البانی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۷ با سند دیگر.

۲. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۵۰۶؛ مسند احمد ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۸۳، ح ۱۳۲۳۷ و ۱۴۰۵۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۸۴۶۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۲۸، ح ۳۰۱۵؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲۱۷۵ و ۲۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۰؛ صحیح و ضعیف سنن ترمذی البانی، ج ۷، ص ۹۰، ح ۳۰۹۰.

مقدسی این حدیث را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، ابن حجر والبانی سند آن را حسن دانسته‌اند.

۵. جمیع بن عمیر می‌گوید: عبد الله بن عمر به من گفت: همانا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر و عمر را با آیات برائت فرستاد. وقتی به فلان جا رسیده بودند سواره‌ای را دیدند و او علی بود و گفت: ای ابوبکر، نامه‌ای را که با خود داری به من بده. گفت: به من چه شده ای علی؟ فرمود: والله من جز خیر چیزی نمی‌دانم. پس ابوبکر به نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشت و گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من چه شده؟ فرمودند: خیر، ولی امر شدم که جز خودم یا مردی از اهل بیتم کسی از طرف من ابلاغ نکند.^۱

این حدیث را طحاوی با دو سند روایت کرده و سند این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا جمیع بن عمیر که در این سند مورد خلاف است و او از تابعین بوده و توثیق شده و زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز درک کرده است، گرچه متهم نیز کرده‌اند، ولی در شواهد قطعا حدیثش صحیح است. حاکم و ذهبی این سند را به خاطر ذکر عمر در آن شاذ دانسته‌اند و در بقیه با اخبار دیگران سازگار است.

۶. از ابن عباس نیز به همین معنا حدیث روایت شده است.^۲ از ابن عباس مقسم و سعید بن جبیر روایت کرده‌اند که در روایت سعید بن جبیر نزد بلاذری تصریح دارد که ابوبکر برگشت. در روایت مقسم نزد طبری و مروزی با دو سند یعنی راوی از حکم سفیان و اعمش

۱. مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۳۰۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین،

۲. تعظیم قدر الصلاة مروزی، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۶۷۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۸۴؛ انساب الاشراف،

ج ۱، ص ۱۶۹.

هستند و معنای آن چنین است که ابوبکر در حج شرکت نکرده، ولی ترمذی از سفیان از حکم روایت کرده که ابوبکر نیز همراه علی در حج شرکت کرده است، ولی اشکال این خبر این است که سفیان مدلس است و این حدیث را معنعن نقل کرده که با حدیث قبلی خودش نیز تعارض دارد. مضافاً علل دیگر نیز در حدیث است که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

۷. ابوهریره می‌گوید: زمانی که پیامبر ﷺ علی را با برائت فرستاد من نیز همراه او بودم ...^۱

سند این خبر نیز صحیح است، حاکم و ذهبی و البانی نیز آن را صحیح دانسته‌اند. این حدیث ابوهریره نیز دلالت می‌کند که ابوبکر در آن سفر حضور نداشته است.

۸. ثعلبی در تفسیرش (ذیل آیه دوم برائت) از ابن اسحاق و مجاهد و غیر این‌ها نقل کرده که گفته‌اند: ... پس ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ برگشت ...

۹. همچنین ابوعبید در (اموال) از زید بن یثیع و عبدالله (در فضائل الصحابه) از ابوصالح با سند مرسل صحیح روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ علی را فرستادند و ابوبکر برگشت.^۲

در مقابل این همه اخبار که به برگشتن ابوبکر تصریح شده است، سه حدیث نیز وضع کرده‌اند که می‌گوید: ابوبکر برنگشته است:

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳۹۴۹؛ الاموال قاسم بن سلام، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ۳۲۷۵. صحیح و ضعیف سنن نسائی البانی، ج ۷، ص ۳۰، ح ۲۹۵۸.

۲. الاموال ابوعبید، ج ۲، ص ۶۱، ح ۵۲۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱۷۷.

۱. حدیث جابر که البانی سندش را ضعیف خوانده و همچنین آن حدیث به این معناست که گویا این مأموریت سال هشت هجری بوده است، حال آن که به اتفاق این داستان سال نه هجری بوده است.

۲. حدیث ابن عباس: ترمذی چنین روایت کرده که ابوبکر و علی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ با هم به حج رفتند. خود ترمذی پس از نقل آن می گوید: این حدیث از این وجه از حدیث ابن عباس حسن غریب است. البانی می گوید: تعجب می کنم که چرا ترمذی کوتاهی کرده و این حدیث را که همه رجالش رجال بخاری است صحیح نخوانده و خود البانی با سکوت از ضعف حدیث آن را صحیح خوانده است.^۱ اولاً چنان که در گذشته اشاره شد، این حدیث را دیگران با سه سند از ابن عباس روایت کرده اند و در آن ها به رفتن ابوبکر اشاره نشده و در یکی به برگشتن او تصریح شده است. ثانیاً: حکم بن عتیبه این حدیث را از مقسم (معنعن) نقل کرده و گفته اند: حکم از مقسم جز چهار حدیث نشنیده است. همچنین حکم مدلس است. ثالثاً: خود مقسم نیز تضعیف شده است: بخاری، ابن سعد و ابن حجر مقسم را تضعیف کرده اند.^۲

پس حدیث سعید بن جبیر و مقسم با ضمیمه ای هم، حدیث مقسم به تنهایی را باطل می کند، چه رسد زمانی که احادیث دیگر در نظر گرفته شود. همچنین ترمذی آن را غریب خوانده است.

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۵، ح ۳۰۹۱؛ ارواء الغلیل، ج ۴، ص ۳۰۳.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۷، رقم ۵۰۹.

۳. حدیث ابوهریره: ^۱ این حدیث ابوهریره تناقضات و مطالب بی‌اساس دارد و نیز با حدیث خود او که در گذشته اشاره کردیم تناقض دارد و هم با احادیث دیگر صحابه و هم با حدیثی که در زیر ذکر خواهد شد مخالف است؛ زیرا او در این حدیث چنین روایت کرده که گویا حضرت علی هیچ نقشی در این امر نداشتند و ابوبکر، ابوهریره و دیگران را برای تبلیغ آیه و ... فرستاده و علی نیز همراه آن‌ها حضور داشته است. همچنین هیچ اشاره‌ای ابوهریره به اصل داستان که حضرت این ماموریت را به ابوبکر دادند و سپس علی را فرستادند و ... نکرده است. اما برخی تناقضات:

۱. در تمام روایات بخاری می‌گوید: ابوبکر مرا همراه دیگران فرستاد.
۲. در برخی روایات می‌گوید: من مؤذن علی بودم زمانی که پیامبر ﷺ او را با براءت به مکه فرستاد و چنین ندا دادم ... ^۲
۳. جزء کسانی بودم که پیامبر ﷺ آن‌ها را با براءت همراه ابوبکر فرستاد. (مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۴۷ و دیگران).
۴. همراه علی بودم زمانی که پیامبر ﷺ او را با براءت فرستاد.
۵. ابوهریره در تمام روایاتش می‌گوید: هر که با پیامبر ﷺ عهدی دارد، مدتش چهار ماه است. حال آن‌که این سخنش هم با قرآن مخالف است ^۳ و هم با احادیث دیگران، بلکه مدت چهار ماه برای کسانی بوده که عهدی با پیامبر اکرم ﷺ نداشته‌اند.

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۳۶۲، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۱۵۴۳، ج ۳، ص ۱۱۶۰، ح ۳۰۰۶، ج ۴، ص ۱۵۸۶ ح ۴۱۰۵ و ۴۳۷۸ و ۴۳۸۰.

۲. الاموال ابو عبید، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۴۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. توبه، ۴.

۶. همراه علی بودم هر وقت صدایش می گرفت مرا امر می کرد و من ندا می دادم.
(تعظیم قدر الصلاة مروزی، ج ۲، ح ۶۶۸).

دقت داشته باشیم که ابلاغ آیات وظیفه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود و این نیز تنها ابوهریره است که می گوید: از جانب ابوبکر مأمور به ابلاغ شده و در هیچ روایتی چنین چیز وارد نشده است، بلکه روایات بیان کرده اند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آیات را ابلاغ فرموده و کسی را برای آن نفرستاده است.

اما برخی روایات دیگر که هم دروغ گویی ابن تیمیه را بیان می کند و هم باطل بودن حدیث ابوهریره را که بخاری روایت کرده است:

زید بن یثیع می گوید: از علی سؤال کردیم که برای انجام چه اموری به حج فرستاده شدی؟ فرمود: به انجام چهار چیز: اینکه به بهشت جز مؤمن کسی وارد نمی شود، کسی عربان نمی تواند طواف کند، کافر و مؤمن در بیت الله پس از این سال با هم جمع نمی شوند و هر که با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عهدی داشته باشد مدتش تا زمان مقرر است. و هر که عهدی نداشته باشد مدتش چهار ماه است.^۱ ترمذی، حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و خلیفه در تاریخش (ص ۱۳) این حدیث را از حارث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است.

از این اخبار دروغ های بزرگ ابن تیمیه روشن گشت. ابن تیمیه با اشاره به این امارت ابوبکر، خیلی مقام او را بالا برده که این خصائص ابوبکر است که کس دیگر در آن با او شریک نیست، ولی در امارت علی و امثال او دیگران نیز شریک هستند و حرف های مردم فریبانه و شیطانی دیگر که فراوان در کتابش دارد.

۱. مسند حمیدی، ص ۵۷ ح ۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸۷۱ و ۳۰۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۴۳۷۶.

همچنین توجه کردید که ابن تیمیه دو تواتر دروغین نیز ساخته بود: ۱. امیر بودن ابوبکر در آن سفر. ۲. برنگشتن ابوبکر از آن سفر.

ابن تیمیه و تکذیب وجود خلیفه اول در جیش اسامه

ابن تیمیه می‌گوید: بودن ابوبکر در لشکر اسامه به اتفاق دروغ است. این خبر در نزد هر که معرفت به سیره داشته باشد دروغ است و هیچ یک از اهل علم نقل نکرده که پیامبر ابوبکر و یا عثمان را در لشکر اسامه قرار داده باشد.^۱ باز می‌گوید: اما امیر قرار دادن اسامه بر ابوبکر دروغی است که بر دروغ بودنش همه اتفاق دارند.^۲

باز می‌گوید: این چیز به اتفاق اهل علم کذب است.^۳

باز می‌گوید: اما این که ابوبکر در لشکر اسامه بوده باشد، کذب است و هر که کمترین معرفت به حدیث دارد دروغ بودن آن را می‌داند.^۴ باز می‌گوید: به اجماع اهل علم به نقل، وجود ابوبکر در لشکر اسامه کذب است.^۵

جواب: ابن حجر عسقلانی می‌گوید: رسول خدا ﷺ روز شنبه دو روز قبل از رحلت خویش لشکر اسامه را تجهیز کرده و پرچم را به دست اسامه (که هفده سال

۱. منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۸۶.

۲. منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۹۱.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۷۶.

۵. همان، ج ۸، ص ۲۹۲.

داشت) داد و بزرگان مهاجر و انصار را در این لشکر داخل نمود که از جمله‌ای آن‌ها ابوبکر، عمر، ابوعبیده، سعد و ... بودند که مردم به رهبری اسامه اظهار نارضایتی کرده و به آن طعن زدند ...^۱

این واقعت که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را در لشکر اسامه قرار دادند از عروه با دو سند صحیح و از ابن عمر نیز با دو سند صحیح روایت شده است. ابن حجر پس از ذکر این خبر به انکار ابن تیمیه نیز اشاره کرده و بعد به مصادری که این خبر را نقل کرده‌اند اشاره کرده است.

صالحی شامی (متوفای ۹۴۲ هجری) نیز به این دروغگویی ابن تیمیه اشاره کرده و پاسخ داده که واقدی و ابن سعد که از امامان مغازی هستند نقل کرده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را در لشکر اسامه قرار دادند.^۲ بلاذری در دو جای کتابش به وجود ابوبکر و عمر در لشکر اسامه اشاره کرده و در اولی به صورت يك خبر مسلم و در دومی از ابن عباس با سند نقل کرده است.^۳

دقت داشته باشیم که ابن تیمیه واقدی را اعلم الناس به مغازی خوانده است.

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۳۲۳۰۵، و ج ۷، ص ۴۱۵، ح ۳۶۹۸۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۴۹، و ج ۴، ص ۶۶ و ۶۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ صفوة الصفوة ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الوفی باحوال المصطفی ابن جوزی، ص ۷۷۶، ح ۱۳۳۲؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۸۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۵ از واقدی، ابن اسحاق و ... کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۶۰ و ۶۲ و ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۱؛ اصعاف مبتأ برجال الموطأ سیوطی، ص ۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۰۲۶۴.

۲. سبیل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۲۰۸؛

همچنین توجه داشته باشیم که ما در هیچ کتابی برنخوردیم که کسی با سند معتبر خبر داده باشد که ابوبکر در لشکر اسامه نبوده است. همچنین بودن عمر بن خطاب در لشکر اسامه مورد اتفاق است و ابن تیمیه نیز بر آن اعتراف کرده است و این نیز قرینه‌ایی است بر حضور ابوبکر در لشکر اسامه که اخبار صحیح نیز بر آن گواهی می‌دهند.

اصل اخبار و داستان لشکر اسامه در کتب روایی وارد شده که در آن‌ها به این - که مردم به فرماندهی اسامه طعن زدند و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن آن‌ها را رد کردند، اکتفا شده است و به این که در این لشکر چه کسانی بوده‌اند اشاره نشده است اما خبر همان خبر و راوی نیز همان راوی عبدالله بن عمر است و ابن حجر در «فتح الباری» در شرح این حدیث که بخاری ناقص روایت کرده، داستان را به طور کامل نقل و بیان کرده است.^۱

پس این حدیث نیز مؤید اخبار مورد بحث ماست .

ملاحظه می‌کنید که این همه محدثان و مؤرخان و علما بدون هیچ تردید وجود ابوبکر را در لشکر اسامه نقل کرده‌اند، ولی ابن تیمیه این همه اجماع و اتفاق - های دروغین ساخته و بافته است.

ابن تیمیه و تکذیب نزول آیه ولایت در فضل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

ابن تیمیه می‌گوید: «بعضی از دروغگویان چنین حدیثی ساخته‌اند که گویا آیه‌ای: «همانا، ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همان

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۵، ح ۳۵۲۴ و ۴۰۰۴ و ۴۱۹۸ و ۴۱۹۹ و ۶۲۵۲ و ۶۷۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۴، ح ۲۶۲۴.

کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.^۱ در باره علی، آن هنگامی که انگشتر خود را در حال نماز صدقه داد، نازل شده است. این سخن به اجماع آگاهان به نقل (و حدیث) دروغ است.^۲

جواب: اینک با دلائل دروغگویی ابن تیمیه آشنا می‌شویم:

باری پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مسجد آمدند، در حالی که مردم نماز می‌خواندند. آنجا مسکینی را دیدند که از مردم کمک می‌خواست. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پرسید: «آیا کسی به تو کمک کرد؟» او گفت: «آری، این شخص که ایستاده است.» حضرت پرسیدند: «در کدام حال به تو کمک کرد؟» گفت: «در حالی که در رکوع بود.» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «او علی است.» سپس تکبیر گفته این آیه را که در باره‌ای علی نازل شده بود خواندند: «همانا، ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند. همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.»^۳

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، مقداد، ابو ذر، عمار، جابر، ابن عباس، (با نه سند)، عطا بن سائب، عبد الله بن سلام، سلمه بن کهیل، ابو رافع، محمد حنفیه،

۱. مائده، آیه ۵۵.

۲. منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۵۵، ج ۲، ص ۳۰.

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸، ج ۲، ص ۳۸۱؛ معجم الوسيط، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶۲۳۲، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۶۲؛ تفسیر طبری (با ۴ سند)؛ معرفة العلوم الحدیث حاکم، ص ۱۰۲؛ اسباب النزول، ص ۱۱۳؛ جامع الاصول ابن اثیر، ج ۹، ص ۴۷۸؛ نزول قرآن ابونعیم؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹ تا ۲۴۰، (با ۲۴ سند.) و تفاسیر ثعلبی، شوکانی، آلوسی، المنار، قرطبی، در المنثور، کشاف، فخر رازی و دیگران. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۵۶ (با دو سند)؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۵۴ و ۳۶۵۰۱.

انس، عبایه بن ربیع، عتبه، مجاهد، امام باقر علیه السلام، کلبی، مقاتل، سدی و عبد الملك بن جریح روایت کرده‌اند.

سیوطی در «در المنثور» (ج ۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۴) نزول این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام را از هشت صحابی و تابعین از کتاب‌های محدثان و مفسران نقل کرده است. حسان ابن ثابت، از شاعران صحابه نیز در این باره چنین شعری گفته است:

فأنت الذي أعطيت إذ كنت راکعاً زكاة فدتك النفس يا خير راکع

فأنزل فيك الله خیر ولایة وثبتها مثنی کتاب الشرایع

تو همان کسی هستی که در حال رکوع زکات دادی.

جانم فدایت ای بهترین رکوع کننده!

آن‌گاه خدا در مورد تو نیکوترین ولایت را نازل فرمود.

و آن را در کتاب شریعت ثبت نمود. ۱

قاضی ایجی، جرجانی، تفتزانی و قشچی از بزرگان اهل سنت گفته‌اند: «اجماع مفسران بر این است که این آیه در شأن و فضیلت علی نازل شده است.»^۲
 آلوسی نیز می‌گوید: «این آیه نزد معظم محدثان در باره‌ای علی نازل شده است.» و باز می‌گوید: غالب اهل اخبار بر این هستند که این آیه در باره‌ای علی نازل شده است.»^۳

۱. تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۶، ص ۱۶۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۴؛ نظم الدرر السمطین زرنندی، ص ۸۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۸۹ و دیگران.
 ۲. المواقف فی علم الکلام، ص ۴۰۵؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۰؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ شرح التجرید قشچی، ص ۳۶۸.
 ۳. تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۸.

پس شکی در این که آیه مذکور در شأن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است باقی نمی‌ماند. چون اخبار یاد شده دارای سندهای صحیح می‌باشد. سند ابن ابوحاتم در تفسیرش و دو سند ابن کثیر در تفسیرش که از ابن مردویه روایت کرده و سندی که رزین ابدری در «جمع بین صحاح سته» از نسائی روایت کرده همه صحیح می‌باشند. پس مثل همیشه ابن تیمیه این جایز از خود اجماع بر دروغ بودن این خبر را بافته و ساخته است.

ابن تیمیه و آیه «تو (ای محمد!) بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست.»

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیثی (که مراد از «هدایت کننده» در آیه مذکور را علی می‌دانند) به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و ساخته شده است و باید تکذیب ورد شود.»

باز همو می‌گوید: «نسبت دادن این سخن به پیامبر جایز نیست و ظاهر این سخن که «به وسیله تو (ای علی!) هدایت می‌شوند هدایت شوندگان» این است که آن‌ها به وسیله تو هدایت می‌شوند، نه به وسیله من. و این سخن را يك مسلمان هم نمی‌گوید.»^۱

اینک متن حدیث و راویان و سخن محدثان در باره این حدیث: وقتی این آیه: «تو (ای محمد)، بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است» نازل شد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من بیم دهنده هستم و علی هدایت کننده است. ای علی، به وسیله تو هدایت شوندگان هدایت می‌شوند.» (در بعضی کتاب‌ها آمده است: «منذر و هادی از اهل بیت است.»)

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۳۹.

ابن حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، سعد بن معاذ، ابن مسعود، جابر، ابو بریده اسلمی، ابو هریره، ابو فروه اسلمی، یعلی بن مرّه و زرقاع روایت کرده‌اند.^۱ حاکم، مقدسی، ابن حجر و هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و سند ثعلبی نیز صحیح است و از سخن ابن کثیر نیز صحت سندی که او نقل کرده است استفاده می‌شود.

پس بنا بر عقیده ابن تیمیه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنی گفته‌اند که حتی يك مسلمان نیز آن را نخواهد گفت. این گونه به خود اجازه می‌دهد و با جرعت به رسول مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز توهین می‌کند.

ابن تیمیه و آیه «آن را تنها گوش‌های شنوا دریابد»

ابن تیمیه می‌گوید: «حدیثی (که آیه مذکور را نازل شده در شأن علی می‌داند) به اتفاق آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است.»^۲ محقق کتابش نیز می‌گوید: «چنین حدیثی را پیدا نکردم.»

اینک متن حدیث: ۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای علی، همانا خداوند متعال بر من دستور داده است که تو را به خودم نزدیک کرده، به تو علم یاد بدهم تا از

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶، ح ۱۰۴۱؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۳۶۱، ج ۵، ص ۱۵۳، ج ۷، ص ۳۷۹، ح ۷۷۸۰؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۳۸، ح ۷۳۹، ج ۷، ص ۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰، ح ۴۶۴۶؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۶۶۸ و ۶۶۹، ج ۱۰، ص ۱۵۹ و ۱۵۸؛ تفاسیر طبری، حبری، فخر رازی، ثعلبی، آلوسی، بحر المحيط؛ شواهد التنزیل، حسانی، ج ۱، ص ۳۸۳ با ۱۵ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۵ و ۳۷۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ (با پنج سند)؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۲۰؛ فتح القدر، ج ۳، ص ۷۰ با چهار سند.

۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۲۲.

علم پر بشوی.» آن گاه این آیه نازل شد: «آن را تنها گوش های شنوا دریابد.» و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «(ای علی!) این گوش شنوا برای علم من تو هستی.»^۱

۲. وقتی که این آیه: «آن را تنها گوش های شنوا دریابد» نازل شد، پیامبر اکرم

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «از خداوند خواستم که آن گوش را گوش علی قرار بدهد.»^۲

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، جابر، ابورافع، انس، بریده اسلمی، ابن مرّه اسلمی، اصیغ بن نباته و مکحول روایت شده است.

سند ابن ابی حاتم و طبری که از مکحول روایت کرده اند (با وجود مرسل بودنش) کاملاً صحیح است و در خیلی از سندها مانند ابونعیم در «معرفة الصحابة» ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۳۲۸ و ابن عساکر و حسانی مکحول این حدیث را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و بریده روایت کرده است. این حدیث را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پنج نفر از تابعین روایت کرده اند و از بریده نیز پنج نفر و از بقیه نیز با سندهای زیادی این حدیث روایت شده است.

تا این جا ملاحظه کردید که ابن تیمیه چگونه در رد و تکذیب حدیث فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به دروغ از پیش خود اجماع می سازد و آن را به محدثان نسبت

۱. الحاقه، آیه ۱۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۳؛ تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۶۸ (با سه سند)؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ مسند بزار؛ تفسیر ابن ابی حاتم؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۸؛ تفسیر ابومنذر؛ تفسیر کشاف؛ اسباب النزول واحدی ص ۲۹۴؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۳۶۱ تا ۳۷۹ (به ۲۲ سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تفسیر رازی؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱ (با ۴ سند)؛ تفسیر آلوسی؛ در المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ (با ۳ سند)؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، ج ۴۲، ص ۳۶۱، ج ۴۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ح ۳۶۴۲۶ و ۳۶۵۲۵ و ۳۶۵۳۶.

می‌دهد! در آینده نیز نمونه‌هایی خواهد آمد. در مورد شخصی که این همه دروغ می‌بافد حکم چیست؟

ابن تیمیه و نسبت فتاوی‌ی خلاف نص به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

ابن تیمیه معتقد است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فتاوی‌ی زیادی دارد که مخالف نص هستند. اینک به چند نمونه از سخنان ابن تیمیه توجه نمایید:

۱. «علی فتواهای زیادی دارد که با نصوص مخالف است و حتی شافعی در یک کتاب خلاف‌های علی و نیز خلاف‌های ابن مسعود را جمع آوری کرده است. محمد بن نصر مروزی نیز کتاب بزرگی در این زمینه نوشته است.»^۱

۲. «شافعی با بعضی فقهای کوفه در مسائل فقهی مناظره می‌کرد و اهل کوفه علیه او به سخن علی استدلال می‌کردند، پس شافعی کتاب اختلاف علی و ابن مسعود را تألیف کرد و در آن مسائل زیادی از سخنان آن‌ها را بیان کرد که به خاطر وجود نص بر خلاف سخن علی و ابن مسعود سخنان آن‌ها ترك شده است. و پس از شافعی محمد بن نصر کتاب بزرگ‌تر از آن را تألیف نمود.»^۲

در این عبارات توجه کنید چگونه مکارانه سخن گفته است، ولی در سخنان بعدی بیشتر حقایق مطلب را روشن و به دروغ‌گویی خود شهادت می‌دهد.

باز می‌گوید:

۳. «شافعی در کتابی خلاف‌های علی و نیز خلاف‌های ابن مسعود را جمع آورده است. همان سخنی که مردم آن‌ها را به خاطر مخالف نص و یا مخالف با

۱. منهاج السنة ابن تیمیه، ج ۷، ص ۵۰۲.

۲. فتاوی‌ی الکبری ابن تیمیه، ج ۳، ص ۴۸۷.

معنای نص بودنش ترك کرده‌اند. بعد از شافعی محمد بن نصر مروزی از چنین سخنان خلافی بیش از آن که شافعی جمع آورده بود جمع آورد. هرگاه کوفیان (حنفی‌ها و پیروان رأی) با مروزی به بحث و مناظره می‌پرداختند مروزی از نص برای آن‌ها دلیل می‌آورد، ولی کوفیان می‌گفتند: «ما سخن علی و ابن مسعود را گرفتیم.» آن‌گاه مروزی برای آن‌ها مثال زیادی از سخنان علی و ابن مسعود را که کوفیان و یا مردم آن‌ها را به خاطر وجود حجت بر خلافش ترك کرده بودند جمع آورده و می‌گفت: «اگر برایتان روا باشد که سخنان علی و ابن مسعود را در این مسائل به جهت مخالفتش با حجت ترك نمایید، چرا در دیگر مسائل چنین نمی‌کنید؟»^۱

۴. باز همو می‌گوید: «شافعی و مروزی در يك کتاب بزرگی آن مسائلی را که مسلمانان سخن علی را نگرفته‌اند، جمع آورده‌اند.»^۲

۵. باز ابن تیمیه می‌گوید: «شافعی در کتابی آن موردی را که اهل عراق با علی و ابن مسعود مخالفت کرده‌اند، جمع نموده. چون هرگاه او می‌خواست با اهل عراق بحث کند، آن‌ها می‌گفتند: این سخن و عقیده را ما از سخنان علی و ابن مسعود گرفتیم. بنابر این بعد از شافعی مروزی نیز کتاب بزرگ‌تر از آن را نوشت ...»^۳

جواب: اگر به سخنان ابن تیمیه دقت کنیم روشن می‌شود که او خود می‌داند که مروزی برعکس برای اثبات کردن اینکه آن‌ها بر خلاف سخنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابن مسعود عمل می‌کرده‌اند کتابی را نوشته و نادرستی ادعاهای آنها را که

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۹۹.

۲. منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۸۱.

۳. منهاج السنة، ج ۶، ص ۴۴۱.

خود را پیرو راه امیرالمؤمنین و ابن مسعود می‌دانستند ثابت کرده است، ولی ابن تیمیه به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا آن‌ها در ثابت کردن مخالفت‌های امیرالمؤمنین و ابن مسعود با احادیث و سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کتاب را نوشته باشند. ابن تیمیه با این سخنان و با این سبک از سخن گفتن می‌خواهد امت اسلامی را مانند خود نسبت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بدبین و دشمن بسازد.

حقیقت آن است که مروزی در کتابی مسائلی را جمع آورده که ابوحنیفه در آن مسائل با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و ابن مسعود مخالفت کرده است. و به این مطلب سبکی، ذهبی و ابواسحاق شیرازی نیز اشاره نموده و گفته‌اند: «مروزی کتابی در باره مسائلی که ابوحنیفه در آن مسائل با علی و ابن مسعود مخالفت کرده است تألیف نموده است.»^۱

نسبت دادن ابن تیمیه چنین سخنی را به امام شافعی دور از حقیقت است؛ زیرا محبت و دوستی شافعی نسبت به امیرالمؤمنین و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام معروف است، تا حدی که یحیی بن معین و بعضی دیگر از محدثان اهل سنت او را متهم با شیعه بودن کرده‌اند. محبت شافعی نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از شعرهای او نیز روشن می‌شود. نقل شده است که: «وقتی از شافعی مسأله‌ی پرسیدند و او به آن جواب داد، به او گفتند: «با علی مخالفت کردی؟» شافعی گفت: «تو خلاف این سخن را از علی ثابت کن، آن‌گاه اگر درست باشد من صورتم را به خاک می‌گزارم و می‌گویم: «در حقیقت خطا کردم.»»^۲

۱. طبقات الشافعیه سبکی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۴، ص ۳۸.

۲. فهرست ابن ندیم، ص ۲۹۵.

پس این جا نیز ابن تیمیه دروغ بافته و سعی کرده دیگران را نیز مانند خود با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دشمن سازد.

اما در مورد فتوا داشتن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خلاف نص همین مقدار کافی است که ابن تیمیه می گوید: اگر علی همراه حق باشد و حق به همراه او واجب است که معصوم باشد و این حدیث چنان که بحث آن گذشت متواتر و ثابت است، پس مخالفت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با نص سخن بی اساس و کذب از جانب ابن تیمیه است.

باز ابن تیمیه در مقام طعن به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می گوید:

نسبت خاستگاری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دختر ابوجهل

لو قال القائل إنه لا يعرف من النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أنه عتب علي عثمان في شيء وقد عتب علي علي في غير موضع لما أبعده فإنه لما أراد أن يتزوج بنت أبي جهل اشتكته فاطمة لأبيها وقالت إن الناس يقولون إنك لا تغضب لبناتك فقام رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطيباً وقال إن بنى المغيرة استأذنونني أن يزوجوا ابنتهم علي بن أبي طالب وإني لا اذن ثم لا اذن ثم لا اذن إلا أن يرید ابن أبي طالب أن يطلق ابنتی ویتزوج ابنتهم فإنا فاطمة بضعة مني یربني ما رابها ويؤذيني ما اذاها ثم ذكر صهرها له من بنى عبد شمس فقال حدثني فصدقني ووعدني فوفى لي والحديث ثابت صحيح أخرجناه في الصحيحين؛^۱ اگر کسی بگوید که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نرسیده که

۱. منهاج السنة ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

عثمان را در چیزی سرزنش کرده باشد، در حالی که علی را در جاهای گوناگون سرزنش کرده‌اند. همانا وقتی علی خواست با دختر ابوجهل ازدواج کند، فاطمه به پدرش شکایت کرد و گفت: «مردم می‌گویند شما به خاطر دخترانت غضب نمی‌کنی. پس پیامبر ﷺ خطبه خوانده فرمودند: «همانا بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی درآوردند و من چنین اجازه نمی‌دهم، نمی‌دهم، نمی‌دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج کند. همانا فاطمه پاره‌ای از من است و هر که او را آزار دهد، مرا آزار داده است. این حدیث در صحیحین ثابت است.» باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه به مناسبت و بدون مناسبت در مقام طعن بر امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بارها به این افسانه‌ای خاستگاری اشاره کرده است.^۱ این حدیث در کتاب‌های زیر با اختلافاتی که اشاره خواهیم کرد روایت شده است.^۲

این حدیث ساخته و پرداخته مسور بن مخرمه است و ابن شهاب زهری نیز در جعل برخی اسانید در این موضوع سهم دارد و متن حدیث به ساخته بودن این خبر به روشنی دلالت می‌کند.

۱. این حدیث از مسور بن مخرمه که در زمان رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها هشت سال داشته، مشهور است.^۳ و در زمانی که این خاستگاری را در نظر گرفته‌اند

۱. همان، ج ۴، ص ۲۵۰ و ۳۱۴ و ۳۱۵، ج ۶، ص ۲۸ و ۲۹ و ۲۶۱، ج ۷، ص ۲۳۵ و ۲۴۶.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سنن ابن ماجه و ابو داود؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۹ و ۲۰؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱۳، ص ۱۳۶.

۳. فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۹.

او شش سال داشته است. و البته از برخی دیگر نیز این خبر نقل شده است که یا سندش ضعیف است و یا منقطع که شاید برگرفته از مسور باشد.

مسور در این خبر چند گونه سخن را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده است:

۱. فاطمه از من است و من دوست ندارم که او دچار مشکل شود.
۲. من تنها از این می ترسم که آنها (خاندان ابوجهل) دخترم را دچار مشکل کنند.
۳. من می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود.
۴. بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی درآورند و من چنین اجازه نمی دهم، نمی دهم، نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج کند.
۵. اجازه نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دوست داشته باشد دخترم را طلاق دهد.
۶. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خاستگاری نمود و اهلش گفتند: ما به بالای فاطمه دخترمان را به تو نمی نهیم.
۷. فاطمه پاره تن من است من بدم می آید از هر چه او بدش بیاید.
۸. هر چه فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است.
۹. هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.
۱۰. دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دختر دشمن خدا نزد یک مرد هرگز جمع نمی شوند.
۱۱. هیچ مسلمانی دختر دشمن خدا را به بالای دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمی گیرد.
۱۲. فاطمه آمد و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: الف: قومت می گویند تو به خاطر دخترانت غضب نمی کنی. ب: قومت گمان می کنند تو...

۱۳. خاندان دختر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجازه و خواستگاری کردند که علی با دخترشان ازدواج کند. ب: علی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجازه خواست که با دختر آنها ازدواج کند.

۱۴. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ خبر را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رساند. ب: خبر به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید. تمام این اختلافات تنها از يك خبری است که از مسور در کتاب‌های مذکور وارد شده است.

۱۵. در این حدیث نسبت تناقض گویی به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داده شده است؛ زیرا می‌گویند: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من حلالی را حرام نمی‌کنم و حرامی را حلال نمی‌کنم. با این که می‌گویند: حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: پسر ابوطالب نمی‌تواند با وی ازدواج کند مگر این که دخترم را طلاق دهد. با این که خداوند متعال ازدواج با چهار زن را حلال و جائز قرار داده است.

مضافاً بر این مسور می‌گوید: «وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این سخنان را می‌فرمود من محتمل بودم. یعنی او به بلاغت رسیده بوده است. عجب است که او مدعی است در شش سالگی به بلاغت رسیده است. و این خود نیز بهرین دلیل بر کذب و دروغ بودن این خبر است؛ زیرا چون او این خبر را پس از بلوغ بازگو کرده است، با توجه به آن چنین سخنی را گفته است، بدون این که به ذهنش رسد که او يك كودك بوده است.

عکرمه نیز این خبر را به ابن عباس نسبت داده است که هیشمی سند آن را ضعیف دانسته است.^۱ هیشمی به خاطر عبید الله بن تمام سند آن حدیث را تضعیف

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۰۳.

کرده است، در حالی که عکرمه کذاب است و به ابن عباس دروغ می‌بافته و همچنین دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و از خوارج بوده است. بنابر این، این خبر را خود او شاید ساخته باشد، علاوه بر اینکه متن حدیث او با حدیث مسور مخالف است.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حتی بسیار می‌شد که تخلفات شرعی افراد را بین مردم بازگو نمی‌کردند، و حتی وقتی منافقین و امثال آنها پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آزار می‌دادند و سخنان قبیح در مورد آن حضرت و اهل بیت‌شان می‌گفتند حضرت در منبر اسم آنها را یاد نمی‌کردند بلکه می‌فرمودند: به برخی چه شده است که چنین و چنان می‌گویند و... بنابر این چگونه ممکن است چنین مسأله شخصی را که حلال و جایز نیز است در مسجد بازگو فرموده باشند؟! این حدیث در واقع طعنی است بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

همچنین مسور از یاران نزدیک مروان بود که همیشه در خطبه‌های نماز جمعه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را لعن می‌کرد.^۱ و مسور هرگاه از معاویه یاد می‌شد، برایش صلوات می‌فرستاد.^۲ با شخصیت معاویه تا اندازه‌ای در این کتاب آشنا خواهیم شد. یکی از مطالب دیگری که ظاهر زیبا و باطن باطل دارد این است که در این حدیث به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده که فرموده‌اند: دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دختر دشمن خدا هرگز با هم جمع نمی‌شوند. عجب! این سخن را نیز در حدیث بافته‌ای

۱. علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ح ۳۷۰۳؛ صحیح مسلم. البته بخاری و مسلم این خبر را با تحریف و تصرف نقل کرده‌اند.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۲۵.

خود جا داده است؛ زیرا ظاهر فریبنده دارد، حال آن که بالاتر از دختر رسول خدا خود پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دختر دشمن خدا در يك خانه جمع شدند و با ام حبیبه که پدرش ابوسفیان سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود ازدواج کردند. اگر خود دختر مسلمان است بر عکس، اسلام تشویق می‌کند که مسلمین او را به نکاح خود در آورند و از شر مشرکین دورش کنند، ولی مسور خواسته از این طریق نیز سخن بافته‌ای خود را واقعی جلوه دهد.

همچنین این که گویا حضرت فرموده‌اند: می‌ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود. چه کسی مگر به خاطر ازدواج همسرش با خانم دیگر در دینش دچار مشکل شده است که کذابین آن را به حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ نسبت داده‌اند و آیا مقدار ایمان و معرفت سرور زنان عالم و بهشت و این امت، تا این مقدار ضعیف بوده است!

مطلب دیگر این که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این حدیث نسبت داده است که گویا حضرت فرموده‌اند: «مگر این که پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد». باید دقت داشته باشیم که ازدواج امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ يك ازدواج آسمانی بوده و با امر خداوند متعال صورت گرفته است، با این وجود چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد وصلتی که با امر پروردگار متعال صورت گرفته است چنین سخنی فرموده باشند!

علاء بن احمر می‌گوید: ابوبکر و عمر^۱ به ترتیب پشت سر هم از فاطمه خاستگاری کردند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن‌ها فرمودند: من در باره فاطمه منتظر

۱. باید دقت داشته باشیم که خاستگاری ابوبکر و عمر از حضرت زهرا از مسلمات است که محدثان دیگر مانند نسائی و ابن حبان و... نیز آن را روایت کرده‌اند و امثال البانی سندش را صحیح دانسته‌اند.

امر پروردگار متعال هستم و به این گونه به آن دو جواب رد دادند، سپس علی خاستگاری نمود و فاطمه را به علی دادند.^۱ این خبر از بریده، انس و علباء روایت شده و سند روایت ابن سعد از علباء صحیح و ظاهراً مرسل است و روایت بریده نزد ابن شاهین روایتش ثقات اند جز محمد بن حمید که مورد خلاف است و یحیی، احمد، ابوداود و... او را ثقة دانسته اند و او تضعیف نیز شده است و حدیث انس نزد هیشمی نیز آن دو را تقویت می کند.

در حدیث دیگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ؛^۲ همانا خداوند متعال مرا امر فرمود که

فاطمه را به ازدواج علی در آورم.

این حدیث در کتاب های مذکور از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن مسعود، انس، جابر و ابوهریره روایت شده است و هیشمی، صالحی شامی و مناوی رجال سند ابن مسعود را ثقة دانسته اند و از ابن مسعود و انس این حدیث با چندین سند روایت شده است.

با این وجود امکان دارد که چنین اتفاق رخ داده باشد!

چگونه مسور بن مخرمه که در زمان رحلت جان سوز پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها هشت سال داشته، متوجه چنین مسائل شده است. و چگونه او ادعا دارد که در کودکی به بلاغت رسیده

۱. فضائل سیده النساء عمر بن شاهین، ص ۳۹ و ۴۴، ح ۳۶؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲. معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۵۶، ح ۱۰۳۰۵ و ج ۲۲، ص ۴۰۸، ح ۱۰۲۰ الی ۱۰۲۲؛ حلیة الاولیا، ۵، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴ الی ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۷، ص ۱۴ و ج ۴۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۹، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ح ۳۶۳.

است. چرا غیر از او کسی از بزرگ‌سالان صحابه این خبر را نفهمیده‌اند؛ زیرا در برخی اخبار مسور می‌گوید: پیامبر ﷺ بالای منبر رفت و این سخنان را گفت!؟

در حدیث معروف دیگر چنین وارد شده است:

پیامبر اکرم ﷺ خالد بن ولید و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را هر کدام را با لشکر جداگانه روانه یمن کردند و فرمودند: اگر دو لشکر با هم جمع شد، علی فرمانده کل خواهد بود. دو لشکر با هم جمع شد و جنگی پیش آمد و مسلمین پیروز شدند و به غنائم و اسیرانی صاحب شدند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کنیزی را از اسرا به عنوان خمس تصرف فرمود و با وی همبستر شد. خالد از این داستان ناراحت شد و بریده را با شکایت از علم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به نزد پیامبر اکرم ﷺ فرستاد و پیامبر اکرم ﷺ نسبت به شکایت بریده غضبناک شدند و فرمودند: از علی شکایت مکن همانا علی مولای شما پس از من است و همانا حق علی از خمس بیشتر از این‌هاست.^۱ حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط هر دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند و این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و بریده روایت شده و چنان‌که در فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، این حدیث دارای اسانید فراوان است. و همچنین چنان‌که در شرح حال و فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، بخاری این حدیث را ناقص روایت کرده است.^۲

این حدیث از دو جهت به کذب بودن خبر مسور گواهی می‌دهد.

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۶۲ و ۲۳۰۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۵۸۹ و ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح البانی، ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۷۵۰.
۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

۱. داستان فوق از جهت زمانی در آخر عمر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتفاق افتاده است و اگر خبر مسور صحت داشت قطعاً امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ احتمال می دادند که شاید از گرفتن کنیز و به خصوص رابطه جنسی با وی، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ ناراحت شوند و از چنین عملی قطعاً پرهیز می کردند و این که بدون هیچ درنگی چنین عملی را انجام داده‌اند خود بر بی اساسی خبر مسور گواهی می دهد.

۲. سکوت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ و بلکه تأیید عمل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از جانب پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بهترین دلیل به کذب بودن داستان ساخته و پرداخته‌ای خاستگاری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دختر ابو جهل است.

در آخر باید به نقش زهری نیز در مورد این خبر اشاره کنیم که زهری این خبر را به امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده است. متن گفت و گویی که زهری شنیدن آن را از امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ بازگو کرده خود به بی اساسی آن دلالت می کند؛ زیرا هیچ مناسبتی بین موضوعی که مسور در مورد آن با امام سجاد سخن به میان آورده با مطرح کردن این خبر وجود ندارد. ^۱ ولی گذشته از این زهری گاه می گوید: علی بن حسین به من خبر داد و گاه می گوید: مرا حدیث کرد و گاه می گوید: فردی از علی بن حسین به من خبر داد ^۲ و گاه از امام سجاد این خبر را معنعن نقل کرده است. ^۳ همچنین مگر این خبر چه پیامی داشته است که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به فردی که با تمام وجود، عمر خود را صرف نوکری بنی امیه کرده و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را دشنام می داده است، بازگو کنند.

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ما ذکر من درع النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ح ۳۱۱۰.

۲. مسند الشامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۶.

۳. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۲۱؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۱۴۸، ح ۴۳۶۰.

ابن تیمیه با چنگ زدن به چنین افسانه‌ای، فراوان به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ طعن زده است. البته دلائل دیگر نیز بر بی‌اساسی این خبر است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر کردیم.

طعن دیگر ابن تیمیه به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با استدلال بر اکاذیب

باز همو می‌گوید:

وكذلك في الصحيحين لما طرقة وفاطمة ليلا فقال ألا تصليان فقال له
 علي إنما أنفسنا بيد الله إن شاء أن يبعثنا بعثنا فانطلق وهو يضرب فخذه
 ويقول وكان الإنسان أكثر شيء جدلاً؛^۱ و همچنین در صحیح بخاری
 و مسلم نقل شده که پیامبر، علی و فاطمه را برای نماز شب بیدار کرد، ولی علی
 گفت: «اختیار ما به دست خداست؛ خواست ما را برای نماز بیدار می‌کند
 و نخواست بیدار نمی‌کند. حضرت برگشتند در حالی که به پای خود می‌زدند
 و تکرار می‌کردند: «ولی انسان بیش از هر چیزی به جدل می‌پردازد.»

البته ابن تیمیه در مقام طعن به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جای‌های دیگر کتابش نیز
 به این حدیث اشاره کرده است.^۲

اولاً: باید دقت داشته باشیم که این حدیث تنها از ابن شهاب زهری نقل شده
 است و از عجایب ساخته و پرداخته ذهن خود اوست؛ زیرا:

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۳، ج ۵، ص ۲۳۰، ج ۸، ص ۱۹۰؛
 صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷ و ۹۱ و ۱۱۲؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مسند
 شامین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۵.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۸.

۱. زهری در این خیر گاهی می گوید: علی بن حسین به من خبر داد در حالی که در نقل دیگر تمام سند بعد از خود را با «عن» نقل کرده و گاهی هم امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را نیز از سند انداخته است.

۲. در بعضی کتاب‌ها گوینده «اختیار ما در دست خداست» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، در حالی که در نقل طبرانی گوینده این سخن حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ هستند.

۳. در بعضی نقل‌ها گویا حضرت علی در جواب پیامبر فرموده‌اند: «نه به خدا سوگند به غیر از نماز واجب دیگر نمازی نمی خوانیم!»، ولی در اکثر نقل‌ها چنین چیزی وجود ندارد.

۴. در بعضی نقل‌ها آمده است: حضرت یک مرتبه آمدند آن‌ها را بیدار کرده و این سخن را فرمودند، در حالی که در بعضی نقل‌ها می گوید: «بار اول بیدار کرده و برگشتند و خود نماز خواندند و سپس بار دوم برگشتند و این سخن را گفتند.

۵. همچنین در بعضی نقل‌ها آمده است که حضرت فرمودند: «برخیزید نماز بخوانید.» در حالی که در نقل دیگر فرمودند: «آیا نماز نمی خوانید؟».

۶. در بعضی نقل‌ها پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با صیغه تشبیه خطاب کردند؛ در حالی که در نقل دیگر با صیغه جمع خطاب کرده‌اند.

این است اختلافات متن حدیث که راوی آن‌ها تنها زهری است و در کتاب‌هایی که ذکر کردیم این اختلافات موجود است.

آیا انسان جاهلی پیدا می شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را برای نماز شب بلند کنند و او با افتخار این عمل را انجام ندهد که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نسبت را داده‌اند؟ و آیا حضرت علی و زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ نمازهای مستحبی نمی خواندند؟

آیا ممکن است زنی که حالش این‌گونه است سرور زنان عالم و بهشت و این امت باشد؟

آیا ممکن است بهشت و حوریان بهشتی مشتاق چنین کسی باشد؛ زیرا در احادیث صحیح در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام این صفات و خیلی صفات والای دیگر وارد شده است. وسدها اشکالات دیگر.

امام سجاد علیه السلام زهری را از اینکه خود را بازپچه دست حاکمان ظالم و ستمگر بنی امیه قرار داده بود و آن‌ها به وسیله زهری ظلم‌های خود را توجیه و روپوش می‌گذاشتند نصیحت کرده و هشدار می‌دادند. شما می‌بینید که او چنین افسانه‌ای را برای جلب رضایت بنی امیه ساخته و به امام سجاد علیه السلام نیز نسبت داده است.

این که ابن شهاب زهری سرپوش گزار ظلم حاکمان ظالم بنی امیه و حتی حجاج بود در آن هیچ شکی نیست و از مسلمات است. بنابر این ما تنها با اشاره به يك سخن حسن بن فرحان که خود از علمای وهابی این زمان است برای شناخت امثال زهری بسنده می‌کنیم. او در تضعیف حدیثی می‌گوید:

... در سند این حدیث ابوبرده بن ابی موسی است که سیره او مورد رضایت نبود و او از کسانی است که با خواست زیاد بن ابی به کفر حجر بن عدی (از بزرگان اصحاب پیامبر) شهادت داد و همچنین او از یاوران خلفای ظالم بود، حال آن که خداوند از تکیه بر ظالمان برحذر داشته و فرموده است:

«ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار ...»

«و بر ظالمان تکیه ننمایید که سبب می شود تا آتش شما را فرا گیرد.»^۱ و تکیه بر ظالمان از رساترین جرح است ...^۲

زهری نه اینکه به آن ظالمان تکیه کرده بود، بلکه سبب توجیه عمل ظالمانه‌ای آن‌ها بود. او کسی بود که فضائل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به خاطر راضی داشتن امرای بنی امیه پنهان می داشت و محدثان بزرگی مانند سعید بن مسیب به خاطر نوکری-اش به بنی امیه او را سرزنش کرده و به او حدیث تعلیم نمی دادند و موارد زیاد دیگر که می توانید برای آشنایی با آن‌ها به شرح حال زهری به کتاب‌های المجروحین ابن حبان، تاریخ ابن عساکر و سیر اعلام النبلاء مراجعه کنید.^۳

ابن تیمیه به برخی دروغ‌ها و افسانه‌های دیگر نیز به مانند این دروغ‌ها در طعنه به امیرالمؤمنین چنگ زده که ما به همین مقدار در این مورد بسنده می کنیم.

ابن تیمیه و مقدار آگاهی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ابن تیمیه ادعا می کند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به سنت‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آگاهی کامل نداشته است. اینک بعضی از ادعاهای ابن تیمیه در این زمینه:

۱. «خیلی از سنت‌های پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر علی پنهان مانده بود و علی با همان حال (یعنی آن‌ها را نشناخته) از دنیا رفت.»^۴

۱. هود، آیه ۱۱۳.

۲. الصحبة و الصحابة ابن فرحان، ص ۱۳۶.

۳. برای آشنایی با زهری به شرح حال او در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مراجعه شود.

۴. منهاج السنة، ج ۶، ص ۴۳.

۲. «در بسیاری از مسائل علی بر خلاف حق عقیده داشت؛ بعداً برایش روشن شد. حتی در مورد بسیاری از احکام بر خلاف واقع فکر می‌کرد و با همین حال و عقیده از دنیا رفت.»^۱

جواب: بر اساس اخبار صحیح (و حتی احیاناً اخبار متواتر) ثابت شده که امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلم این امت و وارث علم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. اگر وارث علم و دروازه علم و حکمت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حقیقت و سنت آن حضرت آشنا نباشد، پس چه کسی می‌تواند با سنت آن حضرت آشنا باشد؟

اینک پاره‌ای از احادیث در بیان جایگاه علمی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. عن أبي الطفيل، قال شهدت علياً وهو يخطب ويقول: سلوني فوالله لا تسألوني عن شيء يكون إلى يوم القيامة إلا حدثكم به و سلوني عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم بليل نزلت أم بنهار وأم في سهل، أم في جبل؛^۲ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمودند: «در مورد هر چه می‌خواهید از من پرسید به خدا سوگند از هر چیزی که تا قیامت واقع خواهد شد از من سؤال نمی‌کنید مگر این که خبر آن را به شما خواهم داد. در باره‌ای کتاب خدا از من پرسید. به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه من آن را می‌دانم آیا در شب نازل شده یا در روز، در زمین هموار نازل شده یا در کوه.»

این حدیث صحیح و مسلم است و با دو سند روایت شده است.

۱. منهاج اسنة، ج ۸، ص ۳۰۱؛ فتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲. تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۰۶، ح ۳۷۳۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹، ج ۱۱، ص ۲۴۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۸ و ۲۹۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۷، ص ۱۰۰، ص ۴۲، ص ۳۹۸.

۲. المصفح قال: قال لي علي: يا أبا بني عامر سلني عما قال الله ورسوله فإننا نحن أهل البيت أعلم بما قال الله ورسوله قال والحديث طويل؛^۱ مصفح می گوید: علی به من گفت: ای برادر عامری در باره‌ای هر چه خداوند و رسولش فرموده‌اند از من سؤال کن؛ همانا ما اهل بیت داناترین مردم به سخن خداوند و رسولش هستیم.

سند این خبر کاملاً صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را مختصر نقل کرده و صحیح دانسته‌اند.

۳. سعید قال: لم يكن أحد من أصحاب النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: سلوني، إلا علي بن أبي طالب؛ سعید ابن مسیب می گوید: «هیچ يك از صحابه نبود که ادعا کرده باشد که «هر چه می‌خواهید از من پرسید، به غیر از علی.»^۲

سند این خبر نیز کاملاً صحیح است.

۴. يحيى بن سعيد قال لم يكن أحد من أصحاب النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول سلوني إلا علي بن أبي طالب؛ يحيى بن سعيد قطان می گوید: هیچ يك از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز علی نمی‌گفت که از من پرسید.^۳ این سند صحیح است.

۵. أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال لفاطمة: أما ترضين أن زوجتك أقدم أمتي سلما وأكثرهم علما وأعظمهم حلما؟ پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دخترشان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمودند: «آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی درآوردم که

۱. طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴۰؛ المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۲، ص ۷۵۹.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۲۷؛ فضائل الصحابة، ص ۲۶۴، ح ۱۰۹۱ و ح ۱۷۵۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳۹، با سه سند.

۳. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۳۱۲، ح ۲۶۴۲۰.

(والله) او (علی) اولین کسی از اصحابم است که اسلام آورد. علمش از همه- ای آنها بیش تر و در بردباری از تمام آنها بردبارتر است.^۱

باید دقت داشته باشیم که اولاً: این داستان زمانی بود که ابوبکر و عمر از حضرت زهرا علیها السلام خاستگاری کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها جواب رد دادند و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام خاستگاری نمودند و پس از عروسی حضرت این حدیث را فرمودند.

ثانیاً: این حدیث را امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس، فاطمه زهرا علیها السلام، عمر، جابر، بریده، ابوسعید، ابویوب انصاری، براء، ابوهریره، معقل بن یسار و ابواسحاق سبعی روایت کرده‌اند.

هیثمی این حدیث را با سه لفظ و سند روایت کرده و همه را صحیح دانسته است. و غزالی در (احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷۳) عراقی در (تخریج احادیث احیاء ج ۷، ص ۴۱۶)، و فتنی در (تذکره الموضوعات، ص ۱۷۸) نیز سند این حدیث را صحیح دانسته- اند. متقی نیز گفته است: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته و سند ابن ابی شیبہ و عبدالرزاق از ابواسحاق مرسل صحیح است و دولابی و ابن عساکر این حدیث را از ابواسحاق از حارث و او از امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین از ابواسحاق از انس

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶ و ۳۳، ح ۲۰۳۲۲؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۶۴، ح ۱۳۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۵، ح ۶۸، ج ۶، ص ۳۷۴، ح ۳۲۱۳۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۹۰، ح ۹۷۸۳؛ معجم الكبير، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۶، ج ۲۰، ص ۲۳۰، ح ۵۳۸؛ الآحاد و المثنی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۶۹؛ ذریة الطاهرة، ص ۹۹، ح ۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۰؛ موسوعة اقوال دارقطنی، ج ۲۴، ص ۳۸۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ شش سند؛ المتفق و المفترق، ج ۲، ص ۱۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵ و ۶۱۴، ح ۳۲۹۲۷ الی ۳۲۹۲۷ و ۳۲۹۷۷، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۰ و ۲۶۴۲۳.

موصول روایت کرده‌اند. و چنان که ملاحظه می‌کنید این حدیث بدون شك متواتر است.

۶. عن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ بَابٍ عِلْمٌ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ

أَلْفَ بَابٍ؛^۱ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گویند: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من هزار باب از علم تعلم دادند که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می‌شود.

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، ابن عمر و ابن عمرو روایت شده است و قدوزی آن را از امام سجاد و امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمُ السَّلَامُ روایت کرده است. ثعلبی در کتاب (العرائس، ص ۲۳۲) این حدیث را از امیرالمؤمنین روایت کرده که در آن امام به یهودیان که برای آزمایش اسلام و رهبرش از خلیفه دوم عمر بن خطاب سؤالاتی کرده بودند و نتوانست پاسخ گوید و سلمان داستان به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد، حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ ضمن سخنانی به این حدیث نیز تصریح فرمودند.

این حدیث حد اقل دو سند صحیح دارد و متقی هندی می‌گوید: در سند این حدیث اجلح است که ابن حجر او را صدوق و شیعه دانسته است. پس این سند اشکال دیگری ندارد و اجلح بدون شك ثقة است. و در سند دیگر ابن لهیعه است که ابن عدی، ذهبی، هیشمی و ابن حجر او را صدوق دانسته‌اند، گرچه او تضعیف شده است. پس این دو سند صحیح و یا حسن و خوب است. مضافاً که این حدیث را چهار نفر از اصحاب روایت کرده‌اند.

۱. المجروحین، ج ۲، ص ۱۴؛ کامل ابن عدی، ج ۴، ص ۴۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۴ و ۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۵؛ تفسیر فخر رازی؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۲؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۱؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۰۱، ح ۷۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۳؛ کشف الحثیث، ص ۱۶۰.

این حجر نیز به معنای حدیث فوق از زید شهید این حدیث را روایت کرده و آن مرسل صحیح است.^۱

۷. سعد بن ابی وقاص ضمن پاسخ به کسی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سب می نمود گفت: یا هذا علی ما تشتم علی بن ابی طالب ألم یکن أول من أسلم ألم یکن أول من صلی مع رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ألم یکن ازهد الناس ألم یکن أعلم الناس؟ و ذکر حتی قال: ألم یکن ختن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی ابنته ألم یکن صاحب رایة رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فی غزواته؟ مگر علی نبود که قبل از همه اسلام آورد، مگر او نبود که قبل از همه همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نماز خواند و داناترین و زاهدترین مردم بود ...^۲ حاکم سند این خبر را صحیح دانسته است و ذهبی آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است. (شاید حاکم نیز به شرط شیخین تصحیح کرده، ولی نساخ آن را تحریف کرده‌اند.)

۸. و عن ابن عباس و قد سأله الناس فقالوا: أی رجل کان علی قال: کان قد ملیء جوفه حکما و علما و بأسا و نجدة مع قرابته من رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^۳ مردم از ابن عباس در باره‌ای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردند او گفت: وجود علی پر از حکم و علم و... شده با وجود قرابتش به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۱. فتح الباری، ج ۵، ص ۲۷۰ و ۳۶۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۶۱۲۱.

۳. الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة بری، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مرقاة

المفاتیح، ج ۱۷، ص ۴۴۳.

این حدیث را محب طبری و علی قاری از «فضائل صحابه» احمد نقل کرده‌اند که ما آن را پیدا نکردیم، و سند رجالش ثقه‌اند به جز حصین بن عمر که عجللی او را توثق کرده و بقیه تضعیف کرده‌اند.

۹. عیید می‌گوید: يك سال عبدالله بن مسعود را همراهی کردم و سپس علی را همراهی نمودم و فضل بین آن دو در علم مانند فضل و برتری مهاجر بر اعرابی بود.^۱

۱۰. عن عبد الملك بن أبي سليمان قال قلت لعطاء كان في أصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أحد أعلم من علي؟ قال: لا والله ما أعلمه؛^۲ عبدالمبلك می‌گوید: به عطاء (بن ابی رباح) گفتم: آیا کسی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داناتر از علی بود؟ گفت: نه به خدا سوگند.

سند این خبر صحیح است.

۱۱. عن سعيد بن المسيب قال: ما كان احد بعد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعلم من علي بن ابي طالب؛^۳ ابن مسیب می‌گوید: کسی پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داناتر از علی نبود.

رجال این سند همه ثقه‌اند جز اینکه در متن خبر به جای سعید، داود بن مسیب ذکر شده و شاید اشتباه از نساخ باشد؛ زیرا هیچ راوی به اسم داود بن مسیب در کتب اسلامی جز همین يك مورد ذکر نشده است.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۲، ح ۳۲۱۰۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. الکنی والاسماء دولابی، ج ۴، ص ۸۵، ح ۷۹۴.

۱۲. عن مسروق قال انتهى العلم إلى ثلاثة عالم بالمدينة و عالم بالشام و عالم بالعراق. فعالم المدينة على بن أبي طالب و عالم الكوفة عبد الله بن مسعود و عالم الشام أبو الدرداء فإذا التقوا ساءل عالم الشام و عالم العراق عالم المدينة و لم يسألهم؛^۱ مسروق (که زمان پیامبر اکرم ﷺ را درک کرده) می گوید: علم به سه نفر می رسد. عالم مدینه و عالم شام و عالم عراق. عالم مدینه علی، عالم کوفه ابن مسعود و عالم شام ابودردا که اگر هر سه با هم جمع شوند عالم شام و عراق از عالم مدینه سؤال می کنند و عالم مدینه از آنها سؤال نخواهد کرد.

ابن سعد و ذهبی نیز قریب به این سخن را از مسروق نقل کرده اند و در آن عمر بن خطاب را نیز اضافه کرده و آن جا نیز تصریح کرده است که همگی به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رجوع می کنند^۲ و هر دو سند از مسروق صحیح است. این در حالی است که مسروق از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ منحرف بوده و قبل از مرگ توبه کرده است، چنان که به شیبه اینکه او توبه کرده در این کتاب اشاره کردیم.

۱۳. ام المؤمنین عایشه می گوید: «اعلم این امت بر سنت پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب است.»^۳

در خیر «بخاری» داناترین مردم بر سنت علی است، وارد شده است.^۴

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۱۰ با دو سند.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۳۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۸.

۴. تاریخ کبیر بخاری، ج ۲، ص ۲۵۵، ر ۲۳۷۷ و ج ۳، ص ۲۲۸، رقم ۷۶۷.

۱۴. عمر بن خطاب کرارا در مشکلات می گفت: اگر علی نبود من هلاک شده بودم.^۱

۱۵. کان عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ؛^۲ ابن عباس و ابن مسیب گفته‌اند: عمر همیشه به خدا پناه می برد از مشکلاتی که برای حل آن علی وجود نداشته باشد. سند ابن سعد صحیح است.

۱۶. سعید بن مسیب می گوید: سمعتُ عُمَرَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لَا تَبْقِنِي لِمَعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا إِبْنُ أَبِي طَالِبٍ حَيًّا؛^۳ عمر بن خطاب همیشه می گفت: خدایا مرا در مشکلاتی باقی نگذار که برای حل آن علی حضور نداشته باشد.

بلاذری این خبر را با دو سند روایت کرده و سندش صحیح است.

۱۷. نووی نیز می گوید: وسؤال كبار الصحابة ورجوعهم إلى فتاويه وأقواله في المواطن الكثيرة والمسائل المعضلات، مشهور؛^۴ وسؤال کردن كبار صحابه ورجوع آنها به فتوا و سخنان علی در موارد فراوان و مسائل مشکل مشهور است.

۱۸. ابن اثیر نیز پس از نقل اخباری از این قبیل می گوید: اگر آنچه را که صحابه، مانند عمر از او سؤال کرده‌اند ذکر کنیم قطعاً طول خواهد کشید.^۵

۱. تاویل المختلف الحديث، ص ۱۵۲؛ فیض القدير، ج ۴، ص ۴۷۰.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ح ۱۱۰۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۳۹؛

تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۳. الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۸.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۴. تهذيب الاسماء و اللغات نووی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵. اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۰.

تمام این اخبار و امثال آن که فراوانند بیانگر این است که ابن تیمیه مثل همیشه دروغ گفته و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ تهمت زده است. راهی جز این نیست که گفته شود: شیطان این حرف‌ها را که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون آگاهی بر سنت زیسته و از دنیا رفته و ... به ابن تیمیه الهام کرده و او نیز از شیطان و هوا و هوسش تبعیت کرده تا بتواند افرادی از جنس خودش را نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بدبین کرده و مانند خودش بدبخت گرداند.

ابن تیمیه و اعلم امت

ابن تیمیه می‌گوید:

علمای اهل سنت اتفاق دارند که داناترین مردم پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر، سپس عمر است. چندین نفر نقل کرده‌اند که اجماع بر این است که ابوبکر از همه صحابه داناتر است. برای ابوبکر هیچ فتوایی که بر خلاف نص باشد ذکر نشده است. سپس می‌گوید: در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حضور آن حضرت هیچ کسی به جز ابوبکر قضاوت نمی‌کرد و خطبه نمی‌خواند و فتوا نمی‌داد و هیچ چیز بر صحابه مشتبه نمی‌شد، مگر این که ابوبکر آن را حل و روشن می‌ساخت. صحابه در مرگ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شك کردند و ابوبکر آن را بیان کرد، در باره اینکه حضرت را کجا دفن کنند اختلاف کردند و ابوبکر آن را بیان کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده، ابوبکر بیان کرد که آن شخص خود آن حضرت هستند و کلامه را تفسیر کرد و کسی در آن اختلاف نکرد.^۱

۱. کشف الجانی عثمان خمیس، ص ۵۸؛ منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۰۰.

باز می گوید: اهل علم اتفاق دارند که ابوبکر و عمر داناترین افراد از دیگر صحابه هستند ... و سزاوارتر از دیگران به معرفت حق و پیروی از آن هستند ... بلکه برای ابوبکر فتوایی پیدا نشده که بر خلاف نص پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، ولی برای علی و غیرش از صحابه بیشتر از عمر فتوا بر خلاف نص پیدا شده است. همانا شافعی و سپس مروزی خلاف علی و ابن مسعود را جمع کرده اند...^۱

و می گوید: ابن عمر اعلم الناس به سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.^۲

جواب: از احادیث و اخبار گذشته و گواهی صحابه و تابعین و علما ثابت شد که اعلم امت اسلامی بدون شك امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند و این واقعیت چنان که از اخبار استفاده می شود، از سیره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به روشنی می توان این حقیقت را درك کرد. در مقابل سیره عملی خلیفه اول و دوم به خصوص خلیفه دوم به خاطر حضور بیشترش در مسند خلافت، ثابت می کند که حتی از افراد عادی صحابه نیز از جهت علمی کم می آوردند. عمر بن خطاب فراوان حکم و فتوایهای بر خلاف نص و دور از واقع صادر می کرد که صحابه از عملی شدن آن جلوگیری نموده و احکام اسلامی و راه درست را برای او بیان می کردند و او نیز بدون چون و چرا از فتوای خود برمی گشت.

مضافا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با تصریح احادیث صحیح فراوان، وارث پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستند و این نصوص اسلامی نیز این واقعیت را ثابت می کند که اعلم این امت کسی جز آن حضرت نیست. برای نمونه به دو حدیث صحیح اشاره می کنیم:

۱. فتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲. فتاوی الکبری، ج ۲، ص ۲۴۵ و ۲۵۹.

۱. عن ابن عباس أن علياً كان يقول في حياة رسول الله ﷺ: إن الله عز وجل يقول: ﴿أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم﴾ والله لا نقلب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله تعالى، والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت، والله إنني لأخوه ووليه وابن عمه ووارثه، فمن أحق به مني؛^۱ در این حدیث امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرمایند: ... به خدا سوگند همانا من برادر، ولی، ابن عم و وارث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم، پس چه کسی می‌تواند سزاوارتر از من به آن حضرت باشد.

همیشگی رجال سند این حدیث را رجال صحیح خوانده است، حاکم و ذهبی سکوت کرده‌اند.

۲. به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: چگونه وارث پسر عمویت شدی نه وارث عمویت؟ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ داستان نزول آیه انذار را بیان کردند که در آن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کدام يك از شما حاضر است مرا یاری کند تا وارث من ... شود و تنها امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را قبول کردند. پس از بیان این داستان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: و به این خاطر از پسر عمم ارث بردم، نه از عمم.^۲ سند این حدیث صحیح است و مقدسی نیز آن را صحیح خوانده؛ چنان‌که در گذشته اشاره شد.

۱. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۰؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ۶۵۲، ح ۱۱۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۴۶۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴؛
 ۲. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۱؛ خصائص نسائی؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۷۴، ح ۳۶۵۲۰، به نقل از طبری و دیگران.

با این بیان روشن شد که اسلام و صحابه و تابعین امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلم این امت معرفی کرده‌اند و پناه‌گاه صحابه و در رأس همه پناه‌گاه عمر بن خطاب، دامنه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. گرچه چند نفر ناصبی مانند ابن تیمیه و ابن حزم که ابن تیمیه در مواردی به سخنان عجیب و غریب او پناه برده است، اجماع و اتفاقات دروغ و بر خلاف اخبار فراوان و سیره عملی آن‌ها بسازند!

اما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم به داشتن فتوا بر خلاف نص کرده از دیگر تهمت‌های فراوان اوست که با چنگ زدن به افسانه‌ها چنین سخنان را تکرار کرده و او دو مورد ذکر کرده است که جداگانه به آن خواهیم پرداخت. ولی باید دقت داشته باشیم که حسن بصری می‌گوید:

كان الحسن يقول: يرحم الله علياً ما استطاع عدوه ولا وليه أن ينقم عليه في حكم حكمه ولا قسم قسمه؛^۱ یعنی همیشه حسن بصری می‌گفته است: خدا علی را رحمت کند، نه دشمنش و نه دوستش نتوانست بر او در حکمی و یا تقسیمی که انجام داده، اشکال کند و به او عیب بگیرد.

از این سخن حسن بصری می‌توان استفاده نمود که، پس ابن تیمیه از هر دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام هم ناصبی تر بوده است، که به راحتی چنین تهمت‌های بزرگ را مطرح کرده است.

همچنین عثمان وقتی عمار را آزار داد عائشه و حفصه اعتراض نمودند و عثمان آن‌ها را مذمت نمود که سعد بن ابی وقاص اعتراض نمود، پس با غضب از مسجد خارج شد در حالی که سعد را سب می‌نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام با او مواجه

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱ ص ۱۸۷؛

شدند و گفتند: این سخنان را کنار گزار و... عثمان غضب نمود و گفت: مگر تو نبودی که در تبوك پیامبر ﷺ را همراهی نکردی. امیرالمؤمنین فرمودند: مگر تو نبودی که از میدان جنگ در احد فرار کردی...^۱ پس عثمان نیز عیبی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سراغ نداشت و لذا مجبور شد در مقام طعن بر آن حضرت از مناقب آن حضرت استفاده کند؛ زیرا در داستان این غزوه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را جانشین بلافصل خود نیز اعلام فرمودند که به احادیث آن اشاره شد.

اما این که می‌گوید: در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر فتوا می‌داد و... تمام این سخنان دروغ و بافته‌ای ذهن ابن تیمیه است و لذا نتوانسته حتی يك مورد چنین چیزهایی را ذکر کند. و امروزه برخی وهابی‌ها مانند شعیب ارنؤوط در مقام دفاع از ابوهریره در برابر سخن دانشمندان حنفی که گفته‌اند: ابوهریره فقیه نیست، حتی می‌گوید: ابوهریره فقیه مجتهد است، او در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و پس از آن حضرت فتوا می‌داد.^۲ (حالا توجه کنید که دروغ‌گویی تا چه حد است که حتی ابوهریره نیز در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقیه و صاحب فتوا بوده است چه رسد به ابوبکر و...!) اما این که گفت: مشکلات علمی صحابه را ابوبکر برطرف می‌کرد، قطعاً این ادعا نیز بی‌اساس است.

اما این که صحابه در رحلت حضرت شك کرده باشند، این نیز دروغ محض است و او قطعاً می‌داند که این دروغ است؛ زیرا در توجیه شك و تردید ظاهری عمر

۱. جامع معمر بن راشد، ج ۴، ص ۸۲ ح ۱۳۵۰؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۵۳، رقم ۲۰۷۳۲؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷،

ص ۲۸۵، شرح حال ابوکعب رقم ۱۰۴۵۶. رجال ابن سند ثقه هستند.

۲. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۹ شرح حال ابوهریره، رقم ۱۲۶.

بن خطاب می گوید: آن شك چند لحظه بود و زود برطرف شد و لذا در علم عمر قادح نیست.^۱ مضافاً باید توجه داشته باشیم که اولاً: حدیث باطلی که ابن تیمیه به آن چنگ زد و گفت: خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده و... ابوبکر آن را درك و بیان کرد که آن بنده خود پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند و مرگ حضرتش نزدیک شده... این دو خبر متناقض است. اخبار فراوان وارد شده که حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رحلت خود خبر داده‌اند و عباس عموی آن حضرت نیز سه روز قبل از رحلت آن حضرت گفت: والله آثار مرگ را در چهره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیدم (در نقل بخاری: والله پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به زودی در همین مریضی از دنیا خواهد رفت).^۲ و در داستان مسلم جیش اسامه نیز همه نگران بودند که حضرت از این مریضی خوب خواهند شد یا از دنیا خواهند رفت و اسامه به این خاطر حرکت را به تأخیر انداخت. این گونه اخبار فراوان است و با این وجود توجه کنید که ابن تیمیه به چه افسانه‌هایی استدلال می‌کند. آری، تنها عمر بن خطاب بود که خواست این امر را مشتبّه سازد و هیچ صحابه هم در رحلت آن حضرت شك نداشت، جز خلیفه دوم و آن نیز ظاهری بود و بعید است که واقعی بوده باشد. قبل از ابوبکر افراد دیگر نیز آیه‌ای را که ابوبکر بر آن استدلال کرد برای عمر تلاوت کرده و به او تذکر دادند، ولی او توجهی به آن‌ها نکرد^۳ و از این نیز استفاده می‌شود که خلیفه دوم نیز شکی از

۱. منهاج السنه.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۱۸۲ و ج ۵، ص ۲۳۱۱، ح ۵۹۱۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۳۲۵ و دیگران.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۷.

رحلت آن حضرت نداشت، ولی شاید نقشه‌ایی داشتند که منتظر عملی شدن آن بود چنان که ابن ابی‌الحدید تصریح نموده است. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۹).

اما این که ابوبکر فتوایی بر خلاف نص نداشته باشد ما تنها چند نمونه در مورد علم و فتوای او ذکر می‌کنیم تا دروغ‌گویی ابن تیمیه در این موضوع نیز روشن گردد. البته باید توجه داشته باشیم که خلیفه اول مدت خیلی کوتاه در حیات و مسند خلافت بعد از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باقی ماند و این است که نسبت به خلیفه دوم از او کمتر فتاوای خلاف نص در تاریخ ثبت شده است و الا از خلیفه اول هیچ علم و فتوا و بیانی ظاهر نشده است که بیان‌گر جایگاه علمی او باشد:

فتاوی خلاف نص خلیفه اول و جایگاه علمی او

۱. ابوبکر پدر بزرگ را (در ارث) در مقام پدر قرار داد.^۱

ابن عباس، عثمان، ابوسعید، ابوموسی، ابن زبیر، عکرمه، قتاده و زهری نقل کرده‌اند که خلیفه اول چنین حکم کرده و معتقد بوده است.

حسن بصری می‌گوید: همانا (حکم) جد در سنت از قبل مشخص بود و همانا ابوبکر جد را در حکم پدر قرار داد، ولی مردم سنت را اختیار کردند (و فتوای خلیفه اول را ترك نمودند).^۲

سلیمان بن یسار می‌گوید: عمر بن خطاب و عثمان و زید بن ثابت برای پدر بزرگ همراه برادران يك سوم قرار دادند. مالك می‌گوید: نزد ما نیز حکم همین

۱. سنن دارمی، ج ۹، ۲۲۹ الی ۲۳۷ با هفت سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۲۶۳؛ صحیح بخاری،

ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۵۸ و ۶۷۳۸.

۲. سنن دارمی، ج ۹، ص ۲۳۷.

است. اهل علم در شهرمان را درك كردم که به عقیده‌ای آن‌ها پدر بزرگ با وجود پدر ارث نمی‌برد.^۱

مردی به ابووائل گفت: همانا ابوبرده (بن ابی موسی) گمان می‌کند ابوبکر جد را (در ارث) در مقام پدر قرار داده است. ابووائل گفت: او دروغ گفته اگر جد را پدر قرار داده بود، هرگز عمر با او مخالفت نمی‌کرد.^۲

از سخن بخاری نیز استفاده می‌شود که عمر بن خطاب، زید، ابن مسعود و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در این مسأله مخالف ابوبکر بوده‌اند.^۳

عن الشعبي: أن أول جد ورث في الإسلام عمر بن الخطاب مات ابن فلان بن عمر فأراد عمر أن يأخذ المال دون إخوته فقال له علي و زید: ليس لك ذلك فقال عمر: لولا أن رأيكما اجتمع لم أر أن يكون ابني ولا أكون أباه؛^۴ شعبي می‌گوید: اول جدی که در اسلام ارث برد عمر بن خطاب است. یکی از نوه‌هایش از دنیا رفت و عمر خواست تا او بدون برادرانش (ارث) ببرد، پس علی و زید گفتند: تو چنین حقی نداری. عمر گفت: اگر رأی هر دو شما یکی نبود من گمان نمی‌کردم که او فرزند من باشد و من پدر او نباشم. بیهقی این خبر را مرسل صحیح معرفی کرده است.

۱. موطأ مالك، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۱۰۷۵.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۲۵۹، ح ۳۱۲۱۲.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۷۷، باب میراث الجد مع الاب.

۴. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۴۶، ۱۲۲۰۷.

در احادیث اسلامی ثابت شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میراث پدر بزرگ را يك ششم قرار داده‌اند.^۱ و سه نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند. این همه اخبار ثابت می‌کند که ابوبکر بر خلاف سنت مسلم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتوا داده و صحابه و امت اسلامی نیز ارزشی برای آن قائل نشده و بر خلاف آن عمل کرده‌اند.

۲. قاسم می‌گوید: دو مادر بزرگ (مادر پدر و مادر زن) به نزد ابوبکر آمدند و او خواست يك ششم را برای مادر زن قرار دهد. مردی از انصار به او گفت: اما تو چیزی را ترك می‌کنی که اگر بمیرد نوه از وی ارث می‌برد. پس ابوبکر يك ششم را برای آن دو قرار داد.^۲

ابن حجر رجال سند این خبر را ثقات دانسته است. این جا ابوبکر بر خلاف نص فتوا صادر کرد، ولی دیگران جلوی آن را گرفته، به او تعلیم دادند که حق چیز دیگر است.

۳. قاسم می‌گوید: ابوبکر خواست پای سارق را بعد از دست و پا قطع کند، ولی عمر نگذاشت و گفت: سنت قطع دست است.^۳ بیهقی این خبر را با دو سند نقل کرده و البانی سند رجال قاسم را رجال شیخین و مرسل دانسته و سند دوم را حسن و خوب دانسته است.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۸۹۶ و ۲۸۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۲۰۹۹،
 ۲. موطأ مالك، ج ۳، ص ۷۳۳، ح ۱۰۷۷؛ سنن دارقطنی، ج ۹، ص ۴۴۹؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ شرح السنه بغوی، ج ۵، ص ۱۶؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۴۰۲.
 ۳. سنن دارقطنی، ج ۸، ص ۳۰۷؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۵۸ و ۲۷۳؛ سنن صغری بیهقی، ج ۲، ص ۴۹۷، ح ۳۵۷۵ و ۳۵۷۶؛ ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۹۱.

این جا نیز ابوبکر بر خلاف نص فتوا داد و دیگران تعلیمش دادند.

۴. از ابوبکر در مورد کلاله سؤال شد او گفت: همانا من در مورد آن با رأیم پاسخ خواهم داد و اگر صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد پس از من و از شیطان است. خدا و رسولش از آن بیزار هستند. کلاله کسی است که نه فرزند دارد و نه پدر. وقتی عمر به خلافت رسید، گفت: من از خدا حیا می‌کنم این که چیزی از گفته‌ی ابوبکر را رد کنم.^۱

حال آن که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بارها در پاسخ خلیفه‌ای دوم فرمودند: برای تو آیه‌ای صیغ که در آخر سوره‌ای نساء است کفایت می‌کند.^۲ پس این جا نیز ابوبکر از حکمی که قرآن صریحاً آن را بیان کرده است خبری نداشته است. حالا کسی که از آیات و حکم قرآن خبر ندارد چگونه می‌تواند صاحب علم مورد توجه باشد چه رسد بر اعلم امت بودن.

۵. مادر بزرگی به نزد ابوبکر آمد و میراثش را خواست. ابوبکر به او گفت: برای تو در کتاب خدا چیزی نیست و از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز برای تو چیزی نشنیدم، برگرد تا از مردم در این مورد سؤال کنم. پس مغیره گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مادر بزرگ يك ششم دادند. ابوبکر گفت: کسی هم همراه توست؟ گفت: محمد بن مسلمه و او نیز مانند سخن مغیره را گفت و ابوبکر به آن زن حقش را داد.^۳

۱. المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۰۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۳۰؛ تفسیر بن کثیر، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱ ح ۱۲۸۶ و ج ۵، ص ۶۱ ح ۴۲۳۵ و دیگران.

۳. موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۵ ح ۱۸۰۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۷۶، ح ۷۹۷۸ و....

ترمذی، حاکم، ذهبی و شعیب در حاشیه مسند احمد سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. بعضی از دیگر صحابه نیز در این موضوع به معنای فوق حدیث روایت کرده‌اند، ولی ابوبکر با آن آشنا نبوده است، با این وجود ابن تیمیه بر دروغ او را داناترین این امت می‌خواند. توجه کنید که مغیره با وجود آن جایگاه عجیب دینی‌اش سال هشتم هجری مسلمان شده و ابوبکر به اندازه‌ای او نیز از احکام اسلام آگاهی نداشته است چه رسد به دیگر صحابه و ...

۶. قوشچی حنفی در (شرح تجرید، ص ۲۹۶) اعتراف کرده که ابوبکر به خاطر عدم معرفت احکام دست چپ دزد را قطع کرده و فجائنه سلمی را با آتش سوزانده^۱ و کلاله و میراث مادر بزرگ را نمی‌دانسته و خالد را حد نزده است. او سوزاندن را خطا در اجتهاد دانسته و گفته است: مجتهدین از این نوع خطاها زیاد دارند و مسأله کلاله و جده را نیز توجیه کرده که مانند دیگر مجتهدین باید دنبال مدارك احکام بروند و عدم جاری کردن حد بر خالد را به این جهت دانسته که خالد مجتهد بوده و اجتهاد کرده و با همسر مالک بن نویره پس از کشتن مالک ازدواج کرده است و انکار عمر بر ابوبکر و خالد را انکار مجتهد بر مجتهد دیگر خوانده است.

ولی باید دقت داشته باشیم که اجتهاد در مقابل نص معنا ندارد و اسلام چنین چیزی را اجازه نداده است و آن قابل توجیه نخواهد بود.

۷. ابراهیم نخعی می‌گوید: ابوبکر آیه‌ای (و فاکهة و اباً) را تلاوت کرد، گفته شد: «اب» (در این آیه) چیست؟ گفتند: کذا و کذا. ابوبکر گفت: این کار تکلف

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۳؛ تاریخ بن کثیر، ج ۶، ص ۳۵۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۲۰، رقم ۴۲۶۳؛ ریاض النضره، ج ۱، ص ۱۰۰.

است. کدام زمین مرا در بر خواهد گرفت و کدام آسمان بر من سایه خواهد افکند
وقتی در باره‌ای کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی‌دانم.^۱

ابن کثیر سند این خبر را صحیح دانسته و ابن حجر برای آن دو سند نقل کرده و گفته
است: هر کدام دیگری را تقویت می‌کند.

یادآور می‌شویم که عمر بن خطاب نیز در زمان خلافت خویش معنای «اب» در این
آیه را ندانست و گفت: این تکلف است ای عمر.^۲ حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط
شیخین صحیح دانسته‌اند. آیا این انصاف است که چنین شخصی را اعلم امت معرفی کنیم
و آیا این توهین به اسلام و مسلمین نیست!؟

۸. ابن عمر می‌گوید: همانا ابوبکر و عمر و مردانی از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از
رحلت آن حضرت نشستند و در مورد اعظم کبائر سخن گفتند، ولی نزد هیچ یک از
آنها علم آن نبود. پس ابن عمر را به سراغ عبدالله بن عمرو فرستادند تا در این
مورد از او سؤال کند و ابن عمر گفت: اعظم کبائر شرب خمر است. چون ابن
عمر خبر را به آنها رسانید، همگی به نزد ابن عمرو رفتند و او داستانی را از پیامبر
اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تأیید سخن خود بازگو نمود...^۳ حاکم و هیشمی سند این خبر را صحیح
دانسته‌اند و ذهبی سکوت کرده است.

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱،
ص ۵؛ تفسیر قرطبی و دیگران.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹۹، ح ۳۸۹۷.

۳. الآحاد و المثنائی، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۷۴۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۲، ح ۱۵۲۸؛ المستدرک علی

الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۷۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۸۴.

۹. ابن اَبی مُلیکة: اَنَّ الصَّدِيقَ جَمَعَ النَّاسَ بَعْدَ وِفَاةِ نَبِيِّهِمْ، فَقَالَ: اِنَّكُمْ تَحَدِّثُونَ عَنِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ اَشَدُّ اِخْتِلَافًا، فَلَا تَحَدِّثُوا عَنِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ شَيْئًا. فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللهِ، فَاسْتَحْلُوا حَلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ؛^۱ صَدِيقٌ (ابوبکر) بَعْدَ اَزْ وِفَاتِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَكْرَمِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ مَرْدَمٍ (صَحَابَهُ) رَا جَمَعَ كَرْدَ وَگَفْت: شَمَا اَزْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَحَادِيثَ رَوَايْتِ مِي كُنِيْدَ وَدَر بَارَه اَن اِخْتِلَافِ مِي نَمَايِيْدَ وَ مَرْدَمِ بَعْدَ اَزْ شَمَا اِخْتِلَافِشَان شَدِيْدَتَرِ خَوَاهِدَ شَد، پَس اَزْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ هِيْج چِيْزِي رَوَايْتِ نَكُنِيْدَ. هَر كِه اَزْ شَمَا حَدِيْثِ سْوَالِ كَرْدِ بَگُوِيِيْدَ: بَيْنِ مَا وَ شَمَا قَرآنِ اسْتِ، حَلَالِشَ رَا حَلَالِ وَ حَرَامِشَ رَا حَرَامِ بَدَانِيْدَ. (حَالَا اِگَر مَرْدَمِ مِثْلِ خَلِيْفَه اَوَّلِ وَ دُوْمِ بَا مَعْنَايِ كَلَالَه وَ ابِ اَشْنَا نَبُوْدَنْدَ بَايْدَ چِه بَكَنْدَ! مَعْلُوْمِ نِيْسْت).

و این بعد از آنی بود که خود خلیفه اول احادیث را جمع کرده بود، ولی به تعبیر اهل سنت اجتهادش تغییر کرد و آن احادیث را آتش زد و تصمیم گرفت دیگران را نیز از جمع و نوشتن احادیث و نقل آن منع کند چنان که ام‌المؤمنین عائشه می‌گوید:

عَنْ عَائِشَةَ اَنَّهَا قَالَتْ: جَمَعَ اَبِي الْحَدِيْثِ عَنِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَكَانَتْ خَمْسَمِائَةَ حَدِيْثٍ، فَبَاتَ لَيْلَتَهُ يَتَقَلَّبُ كَثِيْرًا. قَالَتْ: فَعَمَّنِي، فَقُلْتُ: اَتَتَقَلَّبُ لَشَكْوَى اَوْ لَشَيْ بَلَغَكَ؟ فَلَمَّا اَصْبَحَ قَالَ: اَيُّ بُنْيَةٍ، هَلُمَّيِ الْاَحَادِيْثِ الَّتِي عِنْدَكَ. فَجِئْتَهُ بِهَا، فَدَعَا بِنَارٍ فَحَرَقَهَا. فَقُلْتُ: لِمَ اَحْرَقْتَهَا؟ قَالَ: خَشِيْتُ اَنْ اَمُوْتَ وَ هِيَ عِنْدِي فَيَكُوْنُ فِيهَا اَحَادِيْثٌ عَنِ رَجُلٍ قَدْ اِثْمَنْتُهُ وَوَثَقْتُ بِهٖ،

۱. تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲ و ۳، شرح حال خلیفه اول؛ حجیة السنة، ص ۳۹۴.

ولم يكن كما حدثني فأكون نقلت ذلك؛^۱ پدرم ۵۰۰ حدیث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمع نمود. پس آن شب را در حالی که گویا در باره چیزی نگران بود به صبح رسانید. من از آن حال پدر نگران شدم و گفتم: به خاطر دردی چنین حال داری و یا به خاطر خبری که به شما رسیده است؟ وقتی صبح شد به من گفت: دخترم آن احادیثی را که نزد تو است به من بیاور سپس آتش خواست و آن احادیث را سوزانید. گفتم: چرا آن را سوزاندی؟ گفت: چون ترسیدم بمیرم و آن نزد من باشد و در آن احادیثی باشد از مردی که من با باور و اطمینان به وی او را ثقه پنداشته احادیثش را قبول کرده باشم، ولی در واقع آن احادیث آن گونه‌ای که به من نقل کرده است، نباشد و من آن را از او نقل کرده باشم.

البته باید بدانیم که اولاً: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این اتفاق خبر داده و از چنین کار بر حذر داشته بودند.^۲ ثانیاً: در اخبار فراوان به نوشتن حدیث و سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تأکید شده است که نیاز به ذکر آنها نیست. ثالثاً: اهل سنت نیز با اتفاق این سیره جدی خلیفه اول و دوم را ترك کرده و به آن ارزشی قائل نشده‌اند.

همه‌ای این اخبار دو ادعای ابن تیمیه را تکذیب می‌کند: ۱. داناترین این امت بودن ابوبکر را. ۲. عدم وجود فتوا بر خلاف نص از ابوبکر را. این در حالی است که ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مدت خیلی کم در قید حیات باقی ماند و با این وجود این همه خلاف و خلاف‌های دیگر از او به جای مانده است، ولی خلیفه دوم چون يك مقدار بیشتر باقی ماند و در

۱. تذكرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۵؛ الاعتصام بحبل الله المتين، ج ۱، ص ۳۰؛ الرياض النضرة، ج ۲،

ص ۱۴۴؛ حجیة السنة، ص ۳۹۴.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶، ح ۱۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۲۸۰۲؛ سنن دارمی، ج ۱،

ص ۱۴۴، و دیگران.

کرسی خلافت بود شما می‌بینید که فراوان فتاوا بر خلاف نصوص از ایشان در کتب اسلامی ثبت شده است.

اما این که ابن تیمیه گفت: هیچ کسی با تفسیر ابوبکر در مورد کلاله مخالفت نکرد: طاووس می‌گوید: از ابن عباس شنیدم که گفت: من آخرین کسی بودم که عمر را (قبل از مرگش دیدم) و شنیدم که او می‌گفت: سخن همانی است که من گفتم. سؤال کردم: مگر تو چه گفتی: گفت: گفتم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد.^۱

سند این حدیث کاملاً صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند.

پس روشن شد که ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته است.

ثانیا: قبل از ابوبکر خود قرآن با تصریح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان که اشاره کردیم کلاله را تفسیر کرده است. پس ابن تیمیه این جا نیز دروغ گفته است.

اما اینکه حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده باشند: خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده ... این خبر همان خبر مربوط به خلت است که در گذشته به آن اشاره کردیم و حتی خود ابوبکر هیچ خبری از آن نداشته و آن را بعدها وضع کرده‌اند؛ همان گونه که اشاره شد. اما اینکه اصحاب در مورد مکان دفن آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اختلاف کرده باشند، این را نیز واقعیت تکذیب می‌کند. ابن ابی‌الحدید در پاسخ به باطل بودن این ادعا می‌گوید:

۱. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۶، ص ۲۹۸؛ مشکل الآثار طحاری، ج ۱۱، ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۳۱۸۷.

۱. به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتیم: چه کسی به (جنازه‌ای) شما نماز می‌خواند؟ فرمودند: خداوند شما را پیامرزد و از پیامبرتان جزای خیر دهد، پس ما گریه کردیم و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز گریه کردند و فرمودند: چون مرا غسل و کفن کردید مرا در سریرم در همین منزل لب قبرم بگذارید. سپس مدتی از نزد من خارج شوید، همانا اول کسی که بر من نماز می‌خواند خلیلم جبرئیل، سپس مکائیل و... خواهند بود.^۱

۲. این خبر ابوبکر، با موت بسیاری از پیامبران که از مکان موت خود به مکان‌های دیگر منتقل گردیده‌اند منافات دارد و همانا طبری بعضی از آن‌ها را در اخبار انبیای بنی اسرائیل ذکر کرده است. حال آن‌که ابوبکر در این حدیث می‌گوید: پیامبران در همان مکانی که از دنیا می‌روند دفن می‌شوند.^۲ با این بیان روشن شد، ابن تیمیه که خود را برای خوانندگان کتابش پرهیزگار جلوه داده، تنها به اخبار باطل و بی‌اساس چنگ زده و مسلمات فراوان را انکار کرده است. اما در مورد داناترین این امت بودن عمر بن خطاب تنها اعتراف ابن تیمیه را برای شناخت دروغگویی او بیان کرده و به همان کفایت می‌کنیم؛ زیرا عدم آگاهی خلیفه دوم از احکام فراوان و مخالفت‌های صریح او با نصوص، فراوان است که نیاز به ذکر آن‌ها نیست.

ابن تیمیه می‌گوید:

۱. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۵۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۵؛ معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۹۶، ح ۴۱۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مطالب العالیه، ج ۱۲، ص ۲۹۴، ح ۴۴۵۱ و ۴۴۵۲.
۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۹.

و همچنین عمر بن خطاب در مواضع (یعنی فراوان) به عدم آگاهی خود اعتراف می‌کرد؛ مانند این که فراوان از فتوهای خود برمی‌گشت وقتی حق برایش بیان و روشن می‌شد؛ بر خلاف آنچه گفته شده و از صحابه از برخی سنت‌ها سؤال می‌کرد تا از آن‌ها استفاده کند و در مواضع (فراوان) می‌گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که عمر صواب کرد یا خطا و می‌گفت: خانمی حق و صواب گفت و مرد (خود خلیفه دوم) خطا کرد. با این وجود، در صحیح (بخاری و مسلم) ثابت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: در امت‌های قبل محدثان بودند و اگر در این امت کسی باشد آن عمر است و ترمذی نیز روایت کرده که فرمودند: اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم عمر مبعوث می‌شد و فرمودند: همانا خداوند حق را در زبان و قلب عمر قرار داده است. اگر محدث شخصی باشد که حق از جانب خدا بر زبان و قلبش الهام شده، پس او با وجود این منزلت علیه خودش اعتراف می‌کند که معصوم نیست، پس غیر او از صحابه که به این منزلت نرسیده است، حالش چگونه خواهد بود؟!'

اکنون که تمام سخنان ابن تیمیه را ذکر کردیم ناچار به دلایل باطل بودن این احادیثی که اعترافات خود ابن تیمیه نیز دلالت به باطل بودنش می‌کند، اشاره می‌کنیم. باید توجه داشته باشیم که یکی از دلایل صحت و سقم حدیث سازگاری و یا ناسازگاری حدیث با سیره عملی طرف است.

ابن تیمیه می‌گوید: بنابر این احادیث، حق از جانب خداوند به زبان و قلب عمر قرار داده شده است، ولی با این وجود خود او اعتراف دارد که معصوم نیست. حال

آن که لازمه‌ای این احادیث این است که خلیفه دوم هم باید معصوم باشد و هم داناترین و افضل این امت پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ولی سیره او کاملاً بر خلاف این احادیث است که ابن تیمیه خود نیز اعتراف دارد، ولی با این وجود ابن تیمیه که حیا ندارد راحت به این اخبار چنگ زده و استدلال کرده است.

خلیفه دوم سخنان و فتاوی فراوان بر خلاف قرآن و احادیث دارد که امت اسلامی به اتفاق هیچ ارزشی به برخی آن‌ها قائل نشده و بر خلاف آن عمل کرده- اند، که در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. از مسلمات تاریخ این است که خلیفه دوم در برابر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خواستند مطلبی را مکتوب کنند تا امت اسلامی هرگز پس از آن حضرت گمراه نشوند، گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درد برایش غلبه کرده و متوجه نیست چه می‌گوید و کتاب خدا ما را کفایت می‌کند (یعنی نیازی به سنت نیست).^۱ (برخی گمان کرده‌اند که راوی این حدیث تنها ابن عباس است حال آن که این خبر از خود خلیفه دوم و جابر بن عبدالله نیز با سند صحیح وارد شده است).^۲ خلیفه اول و دوم با عمل به این سخن از کتابت و نقل حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در زمان خود منع کردند^۳ و حتی خلیفه دوم بزرگانی از صحابه مانند ابوذر، ابن مسعود، ابودردا

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸ و ۲۹۹۷ و ۴۱۶۸ و ۴۱۶۹ و ۵۳۴۵ و ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، ح ۴۳۲۲ و دیگران.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۴۷۶۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۳۹۴، ح ۱۸۷۱؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴ و ج ۹، ص ۳۳ و دیگران.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳.

و ابومسعود را به خاطر روایت حدیث، تا زمان مرگ خود در مدینه حبس نمود.^۱ (حاکم و ذهبی به شرط شیخین این خبر را صحیح دانسته‌اند و شعیب ارنؤوط نیز در حاشیه سیر اعلام النبلاء؛ رجال سند دیگری از این خبر را ثقات خوانده است و ابن کثیر منع از نقل و روایت حدیث را از عمر بن خطاب معروف دانسته است.) حال آن‌که امت اسلامی به اتفاق با این سیره خلیفه اول و دوم مخالفت کرده‌اند و حتی ذهبی می‌گوید: گفتن حسبنا کتاب الله شعار خوارج است. (تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳، شرح حال خلیفه اول.) و این شعار در صحیحین از عمر بن خطاب ثابت است.

۲. مردی به نزد خلیفه دوم آمد و گفت: برای ما یک ماه و دو ماه می‌گذرد و آب پیدا نمی‌کنیم. خلیفه دوم گفت: اگر من (به جای شما) باشم نماز نمی‌خوانم تا زمانی که آب پیدا نکنم ...^۲ در برخی روایات آمده است: نماز نخوان تا زمانی که آب پیدا کنی. ابن حجر پس از نقل این خبر می‌گوید: این مذهب از عمر مشهور است.^۳ با این‌که قرآن تصریح دارد: «اگر آب پیدا نکردید با خاک پاک تیمم کنید.»^۴

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۲۰۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۶؛ العلل احمد، ج ۱، رقم ۳۷۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۱۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۵، رقم ۶۸؛ و ج ۷، ص ۲۰۶، رقم ۸۰؛ و ج ۱۱، ص ۵۵۵، رقم ۱۶۷؛ المجروحین بن حبان، ج ۱، ص ۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۹۲، باب تیمم با چهار سند؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۵ و ۸۷، باب تیمم، و دیگران.

۳. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۴. نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

۳. عمر بن خطاب از متعه حج و نساء نهی کرد با این که هر دو، هم حکم قرآنی دارد و هم اخبار واقعی ثابت می کند که جائز باقی مانده است. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما متعه می کردیم. وقتی زمان خلافت عمر شد، گفت: همانا خداوند برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر چه می خواست آن را حلال می کرد... بین حج و عمره ای خود جدایی اندازید و از نکاح این زن ها خودداری کنید. پس هر که را نزد من بیاورند که برای مدت معین ازدواج کرده است او را رجم می کنم.^۱

عمران بن حصین می گوید: آیه ای متعه در کتاب خدا نازل شد و ما همراه آن حضرت آن را انجام دادیم و آیه ای نیز نازل نشد که آن را حرام کند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از آن نهی نفرمود تا این که از دنیا رفت و مردی (خلیفه دوم) با رأی خودش از آن منع کرد.^۲

۴. ابن عباس در چندین حدیث می گوید: طلاق در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوبکر و چند سال از خلافت عمر سه طلاق (در یک مجلس) یک طلاق محسوب می شد تا این که عمر آن را حرام کرد.^۳

۵. مردی در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شراب خورد. حضرت او را چهل تازیانه زدند و ابوبکر نیز همین کار را کرد و عمر در زمان خود در این مورد با مردم

۱. مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۱۷۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۸، ح ۳۰۰۶ و ۳۰۰۷ و دیگران.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۶۹، ح ۱۴۹۶ و ج ۴، ص ۱۶۴۲، ح ۴۲۴۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸، ح ۳۰۳۵ و دیگران.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳، ح ۳۷۴۶ الی ۳۷۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۲۸۷۷ و دیگران.

مشورت نمود و عبدالرحمن بن عوف گفت: کمترین حد هشتاد تاست و عمر امر کرد تا هشتاد تازیانه زدند.^۱

۶. زنی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که در شش ماه بیچه به دنیا آورده بود. خلیفه دوم خواست وی را سنگسار کند خبر به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید فرمود: بر او رجمی نیست. عمر علتش را سؤال کرد. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: قرآن می‌فرماید: مادران، اولاد خود را دو سال کامل شیر می‌دهند^۲ و فرمود: حمل و مدت شیرخواری سی ماه است.^۳ پس شش ماه حملش و دو سال شیرخوارگی و برای وی حد و رجمی نخواهد بود. عمر گفت: اگر علی نبود قطعاً عمر هلاک شده بود.^۴

۷. ابوبکر در خمر چهل ضربه شلاق زد. سپس عمر در صدر خلافتش چهل ضربه شلاق و سپس در آخر خلافتش هشتاد ضربه شلاق زد و عثمان هر دو حد را جاری کرد و معاویه امر را در هشتاد قرار داد و ثابت گردانید.^۵ البانی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۱۲۸۲۸ و ۱۳۹۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۴۵۴۹ الی ۴۵۵۳؛ صحیح بخاری و دیگران.

۲. بقره، ۲۳۳.

۳. احقاف، ۱۵.

۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۳۴۴۳ و ۱۳۴۴۴؛ تفسیر ابن ابی- حاتم، ج ۸، ص ۳۴۲؛ سنن بیهقی ج ۲، ص ۱۸۲، و دیگران. بخاری نیز با حذف داستان این تذکر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به عمر بن خطاب را در صحیحش وارد کرده است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» بیان کرده ایم.

۵. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۴۴۷۷.

۸. زن دیوانه‌ای مرتکب زنا شده بود و عمر پس از مشورت امر کرد تا رجمش کنند. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن‌ها عبور کرد و پرسید که چه خبر است؟ گفتند: زن دیوانه زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: او را برگردانید. سپس به عمر گفت: مگر نمی‌دانی که قلم از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا این که خوب شود و خواب تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود.^۱ (حاکم، ذهبی و البانی این خبر را صحیح دانسته‌اند).

۹. عمر بن خطاب گفت: سه چیز است که اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن‌ها را برای ما بیان کرده بود برای من بهتر از دنیا و ما فیها بود: مسأله خلافت، کلاله و ربا.^۲ (حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این خبر را صحیح دانسته‌اند).

۱۰. عمر بن خطاب در نماز هیچ سوره‌ای نخواند. به او گفتند که چیزی نخواندی. گفت: رکوع و سجده چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. گفت: پس مشکلی ندارد.^۳ این عمل از خلیفه دوم چندین مرتبه سر زده است. در داستان دیگری می‌گویند: خلیفه دوم در رکعت اول سوره نخواند و در رکعت دوم فاتحه را دو بار خواند و سجده سهو انجام داد. ابن حجر پس از صحیح خواندن این خبر می‌گوید: گویا این مذهب عمر بود.^۴ این تنها برخی نمونه از علم و فتوای خلیفه دوم بود که همگی احادیثی را که ابن تیمیه با بی‌حیایی به آن‌ها چنگ می‌زند تکذیب کرده و بی‌اساسی آن‌ها را ثابت می‌کند. البته در

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۹۸، با اختصار بدون اشاره به داستان؛ سنن ابی‌داود ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵، از ابن حبان و ابن خزیمه و حاکم و ... مسند احمد.
 ۲. مصنف بن ابی‌شبهه، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۳۱۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.
 ۳. الام، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۷۵۵؛ سنن بیهقی؛ فتح الباری و ...
 ۴. فتح الباری، ج ۳، ص ۷۱.

گذشته به نمونه‌های دیگری نیز اشاره شد و بعداً نیز به مناسبت به برخی سیره دیگر آن‌ها اشاره خواهیم داشت. و نمونه‌های بیشتر در این موضوع را ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر کردیم که می‌توان به آن‌جا مراجعه کرد.

ابن تیمیه وسعی در انکار خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

از سخنان ابن تیمیه چنین بر می‌آید که او با پیروی از برخی دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سعی کرده است حتی خلیفه‌ای چهارم بودن آن حضرت را زیر سؤال برد.

اینک به این نوع از سخنان او آشنا می‌شویم:

۱. ابن تیمیه می‌گوید: **وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ عَلِيًّا لَمَّا تَوَلَّى كَانَتْ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ يَخْتَارُ وِلَايَةَ مَعَاوِيَةَ وَوِلَايَةَ غَيْرِهِمَا؛^۱** «ما می‌دانیم که زمانی که علی حکومت را به دست گرفت بسیاری از مردم ولایت و رهبری معاویه را برگزیده و یا اصلاً خلافت غیر آن دو را برای خود انتخاب نموده بودند.»

۲. باز هم می‌گوید: **إِنَّ فِيهِمْ مَنْ كَانَ يَسُكُتُ مِنْ عَلِيٍّ فَلَا يَرْبَعُ بِهِ فِي الْخِلَافَةِ لِأَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ تَجْتَمِعْ عَلَيْهِ؛^۲** بین مردم کسانی بودند که در مورد خلافت علی سکوت اختیار کرده و او را خلیفه چهارم نمی‌دانستند، چون امت بر خلافت او اجتماع نکرده بودند.»

۱. منهاج السنة ابن تیمیه، ج ۲، ص ۸۹.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۴۲۰.

۳. در جای دیگری می گوید: *والمروانية الذين ينسبون عليا إلى الظلم ويقولون أنه لم يكن خليفة*^۱ مروانی ها علی را ظالم دانسته و می گفتند: «علی خلیفه نبود.»

۴. باز همو در همین موضوع می گوید: *ولم تزل شيعة عثمان القادحين في علي تحجج بهذا علي أن عليا لم يكن خليفة راشدا*^۲ همیشه هواداران عثمان علی را سرزنش می کردند همین مسأله را حجت قرار داده، معتقد بودند که علی خلیفه راشد نیست.»

۵. باز همو می گوید:

گروهی می گویند: هرچند علی برتر از معاویه است، ولی معاویه در جنگش با علی بر راه ثواب رفته بود، اما علی در جنگش با معاویه در راه ثواب نبود. چنین افرادی همانند کسانی که در کنار معاویه ایستاده با علی جنگیدند زیاد بودند. تمام آن ها ویا بیشترشان معتقد بودند که علی امام و پیشوایی نیست که اطاعتش واجب باشد؛ زیرا خلافتش به وسیله نص ویا به وسیله اجماع امت ثابت نشده بود. وچنین قولی را گروه دیگری هم که علی را بهتر و برتر از معاویه دانسته و او را از معاویه به حق نزدیک تر می دانستند نیز قائل بودند. می گفتند: «معاویه در جنگش با علی بر درستی نبود. وچنین قولی را بسیاری از دانشمندان اهل حدیث از بصری ها، شامیان، اندلسی ها معتقد بودند. در اندلس بسیاری از بنی امیه بودند که معتقد به این قول بوده وعلی را «خدا رحمتش کند!» گفته او را ستایش هم می نمودند، اما معتقد

۱. منهاج السنة، ج ۵، ص ۸.

۲. منهاج السنة، ج ۸، ص ۳۱۷.

بودند که او خلیفه نبود، بلکه خلیفه آن کسی است که همه مردم بر او اجماع نمایند. حال آن که بر علی همه اجماع نداشتند. در میان چنین کسانی افرادی بودند که معاویه را خلیفه چهارم دانسته در خطبه‌های نماز جمعه او را به عنوان خلیفه چهارم معرفی کرده نامی از علی نمی‌بردند. و حجتشان هم این بود که می‌گفتند: «مردم به واسطه بیعت بر خلافت معاویه اجماع کرده بودند، حتی خود (امام) حسن هم با او بیعت کرده بود، بر خلاف علی که همه مسلمانان بر وی اجماع نداشتند
.....^۱

همان طوری که خواننده گرامی ملاحظه می‌کنند، در این جا ابن تیمیه هر چند این سخنان را از زبان دیگران نقل می‌کند، ولی با اندک دقت در روند کلامش واضح می‌سازد که اعتقاد خودش هم همان اعتقادی است که از زبان دیگران نقل می‌کند. چون در ادامه چنان که ملاحظه خواهید نمود، باز هم از زبان دیگران احمد بن حنبل را که معتقد بود: «هر کسی علی را خلیفه چهارم نداند گمراه‌تر از خر است، مذمت کرده و می‌گوید: «احمد گفته است: «هر کسی که علی را خلیفه چهارم نداند گمراه‌تر از خر منزلش است. بعضی (از همان کسانی که علی را خلیفه چهارم نمی‌دانند) بر احمد به خاطر این سخنش طعنه زده و گفته‌اند: «صحابه امثال طلحه، زبیر و غیره خلافت علی را قبول نداشتند. و چنین سخنی در باره‌ای آن‌ها گفته نمی‌شود. و چنین استدلال کرده‌اند که اکثر احادیثی که در باره‌ای مسأله خلافت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است، تنها خلافت سه خلیفه اول را ذکر نموده است ...» سپس ابن تیمیه در ادامه برای تأیید سخنانش به چند حدیثی استدلال

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

کرده و بعد می گوید: «از امام شافعی و غیر او نیز روایت شده است که خلفا سه نفر بودند: ابو بکر، عمر و عثمان. و آنچه از اخبار نبوی صحیح آورده اند همه حق است و خلافت کاملی که مسلمانان همگی به اتفاق آن را قبول داشتند و زیر پرچم آن با کافران جنگیدند و در آن اسلام پیروز گردید، همانا خلافت ابو بکر، عمر و عثمان بود، ولی در مورد خلافت علی اهل قبله با هم اختلاف دارند و در آن برای مسلمانان نه قوتی بود و نه برای کافران نقصی به وجود آورده شد. در آخر این متناقض باز سخنان قبلی خود را گویا تکذیب می کند و می گوید: ولی این در خلیفه ای راشد بودن علی قدحی وارد نمی کند، اما مانند دیگر خلفا او نفعی به اسلام نداشت و امت از او آن گونه ای که از دیگران اطاعت کرد اطاعت نکرد و در زمانش خلافت تام و عام حاصل نشد، چنان که در زمان سه خلیفه اول حاصل شد، با این که او از خلفای راشدین است.^۱

جواب: اینک پاسخ ما بر این سخنان:

قبل از پاسخ به اباطیل ابن تیمیه، به این نکته مهم و واقعیت اسلامی توجه کنید که چنان که به مناسبت در این کتاب اشاره کردیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جنگ های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر دادند و مسلمین را به همراهی و کمک آن حضرت امر فرمودند و حکم مخالفان آن حضرت را مشخص نمودند و همچنین از مظلومیت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و صلح امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ... نیز خبر دادند، ولی در مقابل از فتوحات هیچ یک از خلفا که ابن تیمیه و همچنین امروزه وهابی ها

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۰۲ و ۴۰۴.

خیلی آن را به رخ می‌کشند و به عنوان افتخارات آن‌ها ذکر می‌کنند، به اسم آن‌ها خبر نداده‌اند که این خود از حقایق بزرگی برای مسلمین خبر می‌دهد.
اما جواب ابن تیمیه:

۱. امام احمد بن حنبل که ابن تیمیه خود را از پیروان مذهب او معرفی می‌کند می‌گوید:

وقال أحمد من لم يربع بعلي في الخلافة فهو أضل من حمار أهله؛^۱ «هر که علی را خلیفه چهارم نداند گمراه‌تر از خر منزلش است.»
۲. باز هم احمد می‌گوید:

من لم يربع بعلي في الخلافة فلا تناكحوه ولا تكلموه؛^۲ «هر که علی را خلیفه چهارم نداند با وی نه ارتباط زناشوی برقرار کنید و نه سخن گوید.»
۳. و باز هم خود احمد در جای دیگری ضمن حمله به طرفداران چنین نظریه گفته است: «این سخن پست و ذشتی است.»^۳

چنان که ابن تیمیه به سخنان و عقاید اجداد ناصبی خود از بنی امیه و مردم شام که حضرت علی عليه السلام را دشمن داشته و آن حضرت را لعن و سب می‌کردند چنگ زده و آن را دلیل خود قرار داده است تا با يك سبکی مسلمین را نسبت امیرالمؤمنین عليه السلام بدین سازد، ولی هرگز حاضر نیست که احادیث متواتر را هم در فضائل حضرت علی عليه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بپذیرد. آفرین به چنین شخص و صد آفرین به کسانی که با آگاهی چنین دروغگویی را رهبر و الگوی خود قرار داده‌اند!

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۰۲؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۴۵۸، ذیل ح ۴۵۹.

۲. طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۴۵؛ المغنی ابن قدام، ج ۷، ص ۳۷۹.

۳. السنة خلال، ص ۲۳۵.

چون سخن از جایگاه احمد بن حنبل نسبت به فضائل امیرالمؤمنین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش آمد سزاوار است این سخن او را که معروف است برایتان آورده، سپس نظر ابن تیمیه در باره آن را پیشکش نمایم. امام احمد می گوید: «در حق هیچ يك از صحابه احادیث به اندازه آنچه در باره فضائل علی با سندهای صحیح وارد شده نقل نشده است.»

اما ابن تیمیه در مورد این سخن احمد می گوید: «احمد بن حنبل نگفته است که آن احادیث، احادیث صحیح هستند. احمد شأنش بالاتر از آن است که مثل چنین سخن دروغی را بگوید، بلکه از او نقل شده که گفته است: «روایت شده در باره علی آنچه که در باره ی غیر او روایت نشده است. البته در باره ی همین سخنش هم سخنان زیادی داریم که این جا مجال بیان آن نیست.»

باز هم به این سخن خود تأکید کرده و می گوید: «سخن کسی که بگوید: احادیث صحیح در باره (فضایل) علی وارد شده که در باره غیر او وارد نشده است» کذب و دروغ است. چنین سخن را، نه احمد گفته و نه کس دیگر غیر از احمد از امامان حدیث. آری گفته شده است که در باره علی احادیثی روایت شده که در باره ی غیر او روایت نشده است.»^۱

آری، هر چه در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است همه از نظر ابن تیمیه و امروزه از نظر وهابیت کذب و دروغ است دلیلش هم این است که آن مطلب در مورد حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است و هیچ دلیل علمی دیگر جز تعصب ندارند. سخن احمد را که در آن جمله «احادیث صحیح» آمده است، محدثانی چون ابن جوزی از پسرش عبد الله و نیز محمد بن منصور نقل کرده اند.

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۷۴، ج ۸، ص ۴۲۱.

اینک متن سخن احمد و نیز خبری دیگر در همین موضوع:

۱. محمد بن منصور طوسی می‌گوید: «شنیدم که احمد بن حنبل گفت: از ناحیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فضائل هیچ یک از صحابه با سندهای صحیح به اندازه آنچه در باره‌ای فضائل علی بن ابی طالب حدیث روایت شده است، روایت نشده است.»^۱

۲. قاضی اسماعیل بن اسحاق، ابو علی نشاپوری و احمد بن شعیب نسائی گفته‌اند: «در باره‌ای هیچ یک از صحابه از ناحیه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بیشتر از آن احادیثی که با سندهای صحیح در باره‌ای علی بن ابی طالب وارد شده است، حدیث وارد نشده است.»^۲

پس این محدثین بنابر نظر ابن تیمیه چنین سخن کذب را گفته‌اند و بالتبع باید طبق فتوای ابن تیمیه کذاب باشند.

خلافت از نظر ابن تیمیه

ابن تیمیه می‌گوید: وقتی به بیعت ابوبکر اتفاق کردند، هرگز کسی نگفت که من سزاوارتر به خلافت از ابوبکر هستم، نه قریشی و نه انصاری. و کسی در حق کس دیگر نیز چنین سخن را نگفت که فلانی سزاوارتر بر خلافت از ابوبکر است. و تنها کسی چنین سخنی را گفته که در وی اثر جاهلیت عرب یا فارس است که همانا خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سزاوارتر بر خلافت دانسته‌اند؛ زیرا عرب در جاهلیت

۱. طبقات الحنابله ابویعلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ الاصابه، ج ۳، ص ۳۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۶۳؛ مناقب احمد بن حنبل ابن جوزی؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۷.

۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۷؛ ریاض النضره، ج ۲، ص ۲۱۲.

اهل رؤسا را مقدم می داشت و همچنین فارس ها اهل بیت پادشاه را مقدم می داشتند. پس، اگر از کسی چنین چیزی نقل شده باشد به همین مطلب اشاره می کند.^۱ این جا هم ابن تیمیه دروغ گفته که ادعا کرده کسی خودش را سزاوارتر بر خلافت ندانسته است و ... و همچنین خداوند متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را پیرو راه مردم جاهلیت معرفی کرده است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در احادیث فراوان، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر دیگران مقدم داشته اند.

ابن تیمیه با چنگ زدن به سخن برخی، خواسته است ثابت کند که خلافت خلفای ثلاثه با نص جلی و برخی گفته اند با نص خفی ثابت شده است.^۲

اولا: این گونه احادیث را خود اهل سنت در عمل به کذب بودنش اتفاق کرده اند؛ زیرا می گویند: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کسی را جانشین خود قرار نداد و امت خلیفه تعیین کردند و از عمر بن خطاب نیز روایت کرده اند که گفته است: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلیفه تعیین نکرد.^۳ ثانیا: از عمر بن خطاب و دیگران ثابت شده که آنها نیز چنین احادیثی را با گفتارشان در این موضوع تکذیب کرده اند. ثالثا: توجه داشته باشیم که نه در مورد حضرات خلفا، بلکه در مورد معاویه نیز در تأیید خلافتش و این که نزدیک بوده او پیامبر شود و ... فراوان حدیث وضع کرده اند و حتی در مدح و عدم کراهت از خلافت معاویه از زبان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز با سندهای مختلف حدیث روایت کرده اند که برای آشنایی با این قبیل اخبار می توان به (سیر اعلام النبلاء) شرح حال معاویه مراجعه نمود.

۱. منهاج السنة، ج ۶، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.

۲. منهاج السنة، ج ۱، ص ۴۸۹ الی ۴۹۳.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۸، ح ۶۷۹۲.

وضع احادیث در فضل خلفا با اعتراف بزرگان اهل سنت

۱. سألت الزهري: من كاتب الكتاب يومئذ؟ فضحك وقال: هو علي، ولو سألت هؤلاء-يعني بني أمية- لقالوا: هو عثمان؛^۱ معمر از زهري سؤال کرد که صلح حدیبیه را چه کسی نوشت؟ او خندید و گفت: علی نوشت، ولی اگر از (حاکمان) بنی امیه سؤال کنی می گویند: عثمان آن را نوشت. رجال این سند ثقه و از رجال صحاح سته هستند و از این خبر استفاده می شود که بنی امیه راحت دروغ گفته و نسبت های بی اساس به پیامبر اکرم ﷺ می داده اند، ولی با این وجود دقت داشته باشیم که زهري که خود به این واقعیت اعتراف دارد، خود را کاملا در خدمت این دروغ بافان قرار داده بود.

۲. مدائنی که در قرن دوم می زیسته است در کتاب «الاحداث» می گوید: معاویه پس از صلح با امام حسن ﷺ نامه‌ی به عمالش نوشت که حرمت برداشته شد (جان و مال و عرض حلال است) از هر کسی که در فضائل ابوتراب (امیرالمؤمنین ﷺ) و اهل بیتش چیزی روایت کند. خطبا در تمام روی زمین و تمام مناظر شروع کردند به لعن علی و برائت از او و سب علی و اهل بیتش. در آن زمان اهل کوفه به جهت کثرت شیعه علی در آن، تحت شدیدترین فشار قرار گرفت. معاویه بر آن‌ها زیاد بن سمیه را حاکم قرار داد و بصره را نیز به او داد. زیاد شیعه‌ها را هر جا بودند گرفت و کشت و ترسانید و دست و پاهایشان را قطع کرد و چشم‌ها را درآورد و آن‌ها را به دار زد تا اینکه در کوفه شیعه‌ی معروفی باقی نماند. معاویه به

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۴۳، ح ۹۷۲۱؛ اتحاف الخیرة المهره بزوائد المسانید العشرة، ج ۵، ص ۸۶، ح ۴۵۹۱ به نقل از ابنراهویه.

عمالش در تمام آفاق نوشت: شهادت هیچ يك از شیعه‌ی علی و اهل بیتش مورد قبول قرار نگردد و به آن‌ها نوشت: به شیعه‌ی عثمان و محبان و اهل ولایتش و کسانی که فضائل و مناقب عثمان را نقل می‌کنند توجه کنید و آن‌ها را به خود نزدیک کنید و اکرامشان نمایید و هر که از آن‌ها در مورد عثمان حدیث روایت می‌کند، نامش و نام پدر و عشیره‌اش را به من بنویسید. این کار را کردند و فراوان در فضائل عثمان حدیث وضع و نقل کردند و معاویه نیز در مقابل برای آن‌ها هدایا می‌فرستاد و هر که يك فضیلتی هم در مورد عثمان نقل می‌کرد، عمال معاویه وی را اکرام و به خود نزدیک می‌کردند و هیچ کسی از آن‌ها را رد نمی‌کردند و این روش در همه شهرها به اوج رسید. سپس معاویه به عمالش نوشت: همانا حدیث در فضائل عثمان بسیار شد و در همه شهرها پخش گشت. پس وقتی این نامه‌ی من به شما رسید مردم را به روایت حدیث در فضائل صحابه و خلفای اولین فرا خوانید و هیچ خبری ترك نکنید که مسلمین در فضل علی روایت کرده باشند، مگر این که همان خبر را در مورد صحابه‌ی دیگر نقل کنید و برای من بیاورید و همانا این عمل برای من محبوب‌تر و روشن‌کننده‌تر برای چشمان من است در مقابل حجت ابوتراب و شیعه‌اش و سخت‌تر است برای آن‌ها از مناقب عثمان و فضائلش... (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴). مدائنی ابوالحسن علی بن محمد، متولد ۱۲۲ هجری است. ذهبی در مورد او می‌گوید: علامه، حافظ و صادق، دارای کتاب‌هاست. (علم و آگاهی‌اش) در مورد سیره و مغازی و انساب و روزگار عرب عجیب بود و اسنادش عالی است. یحیی بن معین با تأکید گفته است: او ثقه ثقه ثقه است. او بنی‌امیه را

لعن می‌کرد و ذهبی داستان جالبی در مورد اهل شام از او نقل کرده است و بسیاری از کتاب‌های او را نام برده و گفته است: کتاب‌های او مفقود شده‌اند.^۱

۳. ابوجعفر اسکافی می‌گوید: معاویه گروهی از صحابه و تابعین مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره و عروه را گماشت تا در طعن بر علی احادیث قبیح وضع کنند و در مقابل برایشان هدایا می‌فرستاد و ترغیب می‌کرد. معاویه بر سمره صد هزار درهم داد تا حدیثی وضع کند که آیه‌ای «... وهو الد الخصام و اذا تولى سعى فى الارض ليفسد فيها» در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام و آیه‌ای «و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» در مورد ابن ملجم نازل شده است.^۲

اسکافی، محمد بن عبدالله، اهل سمرقند بوده است. ذهبی در مورد او می‌گوید: علامه‌ی متکلم و در زکات و هشیاری و وسعت معرفت شگفت‌انگیز بود. این‌ها همه همراه با دین داری و خود داری و پاکیزگی بود. او از متکلمین و یکی از ائمه‌ای معتزله است.^۳ برخی او را متوفی ۲۰۴ و برخی ۲۲۰ و برخی ۲۴۰ گفته‌اند.

۴. (روی) ابن عرفة المعروف بنفطويه وهو من اكابر المحدثين واعلامهم في تاريخه: وقال ان اكثر الاحاديث الموضوعه في فضائل الصحابة افتعلت في ايام بني امية تقريبا إليهم بما يظنون انهم يرغمون به انوف بني؛^۴ ابن عرفة در تاریخش می‌گوید: همانا اکثر روایات ساخته شده در فضائل صحابه در زمان بنی امیه برای تقرب

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰، رقم ۱۱۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۵۰، رقم ۱۸۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۴. النصائح الكافية محمد بن عقيل شافعي، ص ۹۹؛ فجر الاسلام احمد امين مصرى، ص ۲۱۳.

به آن‌ها راه اندازی شد، به این گمان که با این عمل به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌توانند بتازند و آزار دهند.

ابن عرفه، ابراهیم بن محمد نبطویه است که سال ۳۲۳ از دنیا رفته است. ذهبی در باره او می‌گوید: امام و حافظ و نحوی علامه اخباری، صاحب کتاب‌ها و از جمله کتاب-هایش کتاب «تاریخ خلفاء» در دو جلد است.^۱

۵. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بکریره در مورد صاحبشان، (ابوبکر) در مقابل فضائل علی احادیث «اگر کسی را خلیل بگیرم ابوبکر است» را، در مقابل حدیث عهد برادری ساختند و حدیث «کاغذ و قلم بیاورید تا در مورد ابوبکر چیزی بنویسم تا دو نفر هم در مورد او اختلاف نکنند» را در مقابل حدیث «کاغذ و قلم بیاورید چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» وضع کردند و همچنین حدیث «من از تو راضی هستم، آیا تو نیز از من راضی هستی؟» را در مورد ابوبکر وضع کردند.^۲

ذهبی در باره ابن ابی‌الحدید و برادرش می‌گوید: از بزرگان فضلا و ارباب کلام و نظم و نثر و بلاغت بودند و موفق (برادرش) در عقیده بهتر از عزالدین (صاحب شرح نهج البلاغه) بود و عزالدین معتزلی بود. ولی ابن کثیر می‌گوید: عزالدین در فضیلت و ادب برتر از برادرش موفق الدین بود گرچه موفق الدین نیز فاضل بارع بود.^۳ ولی ابن کثیر به خاطر این که ابن ابی‌حدید برخی واقعیت‌ها را

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۷۵، رقم شرح حال رقم ۴۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، شرح رقم ۲۶۵؛ البداية والنهاية ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

بازگو کرده است، به دروغ او را متهم به شیعه و آن هم شیعه غالی بودن کرده است، ولی ذهبی چنین نسبت کذب را به او نداده است.

این اعترافات از شخصیت‌های برجسته‌ی اهل سنت ثابت می‌کند که با امر و تشویق معاویه در مقابل فضائل اهل بیت علیهم‌السلام برای خلفا احادیث وضع کرده‌اند. البته کسانی که این احادیث را جعل کرده‌اند هیچ توجه به سازگاری و عدم سازگاری احادیث جعلی خود، با سیره خلفا و مخالفت آن با احادیث و سخنان منقول از خود خلفا نداشته‌اند، لذا اخبار جعلی آن‌ها را سیره و سخنان خلفا تکذیب می‌کند که اکنون با نمونه‌هایی از آن آشنا می‌شویم:

۱. ابوبکر هنگام مرگ گفت: کاش درب خانه‌ی فاطمه را باز نکرده بودم! کاش در سقیفه خلافت را بر عهده عمر یا ابوعبیده گذاشته بودم! کاش فجائه را نسوزانده بودم و کاش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال کرده بودم که خلافت از آن کیست...! در سند این خبر علوان بن داود را به خاطر همین حدیث منکر الحدیث گفته‌اند و کسی او را تضعیف نکرده و ابن حبان او را ثقة خوانده است و مواردی را که خلیفه اول در این خبر ذکر کرده است، در اخبار دیگر نیز ثابت هستند.

۲. خلیفه دوم گفت: اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای ما بیان می‌کرد که خلافت از آن کیست برایم بهتر از همه دنیا و ما فیها بود.^۲ این خبر را مره بن شراحیل و محمد بن طلحه از عمر بن خطاب روایت کرده‌اند و سند هر دو رجالش رجال شیخین است؛

۱. الاموال ابوعبید، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۳۱۸، با دو سند؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۲؛ معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ و دیگران.

۲. مسند طیالسی، ح ۶۰؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۳۷۲، ح ۴۵۴۳ و ۴۵۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۳۱۸۶ و ۳۱۸۸.

چنان که حاکم و ذهبی تصریح کرده‌اند و تنها در حدیث محمد بن طلحه، او خلیفه دوم را درك نکرده است.

۳. به عمر بن خطاب گفته شد: برای پس از خود خلیفه تعیین کن، گفت: اگر خلیفه بگذارم کسی که برتر از من است خلیفه گذاشته و آن ابوبکر است و اگر خلیفه نگذارم نیز کسی که برتر از من است خلیفه نگذاشته و آن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.^۱

۴. ابن ابی ملیکه می‌گوید: شنیدم که از عائشه سؤال شد: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اگر کسی را خلیفه قرار می‌داد چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر، بعد از او عمر و بعد از او ابو عبیده جراح.^۲

۵. عبدالله بن شقیق می‌گوید: به عائشه گفتم: کدام يك از اصحاب نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ محبوب‌تر بودند؟ گفت: ابوبکر، سپس عمر، سپس ابو عبیده و بعد سکوت نمود.^۳ ترمذی، البانی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. عین این خبر از عمرو بن عاص نیز نقل شده است که امام بخاری و امثال وی با حذف اسم ابو عبیده آن را روایت کرده‌اند.

۶. عمر بن خطاب قبل از مرگ می‌گفت: اگر ابو عبیده جراح را درك می‌کردم، (اگر او زنده بود) حتما او را خلیفه قرار می‌دادم ... و اگر سالم غلام ابو حذیفه را درك می‌کردم، حتما او را خلیفه قرار می‌دادم ... اگر معاذ بن جبل را درك می‌کردم، حتما او را خلیفه قرار

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۳۸، ح ۶۷۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴، ح ۴۸۱۷؛ و دیگران.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۵؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۳۳، ح ۳۷۰۵۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۲.

۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۳۶۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۵۸۷۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۱.

می‌دادم...^۱ در تاریخ المدینه ابن شبه که با سند صحیح روایت شده به این سه نفر اسم خالد بن ولید نیز ضمیمه شده است.

این خبر با سندهای صحیح از عمرو بن میمون، ابن عباس، ابن سهل، ثابت بن حجاج، ابو عصفاء شامی و شهر بن حوشب روایت شده است.

این تنها برخی اخبار به علاوه‌ای عدم همخوانی اخبار خلافت خلفا ثلاثه با سیره آن‌ها، همگی دلالت به این می‌کند که اخباری که ابن تیمیه و امثال او با تمسک به آن خلافت خلفا را منصوص جلوه داده‌اند بی‌اساس و جعلی هستند.

اما احادیثی که ابن تیمیه به آن استدلال کرده است:

۱. پیامبر ﷺ به خانمی فرمودند: اگر آمدی و من نبودم به ابوبکر مراجعه کن. این حدیث را در صحیحین و دیگران تنها با يك سند از محمد بن جبیر و او از جبیر بن مطعم روایت کرده‌اند. این دو پدر و پسر متعلق به دست‌گاہ خلافت معاویه بودند و مطعم از طلقا است، چنان‌که ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» تصریح کرده است. مضافاً شرح حال این پدر و پسر را خیلی مختصر نقل کرده‌اند و ولادت محمد نیز معلوم نیست که چه وقت بوده است. مضافاً عین این حدیث در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام وارد شده که بعداً با آن آشنا خواهیم شد.
۲. «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید...». این حدیث را محدثین اهل سنت خود تضعیف کرده‌اند و تنها يك سند را حاکم و ذهبی صحیح خوانده‌اند که آن نیز ضعیف است؛ زیرا عبدالملک بن عمیر در سند آن تضعیف شده است، احمد و یحیی نیز او را تضعیف کرده‌اند. و او مدلس نیز است و این حدیث را به صورت «معنعن» نقل کرده است.

۱. تاریخ ابن شبه، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱.

ابن حزم و بزار گفته‌اند: این حدیث صحیح نیست؛ زیرا ابن عمیر آن را از ربعی نشنیده و ربعی نیز از حذیفه نشنیده است.^۱

۳. ابوهیره گفته است: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: در خواب دیدم که در قلیب دلوی است. پس هر قدر خواستم از آن آب برداشتم. سپس ابوبکر دو دلو برداشت و او ضعیف بود خدا او را می آموزد. سپس عمر گرفت و آن قدر درآورد که مردم پراکنده شدند. ابن تیمیه می گوید: این نص است بر امامت. اولاً: این حدیث از ابوهیره و ابن عمر روایت شده که در الفاظش اضطراب است و ثانیاً: هیچ دلالتی بر امامت نمی کند و اگر دلالت داشته باشد با احادیث و سخنان خود خلفا معارض است.

۴ و ۵. ابوبکر و جابر (و در بعض کتبش از سفینه) حدیث روایت کرده که روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: چه کسی خواب دید. ابوبکر گفت: من، گویا ترازویی از آسمان آمد و تو بر ابوبکر در ترازو برتری یافتی و ابوبکر بر عمر و عمر بر عثمان برتری یافت و سپس ترازو برداشته شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: (این ترتیب) خلافت و نبوت است و سپس خداوند ملک را به هر که خواست می دهد. حدیث سفینه نیز عباراتش مثل عبارات فوق در خلافت و نبوت در مورد سه خلیفه است و در حدیث جابر خواب را خود حضرت دیده‌اند و صحابه پس از بیان خواب حدس زدند که منظور از این خواب خلافت این سه نفر است.

این حدیث با حدیث دیگر سفینه که خلافت و نبوت را سی سال خوانده است معارض است. همچنین با احادیثی از جناب ام‌المؤمنین و خلیفه دوم که اشاره

۱. فیض القدیر، ج ۲، ص ۷۲، ح ۱۳۱۸؛ الاحکام ابن حزم، ج ۶، ص ۸۰۹؛ ضعفاء عقیلی، ج ۴، ص ۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۰۵ و ۱۴۲؛ لسان المیزان؛ الدر النضید، ص ۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۳.

کردیم که بنا بود خلیفه ابو عبیده باشد، نه عثمان، و اهل سنت عملاً آن را تکذیب کرده‌اند و ...

۶. ام‌المؤمنین عائشه گفته است: پیامبر ﷺ فرمودند: برادرت عبدالرحمن را صدا کن تا چیزی در مورد ابوبکر بنویسم که کسی در مورد ابوبکر اختلاف نکند ...

این حدیث با وجود اینکه راوی آن تنها يك نفر است، در متنش اختلاف و تناقض زیاد است:

۱. برادرت را صدا کن. ۲. پدرت و برادرت را صدا کن. ۳. کسی را صدا کن، وجود ندارد. ۴. عبدالرحمن، کاغذ و لوحی بیاور تا کتابی در مورد ابوبکر بنویسم تا کسی بر آن اختلاف نکند. چون عبدالرحمن برای آن رفت فرمودند: خدا و مؤمنین ابی دارند که در باره‌ای تو اختلاف شود ای ابوبکر (پس ابوبکر و عبدالرحمن از ابتدا حضور داشتند). ۵. پس از اینکه فرمودند: ابوبکر و عبدالرحمن را صدا کن ... فرمودند: ولش کن، پناه بر خدا از این که مؤمنین در باره‌ای ابوبکر اختلاف کنند (ذس بدون این که آن دو بیایند و مطلع شوند کار تمام شی). ۶. پیامبر ﷺ خود عبدالرحمن را صدا زدند و وقتی خواست برود و بیاورد فرمودند: بنشین خدا ابی دارد که بر روی ابوبکر اختلاف شود. (پس جناب ابوبکر حضور نداشت و حضرت این سخن را به عبدالرحمن فرمودند). ۷. بدون اینکه ابوبکر و عبدالرحمن صدا شود، حضرت «ابی الله و المؤمنین» را به ام‌المؤمنین فرمودند. ۸. حضرت به حضار خطاب کردند: چیزی بیاورید تا در مورد ابوبکر بنویسم که دو نفر هم اختلاف نکنند. سپس فرمودند: ولش کنید ... ۹. حضرت ﷺ به ام‌المؤمنین فرمودند: ولش کن ... ۱۰. خدا و مؤمنین ابی دارند. ۱۱. خدا و مسلمین ابی دارند.

۱۲. همانا من خواستم به ابوبکر و فرزندش کسی را بفرستم و عهد را به او بگذارم.
 ۱۳. خداوند ابی دارد و مؤمنین دور می کنند.^۱ و اختلافات دیگر نیز در متن حدیث است.

سپس ابن تیمیه می گوید: واحادیث دیگر مانند تقدیم ابوبکر بر نماز واحادیث دیگر را ذکر کرده که من آن‌ها را ذکر نمی کنم؛ زیرا آن‌ها خلافت را ثابت نمی کند.^۲
 دلایل دیگر باطل بودن احادیثی که ابن تیمیه برای خلافت خلفا ذکر کرده است:

۱. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و بنی هاشم و ... به ابوبکر بیعت نکردند.^۳
 نویسنده کتاب ابوبکر صدیق می گوید: علی به خاطر قرابتش با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خود را سزاوارتر از ابوبکر برای خلافت می دانست و به همین خاطر هم از بیعت خودداری نمود.^۴ در این سخن تکذیب ابن تیمیه است که گفت: کسی چنین سخنی نگفته است. همین نویسنده می گوید: عتبه بن ابی لهب، خالد بن سعید، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، براء و ابی بن کعب از بیعت با ابوبکر تخلف کردند و به علی مایل شدند و ابوسفیان نیز بیعت نکرد. (همان، ص ۲۱).

۱. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۵، ح ۵۳۴۲ و ۶۷۹۱؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۰، ح ۶۳۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷، ح ۲۴۲۲۵؛ مسند طیالسی، ص ۲۱۰، ح ۱۵۰۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۰.
 ۲. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۸۹ الی ۴۹۳.
 ۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۶۷۹ و دیگران.
 ۴. ابوبکر صدیق، ص ۱۲.

باید دقت داشته باشیم که اخبار بسیاری در این موضوع حتی از زبان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وضع کرده‌اند و توجیهاات عجیب و غریب دارند که حاجت به ذکر آنها نیست.

اگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را برای نماز، امام قرار داده بودند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بهتر از دیگران آگاه بودند و از بیعت با او خودداری نمی‌کردند.

همچنین ۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در آن زمان از حاضرین خواستند تا امیرالمؤمنین را صدا کنند، ولی آنها هر کدام پدر خود را صدا کردند و چون جمع شدند مورد بی‌توجهی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار گرفتند و سپس امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را صدا کردند.^۱ شعیب ارتزوط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۲. ابن عباس و ام‌المؤمنین گفته‌اند: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمدند و جلوی ابوبکر نشستند و شخصاً نماز را خواندند.^۲

۳. ابوبکر در این زمان به امر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در لشکر اسامه بود، چنان که در این کتاب اشاره شده است.

ودلائل دیگر که همه ثابت می‌کند پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خلیفه اول را مأمور به نماز نکرده بودند. (واین حدیث واحادیث دیگری که ذکر شد، تناقضات عجیب فراوان دارد که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل ذکر کرده‌ایم). اگر

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۳۳۵۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۱۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۲،

ص ۴۳۹؛ کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۲؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۶۵۵ و ۶۸۰ و ۶۳۳ و ۶۳۴،

۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۴، ۲۴۴۸، ۲۹۳۲، ۳۲۰۴، ۴۱۷۸، ۴۱۸۰، ۵۳۸۴، ۶۸۷۳؛ صحیح مسلم،

ج ۲، ص ۲۰، ح ۹۶۳.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را مأمور نماز کرده بودند هرگز با آن حال و مریضی شدید، خود شخصا پس از آن که متوجه شدند ابوبکر نماز را شروع کرده به نماز خارج نمی شدند. ابن ابی الحدید از استادش نقل کرده که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده اند: ام المؤمنین عائشه به ابوبکر گفت تا نماز بگزارد نه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۱

عمر بن خطاب خلیفه‌ی عملی نه ابوبکر

از اخبار کتب اهل سنت استفاده می شود که خلیفه‌ی عملی در زمان ابوبکر عمر بن خطاب بود و ابوبکر تصریح می کرد که تو با اجبار خلافت را بر عهده من گذاشتی. به چند نمونه با اختصار اشاره می کنیم:

۱. عینه بن حصن و اقرع بن حابس به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: نزد ما زمینی است که زراعت نمی شود، اگر آن را در اختیار ما قرار دهی، شاید ما زراعت و کشت نمودیم. ابوبکر کتا زمین را در اختیار آن‌ها قرار می دهد و مردانی را شاهد می گیرد که عمر بن خطاب نیز از جمله‌ی آن‌ها بود ولی او حضور نداشت. آن‌ها به نزد عمر رفتند و چون عمر آگاه شد دستور ابوبکر را گرفت و آب دهان بر آن نامه انداخت و آن را محو نمود... آن دو به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: به خدا ما ندانستیم که تو خلیفه هستی و یا عمر. ابوبکر گفت: بلکه او خلیفه است اگر بخواهد. عمر غضبناک به نزد ابوبکر آمد و کار ابوبکر غیر صحیح خواند ... ابوبکر گفت: من به

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

تو گفته بودم که تو بر خلافت سزاوارتر و قوی‌تر از من هستی، ولی تو بر من غلبه کردی (با زور خلافت را در گردن من گذاشتی).^۱

سند بخاری و محاملی هر دو، رجالش ثقه و رجال صحاح سته هستند جز حجاج بن دینار و او از رجال سنن و ثقه است.

۲. عمر بن یحیی زرقی می‌گوید: ابوبکر زمینی را در اختیار طلحه قرار داد و کتبا آن را نوشت و گروهی را بر آن شاهد قرار داد که عمر بن خطاب نیز از جمله آن‌ها بود، پس طلحه نامه را به نزد عمر آورد و گفت: بر این نامه مهر و یا امضا بکن. عمر گفت: انجام نمی‌دهم، این همه برای تنها تو خواهد بود. پس طلحه غضبناک برگشت به نزد ابوبکر و گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم تو خلیفه هستی و یا عمر. ابوبکر گفت: بلکه عمر خلیفه است، ولی او قبول نکرد.^۲ این سند حسن است.

۳. نافع می‌گوید: همانا ابوبکر زمینی را برای اقرع بن حابس و زبرقان جدا نمود و برای آن دو ضمن دستور کتبی تحویل داد، پس عثمان گفت: عمر را نیز شاهد قرار دهید تا او نیز در جریان کار شما باشد؛ زیرا او خلیفه‌ی پس از ابوبکر است. آن‌ها به نزد عمر رفتند و او گفت: چه کسی این نامه را برای شما نوشت؟ گفتند: ابوبکر، گفت: به خدا سوگند هیچ ارزشی ندارد... در آن نامه آب دهان انداخت و آن را محو نمود، پس آن دو به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: ما نمی‌دانیم که خلیفه تو هستی یا عمر! سپس داستان را بازگو کردند. ابوبکر گفت: ما اجازه نمی‌دهیم و جایز نمی‌دانیم جز

۱. سنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۰؛ احکام القرآن جصاص، ۳، ص ۱۶۰؛ در المنثور، ج ۳، ص ۲۵۲ به نقل از ابن ابی حاتم؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۲۹۵؛ الاصابه، ج ۴، ص ۶۴۰، رقم ۶۱۶۶ به نقل از تاریخ الصغیر بخاری و امالی محاملی.

۲. الاموال ابو عبید، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۵۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۴۶، ح ۳۵۷۳۸.

آن چه را که عمر جایز می‌داند.^۱ رجال احمد همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند.

۴. عبد الرحمن بن یزید بن جابر می‌گوید: ابوبکر زمینی را برای عیینه بن حصن جدا نمود و برای او آن را نوشت. طلحه یا غیر طلحه به او گفت: ما می‌بینیم که عمر به زودی خلیفه خواهد شد، خوب است که این نامه و دستور را برای او بخوانی. عیینه به نزد عمر رفت و نامه را خواند، عمر آن نامه را پاره نمود. عیینه از ابوبکر خواست تا يك نامه دیگر بنویسد، ابوبکر گفت: به خدا سوگند چیزی را که عمر رد کرده، دو باره انجام نخواهم داد.^۲ رجال این سند نیز ثقه و خبر منقطع است.

این گونه اخبار ثابت می‌کند که هرگز ابوبکر اخبار و احادیثی را که در باره خلافتش به راه انداخته‌اند نشنیده بوده و از آن‌ها خبری نداشته است؛ زیرا آن اخبار بعدها در زمان معاویه و بنی امیه وضع شده‌اند و همچنین از این اخبار استفاده می‌شود که عمر بن خطاب خلافت را با اجبار برعهده ابوبکر قرار داده است و چنان که در داستان سقیفه نیز ثابت است وقتی انصار گفتند: از ما يك نفر خلیفه می‌شود و از شما يك نفر، ابوبکر گفت: از ما امیر و از شما وزیر، پس به یکی از عمر یا ابو عبیده بیعت کنید. عمر گفت: بلکه با تو بیعت می‌کنیم تو سید و بهترین ما و محبوبترین فرد به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هستی، پس از دست ابوبکر گرفت و با او بیعت نمود.^۳

۱. فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۳۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۹، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۲،

ص ۵۸۳، ح ۳۵۸۱۳ به نقل از یعقوب بن سفیان.

۲. الاموال، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۵۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۳۶، ح ۳۵۷۳۷.

۳. صحیح بخاری، ح ۳۶۶۸، کتابالفضائل، باب فضائل ابوبکر، باب ۳۴.

از این خبر نیز واقعیت این امر استفاده می‌شود و در برخی نقل‌ها وارد شده که عمر بن خطاب گفت: از ترس این که انصار به کسی بیعت کنند و ما دوست نداشته باشیم با او بیعت کنیم، لذا مخالفت کنیم، پس فساد و اختلاف پیش آید، لذا (با شتاب و بدون مشورت) با ابوبکر بیعت کردم. لذا اگر بعد از این با کسی بدون مشورت بیعت شود، نباید از آن پیروی شود از خوف این که بیعت کننده و بیعت-شونده کشته شوند.^۱ طبق همین سخن خود خلیفه دوم، پس نباید مردم با ابوبکر بیعت می‌کردند و خلافت خود خلیفه دوم نیز طبق این قاعده‌ی خود او نامشروع بوده است.

عن موسی بن ابراهیم عن رجل من آل ربيعة أنه بلغه أن أبا بكر حين استخلف قعد في بيته حزينا فدخل عليه عمر فأقبل عليه يلومه وقال: أنت كلفنتني هذا الامر وشكا إليه الحكم بين الناس فقال له عمر: أو ما علمت أن رسول الله ﷺ قال: إن الوالي إذا اجتهد فأصاب الحق فله أجران وإن اجتهد فأخطأ الحق فله أجر واحد فكأنه سهل على أبي بكر. (ابن راهويه وخيشمة في فضائل الصحابة هب؛^۲ موسی بن ابراهیم می‌گوید: ابوبکر وقتی خلافت را بر عهده گرفت در منزلش غمگین نشست، پس عمر بر او داخل شد، ابوبکر به او روی کرد و او را مذمت نمود و گفت: تو این امر را بر عهده من گذاشتی، و از قضاوت کردن بین مردم (و ناتوانی خود در این موضوع) به او شکایت نمود. عمر گفت: مگر نمی‌دانی که پیامبر ﷺ فرمود: همانا حاکم وقتی بر ثواب حکم کند دو اجر خواهد گرفت و اگر اجتهاد کند و خطا کند يك اجر خواهد داشت. پس گویا امر برای ابوبکر آسان گشت.

۱. صحیح بخاری، ج ۶۸۳۰، کتاب الحدود، باب رَجْمِ الْحُبَلِيِّ مِنَ الزَّنَانِ إِذَا أَحْصَنَتْ.

۲. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۲۸، ح ۲۰۶۷۴؛ شعب الایمان بیهقی، ج ۱۶، ص ۷۹، ح ۷۲۷۱؛ کنز

العمال، ج ۵، ص ۶۳۰، ح ۱۴۱۱۰ به نقل از ابن راهویه و فضائل الصحابه خيشمه.

رجال سند این خبر رجال صحاح سته هستند جز موسی بن ابراهیم و او ثقه است. ابوجحاف و عیسی بن عطیه می گویند: ابوبکر فردای روزی که بیعت شد خطبه خواند و گفت (در نقل بلاذری: سه روز متوالی می گفت): ای مردم من رأی شما را رها کردم همانا من بهترین شما نیستم، پس به بهترین خود بیعت کنید...^۱ اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم؛^۲ ابوبکر پس از بیعت می گفت: مرا رها کنید، مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم.

خطب ابوبکر حین بویع واستخلف فقال: ألا وانی قد ولیتکم ولست بخیرکم؛^۳ ابوبکر پس از بیعت خطبه خواند وضمن آن گفت: آگاه باشید که همانا من سرپرستی شما را بر عهده گرفتم در حالی که بهترین شما نیستم. این خبر را انس بن مالک، عروه، معمر از اهل مدینه، قیس بن ابی حازم و زهری روایت کرده اند و ابن کثیر سند خود را صحیح دانسته است. ابوبکر گفت: بیعت من ناگهانی و سنجده نشده بود و آن به این جهت بود که من از فتنه می ترسیدم.^۴

۱. معجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۱۲، رجال سند بلاری ثقه هستند، ولی هر دو خبر منقطع است.
۲. السیر الکبیر محمد بن حسن شیبانی، ج ۱، ص ۳۶؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۱۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۳؛ شرح بخاری ابن بطال، ج ۱۹، ص ۴۷۸؛ الانصاف باقلانی، ج ۱، ص ۲۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷۲ و ج ۷، ص ۱۵۲؛ تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۴۴؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۰، ص ۳۲۷.
۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۵؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۰؛ کنز العمال، ح ۱۴۰۶۲ و ح ۱۴۰۶۴ و ح ۱۴۰۷۳ و ح ۱۴۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۶۹.
۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۵؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۳۱۵.

فلان شخص (زبیر در مراسم حج) گفت: اگر عمر بمیرد قطعا با فلانی (با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیعت خواهم کرد، به خدا سوگند بیعت ابوبکر چیزی جز ناگهانی و ناسنجیده نبود. عمر بن خطاب در پاسخ گفت: آری، بیعت ابوبکر ناگهانی و ناسنجیده بود و خداوند شرش را دفع نمود.^۱

عن طارق بن شهاب عن رافع بن أبي رافع قال: لما استخلف الناس أبا بكر قلت: صاحبی الذی أمرنی أن لا أتأمر علی رجلین فارتحلت فانتهیت إلی المدینة فتعرضت لابی بکر فقلت له: یا أبا بکر أتعرفنی؟ قال: نعم. قلت: أتذكر شیئا قلته لی أن لا أتأمر علی رجلین وقد ولیت أمر الامة؟ فقال: إن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قبض والناس حدیث عهد بكفر فخفت علیهم أن یرتدوا وأن یختلفوا فدخلت فیها وأنا كاره ولم یزل بی أصحابی، فلم یزل یعتذر حتی عذرتہ؛^۲ رافع بن ابی رافع در غزوه ذات السلاسل همراه ابوبکر بود و از او خواست که او را راه‌نمایی و نصیحت کند. ابوبکر ضمن چند مورد گفت: حتی بر دو نفر هم امیر مشو. وقتی ابوبکر به خلافت رسید رافع گفت: (ابوبکر) همان صاحب من است که مرا امر نمود حتی بر دو نفر هم امیر نشوم. پس به مدینه به نزد ابوبکر رفت و گفت: آیا مرا می‌شناسی؟ ابوبکر گفت: آری، گفت: آیا به یاد داری که به من گفستی: حتی بر دو نفر هم امیر نشوم، ولی خود سرپرستی این امت را بر عهده گرفتی؟ ابوبکر گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت در حالی که مردم به

۱. صحیح بخاری، ح ۶۸۳۰، کتاب الحدود، باب رَجْمِ الْحُبَلِيِّ مِنَ الزَّنَانِ إِذَا أَحْصَنَتْ.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۶۶، شرح حال رافع رقم ۲۵۴۴، به نقل از ابن خزیمه با اختصار؛ کنز العمال ج ۵ ص ۵۸۶، ح ۱۴۰۴۳ به نقل از ابن راهویه، عدنی، بغوی و ابن خزیمه؛ کبیر طبرانی ص ۲۱ ح ۴۴۶۸.

زمان جاهلیت و کفر نزدیک بودند، من ترسیدم که مرتد شوند و اختلاف کنند لذا در حالی بر این امر داخل شدم که از آن کراهت داشتم، و پیوسته اصحابم مرا اجبار نمودند تا این که آن را قبول نمودم.

این خبر را دو نفر از طارق بن شهاب نقل کرده و رجال ابن خزیمه که ابن حجر ذکر کرده همه ثقه و رجال صحاح سته هستند و سند طبرانی حسن است. ظاهراً این حدیث را از کتاب‌های ابن خزیمه و ابن راهویه حذف کرده‌اند.

این اخبار در مجموع اجباری بودن خلافت ابوبکر را ثابت می‌کند و در نتیجه، این اخبار نیز جعلی بودن تمام اخباری را که برای خلافت ابوبکر وضع کرده‌اند مانند امامت او برای نماز و ... را با شدت بیشتر تقویت می‌کند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سزاوارترین شخص بر خلافت

اما اینکه ابن تیمیه گفت: کسی نگفته که او سزاوارتر از ابوبکر بر خلافت است و ...: باید دقت داشته باشیم که اولاً: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبل از هر کسی به این حقیقت تصریح فرموده‌اند و همچنین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ مکرراً چنین سخن را گفته و تأکید فرموده‌اند و ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و خزیمه بن ثابت و ابن زبیر نیز به این واقعیت اعتراف کرده و آن را به زبان آورده‌اند که در زیر به برخی آن اشاره خواهیم کرد.

۱. عن وهب ابن حمزة قال: صحبتُ علياً من المدينة إلى مكة فرأيتُ منه بعض ما أكره فقلتُ لئن رجعتُ إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لأشكونك إليه. فلما لقيتُ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قلتُ: رأيتُ من عليٍّ كذا وكذا. فقال: لا تقل هذا فهو أولى الناس بكم بعدي؛ وهب می‌گوید: همراه علی از مدینه به مکه رفتم و از او چیزی دیدم که از آن

کراهت داشتم، پس گفتم: اگر به نزد پیامبر ﷺ برگردم از توبه آن حضرت شکایت خواهم کرد. پس وقتی پیامبر ﷺ را دیدم گفتم: از علی چنین و چنان چیزی دیدم. حضرت ﷺ فرمودند: چنین مگو، همانا علی سزاوارترین مردم پس از من بر شما خواهد بود.^۱

چنان که در گذشته اشاره شد، سند این خبر صالح و صحیح است. چنان که گذشت خود نویسنده وهابی در کتاب (ابوبکر صدیق) گفت: علی چون خود را سزاوارتر بر خلافت می‌دانست با ابوبکر بیعت نکرد. اما اخبار دیگر در این موضوع:

۲. زبیر بن بکار می‌گوید: روی محمد بن اسحاق أن ابا بکر لما بویع افتخرت تیم بن مرة وقال: وكان عامة المهاجرين وجل الانصار لا يشكون أن عليا هو صاحب الامر بعد رسول الله ﷺ. فقال الفضل بن العباس: يا معشر قريش وخصوصا يا بني تيمم إنكم إنما أخذتم الخلافة بالنبوة ونحن أهلها دونكم ولو طلبنا هذا الامر الذي نحن أهله لكانت كراهة الناس لنا أعظم من كراهتهم لغيرنا حسدا منهم لنا وحقدا علينا وإنا لنعلم أن عند صاحبنا عهدا هو ينتهي إليه؛^۲ ابن اسحاق روایت کرده که چون با ابوبکر بیعت شد، قبیله تیم به آن افتخار نمود. ابن اسحاق می‌گوید:

۱. معجم الكبير، ج ۲۲، ص ۱۳۵، ح ۳۶۰؛ معرفة الصحابة ابونعیم، ج ۱۹، ص ۵۵؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۹۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۲، ح ۳۲۹۶۱.

۲. اخبار الموقیات زبیر بن بکار، ص ۵۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

عامه‌ای مهاجرین و بیش تر انصار شکی نداشتند بر این که علی جانشین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از آن حضرت است، پس فضل بن عباس گفت: ای اهل قریش و خصوصاً ای بنی تیم، شما همانا خلافت را با استدلال بر این که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از شماست، اخذ کردید. حال آن که ما اهل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هستیم، نه شما و اگر این امر را که ما اهلش هستیم طلب بکنیم کراهت مردم برای ما بزرگ‌تر از کراهت آن‌ها برای غیر ما خواهد بود، به خاطر حسد و حقدشان بر ما. و ما می‌دانیم که همانا نزد صاحب ما (امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) عهدی است که او به آن عمل کرده است (و غضب شما را تحمل خواهد کرد).

باید دقت داشته باشیم که، از فضل بن عباس اخبار دیگر نیز در خلافت و وصایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است.

۳. عبدالرحمن بن عوف در شوری به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: همانا تو می‌گویی: من سزاوارترین شخص حاضر بر خلافت هستم به خاطر قرابت و سابقه و اثر خوبت در دین و بعید هم نیست.^۱

این خبر در ضمن داستان شوری با چهار سند که سه سند آن صحیح است روایت شده است.

۴. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در شوری فرمودند: مردم با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که والله من اولی و سزاوارتر بر خلافت از او بودم، ولی از ترس اینکه مردم مرتد شوند و گردن یکدیگر را با شمشیر بزنند، گوش دادم و اطاعت کردم ...^۲

۱. تاریخ ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. الموضوعات ابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ ضعفاء عقلی، ج ۱، ص ۲۱۱ با سه سند؛ تاریخ کبیر بخاری، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الولاية ابن عقده، ص ۱۷۶ ح ۱۳، و با سندهای دیگر، ح ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲؛

این خبر را چندین نفر از ابوظفیل با بیش از پنج سند روایت کرده‌اند و از ابوذر نیز روایت شده است. ذهبی در مورد این خبر زافر بن سلیمان را متهم کرده است، حال آن‌که زافر را احمد، یحیی و ابوداود توثیق کرده‌اند و ابوحاتم صدوق خواننده و حاکم و خود ذهبی حدیث او را صحیح دانسته‌اند.^۱

۵. ۱. عن عبد الرحمن بن أبي بكرة: ان عليا اتاهم عائدا فقال: ما لقي أحد من هذه الامة ما لقيت توفي رسول الله ﷺ وانا احق الناس بهذا الامر فبايع الناس ابابكر فاستخلف عمر فبايعت و رضيت و سلمت ثم بايع الناس عثمان فبايعت و سلمت و رضيت و هم الآن يميلون بيني وبين معاوية؛ عبدالرحمن بن ابی بکره می گوید: علی برای عیادت آن‌ها آمد و گفت: به کسی از این امت آنچه که به من رسید (ظلمی که به من شد) نرسیده است. پیامبر ﷺ از دنیا رفتند و من سزاوارترین شخص بر خلافت بودم. مردم با ابوبکر بیعت کردند و (سپس) عمر خلافت را گرفت و من نیز بیعت کردم و راضی و تسلیم شدم. سپس مردم با عثمان بیعت کردند من نیز بیعت کردم و ... و مردم اکنون بین من و معاویه میل دارند. ۲

سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحاح سته هستند جز روح بن عبدالؤمن و او از رجال بخاری است.

الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۰ و ۹۸، رقم ۱۸۵۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۱، رقم ۱۶۴۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۱۴.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۲ رقم ۵۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۷۱۲۱.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۴۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۵.

۵. ۲. طبری این خبر را از حبة عنری با سند دیگر روایت کرده است که حضرت آن را در جنگ جمل فرموده‌اند.

۵. ۳. عین این خبر را با سند دیگر از ابن ابی بکره عبدالله بن احمد روایت کرده که در آن عمار نیز همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حضور داشته و به جای عبارت (كنت احق الناس بالخلافة) (فذكر شيئاً) نوشته (یعنی تصرف و پنهانکاری در خبر انجام داده) و بقیه را مانند روایت بلاذری نقل کرده است و محقق کتاب، رجال سند را ثقات دانسته است.^۱ البته رجال این سند نیز همه از رجال صحاح سته هستند.

۵. ۴. و در سند دوم عبدالله بن احمد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ابتدا فرمودند: والله همراه خداوند خواهم بود بر هر چه اراده او هست ...^۲ و رجال آن را نیز محققش ثقات دانسته است. تمام رجال این سند نیز رجال صحاح سته هستند جز ابراهیم بن حجاج که او ثقه است.

۵. ۵. در سند سوم که از طریق غیر ابوعوانه است، عبدالرحمن بن ابی بکره تنها گفته است: پیوسته علی آنچه (ظلم‌هایی را که) بر سرش آمد را یاد می‌کرد تا این- که گریه نمود.^۳ این سند نیز صحیح است، ولی محقق کتاب گفته است: در سندش شريك است. و حال آن که شريك از رجال صحاح سته جز بخاری و بدون شك ثقه است.

۱. السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۵.

۲. السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۶.

۳. همان، ج ۲ ص ۵۶۲، ح ۱۳۱۴.

۶.۵. ذهبی این خبر را از کثیر بن یحیی از ابوعوانه نقل کرده و گفته است: این خبر بر ابوعوانه وضع شده است.^۱

حالا به این تهمت بزرگ و ناجوانمردانه ذهبی توجه کنید، یعنی او کثیر بن یحیی را متهم کرده است که این خبر را ساخته و بر ابوعوانه نسبت داده است. حال آن که اولاً: خود ذهبی در دو مورد حدیث کثیر بن یحیی را در «تلخیص مستدرک» صحیح دانسته و ابوحاتم و ابوزرعه او را صدوق خوانده‌اند و ابن حبان او را ثقه خوانده و حاکم نیز حدیث او را صحیح دانسته و بخاری او را جرح نکرده است. ثانیاً: روح بن عبدالمؤمن که ثقه و از رجال بخاری است و یحیی بن حماد که از رجال بخاری و مسلم و سه سنن دیگر و ثقه است و ابراهیم بن حجاج بصری نیز که ثقه است همگی این خبر را از ابوعوانه روایت کرده‌اند. با این وجود پیروی از هوا و هوس در برخورد با رجال و راویان شیعه از جانب ذهبی و امثالش روشن می‌شود؛ زیرا او به این راحتی کثیر بن یحیی را متهم کرده و با پنهان‌کاری در باره او تنها گفته است: او شیعه است. و به ثقه بودن وی و همچنین به این که این همه افراد این خبر را از ابوعوانه نقل کرده‌اند، هیچ اشاره‌ای نکرده است. پس ملاحظه می‌کنید که به مجرد این که يك راوی شیعی خبر حقی را روایت و بازگو کند، بدون دلیل به او تهمت می‌زنند و او را به وضاع و کذاب بودن متهم می‌کنند. آیا انسانی که به فکر حساب و کتاب آخرت است عمل و روشش این گونه خواهد بود؟! البته از این نمونه‌ها فراوان است که مجال ذکر آنها نیست.

۱. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۰، رقم ۴۹۵۲.

پس چنان که ملاحظه کردید این خبر تنها از ابن ابوبکره با پنج سند که همگی صحیح هستند، روایت شده است، ولی سند طبری ضعیف است.

۶. عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر قال: كان إياس لي صديقاً، فدخلنا على عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن أبي بكر وعنده جماعة من قریش فتذاكروا السلف، ففضل قوم أبا بكر، و آخرون عمر، و آخرون علي بن أبي طالب، فقال إياس، إن علياً رحمه الله كان يرى أنه أحق الناس بالأمر، فلما بايع الناس أبا بكر ورأى اجتماعهم عليه وأن قد صلح العامة اشترى صلاح العامة بتقصية الخاصة، يعني بني هاشم، قال: ثم ولي عمر ففعل مثل ذلك، فلما قتل عثمان اختلف الناس، و فسدت العامة و الخاصة، و وجد أعواناً فقام بالحق و دعا إليه؛ عبد الله بن معاوية می گوید: ایاس دوست من بود پس ما بر عبد الرحمن بن قاسم بن محمد وارد شدیم، در حالی که نزد او جماعتی از قریش بودند. پس در مورد سلف سخن گفتند. برخی ابوبکر را برتر دانستند و برخی عمر را و برخی علی را پس ایاس گفت: همانا علی، خدا رحمتش کند معتقد بود که سزاوارترین مردم بر خلافت است. اجتماع مردم به ابوبکر را دید و صلاح عموم را در برابر ضرر به بنی هاشم خرید. در ادامه گفت: سپس عمر خلیفه شد و علی باز همان کار را کرد و چون عثمان کشته شد مردم اختلاف کردند. عوام و خواص فاسد شدند و علی یاورانی پیدا کرد و بر حق قیام نمود و به سوی آن دعوت نمود.^۱ عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر را که در سند این خبر واقع شده است، ما نشناختیم و بقیه ثقه هستند و این خبر در شواهد قطعاً

۱. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۷؛ المحاسن والمساوی، ج ۳، ص ۴۷۵.

صحیح است؛ زیرا ابن حجر و ذهبی و ابن حبان چنین قانده‌ای را مطرح و قبول کرده‌اند که اگر راوی مجهول باشد و از او شخص ثقه حدیث روایت کرده باشد، او جائز الحدیث است.^۱

و در این خبر راوی از عبدالله بن معاویه جویریہ بن اسماء است که او شخص ثقه و از رجال صحیحین است.

۷. یحیی بن (هانی بن) عروۃ المرادی قال: سمعت علی بن ابي طالب قال: قبض رسول الله ﷺ وأنا أرى أنني أحق الناس بهذا الأمر فاجتمع الناس على أبي بكر فسمعت وأطعت ثم إن أبا بكر حضر فكنت أرى أن لا يعدلها عني فولی عمر فسمعت وأطعت ثم إن عمر أصيب فظننت أنه لا يعدلها عني فجعلها في ستة أنا احدهم فولاها عثمان فسمعت وأطعت ثم إن عثمان قتل فجأؤوني فبايعوني طائعين غير مكرهين فوالله ما وجدت إلا السيف أو الكفر بما أنزل على محمد ﷺ؛^۲ یحیی (بن هانی) بن عروه می‌گوید: شنیدم که علی گفت: پیامبر ﷺ از دنیا رفت و معتقد بودم که من سزاوارترین مردم بر خلافت هستم. مردم بر ابوبکر اجتماع کردند و من گوش کردم و اطاعت نمودم. سپس مرگ ابوبکر رسید. معتقد بودم که خلافت را از من بر نمی‌گرداند. پس عمر خلیفه شد و من گوش دادم و اطاعت کردم سپس عمر ضربت خورد و گمان کردم که عمر آن را از من بر نمی‌گرداند. عمر خلافت را بین شش نفر گذاشت که من یکی از آنها بودم پس عثمان خلیفه

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۳، رقم ۲۹۶۴.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹. اسد الغابه.

شد و من گوش دادم و اطاعت کردم. سپس عثمان کشته شد و به نزد من آمدند و با اختیار خود بدون کراهت با من بیعت کردند پس والله جز شمشیر (با اهل جمل) و یا کفر به آنچه به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد راه دیگری نمی بینم. سند این خبر صحیح است.

۸. زید شهید نیز وقتی سخن از خلافت و ابوبکر و عمر به میان آمد، گفت: ما (اهل بیت) سزاوارترین مردم بر خلافت بودیم ...^۱

۹. عن أبي نضرة قال: لما بايع الناس أبا بكر، اعتزل علي والزبير، فبعث إليهما عمر بن الخطاب، وزيد بن ثابت، فأتيا منزل علي، فقرعا الباب، ... قال: افتح لهما. ثم خرجا معهما حتى أتيا أبا بكر، فقال أبو بكر: يا علي أنت ابن عم رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وصهره، فتقول إنني أحق بهذا الأمر...؟!^۲ وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند علی و زبیر از بیعت خودداری نمودند، پس ابوبکر عمر و زید بن ثابت را به سراغ آنها فرستاد و آنها به نزد ابوبکر آمدند. ابوبکر گفت: علی، تو پسر عموی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دامادش هستی و تو می گویی: همانا من سزاوارترین شخص بر خلافت هستم. رجال این سند همگی ثقه و از رجال صحیحین هستند. البته در این خبر مطالبی است که دروغ محض است و با اخبار وارد شده در صحیح بخاری و مسلم و همچنان با اخبار فراوان دیگر مخالف است، ولی مهم این است که در این خبر اعتراف شده، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را سزاوارتر از دیگران بر خلافت می دانسته اند.

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۶۱.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۲.

همچنین این مقدار از خیر را که وقتی امیرالمؤمنین را به نزد ابوبکر آوردند فرمود: «من سزاوارتر بر خلافت هستم» ابن قتیبه و ابن ابی الحدید نیز نقل کرده- اند.^۱ بنا بر این، این مقدار از خیر یکدیگر را تأیید می‌کنند و می‌تواند صحت آن را تأیید نمود.

۱۰. عن ابن عباس قال: كنت أسير مع عمر بن الخطاب في ليلة، و عمر على بغل و أنا على فرس فقرأ آية فيها ذكر علي بن أبي طالب فقال: أما والله يا بني عبد المطلب لقد كان علي فيكم أولى بهذا الأمر مني ومن أبي بكر؟...^۲ ابن عباس می‌گوید: شبی همراه عمر می‌رفتم و عمر آیه‌ای را تلاوت نمود که در آن ذکر علی بود و گفت: به خدا سوگند ای بنی عبدالمطلب علی در بین شما سزاوارترین فرد بر خلافت از من و ابوبکر بود ... در خبر دیگر نیز عمر بن خطاب به ابن عباس گفت:

۱۱. عن ابن عباس قال مر عمر بعلي و عنده ابن عباس بفناء داره فسلم فسألاه أين تريد فقال مالي بينك قال علي أ فلا نصل جناحك و نقوم معك فقال بلى فقال لابن عباس قم معه قال فشبك أصابعه في أصابعي و مضى حتى إذا خلفنا البقيع قال يا ابن عباس أما و الله إن كان صاحبك هذا أولى الناس بالأمر بعد وفاة رسول الله إلا أنا خفناه على اثنتين؛^۳ ... ای پسر عباس به خدا سوگند همانا این صاحب (امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ)

۱. الامامه والسياسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱.

۲. محاضرات الادباء راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۳۸.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفه والفدک جوهری، ص ۵۴.

سزاوارترین مردم بر خلافت پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، ولی ما به خاطر دو چیز از آن ترسیدیم سند این خبر صحیح و رجالش ثقه‌اند جز جوهری که ابن ابی‌الحدید او را ثقه خوانده است.

۱۲. قال عثمان للعباس... ولقد علمت أن الأمر لكم ولكن قومكم دفعوكم عنه واختزلوه دونكم فوالله ما أدري أذفعوه عنكم أم دفعوكم عنه؛ عثمان به عباس گفت: همانا دانستم که خلافت مال شماست، ولی قومتان شما را از آن دور نمود و آن را از شما گرفتند. به خدا سوگند من نمی‌دانم که خلافت را از شما دور کردند و یا شما را از خلافت. این خبر را ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۹۰» به نقل از کتاب «الموفقیات، زبیر بن بکار» و او از عمویش از عیسی بن داود عن رجالش از ابن عباس روایت کرده است.

۱۳. ابن عباس ... فحمد الله عثمان وأثنى عليه ثم قال: أما بعد فإني قد جئتكم (عباس) أستعذرك من ابن أخيك علي سبني وشهر أمري، وقطع رحمي، وطعن في ديني، وإني أعوذ بالله منكم يا بني عبد المطلب إن كان لكم حقٌّ تزعمون أنكم غلبتم عليه، فقد تركتموه في يدي من فعل ذلك بكم، وأنا أقرب إليكم رحماً منه، وما لمت منكم أحداً إلا علياً، ولقد دُعيتُ أن أبسط عليه فتركته لله والرحم، وأنا أخافُ ألا يتركني فلا أتركه...؛^۱ زمانی که به عثمان مردم به خاطر کارشکنی‌هایش اعتراض می‌کردند او به نزد عباس عموی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: به نزد تو آمدم تا از طرف پسر برادرت علی که مرا سب نمود و کار مرا به رسوایی کشانید، صله رحم را قطع نمود، و در دینم طعنه زد

۱. تاریخ المدینه عمر بن شیبه، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

عذر خواهی کنی. همانا من به خدا پناه می‌برم از دست شما ای بنی عبدالمطلب. اگر (خلافت) حق شما باشد و شما می‌گویید که با زور از شما گرفته شده، همانا خلافت را در دست کسانی (خلیفه اول و دوم) که آن را با زور از شما گرفتند، ترك کردید و من از جهت رحم به شما نزدیک تر از آنها هستم و من کسی از شما را جز علی ملامت نمی‌کنم... رجال سند این خبر همه ثقه هستند جز پسر عموی عمرو بن دینار که ابویوسف قاضی از او این خبر را نقل کرده است و ما او را شناختیم.

۱۴. قالوا: .. فكتب إليه علي بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى معاوية بن أبي سفيان أما بعد... وقد كان أبوك أتاني حين ولي الناس أبا بكر فقال لي يا علي أنت أحق الناس بهذا الأمر بعد رسول الله وهات يدك حتى أبايعك فلم أفعل مخافة الفرقة في الاسلام (بلاذری: مخافة الفرقة لقرب عهد الناس بالكفر والجاهلية) فأبوك أعرف بحقي منك فان كنت تعرف من حقي ما كان يعرفه أبوك فقد قصدت رشداً وإن لم تفعل فسيغني الله عنك والسلام؛^۱ معاويه نامه‌ای به امیرالمؤمنین عليه السلام نوشت و حضرت ضمن پاسخ مفصل فرمودند: ... زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند پدرت (ابوسفیان) به نزد من آمد و گفت: ای علی، تو سزاوارترین شخص برای خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هستی دستت را بده تا با تو بیعت کنم، ولی من از ترس تفرقه در اسلام (چون زمان مردم به کفر و زمان جاهلیت نزدیک بود)، پس پدرت نسبت به تو عارف تر بر حق من بود و اگر تو نیز حق مرا به اندازه پدرت می‌شناختی رشد و هدایتت را پیش می‌گرفتی، و گرنه خداوند به زودی از تویی نیاز خواهد کرد.

۱. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۸۷؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۱۹.

چنان که ملاحظه کردید بلاذری این خبر را به صورت يك خبر مسلمی که اهل سیره روایت کرده‌اند، در کتابش نقل کرده و همچنین ابن حبان. از این اخبار دو مطلب استفاده می‌شود، اولاً: تمام این اخبار که اکثر آنها صحیح هستند ابن تیمیه را تکذیب می‌کند. ثانياً: در اخبار قبلی ملاحظه کردید که خلیفه اول به اهلیت نداشتن خود و با اجبار عمر بن خطاب به روی کار آمدنش تأکید نمود و همچنین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در اخبار فوق تأکید نموده‌اند که خلافت از آن حضرت بوده، و آن حضرت سزاوارتر از ابوبکر و عمر بن خطاب بوده‌اند، پس بنابر این دو دسته از اخبار مسلم، خلافت را به ناحق گرفته‌اند!!!

برخی دلائل خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

اما چند حدیث در مورد نص صریح در حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. ابن عباس می‌گوید: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي؛^۱ سزاوار نیست که من بروم مگر اینکه تو خلیفه‌ی من هستی.

حاکم، ذهبی و هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی در اولی حسن دانسته و در دومی تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده ورد نکرده است.

۲. عن علي أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: خلفتك أن تكون خليفتي. قال: أتخلف

عنك يا رسول الله؟ قال: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الكبير، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۴۶۵۲؛ ظلال الجنة البانی، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۳.

موسی؟ إلا أنه لا نبي بعدي؛^۱ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمودند: تو را گذاشتم تا خلیفه‌ای من باشی ... هیشمی می‌گوید: رجال این سند رجال صحیح (بخاری و مسلم) هستند.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْفَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۲ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: همانا در بین شما برای بعد از خود دو خلیفه و جانشین گذاشتم. (و آن دو) کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم هستند و آن دو قطعاً هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه (قیامت) سر حوض بر من وارد شوند.

این حدیث را زید بن ثابت، ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ارقم و زید بن اسلم با لفظ «دو خلیفه» روایت کرده‌اند و هیشمی دو سند را و البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شعیب ارنؤوط نیز در حاشیه مسند احمد این حدیث را با این لفظ صحیح دانسته است. البته احادیث فراوان دیگر است که در این کتاب به مناسبت ذکر شده است. این تنها برخی اخبار در این موضوع است.

۱. معجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۸.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹، ح ۲۱۶۹۷ و ۲۱۶۱۸؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۱۰۳۲؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۱۲۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۳۱۶۷۹؛ معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۴۹۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ احادیث الصحیحه، ج ۳، ص ۳۵۵، ح ۲۴۵۷.

اما یکی از احادیثی که ابن تیمیه به عنوان نص در مورد ابوبکر ذکر نمود و ما اشاره کردیم که عین آن در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز وارد شده است، حدیث ذیل است: چون رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزدیک شد، ام‌المؤمنین، صفیه به آن حضرت گفت: ای رسول خدا، تمام همسران شما خانواده دارند که به آنها پناه می‌برند و تو اهل مرا از من جدا کردی و اگر اتفاقی برای شما افتاد من به چه کسی پناه برم. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: به علی بن ابی طالب.^۱

این حدیث را مالک بن مالک صحابی و ذؤیب از صفیه روایت کرده‌اند و هیشمی رجال آن را رجال صحیح خوانده است. چنان‌که در گذشته اشاره شد، با گواهی مدائنی معاویه از عمالش خواسته بود که مردم را تشویق کنند تا هر حدیثی که در فضل علی است، مانندش را در مورد صحابه و خلفا وضع کنند. بعید نیست که حدیث قبلی که به این معنا در مورد ابوبکر روایت شده از این دسته باشد.

از آنچه بیان شد روشن گشت که ابن تیمیه هم دروغ را پشت دروغ ادامه می‌دهد و هم احادیث متواتر را بدون دلیل رد و تکذیب می‌کند، ولی در مورد دیگران به افسانه‌هایی که خود خلفا نیز از آن اخبار خبر نداشته‌اند و عکسش را معتقد بودند، چنگ زده است.

۱. معجم الکبیر، ج ۴، ص ۲۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۳۴ شرح حال صفیه، رقم ۲۶.

ابن تیمیه و نبردهای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

ابن تیمیه در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام چه در زمان وجود مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و چه در زمان خلافت آن حضرت ادعاهایی می‌کند که دور از حقیقت است. ما هر يك از این ادعاهایی او را با پاسخ آن‌ها برایتان ذکر می‌کنیم. ابن تیمیه هر چه در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ‌ها نقل شده به نوعی مخدوش کرده تا در نظر خواننده‌اش همه را باطل جلوه دهد که تنها به برخی سخنان اشاره می‌کنیم:

می‌گوید: اینکه جبرئیل روز احد گفته باشد: شمشیری مانند ذوالفقار نیست و جوانی مانند علی نیست، به اتفاق مردم کذب است.^۱

و حال آن‌که این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و ابوذر و ابن عباس و ابورافع و ابن نجیح روایت کرده‌اند.^۲

در حدیث دیگر آمده است: وقتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نه نفر (یا یازده نفر؛ بنا بر نقل «تاریخ الخميس ج ۱، ص ۴۲۷») از پرچمداران مشرکین را روز احد یکی پس از دیگری به قتل رسانید، جبرئیل فرمود: ای رسول خدا، این قطعا فداکاری و از خود گذشتگی است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: همانا علی از من است و من از علی

۱. منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۰۲.

۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۱۵، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷؛ هواتف ابن ابی دنیا، ص ۲۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۲۰۱؛ نظم در السمطين، ص ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۳، ح ۱۴۲۴۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۴.

هستم. جبرئیل فرمود: و من از شما دو هستم ای رسول خدا.^۱ در برخی اخبار مثل روایت طبری، جبرئیل در ادامه گفت: (لا سيف الا ذوالفقار ولا فتى الا على). این خبر از جابر، ابورافع، ابن عباس و رافع بن خدیج روایت شده است.

ابن تیمیه همچنین در رد اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ افراد زیادی از مشرکین را کشته‌اند، می‌گوید: حمزه عیبده را در کشتن عتبه یاری کرد.^۲ و سپس اشاره می‌کند که به سیره ابن هشام در این مورد مراجعه کرده است. حال آن‌که ابن هشام می‌گوید: حمزه و علی هیچ مهلتی به شیبه و ولید ندادند و سپس در کشتن عتبه عیبده را کمک کرده، و عتبه را کشتند.^۳ ولی ابن تیمیه این مقدار را نیز پنهان می‌کند و خوشش نمی‌آید که از خوبی‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ یاد کند.

البته در جنگ خندق عمرو بن عبدود مسلمین را به مبارزه طلبید، ولی کسی اجابت نمی‌کرد لذا مسلمین را به استهزا گرفته و می‌گفت: کجا بهشتی که معتقدید هر که از شما کشته شود وارد آن می‌شود و... و این امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند که آب‌روی آن‌ها را حفظ کردند و با او مبارزه کرده و او را به قتل رسانیدند.^۴

۱. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۵۶، ح ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۹۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵ و ۱۹۷؛ مروج الذهب، ص ۳۴۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۶، ج ۶۰، ص ۱۶۷؛ کامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۹۵؛ سمط النجوم، ج ۲، ص ۱۵ و ...
 ۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۰۱، ح ۲۶۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۸.
 ۳. منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۹.

۴. سنن الکبری بیهقی، ج ۹، ص ۱۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۸؛ البداية و النهایه، ج ۴، ص ۱۲۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴، ح ۴۳۲۹ و ۴۳۳۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۳۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۹.

ابن تیمیه و فرار شیخین از جنگ‌ها

ابن تیمیه طبق عادتش می‌گوید: ابوبکر هرگز از جنگ فرار نکرد، حتی روز احد نه او و نه عمر فرار نکردند و تنها عثمان فرار کرد که خداوند او را بخشید، ولی هرگز کسی نگفته است که ابوبکر و عمر فرار کرده باشند، بلکه روز حنین نیز با پیامبر ﷺ ثابت ماندند، ولی برخی کذابین گفته‌اند: ابوبکر و عمر روز حنین (صحیح روز خیر است) پرچم را گرفتند و بدون فتح برگشتند و از این‌ها برخی در این کذب اضافه کرده که ابوبکر و عمر فرار کردند. تمام این کذب است قبل از این که کذبش دانسته شود هر که چنین ادعا در حق آن دو دارد باید ثابت کند. کجاست نقل صادق که ابوبکر از حتی يك جنگ فرار کرده باشد، چه رسد بر این - که سه بار فرار کرده باشد. هر که با سیره‌آشنایی دارد می‌داند که ابوبکر قوی‌ترین جمیع صحابه از جهت قلب بود و کسی در قوت قلب به او نزدیک هم نمی‌شد و ابوبکر از زمانی که پیامبر ﷺ مبعوث شد تا زمان مرگش پیوسته مجاهد ثابت و شجاع بود و دانسته نشده که او از جنگ با دشمن ترسیده باشد، بلکه چون پیامبر ﷺ از دنیا رفت قلوب اکثر صحابه ضعیف گشت و او بود که آن‌ها را ثابت گردانید تا جایی که انس می‌گوید: ابوبکر برای ما خطبه خواند در حالی که ما مانند روباه شده بودیم، همواره ما را شجاع می‌ساخت تا جایی که ما مثل شیر

شدیم.^۱ ابن تیمیه سخن آخر خود را که از انس نقل کرد بارها در وصف شجاعت ابوبکر در کتابش تکرار کرده است.^۲

باز می گوید: ابوبکر و عمر هرگز فرار نکردند و آنچه برخی کذابین از فرار آن دو در حنین نقل می کنند، کذب است.^۳

باز همو می گوید: اما اینکه علی هرگز فرار نکرده پس علی در فرار نکردن مانند ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و دیگر صحابه است. اینها نیز هرگز فرار نکردند و دانسته نشده که یکی از اینها فرار کرده باشند. اگر در باطن چیزی واقع شده و نقل نشده باشد، ممکن است در حق علی چیزی واقع شده که (در تاریخ) نقل نشده است. مسلمین در احد و حنین فرار داشتند و نقل نشده که کسی از اینها فرار کرده باشند. هر که نقل کرده که ابوبکر و عمر با پرچم روز در حنین (در خیبر) فرار کردند از دروغهای ساخته شده است که مفتران افترا بسته اند.^۴

جواب: چنان که روشن است ابن تیمیه هیچ حقیقت تلخی را در حق خلفا نمی پذیرد و برای بالا جلوه دادن مقام آنها به دروغها پناه می برد و گاه هم از خود اکاذیبی می سازد و در مقابل هیچ حقایق مسلم و متواتری را در حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضر نیست بپذیرد و شبهه می اندازد که شاید علی فرار کرده باشد، ولی در

۱. منهاج السنه، ج ۸، ص ۵۳۶.

۲. منهاج السنه، ج ۶، ص ۱۳۹ و ج ۸، ص ۸۳؛ (اولا این سخنش دلالت به اوج بی حیایی او می کند و ثانيا: این سخن را ما در هیچ کتابی پیدا نکردیم. همچنین ضعیف گشتن قلوب صحابه با رحلت پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَامُ از اکاذیب ذهن اوست.

۳. منهاج السنه، ج ۸، ص ۱۱۹.

۴. منهاج السنه، ج ۸، ص ۹۵.

تاریخ ثبت نشده است. اکنون با اخبار اسلامی در مورد جایگاه آن‌ها در جنگ‌ها آشنا خواهیم شد:

اما جنگ احد

ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید: ابوبکر پیوسته وقتی روز احد را یاد می‌کرد می‌گفت: آن روز همه‌اش برای طلحه بود. سپس شروع می‌کرد به نقل کردن و گفت: پس از فرار مردم در احد، من اول کسی بودم که به سوی پیامبر ﷺ برگشتم.^۱

حاکم هر سه سند این خبر را صحیح دانسته است.

انس بن نضر خود را به عمر و طلحه در بین مردانی از مهاجر و انصار رسانید و گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: پیامبر ﷺ کشته شد. گفت: حیات پس از پیامبر ﷺ را چه می‌کنید؟ برخیزید پس شما نیز بمیرید به خاطر آنچه پیامبر ﷺ برای آن جان داد. سپس همگی به میدان جنگ برگشتند.^۲

عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش چون به این داستان اشاره کرد، گفت: پدر این (انس بن نضر) روز احد آمد، در حالی که من و ابوبکر می‌گفتیم: پیامبر ﷺ کشته شد. او گفت: ای ابوبکر وای عمر چه شده است که شما را

۱. الجهاد ابن مبارک، ص ۱۰۶، ح ۹۱؛ مسند طیالسی، ص ۳، ح ۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹، ح ۴۳۱۵ و ۵۱۵۹ و ۵۶۱۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۷۸ و دیگران.

۲. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۰۱؛ سیره ابن حبان، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۱۰.

می بینم که نشسته‌اید؟ اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کشته شده است خدا زنده است و نخواهد مرد.^۱

ابوجعفر اسکافی نیز می گوید: جز چهار نفر، یعنی علی وزبیر و ابودجانه و طلحه روز احد همه فرار کردند و روز حنین نیز جز نه نفر از اهل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همگی فرار کردند.^۲

عمر بن خطاب خطبه خواند و آیه فرار از جنگ احد را تلاوت کرد و گفت: روز احد فرار کردیم و من به بالای کوه فرار کردم ...^۳
این سند در متابعات قطعا صحیح است و تمام رجالش رجال صحیح است، جز کلیب که او ثقه و از صحابه نیز خوانده شده است.
در خبر دیگر خلیفه دوم می گوید: روز احد از اطراف پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متفرق شدیم (فرار کردیم) و من به بالای کوه برآمدم ...^۴
در صلح حدیبیه وقتی عمر بن خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعتراض کرد، حضرت خطاب به او فرمودند:

۱. لباب الآداب، اسامه بن منقذ، ص ۵۴. ترجمه حال این نویسنده در: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸ شرح رقم ۲۸۳ وارد شده است.

۲. رسائل جاحظ، ص ۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۸.

۳. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۸.

۴. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰ و دیگران به نقل از ابن منذر. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۰، به همین معنا که جناب خلیفه به بالای کوه فرار کرده و از آنجا برگشته است.

مگر روز احد فرار خود را فراموش کردید، در حالی که من یکا يك شما را صدا می‌کردم؟ مگر روز احزاب را فراموش کردید...؟! مگر فلان روز را فراموش کردید؟... مسلمین گفتند: راست گفت خدا و رسولش...^۱

بیهقی این خبر را از موسی بن عقبه و زهری از عروه با سه سند نقل کرده است و واقدی این خبر را از ابوسعید خدری از عمر نقل کرده است.

ابن عباس می‌گوید: لعلي أربع خصال هو أول عربي وعجمي صلي مع النبي ﷺ وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم المهراس انهزم الناس كلهم غيره وهو الذي غسله وهو الذي أدخله قبره؛^۲ علی چهار مناقب داشت، او اولین شخص از عرب و عجم بود که همراه پیامبر ﷺ نماز خواند و پرچم اسلام در تمام جنگ‌ها دست او بود، و او بود که در جنگ احد زمانی که همه جز او فرار کردند همراه پیامبر ﷺ صبر نمود، و او آن حضرت را غسل داد و وارد قبر نمود.

ابن عساکر این خبر را با دو سند روایت کرده و ذهبی در سند این خبر زکریا بن یحیی و قار را متهم خوانده است، حال آن‌که اولاً: در سند ابن عساکر زکریا وجود ندارد. ثانیاً: زکریا را برخی مدح نیز کرده‌اند و ابوحاتم از او حدیث روایت کرده و جرح نکرده است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه این خبر را نیز با دلیل قرار دادن این که در جنگ احد پرچم همراه مصعب بن عمیر بوده و در فتح

۱. مغازی واقدی، ص ۶۰۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵، ح ۱۵۰۶. از عروه و زهری؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۱.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۲؛ تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۷۲ و ۷۳.

مکه همراه زبیر، تکذیب کرده است^۱ و حال آن که اولاً: ابن اسحاق می گوید: در احد سه پرچم بود.^۲ ابن عباس در خبر صحیح دیگر و سعید بن مسیب و ابن اسحاق و ابوالفتح گفته اند: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در احد پرچم مهاجرین را به علی دادند.^۳ ابن کثیر با سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفته است: پرچم مهاجرین در تمام جنگ‌ها همراه علی بود. سپس می گوید: از سعید بن مسیب و قتاده نیز چنین خبر نقل شده است.^۴ اخبار دیگر نیز در این موضوع است که ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

اخبار صحیح کتب اهل سنت تصریح دارد که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پیوسته در میدان بودند.^۵ و ثعلبی نقل کرده که آن روز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حدود هفتاد جراحت برداشت^۶ و ابن اثیر می گوید: در آن روز علی شانزده ضربه خورد که در هر ضربه به زمین می افتاد و در هر بار جبرئیل او را بلند می کرد.^۷ در گذشته نیز اشاره شد که تمام نه نفر از پرچم داران مشرکان را که یکی پس از دیگری پرچم را به دست می گرفتند، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به قتل رسانید.

۱. منهاج السنه، ج ۵، ص ۶۴.

۲. سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۲۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ التقات ابن حبان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۷۴؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۲۴.

۴. البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۷۱؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲ خبر قتاده.

۵. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۱۲ و ۱۱۴ هیثمی سند خبر اولی را صحیح دانسته و دومی را به خاطر یحیی بن عبدالحمید ضعیف خوانده حال آن که یحیی بدون شك ثقه است.

۶. تفسیر ثعلبی، ذیل آیه ای ۱۴۰ آل عمران.

۷. اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۲۰؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۶۸.

ابن کثیر که تعصب او در مواجهه با اخبار مناقب اهل بیت علیهم‌السلام وانکار آن وصف نشدنی است با این وجود می‌گوید: علی در احد نبرد شدیدی داشت و مشرکین فراوانی را به قتل رسانید و در خندق عمرو بن عبدود را که قهرمان عرب و در شجاعت شهرت داشت به قتل رسانید.^۱

قوشچی می‌گوید: در احد همه جز علی فرار کردند و علی بیشترین مشرکین را در آن جنگ به قتل رسانید. (شرح التجرید، ص ۴۸۶).

اما حنین

حکم بن عتیه می‌گوید: در حنین جز چهار نفر علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و ابن مسعود همه فرار کردند.^۲

شبهه این خبر از انس نیز روایت شده و در آن ابن مسعود را نام نبرده است و سندش صحیح است و رجال سند آن را صالحی شامی ثقات دانسته و حسین سلیم در حاشیه مسند ابویعلی حسن دانسته و در آن انس گفته است: علی در آن روز شدیدترین آن‌ها بود که در پیش روی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌جنگید.^۳ سند ابن ابی‌شبهه نیز مرسل صحیح است و خبر انس آن را تقویت می‌کند.

۱. البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۵۱.

۲. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۸، ص ۵۵۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳، سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳. مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۳۶۰۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۸۰؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۵، ص ۳۲۴.

ابوقتاده می‌گوید: ... مردم روز حنین فرار کردند و من نیز همراه آنها فرار کردم. به ناگاه در بین مردم عمر بن خطاب را دیدم و به او گفتم: به مردم چه شده است؟ گفت: کار خداست. سپس مردم به سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برگشتند.^۱

بخاری در مصدر اولی که ذکر کردیم خبر را کامل نقل کرده است و در بقیه او و ابن کثیر و بقیه نیز خبر را يك نوع با تصرف ناقص نقل کرده‌اند.

باز نقل کرده‌اند که: مسلمین روز حنین فرار کردند و همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز ده نفر کسی باقی نماند و گفته شده که نه نفر که عبارت‌اند از: علی، عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل، ربیعہ بن حارث، عتبہ، معتب بن ابی‌لہب، فضل بن عباس و ابن زبیر و گفته شده که ایمن بن ام‌ایمن نیز فرار نکرده است.^۲

اما خیبر

چنان که اشاره شد ابن تیمیه گفت: کذابین گفته‌اند ابوبکر و عمر روز خیبر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند و سخنان دیگر که گذشت. اما برخی سخنان دیگر او در مورد خیبر:

ابن تیمیه می‌گوید: «در روز خیبر پرچم قبل از علی، نه به ابوبکر داده شده بود و نه به عمر. هیچ يك از آن دو به آن نزدیک هم نشدند. این از دروغ‌هاست.^۳

۱؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۷۰، ح ۴۰۶۷ و ۴۰۶۶، ج ۳، ص ۱۱۴۴، ح ۲۹۷۳؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۷۷، ح ۲۷۱۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۲۰، ص ۱۲۶، ح ۴۸۹۲ و ۴۹۲۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۲۹.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷؛ الاستیعاب، شرح حال عباس و همچنین شرح حال ایمد، ج ۱، ص ۶۲؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲.

۳. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۶۵.

همچنین ابن تیمیه در باره این لفظ از حدیث خیبر که «ابو بکر و عمر فرار کردند» می‌گوید: «لعنت خدا بر دروغگویان! چه کسی از علما این حدیث را روایت کرده است؟ سند صحیح برای این حدیث کجاست؟ این دروغ و کذب است.»^۱

این که حضرات خلیفه اول و دوم پرچم را گرفتند و برای فتح خیبر رفته، ولی ناکام برگشتند، از مسلماتی است که در زیر به آن اشاره می‌شود:

عن علی قال: سار النبی ﷺ إلى خيبر فلما أتاها بعث عمر و بعث معه الناس إلى مديتهم أو قصرهم فقاتلوهم فلم يلبثوا أن هزم عمر و أصحابه فجاءوا يخبونهم ويخبونهم؛^۲ «پیامبر ﷺ پرچم را در روز خیبر به دست عمر دادند. آن‌گاه او به طرف دشمن روانه شد. سپس از میدان فرار کرده برگشت، در حالی که یارانش عمر را ترسو می‌خواندند و عمر یارانش را ترسو می‌خواند. (و هر کدام دیگری را سبب فرار از جنگ می‌دانستند.)

این خبر را امیرالمؤمنین عليه السلام، ابن عباس، جابر، سلمه بن اکوع و بریده نقل کرده‌اند. حاکم و ذهبی سند امیرالمؤمنین عليه السلام را صحیح دانسته‌اند و متقی نیز آن را حسن دانسته و دو سند ثعلبی از سلمه بدون نزاع صحیح است.

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۲۱، ح ۳۶۸۷۹ و ۳۶۸۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴۳۴۰ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۲ با سه سند؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ با سه سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۹۳ و ۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، ج ۹، ص ۱۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹.

«عبد الرحمن بن ابی لیلی می گوید: «باری چنین شده بود که علی در زمستان با لباس تابستانه و در تابستان با لباس زمستانه از خانه بیرون می آمد. مردم از من پرسیدند: «از پدرت که علی را مدتی همراهی کرده پرس که سبب این کار علی چیست؟» (عبد الرحمن می گوید: «به پدرم گفتم که مردم از علی چیزی را دیده اند که مورد انکارشان است؟ پدرم گفت: «آن چیز چیست؟» گفتم: «اینکه علی در گرمای شدید با لباس زمستانه بیرون می آید و در حالی که در سرمای شدید با لباس تابستان بیرون می آید هیچ پروا از آن ندارد و از آن خودداری هم نمی کند. آیا در این باره چیزی شنیده ای؟ مردم از من خواستند که تو در باره این کار از علی بپرسی.» پدرم شبی که علی را همراهی می کرد از او پرسید: «ای امیر المؤمنین، مردم از دو مطلبی جو یا هستند.» امیرالمؤمنین فرمودند: «چه چیزی را؟» گفت: «اینکه تو در گرمای سخت با لباس زمستانه خارج می شوی و در حالی که هوا سخت سرد است با لباس تابستانه خارج می شوی.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «ای ابولیلی! مگر همراه ما در خیبر نبودى؟» گفت: «آری، به خدا قسم که همراه شما بودم.» فرمود: «همانا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را برای جهاد و فتح خیبر فرستادند. ابوبکر همراه مردم حرکت کرد، ولی پس از اندکی خود و همراهانش پا به گریز گذاشته از میدان فرار کردند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمر را فرستادند و او نیز پا به فرار گذاشت. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هم اینک پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد. خداوند پیروزی را نصیب او می گرداند و او فرار نمی کند. سپس کسی را به سوی من فرستاده و مرا خواستند. من آمدم در حالی که چشمانم درد می کردند و نمی توانستم چیزی را بینم. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آب دهان خود بر چشمانم مالیده و فرمودند: «خدایا، گرمی و سردی

را از او دور کن!» امیرالمؤمنین فرمودند: «بعد از آن هیچ گاه گرمی و خنکی مرا اذیت نکرد.»

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (با دو سند)، ابن عباس، جابر، بریده، (با سه سند)، ابولیلی، ابوسعید خدری، سلمه و عمار روایت کرده‌اند.^۱

این لفظ را ابن ابی شیبه و بزار و برخی دیگر روایت کرده‌اند و سندش صحیح است و متقی در باره‌ای همین لفظ می‌گوید: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. بقیه به صورت: «ابوبکر و عمر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند» این داستان را نقل کرده‌اند. حاکم و ذهبی سه سند این حدیث را وهیثمی پنج سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شعیب و البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

ابن حجر می‌گوید: «این حدیث را بخاری و مسلم مختصر و کوتاه نقل کرده‌اند (و هیچ اشاره‌ای به پرچم‌گیری ابوبکر و عمر نکرده‌اند). اصل قضیه این بوده که ابتدا پرچم را ابوبکر می‌گیرد و بدون پیروزی بر می‌گردد و بعد عمر می‌گیرد ...»^۱

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰؛ ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶، ح ۱۱۱۳۸، ح ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۸، ح ۲۳۰۴۳ و ۲۳۰۸۱؛ مسند بزار، ج ۲، ح ۴۹۶، ج ۳، ص ۲۲، ح ۷۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۹، ح ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳ و ۸۶۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰، ح ۴۳۳۷ تا ۴۳۳۹؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۷؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۷۷ و ۳۵۷، ح ۵۷۸۵ و ۶۳۰۳؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۶۵، ح ۷۹۰؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۵۲، ح ۲۳۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۳۴۶؛ مسند ابو یعلی، ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۶۹۶؛ تاریخ بخاری، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۶۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، ج ۹، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۸۸.

پس بنا بر حکم ابن تیمیه تمام این محدثین و افرادی که در سند آن هستند کذاب بوده‌اند. همچنین ثابت می‌شود که ابن تیمیه این‌جا نیز دروغ گفته و این همه محدثین را متهم به کذب کرده است. البته باید دقت داشته باشیم اینکه ابوبکر و عمر از خبیر فرار کرده‌اند با در نظر گرفتن روایان آن بدون شك متواتر خواهد بود.

ابن تیمیه و حافظ قرآن نبودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن تیمیه می‌گوید: «عثمان بدون تردید قرآن را جمع نموده است و گاهی هم آن را در نماز می‌خواند، اما در باره علی (میان علما) اختلاف است که آیا همه‌ای قرآن را حفظ کرده بود یا نه.»^۲

جواب: در حدیث وارد شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **علي أفضى أمتي بكتاب الله؛** علی داناترین امتم به کتاب خداست.^۳

البانی حدیثی را با این لفظ که الفاظ زیاده دارد در کتاب ضعیفه‌اش وارد کرده و گفته است: این حدیث را به خاطر شطر دومش در این کتاب وارد کردم و اما شطر اولش (یعنی داناترین امتم در امر قضاوت به وسیله کتاب خدا علی است) دارای شاهد از ابن عمر است و آن را در کتاب (صحیح‌ه‌ام، حدیث شماره ۱۲۲۴ وارد کرده‌ام). این حدیث به تنهایی ادعای ابن تیمیه را تکذیب می‌کند.

در احادیث صحیح ثابت شده که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲. منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۲۹.

۳. سلسله احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۸۸۳.

سلوئی و الله لا تسألونی عن شیءٍ ینزل من آیه إلا وأنا اعلم ابلیل نزلت أم بنهار فی سهل أم فی جبل؛^۱ ابوظفیل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: از من سؤال کنید و الله سؤال نمی‌کنید از من از هر آنچه تا قیامت واقع خواهد شد، مگر این که شما را از آن خبر می‌دهم. از کتاب خدا مرا سؤال کنید و الله هیچ آیه‌ای نیست مگر این که من می‌دانم شب نازل شده یا روز، در زمین هموار یا در کوه.

قال علی: والله ما نزلت آیه إلا وقد علمت فیما نزلت وأین نزلت و علی من نزلت إن ربی وهب لی قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً؛^۲ سلیمان الاحمسی از پدرش یا از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمودند: و الله هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر این که من می‌دانم در مورد چه و کجا و در مورد که نازل شده است. همانا پروردگارم برای من قلب ...

این دو خبر صحیح هستند و از آن نیز می‌توان استفاده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام حافظ قرآن، بلکه بالاتر از این حرف‌ها بوده و کسی که حافظ کل قرآن نیست نمی‌تواند چنین احاطه‌ای داشته باشد.

۱. تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الجرح والتعدیل، ۶، ص ۲۹۱، رقم ۱۰۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷، رقم ۵۶۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، رقم ۵۷۰۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹ و ج ۱۱، ص ۲۴۹ و ۲۹۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۲۸، ح ۳۷۷۳۴؛ انساب الاشراف، ۲، ص ۳۵۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. حلیة الولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ طبقات ابن سعد، ۲، ص ۳۳۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۸۶.

در اخبار فراوان دیگر ثابت شده است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمام قرآن را همراه با شأن نزول و بیان ناسخ و منسوخ جمع کرده‌اند.

ابن سیرین می‌گوید: من خیلی گشتم که این کتاب را پیدا کنم، ولی پیدا نکردم و اگر به دست می‌آوردم علم در آن بود.^۱

ابن سیرین به عکرمة ناصبی گفت: آیا قرآن را (در زمان خلفا) همان گونه‌ای که علی جمع کرده بود با ترتیب نزول جمع کردند؟ عکرمة گفت: اگر انس و جن با هم جمع شوند تا کتابی مانند مصحف (قرآن) علی را جمع کنند نخواهند توانست.^۲

وأخرج ابن أخته عن ابن سيرين أنه (علي) كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ وأن ابن سيرين قال فطلبت ذلك الكتاب وكتبت فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه؛^۳ ابن سیرین گفته است: علی در قرآنش ناسخ و منسوخ را نیز نوشته بود، من آن کتاب را طلب کردم و برای پیدا کردن آن به مدینه نامه نوشتم، ولی به آن دست‌رسی پیدا نکردم.

عن علي قال: لما قبض رسول الله أقسمت أو حلفت أن لا أضع ردائي عن ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردائي حتى جمعت القرآن؛^۴ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند سوگند یاد کردم که عبایم را بر پشتم

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۹۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۹۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۷۵۱؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۷۵۲؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۴. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۲، رقم ۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱،

نگذارم تا این که قرآن را بین دو لوح جمع کنم و عبایم را بر پشتم نگذاشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

این خبر از مسلمات است، ولی در کتاب‌های دیگر برخی برای تأیید عقیده‌ای خود مطالبی را اضافه کرده‌اند که اخبار مسلم دیگر آن را تکذیب می‌کند.

قال ابن حجر: وقد ورد عن علی أنه جمع القرآن علی ترتیب النزول عقب موت النبی أخرجه ابن أبی داود؛ ۱ ابن حجر می‌گوید: از علی روایت شده که او پس از رحلت پیامبر قرآن را تا ترتیب نزولش جمع کرد. امت اسلامی باید از خود سؤال کند که این قرآن کجاست! و چه سبب شد که از این قرآن محروم گشت!

البته باید توجه داشته باشیم؛ قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کردند هیچ فرقی با قرآن حاضر از جهت شمار آیات و سوره‌ها ندارد و تنها فرقی در این است که «شأن نزول» و «ترتیب نزول» و «ناسخ و منسوخ» در مورد تمام آیات بیان شده است. اگر آن در دسترس مردم بود دیگر کسی نمی‌توانست به دلخواه خویش قرآن را معنا و تفسیر کند و نزول آیات را در مورد هر که دوست دارد تطبیق سازد.

ملاحظه می‌کنید که به کوری چشم ابن تیمیه امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از همه قرآن را به تنهایی جمع کرده‌اند. اگر آن حضرت حافظ نبودند، چگونه آن‌ها را همراه با شأن نزول جمع کرده‌اند. همچنین هر که در این موضوع سخن گفته است، امیرالمؤمنین علیه السلام را در رأس همه‌ای حافظان قرآن اسم برده است.^۲

۱. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴ و ۴۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۸۳؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۵۶؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۹.

قابل یادآوری است که هیچ کسی جز ابن تیمیه چنین ادعایی نکرده است. ابن تیمیه از کجا دانست که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حافظ قرآن نبوده‌اند! توجه کنید چگونه ابن تیمیه برای بدبین کردن مسلمین نسبت نفس و جان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سعی و تلاش کرده است.

ابن تیمیه و آیین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کودکی

ابن تیمیه می‌گوید: قبل أن يبعث الله محمدا لم يكن أحد مؤمنا من قریش لا رجل ولا صبی ولا امرأة ولا الثلاثة ولا علی. وإذا قيل عن الرجال: إنهم كانوا يعبدون الأصنام فالصبيان كذلك: علی وغيره. وإن قيل: كفر الصبی ليس مثل كفر البالغ. قيل: ولا إيمان الصبی مثل إيمان البالغ. فأولئك يثبت لهم حكم الإيمان والكفر وهم بالغون وعلی یثبت له حكم الكفر والإيمان وهو دون البلوغ والصبی المولود بين أبوين كافرين یجرى علیه حكم الكفر فی الدنيا باتفاق المسلمین؛^۱ پیش از اینکه خدا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برگزیند کسی از قریش ایمان نداشت، نه مرد و نه کودک، نه زن، نه سه نفر و نه علی. اگر در باره مردان گویند که (قبل از اسلام) بت می‌پرستیدند، (باید بگویم که) کودکان نیز بت می‌پرستیدند: چه علی و چه غیر علی. و اگر کسی بگوید که کفر کودک مثل کفر بزرگ‌سال نیست، به او می‌گویم که ایمان کودک هم مثل ایمان بزرگ‌سال نمی‌باشد. همان طوری که به بزرگ‌سالان (که بالغ هستند) حکم کفر و ایمان صدق می‌کند، به علی نیز حکم کفر و ایمان ثابت می‌شود، گرچه نابالغ باشد. کودکی که

۱. منهاج السنة، ج ۸، ۲۸۵.

از پدر و مادر کافر به دنیا آمده است به اتفاق مسلمانان حکم کفر به او جاری است.»

جواب: حاکم در «مستدرک» و دیگران نیز گفته‌اند:

تواترت الأخبار ان فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب في جوف الكعبة^۱؛ به تواتر ثابت شده که فاطمه بنت اسد علی را در داخل خانه خدا به دنیا آورده است.»

نقل شده است که هنگام ولادت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دیوار کعبه برای حضرت فاطمه بنت اسد شکافته شد و او سه روز در داخل کعبه بود و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در آنجا به دنیا آورد.

حالا به ابن تیمیه و پیروانش که سخنان او را مثل وحی تکرار می‌کنند، می‌گوییم: مادر حضرت علی چگونه «کافر» و «مشرك» بوده که خداوند برایش چنین کرامتی عطا فرمود؟

هرچند بعضی از علمای اهل سنت بر آن‌اند که پدر و مادر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، قبل از اسلام در دین بت پرستی بودند و حتی در مورد پدر و مادر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز متأسفانه چنین اعتقادی دارند، ولی حقیقت خلاف آن است.

بررسی‌های تاریخی و کاوش‌های به دور از هر گونه تعصب در احادیث چنین نتیجه را می‌رساند که نه تنها پدر و مادر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مؤمن و یکتاپرست بودند، بلکه از اجداد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افراد زیادی مؤمن، یکتاپرست و در دین حضرت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند که از جمله آن‌ها جدّ اعلاّی حضرت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبد

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۰، ح ۶۰۴۴؛ ازالة الخفاء دهلوی و دیگران.

المطلب می باشد. حتی بررسی ها این را می رساند که عموی آن حضرت ابوطالب (پدر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز چه قبل از بعثت حضرت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و چه بعد از آن لحظه ای بت نپرستیده، بلکه از مؤمنان کامل به شمار می رفته است.

در مورد ایمان حضرت ابوطالب کتاب هایی نوشته شده که از جمله آنهاست کتابی از محمد بن رسول برزنجی مدنی که در باره ایمان والدین پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ابوطالب نوشته است.

همچنین کتابی در کتابی که در مورد احادیث متواتر نوشته است، ایمان پدران پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از اخبار متواتر برشمرده و می نویسد:

تمام پدران و مادران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موحد بودند و بر آنها کفر و عیب و پلیدی داخل نشد و نه هیچ چیزی که اهل جاهلیت بر آن بودند، باجوری در حاشیه اش بر «جوهرة التوحید» ذکر کرده که موحد بودن آنها به حد تواتر معنوی می رسد.^۱

کتابی محبت به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهل نجات بودن ابوطالب را نیز از اخبار متواتر خواننده و نوشته است:

همانا ابوطالب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دوست داشت و آن حضرت را حمایت و یاری می کرد. شیخ جلیل القدر علامه سید محمد بن رسول برزنجی مدنی در کتابی که در نجات والدین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تألیف کرده است، آخر کتابش را به دلائل نجات ابوطالب و این که اهل نجات بودن ابوطالب متواتر است، اختصاص داده است و گفته است: «اخبار به تواتر رسیده که ابوطالب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دوست داشت و آن

۱. نظم المتناثر من الحديث المتواتر کتابی، ص ۱۹۶، ح ۲۲۵.

حضرت را در تبلیغ دینش یاری می‌کرد و در هر چه می‌فرمودند تصدیقش می‌نمود و پسرانش جعفر و علی را به پیروی و یاری آن حضرت امر می‌کرد. «سپس می‌گوید: «این اخبار به روشنی دلالت بر این می‌کند که قلب ابوطالب پر از ایمان به پیامبر ﷺ بود.» همانا این مطلب را در کتاب «اسنی المطالب فی نجات ابی طالب» نقل کرده است.^۱

علاوه بر آنچه ذکر شد، یادآور می‌شویم که ابن قتیبه در کتاب «معارف» یا «تأویل المختلف الحدیث» بابی گذاشته و در آن بیش از پنج نفر را نام برده که پیرو دین آن زمان بوده و از بت پرستی کناره گیری کرده‌اند و ابوذر نیز بنابر روایت «صحیح مسلم» قبل از بعثت موحد بوده و برای خداوند متعال نماز می‌گذاشته است.^۲ و این مطلب نیز دروغگویی ابن تیمیه را ثابت می‌کند.

همچنین اهل سنت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ لقب «کرم الله وجهه» را داده‌اند و این به این خاطر است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ يك لحظه هم بت پرستیده است، ولی ابن تیمیه می‌گوید: «علی نیز مانند دیگران بت می‌پرستید. با این وجود وهابی‌ها به چنین فرد ورهبر دروغباف فخر می‌کنند و از او پیروی می‌کنند و به مانند او به امیرالمؤمنین و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تهمت زده و سخنان رهبر دروغباف خود را در مورد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تکرار می‌کنند.

ابن تیمیه در مهم‌ترین کتاب‌هایش مانند «الفتاوی الکبری» و «جامع الفتاوی» و «منهاج السنه» و در بسیاری کتب دیگرش در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ لقب (کرم الله وجهه) را ذکر نکرده و تنها دو یا سه مورد در برخی کتب دیگرش آن حضرت

۱. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۹۶، ح ۲۲۶ و دیگران.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۸، ح ۲۴۷۳، کتاب الفضائل، باب من فضائل ابی ذر.

را به این لقت خوانده است که این هم دلالت به تناقض گفتارش می کند و هم به دروغگویی اش.

ابن تیمیه و شاگردی ابن عباس

ابن تیمیه می گوید: وقوله: ابن عباس تلمیذ علی کلام باطل؛^۱ اینکه ابن عباس شاگرد علی است، سخنی است بی اساس و باطل.

این در حالی است که شاگرد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودن ابن عباس از جمله اخبار مشهور و از مسلمات نزد مسلمین است و مناوی در شرح حدیث «علی همراه قرآن و قرآن همراه اوست» می گوید:

ولذا كان أعلم الناس بتفسير إلی أن قال: حتی قال ابن عباس: ما أخذت من تفسير فعن علي؛^۲ بنابر این، علی داناترین مردم به تفسیر بود ... حتی ابن عباس گفته است: «هر چه از تفسیر دریافته ام از علی است.»

باز هم ابن تیمیه می گوید:

ليس في الأئمة الأربعة ولا غيرهم من أئمة الفقهاء من يرجع إلى علي في فقهه. .. فمالك أخذ علمه عن أهل المدينة وأهل المدينة لا يكادون يأخذون عن علي!.. وأبو حنيفة الشافعي وأحمد تنتهي طرقهم إلى ابن عباس وابن عباس مجتهد مستقل ولا يقول بقول علي!^۳ در بین هیچ يك از امامان چهار مذهب و غیر آنها از امامان فقیه يك نفر هم پیدا نمی شود که در فقه خود به علی

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۳۶.

۲. فیض القدر مناوی، ج ۴، ص ۳۵۷.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

مراجعه کرده باشد ... مالك علمش را از اهل مدینه گرفته و اهل مدینه از علی علم نمی‌گرفتند. ابو حنیفه، شافعی و احمد علمشان به ابن عباس می‌رسد و ابن عباس مجتهد مستقل است و پاینده به قول علی نبود.

البته خیلی روشن است که چنین سخن ابن تیمیه دروغی بیش نیست. اگر ابن تیمیه این نسبت را تنها به مالك بن انس می‌داد، شاید درست و صحیح بود. چون مالك بنا بر سخن محدثین نه در فضل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیثی روایت کرده و نه در «موطأ» اش از آن حضرت حدیثی روایت کرده است. اما شافعی (در کتاب «ام» و نیز دیگر کتبش) و احمد در «مسند» احادیث فراوان از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده و به سخنان آن حضرت استدلال کرده‌اند. و همچنین ابوحنیفه نیز با سندش از آن حضرت احادیث روایت کرده که می‌توان به کتاب «مسند ابوحنیفه» علی قاری مراجعه کرد. و اگر در واقع این سخن ابن تیمیه حق باشد که هرگز حقیقت ندارد، این طعنی بر رهبران فقه اهل سنت خواهد بود، نه به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ!

اما ابن عباس خودش می‌گوید:

كنا إذا اتانا الثبت عن علي لم نعدل به؛^۱ «روش همیشه‌گی ما این است که هرگاه شخص ثقه بر ما حدیثی از علی روایت می‌کرد، هرگز از سخن او به سخن دیگری نمی‌گرویم.»

همو می‌گوید:

إذا حدثنا ثقة عن علي بفتيا لا نعدوها؛^۲ «هرگاه شخصی ثقه فتوایی را از علی برای ما نقل کند از عمل بر آن تجاوز نمی‌کردیم.» سند این خبر صحیح است.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۵۷۰۴.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۷، ح ۳۶۵۰۶؛ تاریخ ذهبی.

مضافاً بر این‌ها ابن عباس همان کسی است که به صورت فراوان هم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیث روایت کرده و هم خیلی از فضائل آن حضرت از او با اسانید صحیح روایت شده است، مانند: «من شهر علمم و علی دروازه آن» «علی خلیفه من پس از من است» و ... که اشاره شد.

ابن تیمیه و مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

در مورد مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: «در میان صحابگان این گونه دعاها را بیشتر از علی سراغ داریم.»

سپس نمونه‌های از سعد بن ابی وقاص، براء بن مالک، سعید بن زید، عمر بن خطاب و علاء بن حضرمی ذکر کرده می‌گوید: «مثل این دعاها خیلی زیاد است. ابن ابی دنیا در این موضوع کتابی نوشته با اینکه برای این قصه‌های یاد شده از علی سندی ذکر نکرده تا برای شناخت صحت آن سندش بررسی شود. علاوه بر آن در آن چیزهای است که بدون تردید کذب و دروغ می‌باشد مانند دعای علی بر انس که پیس گردید و دعایش بر زید بن ارقم که نابینا شد ...»^۱

جواب: اینک متن آنچه ابن تیمیه انکار کرده:

عن زید بن أرقم قال: نشد علی الناس فقال: أنشد الله رجلاً سمع من النّبي صلّى الله عليه و آله يقول: من كنتُ مولاة فعلى مولاة اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه. فقام إثننا عشر رجلاً بدرياً فشهدوا بذلك و كنتُ

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۵۴ و ۱۵۷.

فيمَن كتم فذهب بصري؛^۱ زید ابن ارقم می گوید: «علی مردم را سوگند داد و فرمود: «هر که از پیامبر ﷺ این سخن را شنیده باشد که «هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می کند.» از جا برخاسته گواهی دهد.» آن گاه دوازده نفر از کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، برخاسته و به این سخن رسول خدا ﷺ گواهی دادند و من از جمله کسانی بودم که (این حقیقت را) پنهان کردند (و آن گاه با دعا و نفرین امیر المؤمنین) بصیرتم از بین رفت و کور شدم.»

همیشی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

پس خود زید بن ارقم به واقعیت داشتن این موضوع شهادت می دهد، ولی ابن تیمیه آن را انکار و تکذیب می کند.

روایت دیگر:

إِنَّ عَلِيًّا نَشَدَ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ: «مَنْ سَمِعَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» فَقَامَ نَفْرًا فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُتِمَ قَوْمٌ فَمَا خَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى عَمُوا وَأَصَابَتْهُمْ آفَةٌ مِنْهُمْ: يَزِيدُ بْنُ وَدِيعَةَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَدْلَجٍ؛^۲ همانا

۱. معجم الكبير، ج ۵، ص ۱۷۱ و ۱۷۵، ح ۴۹۸۵ و ۴۹۹۶؛ سيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۲۳.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۹۶۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۴۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۲۱؛ تاريخ ابن كثير، ج ۵، ص ۲۳۱؛ تاريخ ابن عساكر، ج ۴۲، ص ۲۰۸؛ احاديث المختاره، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۶۵۴؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱، ح ۳۶۴۱۷، سند این حدیث صحیح است.

علی در رحبه کوفه با سوگند دادن مردم از آنان چنین خواست: «هر که این سخن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را که فرمودند: «هر که من مولای او هستم، پس علی نیز مولای اوست. خدایا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می کند» (هر که این را) شنیده باشد برخاسته و گواهی دهد.» گروهی برخاستند و گواهی دادند که این سخن را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیده اند، ولی گروهی نیز این مطلب را پنهان داشتند و از دنیا نرفتند مگر اینکه (با دعا و نفرین امیرالمؤمنین) نابینا شدند و یا به آفت و بلای دیگری گرفتار شدند که از جمله آنان زید بن ودیعه و عبد الرحمان بن مدلیج هستند.»

این حدیث از سعید بن وهب، هانی بن هانی و عبد الرحمان روایت شده است. و سندش صحیح است.

باز روایت دیگر در همین موضوع:

قال علی علی المنبر: أنشد الله رجلاً سمع رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يقول يوم غدیر خم: «اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» إلا قام و شهد. و تحت منبر أنس ابن مالك و براء ابن عازب و جریر ابن عبد الله البجلي فأعادها فلم يجبه أحدٌ فقال: اللهمّ من كتم هذه الشّهادة و هو يعرفه فلا تخرجه من الدنیا حتّى تجعل به آيةٌ يُعرفُ بها. قال (أبووائل) فبرص أنس و عمی البراء و رجع جریر أعرابياً بعد حجّته؛^۱ علی در منبر ایستاده فرمود: «به

۱. انساب الاشراف، ص ۱۵۶ و ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۳۱۷، این خبر را نیز چنان که می بینید بلاذری از علمای بزرگ اهل سنت که در سال ۲۸۸ هجری وفات یافته است، با سندش روایت کرده است.

خدا سوگند می‌دهم هر کسی را که در روز غدیر خم از پیامبر شنیده باشد که آن حضرت فرمودند: «خدایا، دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی می‌کند» اینکه برخیزد و گواهی دهد.» در زیر منبر انس بن مالک، براء بن عازب و جریر بن عبد الله بجلی نشسته بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام این سخن را دو مرتبه تکرار نمود، ولی کسی از آنها گواهی نداد. آن‌گاه علی فرمود: «خدایا، هر که دانسته این حقیقت را پنهان کرده باشد او را از دنیا خارج نکن مگر اینکه نشانه‌ای در وی قرار دهی که با آن شناخته شود.» ابووائل می‌گوید: «انس (با نفرین امام) گرفتار پیسی شد و براء نابینا شد و جریر بعد از هجرتش اعرابی گشت.»

ابن تیمیه و طعن‌هایش نسبت نبردهای جمل و صفین

ابن تیمیه می‌گوید:

۱. «علی هیچ‌گونه حجت و دلیلی برای جنگ نداشت. خود علی نیز به این مطلب اشاره کرده به روشنی بیان نموده است که هیچ‌گونه نصی در نزد او در مورد جنگ جمل و صفین وجود ندارد، بلکه او با رأی خودش می‌جنگد. اکثر صحابه در این جنگ با او موافقت نکردند.»^۱
۲. «علی برای این جنگید که مردم از او فرمانبرداری کنند و بر آن‌ها و اموال-شان تصرف داشته باشد. پس چگونه می‌شود این جنگ را جنگ برای دین نامید.»^۲

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۹۹، ج ۶، ص ۳۳۳، ج ۸، ص ۵۲۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۵۷.

۳. «جنگ علی در بصره (یعنی جنگ جمل) و صفین را اگر بخواهیم تأویلش نمایم فتنه به شمار می آید. این جنگ‌ها نه از جهاد واجب بود و نه مستحب.»^۱
۴. «علی در جنگ‌هایش (خلق زیادی از مسلمانان را که نماز برپا می داشتند، زکات می دادند و روزه می گرفتند به قتل رسانید.»^۲
۵. «امامان اهل سنت به مانند مالک، احمد و غیره گفته اند: «علی برای جنگ با خوارج امر شده بود، اما جنگ جمل و صفین جنگ فتنه بود.»^۳
۶. «اما جنگ جمل و صفین جنگ فتنه بود و فضلالی صحابه، تابعین و دیگر علما همه از این جنگ ناراضی بودند؛ چنان که نصوص بر آن دلالت می کند. و حتی کسانی که در این جنگ شرکت کرده بودند، آن‌ها نیز ناراضی بودند، و کسانی که از این جنگ ناراضی بودند عددشان بیشتر و بهترین این امت بودند نسبت به کسانی که از این جنگ راضی بودند.»^۴
۷. «علی از کارهایی که انجام داد پشیمان شد، حتی از جنگ و غیر آن نیز ... در شب‌های صفین می گفت: «چه خوب است موضع گیری عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص که اگر خوب بود اجرش بزرگ است و اگر گناه بود خطرش کم تر است. و می گفت: «ای حسن! ای حسن پدرت فکر نمی کرد که کار به این جا کشیده شود. پدرت دوست دارد که ای کاش بیست سال قبل از این مرده بود. به تواتر رسیده که علی از اختلاف زبردستان خود با او به داد آمد و فکر نمی کرد که

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۷.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۵۶.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۳۳.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۵۳.

کار به این جا کشیده می‌شود. حسن رأیش ترك جنگ بود. و در باره‌ای حسن نص روشن وارد شده که او بر راه ثواب خواهد بود.» سپس حدیثی را از صحیح بخاری شاهد آورده می‌گوید: «حسن به خاطر صلح بین دو گروه مورد ستایش قرار گرفته است و در احادیث صحیح نیز دلالت بر این دارد که نشستن از جنگ و خودداری از فتنه محبوب‌تر است نزد خدا و پیامبرش. (علی) وقتی از صفین برگشت سخنش تغییر کرد ... این خبر به تواتر رسیده است که آخر عمرش پشیمان شد.^۱ گاهی شده که پشیمانی و بدبینیش از این جنگ آشکار می‌شده ...^۲

۸. «حدیثی که پیامبر ﷺ علی را بر جنگ با ناکثین قاسطین مارقین امر کرده باشد دروغ و ساخته شده است. علی در باره‌ای جنگ جمل و صفین چیزی را روایت نکرده است چنان که در باره‌ای جنگ با خوارج حدیث روایت کرده است. در باره‌ای جنگ جمل و صفین جز از طرف کسانی که در جنگ شرکت نکردند روایت نقل نشده است و آن‌ها احادیثی روایت کرده‌اند بر ترك جنگ در حالت فتنه. اما حدیثی که پیامبر به جنگ ناکثین، قاسطین و مارقین امر کرده است، حدیثی است ساخته شده بر پیامبر ﷺ.»^۳

۹. باز هم می‌گوید: «حدیثی (که در آن پیامبر اکرم ﷺ فرموده باشد) که «جنگ با علی جنگ با من است ...» و این حدیث را صحابه از پیامبر ﷺ شنیده باشند کذب و دروغ است. این حدیث در هیچ يك از کتاب‌های حدیث پژوهان معروف ذکر نشده و با سند معروفی هم روایت نشده ... چگونه صحابه حدیثی را

۱. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۰۹.

۲. منهاج السنة، ج ۸، ص ۵۲۶، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳. منهاج السنة، ج ۶، ص ۱۱۲.

شنیده باشند که به اتفاق آگاهان به حدیث چنین حدیثی دروغ و ساخته شده است؟ جنگ علی در جمل و صفین به امر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نبود، بلکه علی با رأی خودش جنگید.^۱

قبل از پاسخ تفصیلی بر تك تك سخنان بی اساس ابن تیمیه سزاوار است باز هم ادعاهای او را خلاصه وار بیاوریم. او در آنچه از زبانش در بالا نقل کردیم این همه دروغ گفته که به دروغ‌هایش اشاره می‌کنیم:

۱. علی از این دو جنگ (جمل و صفین) پشیمان شد و خصوصاً در آخر عمرش که در این مطلب ابن تیمیه ادعای تواتر می‌کند.
۲. علی برای حکم کردن بر مردم و تصرف در جان و مال آن‌ها جنگید.
۳. علی دلیل و نصی برای جنگ جمل و صفین نداشت.
۴. جنگ علی نه جهاد واجب بود و نه جهاد مستحب.
۵. اکثر صحابه با علی در این دو جنگ موافق نبودند.
۶. فقهای اهل سنت مانند مالک، احمد و غیر گفته‌اند که این دو جنگ جنگ فتنه بوده است.
۷. کسانی که از این جنگ ناراضی بودند بیش‌ترین از نظر عدد و بهترین این امت بودند.

۸. در باره جنگ جمل و صفین هیچ صحابه نصی روایت نکرده است. و دروغ‌های دیگر که همراه با پاسخ به آن اشاره خواهیم کرد.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۹۶.

قبل از ورود به بحث در مورد بیان دروغ‌های ابن تیمیه، لازم است به دو مطلب اشاره کنیم:

۱. از جابر بن عبدالله انصاری در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردند و در پاسخ گفت: در مورد جنگ‌های علی کسی جز کافر شك نمی‌کند.^۱ سند این خبر بدون تردید صحیح است. ذهبی این خبر را در شرح حال سوید بن سعید ذکر کرده است، حال آن‌که سوید ثقه است و مسلم در صحیحش ۵۳ حدیث از او روایت کرده است گرچه او را تضعیف نیز کرده‌اند، ولی کتاب او را صحیح خوانده‌اند و او این حدیث را به صورت سماع روایت کرده است.

۲. این‌که ابن تیمیه زیاد به تخلف ابن عمر و سعد بن ابی وقاص از جنگ‌های جمل و صفین اشاره کرده و دروغ‌های فراوان گفته است، چنان‌که به برخی از سخنانش اشاره شد. اما چنان‌که خواهد آمد گرچه این‌ها از عدم نصرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پشیمان شدند، ولی باید توجه داشته باشیم که این دو نفر و ابوبکر و ابوبکره در مذمت خوارج احادیث روایت کرده‌اند و از مسلمات ملت اسلام گمراهی خوارج است که به برخی اخبار در این مورد اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خوارج سگان آتش جهنم هستند.^۲ ترمذی، حاکم، ذهبی، هیشمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. باز حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: خوشا به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشند.^۱ این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابوبکره، ابن عمر، عمر،

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۳۶۲۱.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، و ج ۵، ص ۲۵۰؛ سنن ترمذی، ح ۴۰۸۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۴؛

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ و ج ۳، ص ۳، ح ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

عبدالله بن خباب، ابوسعید و انس، طلق بن علی، ابن ابی اوفی، ابوامامه روایت شده است.

۳. خوارج را هر جا دیدید بکشید و به کشته آن‌ها اجر داده خواهد شد.^۲ این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عمر، ابوبکره، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری، قتاده روایت شده است.

۴. خوارج بدترین خلق هستند و چنان که تیر از کمان خارج می‌شود این‌ها نیز از اسلام خارج می‌شوند.^۳ این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود، ابوسعید، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکره، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از این احادیث به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی مصادر را ذکر کردیم.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱ و ج ۲، ص ۸۴؛ و ج ۳، ص ۲۲۴؛ و ج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی داود، ج ۴۷۶۶؛ معجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۲۴۲ و دیگران.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ و ج ۲، ص ۸۴؛ و ج ۳، ص ۱۵؛ و ج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ و ج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۹ و ج ۶، ص ۱۱۵ و ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۴؛ سنن بن ماجه، ج ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۲۳۸ و ۳۱۲۳۹ و ۳۱۲۵۱.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ و ج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶؛ و ج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲ و ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۷۹ و ج ۵، ص ۱۱۱ و ۲۰۵ و ۲۱۵ و ج ۷، ص ۱۱۱ و ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و دیگران.

با وجود این‌گونه احادیث فراوان و مسلم، تمام کسانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در جنگ‌های جمل وصفین یاری نکردند، در جنگ با خوارج نیز از نصرت آن حضرت خودداری نمودند که در راس آن‌ها سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و ابوهریره بودند که باید ابن تیمیه و وهابیت به این نیز افتخار کنند و این تخلف و نافرمانی آن‌ها از اوامر خداوند متعال و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نیز با افتخار ذکر کنند! بنا بر این، تخلف این‌گونه افراد از جنگ‌های جمل و صفین نیز بدون تردید مانند تخلف از جنگ با خوارج است و در تمام این‌ها بدون شك از دستورات اسلام تخلف کرده‌اند.

اینک پس از بیان این واقعیت مهم به پاسخ تفصیلی به یکا یک این دروغ و تهمت‌های ابن تیمیه می‌پردازیم:

آیا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از کرده‌ای خود پشیمان شد؟

اما در مورد اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نبردهای خود در جمل و صفین پشیمان شده بود که به قول ابن تیمیه چنین خبری به تواتر ثابت شده است، اصل چنین خبر از سلیمان بن سرد روایت شده است. این روایت که هر چند طبق معیارهای اهل سنت صحیح‌السند است، ولی با دلائل فراوان بی‌اساس خواهد بود:

۱. اگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از این جنگ‌ها پشیمان شده باشند، چرا سلیمان بن سرد را که ناقل چنین خبری است به خاطر شرکت نکردن در جنگ جمل سرزنش کردند و او نیز عذرخواهی کرده و از امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست که در پذیرفتن عذر او واسطه شوند؟^۱ چون اگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پشیمان شده باشند برعکس باید او را تشویق و مدح می‌کردند نه سرزنش.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۳ با دو سند که هر دو صحیح است.

۲. سلیمان بن سرد که چنین خبری به او نسبت داده شده است از جمله کسانی است که در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت کرد. ابن عبدالبر بنا بر نقل ذهبی می گوید: «او (سلیمان بن سرد) بود که در جنگ صفین با حوشب مبارزه نموده و او را به قتل رسانید.»^۱ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ جمل پشیمان شده بودند، سلیمان بن سرد و دیگران این را دلیل قرار داده در جنگ صفین شرکت نمی کردند.

۳. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ صفین دو مرتبه‌ی دیگر اصحاب خود را برای جنگ با معاویه دعوت و حرکت دادند که بار اول با کارشکنی خوارج و بار دوم با کارشکنی اشعث کندی و قبیله‌اش معاویه از دست آن حضرت سالم به در رفت. پس چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام پشیمان شده بودند؟ ودلائل فراوان دیگر نیز دروغ بودن این ادعای ابن تیمیه را ثابت می کند.

برای ابن تیمیه بهتر این بود به جای اینکه به چنین دروغ‌ها پناه ببرد، پشیمانی کسانی را که با امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر کشیدند و یا آن حضرت را در این جنگ یاری نکردند ذکر نماید.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۵، ح ۶۱.

پشیمانی متخلفین از یاری نکردن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

پشیمانی ام‌المؤمنین عایشه

«عن هشام وقيس عن عائشة قالت: وددت أني كنت ثكلت عشرة مثل الحارث بن هشام وأني لم أسر مسيري مع ابن الزبير؛^۱ ام‌المؤمنین عایشه گفته است: دوست داشتم من ده نفر مانند حارث بن هشام را از دست داده بودم، ولی همراه ابن زبیر به این راهم (به جنگ جمل) نمی‌رفتم.»

حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند.

«علی بن عمرو الثقفی قال: قالت عائشة: لأن أكون جلست عن مسیری کان أحب إلی من أن یكون لی عشرة من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مثل ولد الحارث بن هشام؛^۲ عایشه گفت: «اگر به جنگ جمل نمی‌رفتم برایم محبوب‌تر از این بود که ده فرزند مانند فرزندان حارث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌داشتم.»

«عن عبد الله بن عبيد بن عمير قال: قالت عائشة: وددت أني كنت غصنا رطبا ولم أسر مسيري هذا؛^۳ عایشه گفت: «دوست داشتم شاخ درخت و خرما بودم و به این جنگ نمی‌رفتم.» سند این خبر صحیح است.

ذهبی روایت می‌کند:

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۶۰۹.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۴۲، ح ۳۷۸۱۱؛ انساب الاشراف.

۳. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۴۲، ح ۳۷۸۱۸.

«عن ابن ابي عتيق قال: قالت عائشة: إذا مر ابن عمر فارونه فلما مر ابن عمر قالوا: هذا ابن عمر فقالت: يا أبا عبد الرحمن ما منعك أن تنهاني عن مسيري قال: رأيت رجلاً قد غلب عليك وظننت أنك لا تخالفينه يعني ابن الزبير. قالت: أما إنك لو نهيتني ما خرجت؛^۱ «عائشه گفت: «هرگاه ابن عمر گذشت، او را به من نشان دهید.» وقتی گذشت گفتند: «این است ابن عمر.» عائشه به او گفت: «ای ابو عبد الرحمن، چرا مرا از حرکت به سوی جنگک جمل منع نکردی؟» ابن عمر گفت: «چون دیدم که مردی (یعنی ابن زبیر) بر افکار و حرکات تو سیطره پیدا کرده، بنابراین گمان کردم تو با وی مخالفت نخواهی کرد.» عائشه گفت: «اگر تو مرا منع می کردی، من به این جنگک نمی رفتم.»

سند این خبر کاملاً صحیح است. ذهبی می گوید: «منظورش همان فتنه جمل

است.»

پشیمانی عبد الله بن عمر:

«از حمزه، پسر عبد الله بن عمر روایت شده که آن هنگام او (حمزه) همراه پدرش نشسته بود مردی از اهل عراق آمد و به ابن عمر گفت: «ای ابو عبد الرحمن! به خدا قسم من با حارث خواهان این بودم که در مورد تفریقه مردم به مانند تو سکوت را اختیار کرده و تو را الگوی خویش قرار بدهم و به قدر امکان از این بدی دوری گزینم، ولی نتوانستم؛ زیرا

۱. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳، ج ۳، ص ۲۱۱؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۳۵ و ۶۶۲.

آیه‌ای محکمی از کتاب خدا سخت دل مرا به خود مشغول کرده است. در باره‌ای این آیه برایم چیزی بگو. و آن آیه این است که: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم بجنگند پس شما بین آنها صلح دهید، ولی اگر یکی بر دیگری تجاوز کند با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا برگردد. آن‌گاه اگر برگشت بین آن دو با عدالت صلح کنید و عدالت را رعایت کنید که خداوند عادلان را دوست دارد.»^۱ در باره این آیه برایم چیزی بگو. عبد الله به من گفت: «تو چه کاری با این آیه داری؟ از نزد من دور شو.» آن مرد رفت و از چشمان ما دور و پنهان شد. آن‌گاه عبد الله رو به ما کرده گفت: «من چیزی بر ضد خود از این آیه نیافتم، جز اینکه با این گروه تجاوزگر (معاویه و لشکرش) نجنگیدم؛ زیرا خداوند است که مرا به آن امر می‌کند.»^۲ حاکم می‌گوید: این را (یعنی پشیمانی ابن عمر را) جماعتی از تابعین از وی روایت کرده‌اند و من تنها این سند را نقل و به آن بسنده کردم به خاطر اینکه این سند به شرط شیخین صحیح است. ذهبی نیز بر صحت آن اقرار کرده است. ابن عبد البر نیز سخنی به مانند سخن حاکم را گفته است.

ابن اثیر می‌گوید: «ابن عمر هنگام مرگش گفت: «من از این دنیا چیزی بر ضرر خود نیافتم به جز آن که با گروه طغیانگر (لشکر معاویه) نجنگیدم.» ابن عبد البر می‌گوید: «با سندهای گوناگون از حیب بن ابی‌ثابت و ابن عمر روایت شده که او گفته است: «از چیزی نگرانی ندارم به جز آن که من همراه علی با گروه ظالم (لشکر معاویه) نجنگیدم.»^۳

۱. حجرات، آیه ۸

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۶۳، ج ۳، ص ۱۱۵؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۱، ص ۱۹۷.

پشیمانی سعد بن ابی وقاص:

أَنْ مَعَاوِيَةَ لَمَّا أَفْضَى إِلَيْهِ الْأَمْرَ عَاتَبَ سَعْدًا عَلِيٌّ مَا فَعَلَ وَقَالَ لَهُ: لِمَ تَكُنْ مِمَّنْ أَصْلَحَ بَيْنَ الْفِتْنَتَيْنِ حِينَ اقْتَتَلَا وَلَا مِمَّنْ قَاتَلَ الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَةَ. فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: نَدِمْتُ عَلَيَّ تَرَكِي قِتَالَ الْفِتْنَةِ الْبَاغِيَةَ؛^۱ مَعَاوِيَةَ وَقَتِي بِهِ خِلَافَتِ رَسِيدِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَأَى بِهَ خَاطِرَ رِفَاتَارِشِ سِرْزَنْشِ كَرْدَه كَفْتِ: «تَوْنَه اَز آن كَسَانِي بُوْدِي كَه بَيْنِ دُو گَرُوهِ وَقَتِي بَا هَم جَنْگِيدَنْد اَصْلَاح نَمَايَنْد وَ نَه اَز كَسَانِي بُوْدِي كَه عَلِيَه گَرُوهِ طَغْيَانْگَر بَجَنْگَنْد.» سَعْدُ كَفْتِ: «اَز اَيْنَكِه جَنْگِ بَا گَرُوهِ طَغْيَانْ گَر رَا تَرَك كَرْدَم پَشِيمَان هَسْتَم.»

خيشمه بن عبدالرحمن می گوید: «شنیدم که مردی به سعد بن ابی وقاص گفت: «همانا علی تو را مذمت کرد. سعد گفت: من در رأیم خطا کردم. علی سه فضیلت دارد که اگر من یکی از آنها را می داشتم از دنیا و آنچه در آن است برایم بهتر بود...» (بعد آن سه فضیلت را نام می برد)^۲

همچنان در باره ای مسروق بن اجدع که از بزرگان تابعین و از جمله کسانی است که زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درك کرده است گفته اند: «شعبي می گوید: مسروق از دنیا نرفت مگر اینکه به خاطر تخلف و خودداری از جنگ همراه علی توبه نمود.»^۳

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۴۶۰۱.

۳. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۴۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۸، با سند دیگر.

آری، ابن تیمیه به جای این که به این واقعیت‌ها اشاره کند، جهت گمراه نمودن مردم ناآگاه، واقعیت‌ها را وارونه نموده است.

آیا جنگ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام برای تصرف بر جان و مال مردم بود؟

اینکه ابن تیمیه ادعا می‌کند: «علی برای این جنگید که مردم از او فرمان کنند و او بر آن‌ها و اموالشان تصرف داشته باشد. پس چگونه می‌شود این جنگ را جنگ برای دین نامید»^۱ از تهمت‌های بزرگ اوست که هیچ کسی جز ناصبی چنین جرعتی را نکرده است.

قبل از پاسخ به چنین ادعا لازم است یادآوری نمایم که ابن تیمیه این جا در واقع صفت مولایش معاویه را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نسبت می‌دهد. هر شخص با انصاف اگر این سخن را بشنود حتماً صدها لعنت خداوند متعال و مخلوقاتش را نثار ابن تیمیه می‌کند. چنین سخنی بدون تردید یکی از روشن‌ترین دلایل ناصبی بودن ابن تیمیه است. چنان که در آینده خواهد آمد ابن حجر در «فتح الباری» کسانی را که گمان می‌کنند علی در جنگ‌هایش به راه درست نبود ناصبی نامیده است، چه رسد به این سخن ابن تیمیه.

اما این که این صفت در واقع صفت معاویه است، حقیقتی است که با سند صحیح روایت شده. سعید بن سوید می‌گوید:

ابومعاوية عن الاعمش عن عمرو بن مرة عن سعيد بن سويد قال: صلي بنا معاوية في النخيلة الجمعة في الضحى ثم خطب وقال: ما قتلنا (ما قاتلتكم) لتصوموا ولا لتصلوا ولا لتحجوا أو تزكوا قد عرفت أنكم تفعلون ذلك ولكن

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۳۲۹.

إِنَّمَا قَاتَلْنَاكُمْ لِأَتَمَّرَ عَلَيْكُمْ فَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَأَتَمَّ كَارَهُونَ؛^۱ در نخیله معاویه

برای ما نماز ظهر خواند سپس خطبه‌ای خواند و گفت: «من با شما جنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج انجام دهید و یا زکات بپردازید. می‌دانم که شما آن‌ها را انجام می‌دهید، ولی من تنها به این خاطر با شما جنگیدم که بر شما امر و حکومت کنم و خدا نیز این را به من داد، هر چند شما این را دوست ند آرید.»

سند این حدیث کاملاً صحیح است و به همین خاطر ذهبی و ابن کثیر نیز با سکوت این خبر را نقل کرده‌اند؛ زیرا تمام رجال این خبر رجال شیخین هستند جز سعید بن سوید و البانی سند این خبر را خیلی خوب دانسته است. این حدیث از سعید بن سوید با دو سند روایت شده است.

اما این که ابن تیمیه چنین صفتی را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داد، با احادیث پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آن حضرت را برای جنگ با ناکثین و قاسطین امر فرموده‌اند و با ده‌ها آیات و روایاتی که جایگاه رفیع امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیان کرده و در این کتاب بسیاری از آن‌ها به مناسبت در جای خود ذکر شده است، مخالف است که بر چنین یاوه‌گویی او نیاز به پاسخ بیش‌تر از این نیست.

آیا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در نبردهایش نص و دلیل شرعی نداشت؟

ما با ذکر احادیث و نصوص فراوانی که در باره جنگ جمل و صفین وارد شده است، پاسخ چنین ادعای بی اساس ابن تیمیه را می‌دهیم:

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۲۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، شرح حال سعید بن سوید؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۵؛ ارواء الغلیل البانی، ج ۳، ص ۶۳، ح ۵۹۶.

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «همانا تو (بعد از من) با گروه «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» خواهی جنگید.»
۲. ابویوب انصاری می‌گوید: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به من دستور دادند که همراه علی با گروه «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» بجنگم.»
۳. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند که با «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین» بجنگم»^۱

این حدیث شریف را ده نفر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام با بیش از پانزده سند روایت کرده‌اند و همچنین این حدیث از ابن عباس، ابویوب انصاری (با شش سند)، ابوسعید خدری، ام سلمه (با دو سند)، عمار (با چهار سند)، ابو رافع، سعد بن عباده، ابن مسعود (با چهار سند) و جابر بن عبد الله روایت شده است.

همیشگی با هفت سند این حدیث را روایت کرده که سه سند آن صحیح است و خود او راویان سند حدیثی را که از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است رجال صحیح و یکی را ثقه دانسته است.

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۳۲۳؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲۱۳، ح ۸۴۳۳، ج ۹، ص ۹۱ و ۹۲، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابو یعلی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مسند شاشی؛ ج ۱، ص ۳۴۲ و ۲۱۵، ح ۶۰۴؛ ج ۳، ص ۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ السنة ابن ابی عاصم، ص ۴۲۵، ح ۹۰۷؛ علل دار قطنی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴ و ۴۶۷۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲، و ۴۶۸ تا ۴۸۲ (با بیش از ۱۵ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۴۲ و ۳۱۵۴۳، ج ۱۲، ص ۱۱۳، ح ۳۶۳۶۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۸۴، ح ۲۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۸۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸ (با بیش از ۱۰ سند)؛ در المثنور، ج ۹، ص ۹۸.

البانی در کتاب (ظلال الجنة، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۹۰۷) و همچنین در ذیل «السنه» ابن ابی عاصم این حدیث را در تأیید جنگ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با خوارج ذکر کرده است.

ابن حجر می گوید: «ثابت شده که اهل جمل، صفین و نهروان بغات و ظالم بودند. و دلیل آن حدیث علی است که می فرماید: «به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین امر شده ام.» و این حدیث را نسائی در «خصائص» و بزار و طبرانی روایت کرده اند ...»^۱

پس این حدیث چنان که مشاهده می کنید نه اینکه صحیح است، بلکه متواتر است؛ زیرا ده نفر از صحابه با بیش از سی سند آن را روایت کرده اند.

۴. علی بن ربیعہ می گوید :

سمعت عليا علي المنبر وأتاه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! ما لي أراك تستحل الناس استحالة الرجل إبله؟ أبعهد من رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أو شيئاً رأيته؟ قال: والله! ما كذبت ولا كذبت ولا ضللت ولا ضل بي بل عهد من رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عهده إلي وقد خاب من افتري عهد إلي النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين؛^۲ علي در منبر بود که مردی به نزد او آمد و گفت: «ای امیرالمؤمنین، چه شده که تو را می بینم (خون) مردم را بر خود حلال کرده ای مانند حلال کردن انسان برای خود شتر را؟ آیا این (کار تو) با عهد و دستور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یا با رأی خودت؟» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱. تلخیص الحبیر ابن حجر، ج ۴، ص ۴۴.

۲. مسند بزار، ج ۳، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۸؛ کنز العمال، ح ۳۱۶۴۹.

فرمودند: «به خدا سوگند، نه دروغ گفتم و نه کسی بر من دروغ رسانده. نه گمراه شدم و نه کسی به وسیله من گمراه شده است. (این کاری که کردم) به عهد و پیمانی است از جانب رسول خدا ﷺ. همانا زیان کرده است هر آن کسی که (در این باره بهتان بست). رسول خدا ﷺ با من پیمان بست که با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگم.»

این حدیث با دو سند روایت شده و سند بزار کاملاً صحیح است. در سند ابویعلی، ربیع بن سهل است که برخی او را غیر قوی خوانده‌اند و ابن حبان او را ثقه دانسته است.

پس سند این حدیث کاملاً صحیح است. علاوه بر این، سند دیگری را نیز که از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است، چنان که اشاره شد و هیشمی صحیح دانسته است.

این حدیث علاوه بر اینکه ثابت می‌کند امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نص و دلیل شرعی بر نبردهای خود داشته است، همچنین این مطلب را هم ثابت می‌نماید که بر خلاف پندار بی‌اساس ابن تیمیه صحابه‌ای نیز بوده‌اند که چنین نصی را روایت نموده‌اند. چون ابن تیمیه می‌گفت که در باره‌ای جنگ جمل و صفین هیچ صحابه‌ای نصی روایت نکرده است.

علاوه بر روایاتی که ذکر گردید احادیث فراوان دیگری هم هست که به بی‌اساس بودن ادعای ابن تیمیه بر اینکه علی در این دو جنگ نص و دلیل شرعی نداشت دلالت دارند و ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱. عن الثوري ومعمر عن أبي إسحاق عن عاصم بن ضمرة عن عمار بن ياسر قال: سمعت النبي يقول: ستقتلك الفئة الباغية وأنت على الحق فمن لم

ينصرك يومئذ فليس مني؛^۱ عمار می گوید: شنیدم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود: به زودی تو را گروه باغی به قتل می رساند و تو آن زمان بر حق (و حق که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است) خواهی بود، پس هر که تو را در آن روز یاری نکند، از من نخواهد بود. سندی که در متن خیر است از کنز عمال است و رجال آن همه رجال صحاح سته هستند جز عاصم و او از رجال چهار سنن وثقه است.

۲. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در روز جنگ جمل به زبیر فرمودند: «آیا به یاد داری که باری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تو فرمودند: «تو با من جنگ خواهی کرد و آن هنگام بر من ظلم و ستم کرده ای؟» زبیر گفت: «آری به یاد آمد، ولی فراموش کرده بودم.»^۲

این حدیث و مناشده امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ابن عباس، ابوبکره، ابواسود دؤلی، ابن ابولیلی، ابوحرب بن ابی اسود، قیس بن ابی حازم، عبدالسلام، قتاده، حکم بن عتیه، ابوجروه مازنی و اسود بن قیس روایت کرده اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را صحیح دانسته اند و ابن کثیر آن را محفوظ دانسته و اسانید متعدد برای آن نقل کرده است.

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «به زودی بین تو و عایشه اتفاقی می افتد.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردند: «با من ای رسول خدا؟» فرمودند:

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۷۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ح ۳۱۷۱۶ و ۳۲۹۷۰.
 ۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۱۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ح ۲۰۴۳۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۱، رقم ۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۵۵۷۳ الی ۵۵۷۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۸، ص ۴۱۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶ و ۵۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۶۶۶؛ مطالب العالیه ابن حجر، ج ۱۲، ص ۳۹۵، ح ۴۵۲۸ الی ۴۵۳۰ و ۴۵۳۵ و ۴۵۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۲۶۵۹؛ الاصابه و تهذیب التهذیب ابن حجر و... .

«آری، با تو.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردند: «آیا من بدبخت‌ترینشان (در آن هنگام) هستم؟» پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «نه، ولی هر گاه این واقعه رخ داد عایشه را به خانه‌اش برگردان.»^۱ ابن حجر و هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۴. فلفلہ جعفری و خیمه می‌گویند: «در نزد حذیفه بودم که بعضی از ما به او گفت: «آنچه را که از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ی به ما نقل کن!» حذیفه گفت: «اگر این کار را بکنم مرا سنگسار می‌کنید.» ما گفتیم: «سبحان الله! ما تو را سنگسار می‌کنیم؟» حذیفه گفت: «اگر به شما بگویم که بعضی از مادرانتان بر ضد شما لشکر زیادی کشیده، شمشیر بر سرتان خواهد برداشت آیا تصدیق می‌کنید؟» گفتند: «سبحان الله! چه کسی تو را تصدیق می‌کند؟» سپس حذیفه گفت: «حمیرا (عایشه) با لشکری که مردان قوی هیکلی او را می‌رانند به سوی شما خواهد آمد.»^۲

سند این حدیث صحیح است و حاکم و ذهبی نیز آن را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته‌اند.

۵. زید بن وهب می‌گوید: «ما در نزد حذیفه بودیم که گفت: «شما چه حال خواهید داشت آن زمانی که اهل بیت پیامبرتان دو گروه شده با هم جنگیده و بر سر یکدیگر شمشیر بزنند؟» ما گفتیم: «مگر این کار خواهد شد؟» حذیفه گفت: «به گروهی که به سوی علی می‌خوانند نگاه کنید و همراه آن‌ها باشید. به درستی

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۹۳، ح ۲۷۲۴۲؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵.

۲. معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۵، ح ۱۱۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۱۷، ح ۸۴۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۱، ج ۱۵، ص ۱۰۲، ح ۴۰۲۶۶.

که آن گروه بر حق و بر هدایت هستند.»^۱ ابن حجر و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۶. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همسران خویش فرمودند: «کدام يك از شما صاحب شتر سرخ مو خواهد بود که خروج می کند و سگ های حوئب بر سرش پارس می زند و کشتگان فراوانی در اطرافش به زمین می افتند و او تا نزدیکی کشته شدن می رود، ولی نجات می یابد؟»^۲ این حدیث از ابن عباس، عایشه و ابورافع روایت شده است. هیشمی و متقی هندی در دو مورد سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۷. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همسرانشان فرمودند: «گویا من می نگرم به یکی از شما که سگ های سرزمین حوئب بر او بانگ می زند ... بر حضر باش ای عایشه از اینکه مبادا آن زن تو باشی.»^۳ حاکم و متقی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۸. عایشه (هنگام حرکت سپاهیان به سوی بصره) آن وقت که از نزد آب های بن عامر عبور می کرد، بانگ سگ هایی را شنید. پرسید: «این چه آبی است؟» گفتند: «آب حوئب.» عایشه با ناراحتی گفت: «مرا برگردانید.» من از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بودم که به همسرانش می فرمود: «در چه حال خواهد بود یکی از شما آن زمانی که سگ های حوئب به او بانگ زنند؟» (در بعضی اخبار آمده که طلحه و

۱. مسند بزار، ج ۷، ص ۲۳۶، ح ۲۸۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵ و ۸۵.
 ۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۵۲ و ۹۷؛ ج ۷، ص ۷۸ و ۱۴۰، ح ۲۳۷۳۳ و ۲۴۱۳۳؛ مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۵، ح ۱۹۳۶۱ و ۱۹۶۱۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۳۴، ج ۷، ص ۲۳۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۳، ح ۳۱۶۶۷ و ۳۱۶۶۸، ج ۱۱، ص ۳۳۴، ح ۳۱۶۶۸ و ۳۱۶۷۱.
 ۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۴۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳۶، ح ۳۱۶۷۱.

زبیر و در بعضی عبد الله بن زبیر) اسرار کرده او را از برگشتن منصرف کردند.^۱ حاکم، ابن حجر، ذهبی و هیشمی اسناد این حدیث را که با الفاظ گوناگون وارد شده صحیح دانسته‌اند.

آیا این اخبار نصوص اسلامی نیستند! چرا پس ابن تیمیه این همه دروغ گفته است و وهابی‌ها دروغ‌های او را تکرار می‌کنند؟ چون طالب حق هستند و یا پیرو هوا و هوس؟!

ابن تیمیه و سعی بر انکار حدیث «عمار را گروه طغیانگر می‌کشد»

یکی دیگر از دلایل متواتر در پاسخ بر آن ادعای ابن تیمیه که می‌گفت: علی در دو جنگی که کرد (یعنی جنگ جمل و صفین) نص و دلیل شرعی نداشت، حدیث معروفی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن فرمودند: «عمار را گروه باغی (طغیان‌گر) خواهد کشت.» و عمار که در نبرد صفین در کنار امیرالمؤمنین قرار داشت به دست سپاهیان معاویه به شهادت رسید.

اما ببینید که ابن تیمیه در باره این حدیث چه می‌گوید: «حدیثی در «صحیح» وارد شده است که: «عمار را گروه باغی به قتل می‌رساند» طائفه‌ای از علما این

۱. این اخبار با اسناد زیاد و صحیح نقل شده است که می‌توانید به کتب زیر مراجعه کنید: مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲، ح ۲۴۲۹۹، ج ۶، ص ۹۷ و ۳۹۳، ح ۲۴۶۹۸ و ۲۷۲۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۲۷۳۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۹۱، ح ۱۰۶۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۳۶، ح ۳۷۷۱؛ مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸، ح ۵، ص ۱۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵.

حدیث را ضعیف دانسته‌اند که از جمله آن‌هاست حسین کرایسی و غیر اوست. از احمد بن حنبل نیز نقل شده که او نیز این حدیث را ضعیف می‌دانسته است.^۱

جواب: شما توجه کنید ابن تیمیه چگونه با بی‌حیائی دروغ می‌گوید. احمد بن حنبل این حدیث را با بیش از پانزده سند در «مسند» اش روایت کرده است که به زودی ملاحظه خواهید کرد. پس این سخن نیز از ادعاهای بی‌اساس دیگر ابن تیمیه است. از این حدیث که بی‌تردید یکی از احادیث متواتر است به روشنی فهمیده می‌شود که سپاه معاویه سپاه باغی و طغیان‌گر بودند که به نص قرآن کریم جنگ با چنین گروهی از مهم‌ترین واجبات برای مسلمانان می‌باشد.

اینک متن حدیث:

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره عمار فرمودند: «او را گروه ظالم به قتل می‌رسانند.»

این حدیث از عمار، ابن عباس، حذیفه، ام سلمه (با چهار سند)، ابن مسعود، خزیمه، ابو مسعود، ابو قتاده، ابو رافع، عثمان، ابو ایوب، اسماعیل بن عبد الرحمن، ابو الیسر، ابن عمر، ابو سعید خدری (با سه سند)، براء، ابو هریره، عبد الله بن حارث، زید بن ابی‌وفا، زید بن وهب، زیاد بن فرد، معاویه، عمرو بن عاص، عبد الله بن عمر، عمر بن میمون، ابو الهذیل، عبد الله بن حارث، ابن ابو هذیل و ابن عمر روایت شده است.^۲

۱. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۵۹.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۴ و ۲۰۶، ح ۶۴۹۹ و ۶۵۳۸ و ۶۹۲۶ و ج ۳، ص ۵ و ۲۲ و ۲۸، ح ۱۱۰۲۴ و ۱۱۱۸۲ و ۱۱۲۳۸ و ج ۴، ص ۱۹۷ و ۱۹۹ و ج ۵، ص ۲۱۴ و ۳۰۶، ح ۲۱۹۱۲ و ۲۲۶۶۲ و ج ۶، ص ۲۸۹ و ۳۰۰ و ۳۱۱ و ۳۱۵، ح ۲۶۵۳۵ و ۲۶۶۰۵ و ۲۶۶۹۳ و ۲۶۷۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۸،

۲. باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «عمار را گروه ظالم به قتل می‌رساند در حالی که عمار آن‌ها را به سوی بهشت می‌خواند، ولی آن‌ها او را به سوی جهنم می‌خوانند. این عادت بدبختان و فاجران است.»^۱

این حدیث از ابوسعید، اسامه، ابن عمر، عبد الله بن عمرو، مجاهد و ابن اسحاق روایت شده است.

این در حالی است که خداوند متعال در قرآن دعوت کردن به سوی جهنم را از صفات مشرکین معرفی کرده است. (بقره، ۲۲۱).

شعب ارنؤوط و مؤمن صاغرچه (هر دو از علمای وهابی) در حاشیه کتاب «سیر اعلام نبلاء» این سخن ابن حجر را نقل کرده‌اند که او بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «در این حدیث نشانه نبوت و فضیلت آشکار برای علی و عمار است وردی است بر ناصبی‌ها که گمان می‌کنند علی در جنگ‌هایش در راه حق نبود.»^۲ (این بیان روشنی است در ناصبی بودن ابن تیمیه از زبان ابن حجر.) بعد می‌گویند: «مناوی در «فیض القدير»^۳ از کتاب «امامت» عبد القادر جرجانی نقل کرده است که او گفته است: «فقهای حجاز و عراق و اهل حدیث و رأی که از جمله آن‌هایند

ص ۱۸۶؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۷۵ و ۱۵۵ و ۱۵۶؛ خصائص النسائی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۸، ج ۳، ص ۳۸۶ و ۳۹۱ و دیگران .

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۴۳۶ و ج ۳، ص ۲۰۷، ح ۲۶۵۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۱، ح ۱۱۸۷۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۳ و ۵۵۴، ح ۷۰۷۸ و ۷۰۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۲۳، ح ۳۲۲۴۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۵۴۳ تا ۳۳۵۴۶ و ج ۱۳، ح ۳۷۴۱۳ تا ۳۷۴۱۵.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰ و ج ۸، ص ۲۱۰.

۳. فیض القدير مناوی، ج ۶، ص ۴۷۴.

مالك، شافعی، ابو حنیفه، اوزاعی و جمهور بزرگی از متکلمان اجماع بر این دارند که علی در جنگش با اهل صفین و همچنین با اهل جمل بر راه درست بود و کسانی که با او جنگیدند باغی و ظالم بر او بودند.^۱

قرطبی می گوید: «نزد علما مقرر شده و با دلایل اسلامی ثابت شده که همانا علی امام بود و هر که بر او خروج کرده باغی و ظالم است و جنگ با وی واجب است تا اینکه به سوی حق برگردد.»^۲

در گذشته سخن ابن تیمیه را ملاحظه کردید که گفت: «امامان اهل سنت به مانند مالك، احمد و دیگران این جنگ را جنگ فتنه می دانستند بر خلاف جنگ با خوارج.» ولی با توجه به گفته جرجانی و قرطبی بی اساس بودن این ادعای ابن تیمیه نیز آشکار می گردد. وعلاوه بر این بی پایگی این ادعای او را نیز ثابت می کند که می گفت: «این دو جنگ نه واجب بود و نه مستحب.»

پس شما دقت کنید که ابن تیمیه چگونه دروغ می گوید و خدعه به کار می گیرد. همچنین دقت داشته باشیم که معاویه برای فریب مردم پس از آن که از حدیث فوق بعد از کشته شدن عمار خبر دادند، گفت: عمار را علی کشته نه ما؛ زیرا علی او را به میدان جنگ آورد ... امروزه برخی وهابی ها نیز با بی حیائی این سخن امامشان معاویه را تکرار می کنند. دقت کردید که ابن تیمیه حاضر نیست چنین حدیثی را که محدثان آن را از بیش از سی صحابه روایت کرده اند بپذیرد و به سخن امثال کرابسی که احمد بن حنبل او را لعنت کرده است چنگ می زند؟

۱. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰ ح ۶۱ و ج ۸، ص ۲۱۰، ح ۳۷.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۸.

۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «به درستی که کشنده‌ای عمار در آتش خواهد بود.»^۱

حاکم، ذهبی و هیشمی در هر دو مورد سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. قابل یادآوری است که ابن تیمیه قاتل عمار را از سابقین و حاضرین در بیعت رضوان خوانده و او را از اهل بهشت معرفی کرده است.^۲ نص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کجاست و ادعای ابن تیمیه که می‌گوید: «او اهل بهشت است» کجا؟

دلایل دیگر در رد این ادعا

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما در جنگ است و در صلح هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.»
این حدیث را زید بن ارقم و ابو هریره روایت کرده‌اند.^۳

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۹۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۵۲ و ۲۶۲؛ الآحاد و المثنی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۸۰۳؛ معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۰۳، ح ۹۲۵۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳۷، ح ۵۶۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۳۵ و ۴۲۶ و ج ۲، ص ۵۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۴، ج ۹، ص ۲۹۷؛ اصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۳۳ و ج ۷، ص ۵۶.

۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۷۰، ح ۳۸۷۱ و ۳۹۶۲؛ مسند ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۷۰۲، ح ۵۲۰؛ امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۵۱۵؛ جزء ابی‌طاهر دارقطنی، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵ و ۱۴۵؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲۶۱۹.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نگاهی انداخته، فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما بجنگد و در صلح هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.»^۱ مضافاً بر ابوهریره و زید، این حدیث را ام سلمه، ابوسعید خدری و صبیح نیز روایت کرده‌اند و حاکم، ذهبی (بنابر تصریح شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر اعلام النبلاء) و البانی سند این حدیث را حسن دانسته‌اند و هیثمی دو سند ذکر کرده است؛ در یکی گفته است: در سندش کسی است که من او را نمی‌شناسم. و در سند دیگری تلید است که او مورد خلاف است بقیه را رجال صحیح دانسته است. در گذشته ملاحظه کردید که ابن تیمیه معنای این حدیث را تکذیب کرد و گفت: این حدیث در هیچ کتاب مورد اعتمادی وجود ندارد.

این دو حدیث که صحیح هستند، ثابت می‌کنند که جنگ با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگ با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و هر که با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگید، در حقیقت با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جنگیده است. البته این حدیث در کتاب‌های مذکور با اسانید متعدد روایت شده است.

۲۶۲۰، ج ۵، ص ۱۸۴، ح ۵۰۳۰؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۸۲، ج ۷، ص ۱۹۷، ح ۵۰۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۲، ج ۱۰، ص ۴۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۰.
 ۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، ح ۳۸۷۰؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۷۶۷، ح ۱۳۵۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۰، ح ۲۶۱۹ و ۲۶۲۱؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۷۹، ح ۲۸۵۵؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۱۸، ح ۱۵؛ معجم الشیوخ، ج ۱، ص ۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۴، ح ۲۲۴۴؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۲۹، ح ۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۵، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ احادیث صحیحہ البانی، ح ۱۴۶۲؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

دقت داشته باشیم که ابن تیمیه در مورد معنای این حدیث چندین دروغ بزرگ به زبان جاری کرده است: ۱. این حدیث کذب است. ۲. در هیچ کتاب محدثین معروفی وارد نشده است. ۳. سند معروفی ندارد. به این اکاذیب ابن تیمیه در گذشته اشاره شد. مضافاً بر این در جای دیگر می‌گوید: ۴. این حدیث در هیچ کتاب اهل حدیث که مورد اعتماد باشد وارد نشده است، نه در صحاح و نه در سنن و نه در مسانید و نه در فوائد و نه در کتاب‌های دیگر... نه (با سند) صحیح نه حسن و نه ضعیف، بلکه این از واضح‌ترین موضوعات و کذب است و این حدیث بر خلاف سنت معلوم و متواتر پیامبر ﷺ است...^۱

از آنچه ذکر شد دروغ‌های بزرگ ابن تیمیه در مورد این حدیث نیز روشن گشت.

۳. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «به همراه پیامبر ﷺ از باغی می‌گذشتیم. من گفتم: «ای رسول خدا! این باغ چه قدر زیبا است!» پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «برای تو در بهشت از این بهتر خواهد بود.» تا اینکه از هشت باغ گذشتیم و در هر باغ من این سخن را می‌گفتم و پیامبر می‌فرمودند: «برای تو در بهشت از این بهترش آماده است.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند «سپس پیامبر ﷺ مرا به آغوش گرفته شروع کردند به گریه کردن.» پرسیدم: «ای رسول خدا،! چه چیزی شما را به گریه وادار کرد؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «درون سینه‌های این مردم (این قوم) پر از کینه و دشمنی با توست و آن‌ها این کینه و دشمنی را آشکار نمی‌کنند مگر پس از من. گفتم «آیا در آن حال دینم سالم است» پیامبر فرمودند: «آری دینت صحیح

و سالم است.» این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عباس و انس روایت شده است.^۱ حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. یکی از سندهای هیشمی نیز صحیح است.

۴. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «به زودی پس از من این امت بر تو خیانت کرده و عهد شکنی خواهند نمود.»

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ (با سه سند)، ابن عباس و ابو سعید روایت شده است.^۲ ذهبی و حاکم این حدیث را با دو سند روایت کرده و سند هر دو را صحیح دانسته اند و هیشمی گفته است: در سند آن علی بن قادم توثیق و تضعیف شده است. (ابن حجر ابن قادم را صدوق خوانده است. تقریب، ج ۱، ص ۷۰۱). و این حدیث دارای اسانید متعدد است و همچنین پنج نفر از تابعین آن را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده اند.

۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «همانا تو به زودی پس از من دچار سختی ها و ناگواری ها می شوی.» علی پرسید: «آیا در آن وقت دینم درست

۱. معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۷۳، ح ۱۱۸۴؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱، ص ۴۲۷، ح ۵۶۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ؛ ج ۷، ص ۵۰۲، ح ۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۷۱۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۲۱.
 ۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۷۴؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۹۲، ح ۸۶۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۲، ح ۴۶۷۶ و ۴۶۸۴؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۹۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۸؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۷، ص ۳۱۲، ح ۲۷۵۹ و ۲۷۶۰؛ مطالب العالیه ابن حجر، ج ۱۱، ص ۲۰۵، ح ۴۰۱۸ الی ۴۰۲۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۷، ص ۳۶۵.

وسالم است؟» فرمودند: «آری، دینت سالم خواهد بود.»^۱ این حدیث با دو سند روایت شده است. حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۶. ابورافع می‌گوید: «پیامبر ﷺ سپاهی را به رهبری علی به یمن فرستاد و مردی از اسلم به نام عمرو بن شاس علی را در این سپاه همراهی کرد. بعد از برگشت از سفر عمرو از علی (به مردم) شکایت می‌کرد. پیامبر ﷺ او را طلبیده فرمود: «خاموش باش، آیا ظلمی از علی در حکمش و یا بی‌عدالتی در تقسیمش دیدی؟» گفت: «نه.» فرمود: «پس چرا در باره‌ای او چیزهایی را می‌گویی که من هم از آن باخبر شدم.» پیامبر ﷺ به حدی غضبناک شدند که نشانه‌های غضب از چهره مبارک آن حضرت هویدا بود. سپس فرمودند: «هر که علی را غضبناک کند، مرا غضبناک کرده است و هر که مرا غضبناک کرد، خدای متعال را به غضب آورده است. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدای متعال را دوست داشته است.»^۲

۷. ابوسعید می‌گوید: «مردم در باره‌ای علی شکایت می‌کردند. پیامبر ﷺ برای خطبه خواندن بر ما برآمده فرمودند: «در باره‌ای علی شکایت نکنید. به خدا سوگند که او در راه خدا سختگیر (و عدالت پیشه است.)»^۳

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۳، ح ۳۲۱۱۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰.
۲. معجم الکبیر، ج ۱، ص ۸۶، ح ۹۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۱، سند این حدیث صحیح است.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۶، ح ۱۱۷۳۵؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۱۱۶۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۵؛ سیره ابن هشام، ج ۸، ص ۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۴۶۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹ و دیگران. سند این حدیث صحیح است.

۸. عمرو بن شاس می گوید: «همراه علی به یمن رفتم و در آن سفر او به من جفا کرد تا حدی که از او ناراحت شدم. پس وقتی به مدینه برگشتم شکایت خود را از او در مسجد آشکار کردم تا اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را شنید. صبح روز بعد داخل مسجد شدم و دیدم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میان اصحاب نشسته است. وقتی مرا دید چشمش دگرگون شده و با نگاه تند بر من نگاه می کرد تا اینکه من نشستم. حضرت فرمود: ای عمرو! به خدا قسم به درستی که مرا آزار دادی.» گفتم: «به خدا پناه می برم از آزار شما ای رسول خدا!» فرمودند: «آری، هر که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.»^۱ حاکم، ذهبی، و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۹. سعد بن ابی وقاص می گوید: «همراه دو نفر در مسجد نشسته بودم. پس در باره علی با هم گفت و گو می کردیم و از او به بدی یاد کردیم. آن گاه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حالی که غضبناک شده بود بر ما رو کرد که نشانه های غضب از چهره آن حضرت پیدا بود. من گفتم: «پناه می برم به خدا از غضب رسول خدا!» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «مرا به شما چه کار. بدانید که هر کسی که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.» این سخن را سه مرتبه تکرار نمودند. سعد پس از آن می گفت:

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۷۱، ح ۳۲۱۰۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۸۸۵؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۹، ح ۹۸۱؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱۴۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۱، ح ۴۶۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹؛ الاصابه، ج ۴، ص ۶۴۶.

«پناه می‌برم بر خدا که پیامبر را در مورد علی آزار دهد.»^۱ هیشمی و مقدسی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱۰. بریده می‌گوید: «پیامبر ﷺ سپاه را به رهبری علی به سوی یمن و سپاه دیگری را به رهبری خالد به طرف جبل فرستاد و فرمود: هر گاه هر دو سپاه يك جا با هم جمع شدید علی رهبر همه خواهد بود.» و چنین شد که هر دو با هم يك جا جمع شدند و بعد از نبرد (با دشمنان خدا و رسول) غنایمی به دست آوردند که تا آن وقت مثل آن را به دست نیاورده بودند. علی کنیزی را از خمس غنایم برای خود برداشت. خالد بن ولید بریده را به سوی خود خواند و به او گفت: این کار علی را غنیمت شمرده آن را به پیامبر ﷺ برسان. آن گاه من در مدینه داخل مسجد شدم که پیامبر ﷺ در خانه و مردم دم در آن حضرت ایستاده بودند. مردم از من پرسیدند که چه خبر شده است ای بریده! گفتیم: «خیر است. خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرده.» گفتند: چه چیزی تو را به این جا آورد. گفتیم: «کنیزی را علی از خمس غنایم برای خود برداشت و من آمدم که خبر آن را به پیامبر ﷺ برسانم.» آن‌ها گفتند: آن را حتماً به پیامبر ﷺ برسان و حتماً علی از چشمان آن حضرت ساقط می‌شود.» پیامبر ﷺ این سخنان را می‌شنیدند. آن گاه در حالی که غضبناک شده بودند بیرون آمده و فرمودند: «چه شده است که گروهی پیوسته از علی بدگویی و عیبجویی می‌کنند؟ هر که از علی عیبجویی کند، حتماً از من عیب-جویی کرده است و هر که از علی جدا شود، حتماً از من جدا شده است. به درستی

۱. مسند ابو یعلی، ج ۲، ص ۱۰۹، ح ۷۷۰؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۰۹، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۱۱۶۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۱۰۷۸، احادیث المختاره، ج ۳، ص ۲۶۷ و ۲۶۸، ح ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

که علی از من است و من از او هستم ... ای بریده! بدان که علی بعد از من، ولی و سرپرست شماست.» گفتم: «ای رسول خدا! آیا دستتان را باز می‌کنید تا که از نو برای اسلام با شما بیعت کنم.» و من از آن حضرت جدا نشدم تا اینکه با آن حضرت دوباره بیعت کردم.^۱ قابل ذکر است که این خبر با الفاظ دیگر نیز وارد شده و اسنادش صحیح است. خواننده عزیز دقت داشته باشند که این حدیث همچنین دلیلی خواهد بود بر ساخته و پرداخته بودن داستان خواستگاری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دختر ابوجهل که در گذشته با آن آشنا شدیم.

۱۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خداوند دشمن دارد هر کسی را که با علی

دشمن است.»^۲

۱۲. عوف بن ابوعثمان می‌گوید: «شخصی به سلمان گفت: «چرا تو این قدر علی را دوست داری؟» سلمان گفت: «چون از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، حتماً مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته است.»^۳ حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

دقت داشته باشید که ابن تیمیه حدیث فوق را تکذیب کرده است، حال آن که اولاً محدثین آن را صحیح دانسته‌اند و ثانیاً معنای آن از مسلمات است و با اسانید مختلف از دیگر صحابه نیز وارد شده است؛ چنان که در ذیل ملاحظه خواهید کرد.

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۸۴۸۲؛ مسند احمد، ص ۵، ص ۳۵۰، ح ۲۳۰۱۷؛ فضائل الصحابه، ص ۲۸۹۰، ح ۱۱۷۷ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۱۷، ح ۴۸۴۲، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲. الاصابه، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۵۵۶؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۵۴؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۵۳۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۴۸، و دیگران.

۱۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که با تو دشمنی کند، با من دشمنی کرده است.»^۱
۱۴. ام سلمه می‌گوید: «من شهادت می‌دهم که شنیدم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، حتماً مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد، حتماً خدا را دوست داشته است. هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد، حتماً خدای بزرگ را دشمن داشته است.»^۲
- همیشگی سند این حدیث را صحیح دانسته است.
۱۵. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که علی را آزار دهد، حتماً مرا آزار داده است.»^۳
- این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، عمر بن خطاب، ام سلمه، جابر، سعد بن ابی وقاص، عمرو بن شاس، ابن عمر، ابوهریره و مسور روایت کرده‌اند. همیشگی، حاکم و ذهبی، سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱. معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۳۹، ح ۶۰۶۸؛ مسند بزار، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۲۵۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۹ و ۲۹۱ (با سه سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲، ح ۳۳۰۲۳.

۲. معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲، تاریخ ابن عساکر، ج ۶۲، ص ۲۷۱.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۳۶۳، ح ۱۰۷۸؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۵، ح ۸۸۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۱۱۶۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۳۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۲۱، ج ۷، ص ۳۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

۱۶. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که علی را دوست بدارد، در واقع مرا دوست داشته است و هر که با علی دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است.»^۱ حاکم، ذهبی و هیثمی سند این حدیث را صحیح گفته‌اند.

قابل یادآوری است که با تواتر ثابت شده است که معاویه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را لعن می‌کرد و مردم را نیز امر می‌نمود که آن حضرت را لعن نمایند، حتی خود ابن تیمیه نیز به این حقیقت اعتراف کرده است. و این در حالی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که علی را دشنام دهد، حتماً مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد، حتماً خدای متعال را دشنام داده است.»^۲

این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، ام سلمه و بریده روایت کرده‌اند. حاکم، ذهبی و هیثمی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

این احادیث صراحتاً بیان می‌کند که مخالفان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ امثال ابن تیمیه و وهابی‌ها با اشکال گرفتن از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قطعاً خدای متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به غضب آورده و می‌آورند!

آیا جنگ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نوع جهاد واجب نبود؟

در رد بر این ادعای ابن تیمیه کافی است به روایات زیر دقت نماییم:

۱. معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱ و ۶۲۲، ح ۳۲۹۰۲ و ۳۳۰۲۴.
۲. مسند، ج ۶، ص ۴۲۴، ح ۲۶۷۹۱؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۹۴، ح ۱۰۱۱؛ خصائص نسائی، ح ۹۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳، ح ۸۴۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۴۶۱۵ و ۴۶۱۶؛ تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.

قیس می‌گوید:

۱. سمعت علیا یقول: انفروا إلى کذا انفروا إلى بقية الأحزاب إلى من یقول کذب الله ورسوله ونحن نقول صدق الله ورسوله؛^۱ «علی (در روز صفین به یاران خود) فرمود: «حرکت کنید (برای جهاد) به طرف باقیمانده‌ای احزاب (یعنی باقیمانده لشکر مشرکان بدر) به سوی همان کسانی که می‌گویند: «خدا و رسولش دروغ گفته‌اند» و ما می‌گوییم: خدا و رسولش راست گفته‌اند.»

این حدیث از قیس بن ابی حازم و ابووائل با بیش از پنج سند روایت شده است. دارقطنی برای این حدیث سه سند ذکر کرده است که يك سند آن صحیح است. یکی از اسناد بزار و هر سه سند عبد الله بن احمد نیز صحیح هستند.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ما و حزب ما، حزب خدا هستیم و حزب لشکر طغیانگر و ظالم (لشکر معاویه)، حذب شیطان‌اند. پس هر آن کسی که ما در پیش چشمانش با دشمنانمان یکسان باشیم او از ما نخواهد بود.»^۲

از این دو حدیث و حدیث دیگری که به زودی به آن اشاره خواهد شد، بی‌پایگی این پندار ابن تیمیه که گفت: «این دو جنگ نه واجب بود و نه مستحب» ثابت می‌شود.

۱. مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۵۷۱ و ۵۷۲؛ السنه عبد الله، ج ۲، ص ۵۶۵، ح ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴؛ علل دارقطنی، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۴۵۵؛ تصفیحة المحدثین حسن ابن عبد الله، ج ۲، ص ۵۵۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۹؛ کامل بن عدی، ج ۵، ۱۱۳، ح ۱۲۹۵.
۲. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۷۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۵۶، ح ۳۱۷۲۸. این حدیث دارای دو سند است.

حدیث زیر نیز بر واجب بودن این جنگ دلالت می‌کند.

۳. عمرو بن طارق، یحیی ابن هانی، مرقس عابدی و اصیغ بن نباته روایت کرده‌اند: قال الحسن بن علی لعلی بالربذة و قد ركب راحلته وعلیها رحل له رث: إنسی لاخشی أن تقتل بمضیعة فقال: إلیک عنی فوالله ما وجدت إلا قتال القوم أو الکفر بما جاء به محمد؛^۱ (هنگام حرکت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی جنگ جمل) وقتی در ربذه بر مرکب خویش نشست، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردند: «من می‌ترسم که شما کشته شوید.» امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «کنار برو. به خدا قسم (راهی به جز این دو در پیش خود ندیدم): یا باید با این قوم بجنگم و یا شاهد کفر به دین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشم.»

۴. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای ابورافع! به زودی پس از من گروهی از مردم علیه علی می‌جنگند. در آن هنگام بر مردم لازم است که با آن گروه جهاد کنند و هر که توان جهاد با دستش را نداشته باشد، با زبانش جهاد کند و هر که با زبانش هم نتواند، باید با قلبش جهاد کند و غیر از این سه راه دیگری نخواهد بود.»^۲

این حدیث و همچنین احادیث گذشته به علاوه حدیث: «هر گاه بر دو خلیفه بیعت شد، دومی را بکشید» دلالت بر واجب بودن جنگ در کنار امیرالمؤمنین با دشمنانش می‌کند.

۱. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۵، ح ۴۵۹۷؛ تاریخ ابن

عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۲ و ۴۷۳.

۲. معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۹۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴؛ کنز العمال، ح ۲۵۸۹. سند این

حدیث صحیح است.

با توجه به این، هر که در کنار آن حضرت در نبردش قرار نداشت، حتماً خدا و رسولش را نافرمانی کرده است.

۵. باز هم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند:

«سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزَمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ الْفَارِقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؛^۱ به زودی بعد از من فتنه برپا خواهد شد. پس هر وقت آن پیش آمد، علی را همراهی کنید که علی بدون تردید جداکننده بین حق و باطل خواهد بود.»

۶. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «همانا در میان شما شخصی هست که بر سر تأویل قرآن می‌جنگد، چنان که من برای نزول قرآن جنگیدم. ابوبکر و عمر از جا بلند شدند (که شاید آن شخص ما باشیم). پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «نه شما نیستید، بلکه او شخصی است که هم اینک کفش را پینه می‌زند.» در همان حال علی کفش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پینه زده، می‌دوخت. این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ابوذر، ابوسعید خدری، عبد الرحمن بن بشیر و عایشه روایت شده است.^۲ هیشمی این حدیث را با سه سند روایت کرده و هر سه را صحیح دانسته است، حاکم و ذهبی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱. الاصابه، ج ۲، ص ۶۵۷، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳ و ۸۲، ح ۱۱۲۸۶ و ۱۱۳۰۷ و ۱۱۷۹۰؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۲۷ و ۶۳۷، ح ۱۰۷۱ و ۱۰۸۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۵، ح ۶۹۳۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۰ و ۸۵۴۱ و ج ۶، ص ۳۷۰، ح ۳۲۰۷۳؛ خصایص نسائی، ح ۱۵۶، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۶۲۱؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۰۸۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۵۹ و ج ۲، ص ۳۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۱ تا ۴۵۵ (با ده سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶ و ج ۶، ص ۲۴۴ و ج ۹، ص ۱۳۳.

یکی از ادعاهای ابن تیمیه که زیاد تکرار می‌کند این است که «در زمان علی شمشیر بر روی مسلمانان کشیده شد و علیه کفار و برای فتح سرزمین آن‌ها جنگی صورت نگرفت.» ابن تیمیه این را يك عیب بزرگی برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گیرد. در حالی که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث فوق به این مطلب اشاره می‌کنند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پیاده کردن معنا و منظور واقعی قرآن بر ضد مسلمان نماهایی که زیر بار حقیقت نمی‌روند می‌جنگند.

این خود دلیل دیگری است بر شرعی بودن نبردهای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و باطل و دروغ بودن ادعای ابن تیمیه در مورد پشیمانی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از این جنگ‌ها.

آیا اکثر صحابه با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در جنگ‌هایش موافق نبودند؟

ابن تیمیه برای اثبات این ادعای خویش به گفته‌های بی اساس بعضی از دانشمندان تمسک جسته است که از جمله گفته ابن سیرین است که می‌گوید: «فتنه در حالی روی آورد که هنوز ده هزار نفر از اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در قید حیات بودند و از بین آن‌ها حتی صد نفر، بلکه سی نفر هم در این فتنه داخل نشدند.» بعد ابن تیمیه می‌گوید: «این سند از صحیح‌ترین سند روی زمین است و ابن سیرین از با تقواترین مردم در منطقه‌اش بوده و مراسلش از صحیح‌ترین مراسل به شمار می‌رود.»^۱

علاوه بر اینکه خبر مذکور به اعتراف خود ابن تیمیه خبر مرسل است، سخنی دور از واقعیت است؛ زیرا واقعیت آن را تکذیب می‌کند و به زودی دلائل کذب

۱. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۳۶.

آن را ملاحظه خواهید نمود و همچنین خلاف این سخن حتی از شخص ابن سیرین ثابت شده است.

ابن تیمیه باز از شعبی نقل می‌کند که گفته است: «در جنگ جمل از اصحاب پیامبر ﷺ از مهاجر و انصار، غیر از علی، عمار، طلحه و زبیر کس دیگری شرکت نکرده است. و اگر کسی نفر پنجم را برایم پیدا کند، من کذاب هستم.»^۱

و باز هم ابن تیمیه می‌گوید: «امیه بن خالد گفته است: به شعبه گفتم: ابوشعیب از حکم و او از عبد الرحمن بن ابولیلی برای ما چنین نقل کرد که او گفته است: «در جنگ صفین در کنار علی از اهل بدر هفتاد نفر شرکت کردند.» شعبه گفت: «به خدا سوگند که دروغ گفته است.» همانا ما با حکم در این مورد در خانه‌اش صحبت کردیم و به غیر از خزیمه بن ثابت هیچ بدری‌ای را پیدا نکردیم که در صفین شرکت کرده باشد.»^۲ سپس خود ابن تیمیه می‌گوید: «این نفی و انکار دلالت بر حضور افراد اندک در این جنگ می‌کند و همچنین گفته شده که سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری نیز در این جنگ شرکت کرده‌اند.»^۳

این سخنان در حالی است که حضور بدریان در جنگ صفین از مسلمات تاریخ است که حتی خود ابن تیمیه در جایی بر آن اعتراف کرده است، چه رسد به شعبه و امثال او. اما امیه بن خالد که این سخن را از شعبه نقل می‌کند، عقیلی و ابو

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۳۷؛ علل احمد، ج ۳، ص ۴۵، ح ۴۰۹۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۷۱،

ح ۲۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۳۷؛ علل احمد، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۳۷.

العرب او را در کتاب «ضعفا» وارد و تضعیف کرده‌اند. احمد بن حنبل نیز از او راضی نبوده است.^۱

ذهبی بعد از نقل این سخن شعبه با تعجب می‌گوید:

سبحان الله، اما شهدها علی، اما شهدها عمار؛^۲ «سبحان الله (چه دروغ آشکار و بزرگی است)! مگر علی و عمار در آن جنگ حضور نداشتند.»
 باز هم ابن تیمیه می‌گوید: «ابن بطه از بکیر بن اشجع روایت کرده که گفته است: «همانا اهل بدر بعد از کشته شدن عثمان در خانه‌هایشان باقی مانده و بیرون نیامدند مگر به سوی قبرشان. (یعنی تا هنگام مرگ از خانه بیرون نیامدند).»^۳
 جای تعجب است از ابن تیمیه که به چنین سخنان دروغ تمسک می‌کند، ولی به احادیثی که با تواتر از پیامبر اکرم در این زمینه ثابت شده است هیچ ارزشی قائل نیست. قابل یادآوری است که ما این خبر را در هیچ کتابی پیدا نکردیم. و تنها ابن کثیر در تاریخش (ج ۷، ص ۲۸۱) این خبر را از همین استاد دروغ‌بافش ابن تیمیه نقل کرده و بس.

و این در حالی است که ابن حجر در (تهذیب التهذیب» ج ۱، ص ۴۳۱، رقم ۹۰۸) در شرح حال بکیر می‌گوید: «او از تابعی تابعین است.» یعنی او هیچ صحابه‌ای را ندیده است، چه رسد به اینکه آن زمان را درک کرده باشد. او سال ۱۲۷ ه. ق. در جوانی در گذشته است. پس وی این مطلب را از کجا گرفته است؟ و این نیز از نشانه‌های دروغ بودن این سخن است.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ۳۲۴.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۷، ح ۱۴۵، در شرح حال ابو شیبیه.

۳. منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۳۷.

اینک پاسخ ما به این ادعای بی اساس ابن تیمیه با توجه به اخباری که در زیر ملاحظه خواهید نمود روشن می‌گردد:

عبد الرزاق أنبأ معمر عن أيوب عن ابن سيرين قال: ثارت الفتنة وأصحاب رسول الله ﷺ عشرة آلاف لم يخف فيها منهم إلا أربعون رجلا قال معمر وقال غيره وقف مع علي مائتان وبضعة وأربعون رجلا من أهل بدر فيهم أبو أيوب وسهل بن حنيف وعمار بن ياسر؛^۱ فتنة در حالی روی آورد که هنوز ده هزار نفر از اصحاب پیامبر ﷺ در قید حیات بودند و از بین آنها غیر از چهل نفر بقیه (در جنگ) حاضر شدند. معمر می‌گوید: غیر ابن سیرین گفته‌اند: «دویست و چند نفر همراه علی بودند که چهل نفر آنها اهل بدر بودند در بین آنها ابویوب و سهل ابن حنیف و عمار نیز حضور داشتند.»

این سخن ابن سیرین سخن قبلی او را رد و تکذیب می‌کند و همچنین سند هر دوی این سخن از او صحیح و مخالف هم هستند و این سخنش با واقعیت سازگار و سخنی که ابن تیمیه به آن جنگ زده به افسانه نزدیک است. پس روشن می‌شود که این سخن را دیگران به ابن سیرین نسبت داده‌اند.

۱. حضرت علی عليه السلام در جنگ صفین در جواب معاویه می‌فرماید: «هیچ بدری در روی زمین نیست، مگر اینکه همراه من است و با من بیعت کرده است.»^۲
۲. ابواسرائیل از حکم روایت کرده است: «در جنگ صفین همراه علی هشتاد بدری و دویست و پنجاه نفر از کسانی که در بیعت رضوان بودند حضور داشتند.»^۱

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۶، ح ۸۳۵۸؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۵۷، ح ۲۰۷۳۵.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۸۸.

این خبر با سه سند روایت شده و حاکم آن را با دو سند صحیح و یا حسن روایت کرده است.

۳. سعید بن جبیر می گوید: «در جنگ جمل هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در کنار علی شرکت کردند.»^۲ سند این خبر کاملاً صحیح است.

عبد الرحمن بن ابزی که از صحابه است می گوید:

شهدنا مع علی ثمانمائة ممن بايع بيعة الرضوان وقال: قتل منهم ٦٣ منهم عمار بن ياسر؛^۳ (در جنگ صفین) همراه ما (و در کنار علی) هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند حاضر بودند که ۶۳ نفر آنها کشته شدند که از جمله آنها عمار بود.» سند این خبر کاملاً صحیح است.

۱. ذهبی می گوید: «حبة عرنی روایت کرده که همراه علی در صفین هشتاد بدری حضور داشتند.»^۴ سند این خبر نیز صحیح است؛ چون ابن عرنی ثقة است، گرچه ذهبی او را به خاطر این سخنش جرح کرده است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲، ح ۴۵۵۹ و ۴۵۶۰؛ تدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۱۹۳. با سند دیگر؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۵۵.

۲. تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۳۷؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۴۵۴، با دو سند.

۳. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۶ و ۱۴۸؛ تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۴۸۴؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۳۹، ح ۵۰۹۰.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ح ۱۶۸۸.

۲. مسعودی از منذر بن جارود نقل کرده است که می‌گوید: «هنگام ورود علی به بصره (برای جنگ جمل)، ابویوب، خزیمه، ابوقتاده و عمار هر کدام جداگانه با حدود هزار انصار و مهاجر وارد بصره شدند.»^۱

۳. ابن عساکر در ترجمه زید بن صوحان از محمد حنفیه و محمد بن مطلب و زید بن حسن نقل کرده است که در لشکر امیرالمؤمنین هفتاد بدری و هفتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند شرکت نمودند و ... ۲

سند این خبر ضعیف است، ولی خبر قبلی آن را تأیید می‌کند.

۴. ذهبی در (تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۹) از مردی از قبیله اسلم نقل کرده است که می‌گوید: «ما چهار هزار نفر از اهل مدینه همراه علی بودیم.»
و نیز از سدی نقل می‌کند که گفته است: «در جنگ جمل همراه علی ۱۳۰ بدری حضور داشتند.»

۵. سویر بن ابی فاتحه می‌گوید: در جنگ صفین از لشکر علی ۲۵ بدری کشته شدند.^۳

۶. بلاذری روایت می‌کند که هفتصد نفر از انصار همراه علی از مدینه خارج شده وارد ریزه شدند.^۴

۷. ابن فرحان یکی از دانشمندان وهابی سعودی می‌گوید: «علی از همه به انصار نزدیک‌تر بود و انصار نیز نزدیک‌ترین مردم به علی بودند. و همین خود کافی است که همراه علی

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۴۲.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۴۳ و ۵۴۵؛ تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۸۴ و ۱۹۶.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۱.

در صفین تقریباً همه انصار که بین آنها صدها نفر از اهل بدر و اهل بیعت رضوان بودند شرکت نمودند ... ۱

این اخبار و واقعیت‌های دیگر و سخنان محدثین و علما در شرح حال صحابه‌ای بدری که به حضور آنها در رکاب امیرالمؤمنین در جنگ‌های آن حضرت اشاره کرده‌اند، به روشنی دروغ و بی‌اساس بودن سخنان ابن تیمیه و اخباری را نیز که به آن جنگ زده است ثابت می‌کند.

آیا بهترین‌های امت از جنگ‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ناراضی بودند؟

قبل از هر چه باید توجه داشته باشیم کسانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در جنگ‌های جمل و صفین یاری نکردند در جنگ با خوارج نیز یاری نکردند، با این که همه‌ای امت اسلامی و حتی ابن تیمیه کذاب، اعتراف کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جنگ با خوارج امر فرموده‌اند، ولی با این وجود هیچ یک از این کسانی که ابن تیمیه آنها را بهترین صحابه معرفی کرده است، مانند سعد بن ابی وقاص، ابن عمر و ابوهریره و دیگرانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در جنگ‌های جمل و صفین یاری نکردند در جنگ با خوارج نیز آن حضرت را یاری نکردند و در تمام این جنگ‌ها به راحتی خداوند متعال و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نافرمانی کردند. همچنین سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر از اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاری ندادند، پشیمان شدند که با سخنانشان در گذشته آشنا شدیم.

۱. قرائة فی کتب العقاید ابن فرحان، (پاورقی، ص ۴۷).

ولی هرگز بهترین امت را در آن زمان امثال این دو تشکیل نمی‌دادند. مگر عمار از بهترین‌ها نیست؟ مگر او یس قرنی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره‌اش فرمودند: «بهترین تابعین شخصی است که به او او یس گفته می‌شود. اگر (روزی) برایتان میسر گردید که او برای شما طلب استغفار کند چنین فرصتی را از دست ندهید.»^۱ از بهترین امت نیست؟ او یس همان کسی است که عمر بن خطاب که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بشارتی را شنیده بود منتظر آمدن او یس بود و وقتی رسید از او خواست که برای او استغفار کند ...^۲ همین او یس در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام حضور داشت و به شهادت رسید.^۳

شما اگر احادیث وارده در باره عمار را بررسی کنید، خواهید دید که هرگز سعد و امثال سعد نمی‌توانند به مقام عمار نزدیک شوند، چه رسد به ابن عمر که فاصله‌های زیاد حتی از غیر عمار داشت.

یکی دیگر از بزرگانی که در کنار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در همه نبردهایش حضور داشت، ابن عباس است که ابن تیمیه در مورد او نیز خیلی دروغ گفته و سعی کرده است مردم را بفریبد و دیدگاه ابن عباس را مخالف دیدگاه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام معرفی کند!

۱. مسند ابن مبارک، ج ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰۳؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۲، رقم ۵.

۲. برای آشنای با این خبرها می‌توانید به کتاب «سیر اعلام النبلاء» ج ۴، ص ۲۲ به شرح حال شماره پنج مراجعه کنید.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰۲ و ۴۰۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۴ و ۶۹، ج ۱۹، ص ۱۳۱؛ تاریخ خمیس، ج ۲، ص ۲۷۷ و دیگران. اما حضور او یس در صفین را احمد در «مسند» و دیگران روایت کرده‌اند و هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۱۰، ص ۲۲ و سندش را صحیح دانسته است.

همچنین همسران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگران را به خاطر شرکت در این جنگ‌ها تشویق و به آن امر کرده‌اند تا همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با دشمنان آن حضرت بجنگند و خود نیز دوست داشتند در این جنگ همراه آن حضرت باشند:

۱. عن عمرة بنت عبدالرحمن قالت: لما سار علي إلى البصرة دخل علي أم سلمة زوج النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقالت: سر في حفظ الله و في كنفه فو الله إنك لعلی الحق و الحق معك و لولا أني أكره أن أعصى الله و رسوله فإنه أمرنا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن نقر في بيوتنا لسرت معك و لكن و الله لأرسلن معك من هو أفضل عندي و أعز علي من نفسي ابني عمر؛^۱ عمره دختر عبدالرحمن می‌گوید: چون علی به بصره حرکت نمود برای وداع با ام‌سلمه همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به منزلش وارد شد. ام‌سلمه گفت: در حفظ و پناه خدا حرکت کن. به خدا سوگند قطعا تو بر حق هستی و حق همراه توست. اگر این نبود که من دوست ندارم خدا و رسولش را نافرمانی کنم؛ زیرا او (خداوند) ما (همسران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را امر فرموده تا در خانه‌هایمان بمانیم، حتما همراه تو می‌آمدم، ولی به خدا سوگند قطعا کسی را همراه تو راهی می‌کنم که نزد من از خودم نیز برتر و عزیزتر است و آن پسر عمر است.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند.

۲. عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال: كنت مع علي يوم الجمل فلما رأيت عائشة واقفة دخلني بعض ما يدخل الناس فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر فقاتلت مع أمير المؤمنين فلما فرغ ذهبت إلى المدينة فأتيت

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۴۶۱۱.

أم سلمة فقلت: إني و الله ما جئت أسأل طعاما و لا شرابا و لكنني مولى لأبي ذر. فقالت: مرحبا. فقصصت عليها قصتي فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرها قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس قال: أحسنت سمعت رسول الله ﷺ يقول: علي مع القرآن و القرآن مع علي لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض؛^۱ ابوثابت غلام ابوذر غفاری می‌گوید: روز جمل همراه علی بودم و چون عائشه را دیدم که در (لشکر مقابل) ایستاده است شك کردم. سپس خداوند آن شك را هنگام نماز ظهر از من برطرف فرمود و همراه امیرالمؤمنین (با دشمنانش) جنگیدم. چون جنگ تمام شد به مدینه رفته و بر ام سلمه وارد شدم و گفتم: به خدا سوگند من جهت طلب طعام و شراب نیامدم. من غلام ابوذر هستم. ام سلمه گفت: خوش آمدی و من سرگذشت خود را برای او بازگو کردم. او گفت: کجا بودی زمانی که قلب‌ها پراکنده شدند؟ گفتم: همان جایی که خداوند هنگام زوال خورشید برایم کشف فرمود. ام سلمه گفت: آفرین، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا این که سر حوض بر من وارد شوند.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و سند حموینی و خوارزمی غیر از سند حاکم است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۴۶۲۸؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۱۴۰؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۷۶، ح ۲۱۴؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳. عن جري بن كليب العامري قال: لما سار علي إلى صفين كرهت القتال فأتيت المدينة فدخلت على ميمونة بنت الحارث فقالت: ممن أنت؟ قلت من أهل الكوفة قالت من أيهم؟ قلت: من بني عامر قالت: رحبا على رحب و قربا على قرب تجيء ما جاء بك؟ قال: قلت: سار علي إلى صفين و كرهت القتال فجئنا إلى ها هنا قالت: أكنت بايعته؟ قال: قلت: نعم قالت: فارجع إليه فكن معه فو الله ما ضل و لا ضل به؛^۱ جری بن کلیب عامری می گوید: چون علی روانه‌ی صفین شد، من از جنگ خودداری کرده و به مدینه رفتم و به میمونه دختر حارث (ام‌المؤمنین) وارد شدم. میمونه گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه. گفت: از کدام قبیله هستی؟ گفتم: از بنی عامر. گفت: خوش آمدی، چه چیز تو را به این جا آورد؟ گفتم: علی به صفین رفت و من از جنگ کراهت داشتم لذا به این جا آمدم. میمونه گفت: با علی بیعت کردی؟ گفتم: آری، گفت: به نزد علی برگرد و همراه او باش، به خدا سوگند بدان که علی نه گمراه شد و نه کسی را گمراه کرد.

حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. چنان‌که ملاحظه می‌کنید مادران مؤمنین مردم را به جنگ در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام تشویق و امر می‌کرده‌اند، ولی ابن تیمیه چه دروغ‌ها و تهمت‌هایی را در مورد این جنگ‌ها متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام کرده که ملاحظه نمودید.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۲، ح ۴۶۸۰.

۴. سالم بن ابی جعد می‌گوید: مردی به نزد ابن مسعود آمد و گفت: همانا خداوند اهل اسلام را از ظلم پناه داده، ولی از فتنه پناه نداده است، پس اگر بین امت فتنه و اختلاف پیش آمد ما را به چه چیز امر می‌کنی؟ گفت: به عمار نگاه بکن و هر جا که او هست همراه او باش. همانا من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: عمار همراه حق (همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواهد گشت هر جایی که حق می‌گردد.^۱ شعیب ارنؤوط رجال سند این خبر را ثقات دانسته و احمد و حاکم نیز قسمت دوم حدیث را روایت کرده‌اند و حاکم و ذهبی نیز سند آن را صحیح دانسته‌اند.

۴. عن سیار أبي الحكم قال: قالت بنو عبس لحذيفة: إن عثمان قد قتل فما تأمرنا؟ قال: أمرکم أن تلزموا عمارا قالوا: إن عمارا لا يفارق عليا قال: إن الحسد هو أهلك الجسد وإنما ينفركم من عمار قربه من علي فوالله لعلي أفضل من عمار أبعد ما بين التراب والسحاب وإن عمارا لمن الأخيار. وهو يعلم أنهم إن لزموا عمارا كانوا مع علي؛^۲ سیار می‌گوید: بنو عبس به حذیفه گفتند: عثمان کشته شد ما را به چه امر می‌کنی؟ گفت: شما را امر می‌کنم که ملازم عمار باشید. گفتند: عمار از علی جدا نمی‌شود. حذیفه گفت: همانا حسد کشنده انسان است. شما را نزدیکی عمار بر علی از او دور و نسبت به او بدبین می‌کند، پس به خدا سوگند قطعا علی به اندازه آسمان بر

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۰۴ الی ۴۰۶ با شش سند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۱۶؛ مجمع

الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ البداية و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۹ و دیگران.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۵۸ و ج ۴۳، ص ۴۵۶ با دو سند؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۳؛ کنز

العمال، ج ۱۳، ص ۵۳۲، ح ۳۷۳۸۵.

زمین افضل از عمار است، و همانا عمار از خوبان است. حدیفه می دانست که آن‌ها وقتی ملازمت عمار را داشته باشند همراه علی خواهند بود. هیشمی رجال این سند را ثقه معرفی کرده و گفته است: ولی من آن راوی را که (سیار) مبهم گذاشته نمی شناسم. اولاً: سیار از رجال صحاح سته و ثقه است. ثانیاً: احمد بن حنبل می گوید: او در تمام مشایخ ثقه و ثبت است. ثالثاً: او شیخش را در این خبر ذکر کرده، ولی راوی از او عیسی بن عبدالرحمن سلمی وی را ذکر نکرده است.

دو داستان دیگر در جنگ همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱. ابو حمزه ثمالی می گوید: «نزد ابراهیم نخعی بودم که مردی آمد و گفت: «ای ابو عمران، حسن بصری می گوید: «هر گاه دو مسلمان بر یکدیگر شمشیر کشیدند، قاتل و مقتول در جهنم خواهند بود.» مردی گفت: «این در باره ای کسی است که به خاطر دنیا می جنگد، اما کسی که با ظالمان بجنگد هیچ مشکلی ندارد.» ابراهیم گفت: «اصحاب ما نیز از ابن مسعود همین گونه نقل کرده اند.» از ابراهیم پرسیدند: «در روز زاویه (جنگ بین حجاج و عبد الرحمن بن اشعث) کجا بودی؟» گفت: «در خانه ام.» گفتند: «همانا علقمه (از بزرگان تابعین) همراه علی در جنگ صفین (جنگ با معاویه) حضور داشت.» ابراهیم گفت: «خوشا به حالش! چه کسی می تواند برای ما مانند علی و اصحابش باشد.»^۱

۲. غالب می گوید: «از ابراهیم پرسیدم: «علقمه افضل است یا اسود؟» گفت:

«علقمه؛ زیرا او در جنگ صفین (همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) حاضر شد.»^۲

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۶، رقم ۲۱۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۷، رقم ۱۴.

ابراهیم نخعی خود از بزرگان و یکی از علمای تابعین است و علقمه را که از تراز اول تابعین محسوب می‌شود و زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز درک کرده است، به خاطر حضورش در لشکر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام، افضل از اسود می‌شمارد. از این گونه داستان‌ها فراوان است.

ابن تیمیه و شراب

ابن تیمیه می‌گوید: وقد أنزل الله تعالى في علي «يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون» لما صلى فقرا و خلط؛^۱ خداوند آیه «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید» را در مورد علی نازل فرمود. زمانی که او نماز خواند و خلط نمود.

توجه کنید که چه اکاذیبی را ابن تیمیه با بی‌حیایی به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نسبت می‌دهد. این خبر چنین است:

عبدالرحمن السلمی عن علی قال: دعانا رجل من الانصار قبل ان تحرم الخمر فتقدم عبد الرحمن ابن عوف وصلى بهم المغرب فقراً قل يا ايها الكافرون فالتبس عليه فيها فنزلت لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى؛^۲ مردی از انصار قبل از تحریم خمر ما را دعوت کرد. پس عبدالرحمن بن عوف جلو ایستاد و نماز مغرب را خواندند و «قل يا ايها الكافرون» را تلاوت کرد و قاطی نمود و اشتباه خواند. پس آیه نازل شد که «در حالت مستی

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۳۱۹۹؛ و ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۷۲۲۰ و ۷۲۲۱ و ۷۲۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۰۵، ح ۵۰۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۵۰۱۶.
۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۳۷.

به نماز نزدیک نشوید. حاکم و ذهبی گفته‌اند: این خبر به سه وجه وارد شده و این وجه صحیح‌ترینش است.

در مورد این اخبار چند مطلب قابل ذکر است: این خبر را در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از اصل نمی‌توان قبول کرد؛ زیرا راوی اصلی ابو عبدالرحمن سلمی ناصبی است.

همچنین اولاً: این خبر مضطرب است؛ زیرا گاه گفته است: عبدالرحمن بن عوف ما را به مهمانی دعوت کرد و گاه گفته است: مردی از انصار ما را به مهمانی دعوت کرد.

ثانیاً: می‌گوید: ۱. عبدالرحمن بن عوف امام شد. ۲. مردی امام شد. ۳. علی امام شد.

راوی این خبر از عبدالرحمن سلمی ناصبی تنها عطاء بن سائب است که او در آخر عمرش اختلاط پیدا کرده و چهار نفر را ذکر کرده‌اند که قبل از اختلاط از او حدیث شنیده و احادیث بقیه از او را ضعیف خوانده‌اند و یکی از آن چهار نفر سفیان بن عیینه است که این خبر را از عطاء نقل کرده است و چهار نفر یعنی وکیع، ابونعیم، قیصه و عبدالرحمن بن مهدی همگی از سفیان روایت کرده‌اند که شخصی که امام شد عبدالرحمن بن عوف بوده است و حاکم و ذهبی نیز می‌گویند: در این خبر حق با سخن سفیان است که گفته است: عبدالرحمن امام شد، ولی خوارج این امامت و این مستی را به امیرالمؤمنین نسبت داده‌اند که خداوند ساحت او را از این (تهمت و کذب) مقدس و پاک داشته است.

پس بنا بر این تأکید حاکم و ذهبی، ابن تیمیه از امامان خارجی و ناصبی خود پیروی کرده و این تهمت آن‌ها را تکرار کرده است.

همچنین در شأن نزول این آیه از عمر بن خطاب، ابن عباس، ابوهریره و ابن عمر اخباری نقل شده که هیچ ربطی به این داستان ندارد و این نیز بی‌اساس بودن این خبر را تأیید می‌کند.

اما راوی اصلی این خبر، عبدالله بن حبیب ابو عبدالرحمن سلمی ناصبی است.

عن عطاء قال قال رجل لابي عبدالرحمن أنشدك الله متى أبغضت عليا
أليس حين قسم قسما بالكوفة فلم يعطك ولا أهل بيتك قال أما إذ نشدتني
الله فنعم؛^۱ عطاء بن سائب می‌گوید: مردی به ابو عبدالرحمن گفت: تو را به خدا
سوگند می‌دهم بگو که چه وقت علی را دشمن داشتی و کینه او را در دل گرفتی؟
آیا بعد از آن نبود که در کوفه به تو و اهلت چیزی نداد؟ گفت: اکنون که مرا به
خدا سوگند دادی (حقیقت را می‌گویم) آری، همین گونه است.

در خبر دیگر می‌گویند: شهد مع علي صفين ثم صار عثمانيا؛^۲ یعنی
ابو عبدالرحمن همراه علی در صفین حاضر شد و سپس عثمانی (ناصبی) گشت.
باز می‌گویند: ابو عبدالرحمن که عثمانی بود با حبان بن عطية که علوی بود نزاع
کردند. او به حبان گفت: دانستم که چه چیز صاحبیت یعنی علی را به ریختن خون
مردم جسور کرده ... و آن این که او از پیامبر ﷺ نقل کرده که خداوند شاید در
باره اهل بدر فرموده باشد که هر چه می‌خواهید انجام دهید.^۳
از این حدیث نیز علامت نصب و بغض او نسبت به امیرالمؤمنین عليه السلام به روشنی
استفاده می‌شود.

پس این سه خبر فوق، ناصبی بودن او را ثابت می‌کند و روشن می‌شود که او به جهت
عدم تحمل عدالت امیرالمؤمنین عليه السلام کینه آن حضرت را به دل گرفت و چنین سخن

۱. المنتخب من ذیل المذیل الطبری، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۲۹۱۵ و ج ۴، ص ۱۴۶۳، ح ۳۷۶۲ ج ۵، ص ۲۳۰۹، ح ۵۹۰۴ و
ج ۶، ص ۲۵۴۲، ح ۶۵۴۰؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۱۵۱، رقم ۳۱۳.

واشکال را متوجه آن حضرت کرد و همچنین داستان نماز و مستی را نیز قطعا او وضع کرده و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده است.

البته اخبار دیگری نیز در مورد او نقل شده که بیان گر دروغگویی اوست.^۱ بنا بر این روشن و ثابت شد که این جا نیز ابن تیمیه با تمسک بر کذب و اخبار اجداد ناصبی اش سعی کرده است چهره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را خدشه دار جلوه دهد، ولی دهها اخبار صحیح را که در مورد ابوبکر و عمر وارد شده و روشن می کند که این گونه آیات در مورد آنها نازل شده و عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش نیز آن را مصرف می کرده است، ندیده می گیرد و با تمسک به افسانهها آنها را فوق العاده والا و مقدم از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جلوه داده است. بنا بر این ما چند خبر در این مورد را متذکر خواهیم شد:

۱. انس می گوید: من آن روز کوچکترین آن جمع و ساقی آنها بودم که تحریم خمر نازل شد. در این داستان یازده نفر از جمله جناب ابوبکر و عمر (در سال هشتم هجری) شراب می خوردند و آخرین آیهی تحریم شراب نازل شد و این داستان پس از نزول دو آیه نهی از شرب خمر بود. در این خبر امام بخاری تنها به اسامی ابوطلحه، ابی بن کعب، ابوعبیده، ابودجانه، سهیل بن بیضاء تصریح کرده و در يك سند ابوطلحه و فلان و فلان ذکر کرده است، البته این عادت امام بخاری در چنین موارد است. ولی در روایت بزار تصریح شده که جناب ابوبکر نیز از جمله اینها بوده و پس از مست شدن این شعر را خوانده است: **أحيي أم بكر بالسلام * وهل لك بعد قومك من سلام؟ يحدثنا الرسول بأن سحتا * وكيف حياة أصل**

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی؛ ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷. برای آشنایی بیشتر با ابوعبدالرحمن سلمی به کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» شرح حال این راوی مراجعه شود.

أو هشام. ابن حجر اسامی کسانی را که در این نشست شراب‌نوشی بودند، ذکر کرده و گفته است: ابوبکر در این خبر يك ابوبکر دیگر است. سپس می‌گوید: ولی قرینه ذکر عمر در این خبر غلط نبودن ذکر ابوبکر بن ابی قحافه را ثابت می‌کند.^۱ از حدیث امام بخاری نیز که اسامی این دو نفر را به «فلان و فلان» تغییر داده است این واقعیت استفاده می‌شود.

۲. چون تحریم خمر نازل شد، عمر گفت: خدایا برای ما در مورد خمر بیان روشن‌تر نازل کن، پس آیه دوم: «يسألونك عن الخمر و الميسر» که در سوره بقره است نازل شد و پیامبر اکرم عمر را خواست و آیه را برایش تلاوت فرمود. عمر باز گفت: خدایا در مورد خمر برای ما بیان روشن‌تر نازل فرما. پس این آیه نازل شد: «يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون. انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلاة فهل انتم متتهون» عمر گفت: انتهینا، انتهاینا.^۲ (مائده، ۹۰ و ۹۱).

سند این خبر را حاکم، ذهبی، البانی در حاشیه ترمذی و نسائی و شعیب در حاشیه مسند احمد صحیح دانسته‌اند و ابن حجر می‌گوید: علی بن مدینی و ترمذی

۱. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱؛ صحیح بخاری، ح ۲۳۳۲ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۴ و ۵۲۵۸ و ۵۲۶۰ و ۵۲۶۲ و ۵۲۷۸ و ۵۲۹۹ و ۶۸۲۶.

۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۰، ح ۵۰۴۲ و ۵۰۴۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۳۶۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۰۳، ح ۵۰۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۳، ح ۳۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۳۱۰۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۱۰؛ تفسیر طبری و تفاسیر دیگر.

این حدیث را صحیح دانسته‌اند. و در خبر دیگر نیز با سند دیگر به همین معنا حدیث نقل شده که سند آن را نیز حاکم و ذهبی صحیح دانسته‌اند.^۱

۳. عمر بن خطاب در زمان خلافت خود شراب می‌نوشید و می‌گفت:

«انا نشرب هذا الشراب الشديد لتقطع به لحوم الإبل في بطوننا أن تؤذينا فمن

رأبه من شرابه شيء فليمزجه بالماء؛ ما این شراب شدید را می‌نوشیم تا گوشت‌های

شتری را که در شکم ما است حل کند تا ما را اذیت نکند، پس هر که در شرابش چیز

ناپسندی دید با آن آب مخلوط کند و بنوشد.^۲ این خبر با دو سند روایت شده و رجال

آن ثقة است و سند ابن ابی شیبه رجالش رجال صحاح سته است جز ابوالاحوص و او

ثقه و از رجال صحیح مسلم و دو صحاح دیگر است.

مجاهد عن عمر قال: إني رجل معجار البطن أو مسعار البطن وأشرب هذا النبيذ

الشدید فیسهل بطن؛ من يك فرد شکم‌دار هستم و این نیبذ شدید را می‌نوشم تا شکم را

هموار کند.^۳ سند این خبر صحیح است.

عمر و بن میمون: شهدت عمر حين طعن أتي بنبيذ شديد فشربه؛ زمانی که عمر

ضربت خورد (در آستانه مرگ او) من حضور داشتم و برای او نیبذ شدید آوردند و او

نوشید.^۱

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۷۲۲۴.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۸۷ و ۴۹۰؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۴، ح ۱۳۷۷۲.

۳. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۴۸۷؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۴، ح ۱۳۷۷۳، پنج حدیث در این مورد نقل کرده است.

قال الشعبي: إن أعرابيا شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الأعرابي: إنما شربت من شرابك. فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه وقال: من رابه شرابه شيء فليكسره بالماء؛ شعبي می گوید: اعرابی از شراب عمر نوشید و عمر او را حد زد. اعرابی گفت: من از شراب تو نوشیدم. عمر شرابش را طلبید و با آب شدتش را شکست سپس از آن نوشید و گفت: شراب خود را این گونه با آب شدتش را بشکنید و بنوشید.^۲ جصاص می گوید: این خبر از ابراهیم نخعی نیز نقل شده است.

عن اسماعيل: إن رجلا شرب في شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطريق المدينة فسكر فتركه عمر حتى أفاق فحده ثم أوجعه عمر بالماء فشرب منه؛ اسماعيل می گوید: مردی از نیبذی که برای عمر آماده شده بود در راه مدینه نوشید و مست شد. سپس وقتی آن مرد به خود آمد عمر او را حد زد و با آن آب مخلوط کرد و خود از آن نوشید.^۳ سند این خبر صحیح است.

وعن أبي رافع: إن عمر بن الخطاب قال: إذا خشيتم من نبيذ شدته فاكسروه بالماء؛ ابورافع از عمر بن خطاب نقل کرده که گفته است: اگر از شدت نیبذ ترسیدید با آب آن را بشکنید (و بنوشید).^۴

وإنما أحل عمر الطلاء حين طبخ وذهب ثلثاه ولما قدم الشام شكوا له وباء الأرض إلى أن قالوا: هل لك أن تجعل لك من هذا الشراب شيئا لا يسكر؟ قال: نعم فطبخوه

۱. شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۵۴؛ احکام القرآن جصاص؛

ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۸۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۶.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۲۴؛ ح ۱۷۰۱۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۷؛ ح ۱۳۷۷۹.

۴. سنن الکبریٰ النسائی، ج ۸، ص ۳۲۶.

حتى ذهب منه الثلثان وبقي الثلث فأمرهم عمر أن يشربوه وكتب إلى عماله أن يرزقوا الناس الطلاء ما ذهب ثلثاه وبقي ثلثه؛ عمر، طلاء را وقتی دو سومش برود، حلال قرار داد ... و چون به شام نیز رفت، به مردم آن امر کرد که از این نبیذ بنوشند.^۱

وقال محمود بن لبيد الأنصاري: إن عمر بن الخطاب حين قدم الشام شكاً إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا: لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر: اشربوا هذا العسل قالوا: لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض: هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئاً لا يسكر؟ قال: نعم فطبخوه حتى ذهب منه الثلثان وبقي الثلث فأتوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعه ثم رفع يده فتبعها يتمطط فقال: هذا الطلاء هذا مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عبادة بن الصامت: أحللتها والله فقال عمر: كلا والله: اللهم! إني لا أحل لهم شيئاً حرمة عليهم ولا أحرم عليهم شيئاً أحللته لهم؛^۲

محمود بن لبيد می گوید: ... وقتی در سفر شام عمر مردم را به نوشیدن نبیذ امر کرد عباده بن صامت گفت: به خدا سوگند آن (نبیذ) را حلال کردی. عمر گفت: هرگز والله، خدایا من حلال نمی کنم برای آنها چیزی را که حرام کردی و نه حرام نیز نمی کنم چیزی را که حلال قرار دادی.

حج أبو مسلم الخولاني فدخل على عائشة زوج النبي فجعلت تسأله عن الشام وعن بردها فجعل يخبرها فقالت: كيف تصبرون على بردها؟ فقال: يا أم المؤمنين إنهم يشربون شراباً لهم يقال له: الطلاء فقالت: صدق الله وبلغ حبي سمعت حبي

۱. سنن الكبرى نسائي، ج ۸ ص ۳۲۹؛ سنن الكبرى بيهقي، ج ۸ ص ۳۰۰؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۹ وديگران.

۲. الام شافعي، ج ۶، ص ۱۹۴؛ الموطأ مالك، ج ۲، ص ۸۴۷؛ سنن الكبرى بيهقي، ج ۸، ص ۳۰۱.

رسول الله ﷺ يقول: إن أناسا من أمتي يشربون الخمر يسمونها بغير اسمها؛ ابو مسلم خولانی به ام المؤمنین عائشه داخل شد و عائشه شروع کرد از او در مورد شام سؤال کردن و گفت: به سردی آن چگونه صبر می کنید؟ گفت: مردم شام شرابی می نوشند که به آن طلاء می گویند. ام المؤمنین گفت: راست گفت حبیبم رسول خدا ﷺ که فرمود: گروهی از امتم به خمر اسم دیگر می گزارند و آن را می نوشند.^۱ حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. و این حدیث را از پیامبر ﷺ ابن عباس، ابومالك، ابوامامه، عباده بن صامت روایت کرده‌اند،^۲ هیشمی، البانی در کتاب‌های متعددش و شعیب ارنؤوط و دیگران سند آن را صحیح دانسته‌اند.

قال النبي ﷺ ما أسکر کثیره فقليله حرام؛^۳ همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: هر چه مقدار زیاد آن مست بکند، کمش نیز حرام است. این حدیث از جابر، سعد، عائشه، زید بن ثابت، خواب بن جبیر، ابن عمر، ابن عمرو و انس روایت شده است.

این تنها برخی نمونه از سیره حضرات ابوبکر و عمر و تأکید و اصرار آن‌ها به استفاده از شراب پس از نزول آیات تحریم و حتی تا زمان مرگ است. خیلی

۱. مسند ابویعلی، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۴۷، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ۵۷؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۱۸۰۹۸، و ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۲۹۵۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۲۷، ح ۵۱۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۳، ح ۳۳۸۴؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴.

۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۷، و ج ۳، ص ۳۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۹۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۳، ح ۳۳۹۲ الی ۳۳۹۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۸، ص ۳۰۰.

روشن است چنان که در همه موضوعات شبیه احادیث فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را با امر معاویه در مورد خلفا جعل کرده‌اند همان گونه که به تصریح علمای اهل سنت به این واقعیت اشاره شد، در این گونه موضوعات نیز شبیه این اعمال خلفا را در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز جعل کرده‌اند تا بگویند که علی نیز چنین کارها را کرده است!

ابن تیمیه و دوستان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن تیمیه نه تنها در باره آنچه در مورد امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و فضائل آن حضرت وارد شده است موضع منفی دارد، بلکه چنین موضع گیری را در برابر دوستان و هواداران آن حضرت نیز دارد. مثلاً در حدیثی وارد شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در باره ابوذر که از هواداران و دوستان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به شمار می‌رود فرمودند: «آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده است کسی را که راست‌گوتر از ابوذر باشد.»

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابوذر، ابودردا، جابر، انس، عمرو، ابوهریره، ابوسعید، ابن عمر، ابن عمرو، مالک بن دینار، ابن قیس و ابن سیرین روایت شده است.^۱

۱. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۳، ح ۱۸۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۷۵ و ۲۲۳، ح ۶۵۱۹ و ۶۶۳۰ و ۷۰۷۸ و ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۲۱۷۷۲، ج ۶، ص ۴۴۲، ح ۲۷۵۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۵۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۳۸۸۹ و ۳۸۹۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۲۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۷۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۳، ح ۵۴۶۰ الی ۵۴۶۲ و ح ۵۴۶۷ و ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۸۴۸۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۶، ص ۱۹۰؛ الاصابه، ج ۷، ص ۱۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۳۲۲۱ و ۳۳۲۲۵ تا ۳۳۲۲۹.

اما ابن تیمیه در باره‌ی این حدیث می‌گوید: «چنین حدیثی نه در صحیحین آمده است و نه در سنن.» (منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۶۴). باز هم می‌گوید: «این حدیث ضعیف، بلکه موضوع و ساخته شده است و سندی که آن را به پا نگاه دارد نیز ندارد.» (منهاج السنة، ج ۶، ص ۲۷۶). و این در حالی است که این حدیث متواتر است و صاحبان دو سنن (ترمذی و ابن ماجه) آن را روایت کرده‌اند. ترمذی، حاکم، ذهبی، ابن حجر، البانی، شعیب و دیگران نیز چندین سند آن را صحیح دانسته‌اند. همچنین به این سخن احمقانه او توجه کنید که می‌گوید: این حدیث در صحیحین نیامده است. اگر این حدیث را بخاری و مسلم روایت نکرده‌اند ممکن است طعنی بر آن‌ها باشد، ولی هرگز نزد عقلا طعن بر حدیث و حتی به خبر واحدی نخواهد بود چه رسد به حدیثی با این عظمت!

ابن تیمیه و دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

تا این جا با جایگاه و موضعگیری‌های ابن تیمیه با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و برخی یاران آن حضرت آشنا شدیم. هم‌اینک می‌خواهیم خواننده عزیز را با جایگاه و موضع او با دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آشنا سازیم؛ زیرا ابن تیمیه نه تنها در باره امیرالمؤمنین و دوستان آن حضرت موضع منفی می‌گیرد، بلکه در مقابل از دشمنان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جانبداری کرده و احیاناً از آن‌ها تمجید می‌نماید. اینک با پاره‌ای از چنین موضع‌گیری‌های ابن تیمیه آشنا می‌شویم:

ابن تیمیه و دفاع از قاتل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و خوارج

۱. ابن تیمیه در باره ای قاتل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ابن ملجم ملعون که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را بدبخت ترین این امت معرفی کرده اند، می گوید: «کسی که علی را کشت نماز می خواند، روزه می داشت و قرآن می خواند. او علی را با این عقیده کشت که خدا و رسولش کشتن علی را دوست دارند. و این کار را به گمان خودش به خاطر محبتی که به خدا و رسولش داشت انجام داد، گرچه در عقیده اش گمراه بود.»^۱
۲. باز همو می گوید: «ابن ملجم از عابدترین مردم و اهل علم بود.»^۲
- این در حالی است که در روایتی آمده است که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین فرمودند: «آیا می دانی (شقی ترین شخص در میان قوم ثمود چه کسی بود؟) امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: «قاتل ناقه ثمود.» آن گاه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا می دانی (شقی ترین فرد در میان این امت چه کسی است؟) امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: «خداوند و رسولش دانانتراند.» پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شقی ترین شخص در میان این امت آن کسی است که تورا به قتل می رساند.»^۳

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲. منهاج السنة، ج ۵، ص ۴۷.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۱۰۷۸ ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۱۸۳۴۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۸۵۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۵۹۰ و ۴۶۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۴، ح ۳۷۰۹۸ و ۳۷۱۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سیر ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴ و ۲۹۹ و ج ۹، ص ۱۳۶-۱۳۷ با ۷ سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۱۸۶۷۰؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۵؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۲۵۴، ح ۱۴۲۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۸۵ و ۵۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ الاصابه، ج ۵، ص ۸۵.

این حدیث به این معنا از امیرالمؤمنین علیه السلام، عمار، ابن عباس، ابن عمر، ابن عمرو، جابر بن سمره، ابوهریره، صهیب و عبدالله روایت شده است. همچنین این حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام ابوظفیل، سعید بن مسیب، ابوسنان یزید بن امیه، عبدالله بن سبع، صهیب، عیبه، ثعلبه بن یزید، سالم بن ابی الجعد، عمیر بن عبدالملک روایت کرده‌اند. ابن حجر در فتح الباری يك سند را خیلی خوب خوانده و در «الاصابه» این حدیث را ثابت دانسته، حاکم يك سند را به شرط بخاری و دیگری را به شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی در یکی سکوت و در دیگری موافقت کرده و هیشمی چهار سند را برخی را حسن و برخی را رجالش را ثقه دانسته و شعیب ارتووط نیز آن را حسن و البانی صحیح دانسته است، و سند عبدالرزاق از عیبه و يك سند ابن سعد از ابوظفیل غیر از سند دییگران بوده و رجال هر دو هم ثقه و هم رجال صحاح سته هستند.

۳. ابن تیمیه در رد بر این سخن: «چون مردم از علی معجزات زیادی دیدند، بنابراین این برخی از مردم (جاهل) او را خدا خواندند و علی آن‌ها را به قتل رسانید» می‌گوید: اگر روا باشد گفته شود که همانا در مورد علی ادعای خدایی شده است به خاطر وجود شبهه (چون معجزات زیاد از او دیدند بنابراین این چنین شبهه قوت گرفته که مبادا او خدا باشد). در این صورت روا خواهد بود که گفته شود: به جهت شبهه بوده است که در مورد علی ادعای کفر شده. (یعنی اگر ادعای اولی درست باشد این ادعا هم) که چون از علی گناهان زیاد صادر شده است، بنابراین آن خوارج او را کافر دانسته‌اند نیز درست خواهد بود. خوارج از آن کسانی که در مورد علی ادعای خدایی نموده‌اند هم بیشتر و هم عاقل تر و داناتر بودند... خوارج از بزرگ-

رقم ۶۳۹۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۴۱ الی ۵۴۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۶؛ صحیح البانی، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۱۰۸۸.

ترین مردم در نماز خواندن، روزه گرفتن و در قرائت قرآن بودند. آنها دارای لشکر و دیندار به دین اسلام بودند، هم باطناً و هم ظاهراً.^۱ (به مانند سلفی وهابیت امروز).

۴. باز همو می گوید: خوارج از جهت دینداری دینشان کامل تر بوده و آنها راستگو بوده و دروغ نمی گفتند.^۲

۵. باز می گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دیندارتر و پرهیزگارتر هستند. حتی از خوارج سراغ نداریم که آنها با آگاهی دروغ گفته باشند، بلکه خوارج راستگوترین مردم هستند.»^۳

۶. باز می گوید: خوارج عاقل تر و راستگوتر و پیروی آنها از حق بیشتر از رافضه است. بسیاری از امامان و مردم عادی رافضی ها منکر خدا و کافر هستند.^۴ همه این سخنان ابن تیمیه در حالی است که خوارج را رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بدترین و شقی ترین مردم روی عالم و سگان جهنم^۵ معرفی نموده اند که به مناسبت برخی از اخبار مربوط به خوارج را در گذشته ذکر کردیم.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۴۴.

۳. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۶.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۵. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۷۳۱.

ابن تیمیه و تکذیب حدیث ذلیل گشتن مخالفان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن تیمیه از کسانی که با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جنگیده‌اند دفاع نموده و می‌گوید: «شکی نیست که گروهی از سابقین مثل عمار و سهل در جنگ در کنار علی ایستاده و جنگیدند، اما آن کسانی که او را همراهی نکردند، بهتر از آن‌ها بودند. بدون تردید کسانی که علیه علی جنگیدند خار و ذلیل نشدند، بلکه برعکس یاری نصیبشان گردید. آن‌ها شهرهایی را فتح کردند و با کفار جنگیدند. لشکری که همراه معاویه جنگیدند هرگز خار و ذلیل نشدند... پس چگونه ممکن است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده باشد: «خدایا، ذلیل کن، هر کسی را که علی را خوار کرده، او را تنها بگزارد و یاری کن، هر کسی را که علی را یاری کند.» کسانی که همراه علی جنگیدند یاری نشدند. پس کجاست یاری خدا از کسانی که علی را یاری کردند؟ این مطلب و امثال آن دلیل بر کذب این حدیث است.»^۱

باز هم می‌گوید: این سخن بر خلاف واقع است. چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز حق چیزی نمی‌گوید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعایش مقبول است، در حالی که این دعا عملی نشده است. پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را نگفته است.»^۲

جواب: در پاسخ به این ادعای ابن تیمیه باید گفت:

اولاً: این ادعا که می‌گوید: «کسانی که علی را همراهی نکردند بهتر از شرکت کنندگان بودند» چنان که در گذشته هم گفته بود، مشهورترین کسانی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاری نکردند سعد بن ابی وقاص و ابن عمر هستند که این دو اگر تنها با عمار مورد بررسی قرار گیرند فاصله‌های زیادی برای نزدیک شدن به او خواهند داشت چه

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۵۹.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۱ و ۵۵.

رسد به مجموع صحابه‌ی که همراه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند. علاوه بر این هر دو ایشان از اینکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یاری نکردند پشیمان شدند که در گذشته به آن اشاره گردید. ثانیاً: حدیثی که ابن تیمیه آن را تکذیب می‌کند دنباله حدیث غدیر است که با اسانید صحیح روایت شده وبدون تردید این عبارت مستفیض است. و آن اینکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خدایا، یاری نما هر کسی را که علی را یاری کند و خوار نما هر کسی را که علی را خوار کند!».

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، زید بن ارقم، حبشی بن جناده، جابر بن عبد الله، عبد الرحمان بن ابی لیلی، سعد بن وهب، عمرو بن ضمرو و زید بن یثیع در کتب زیر روایت شده است.^۱

هیثمی با سه سند این حدیث را روایت کرده و هر سه را صحیح دانسته است و مقدسی نیز سند آن را صحیح دانسته و شعیب ارنؤوط یکی از اسانید مسند احمد را با ضمیمه اسانید دیگر صحیح دانسته است.

ثالثاً: اما در مورد اینکه می‌گوید: این حدیث عملی نشده و لشکر معاویه خوار نشدند ...» باید گفت که مثل ابن تیمیه از کجا می‌تواند درک کند که خواری و ذلت چیست و عزت و سربلندی چیست؟ چه ذلتی بالاتر از این است که انسان مردم را به سوی جهنم فراخواند و اسلام او را «بدبخت و فاجر» نام گذارد؟ گذشته از همه این‌ها اسلام به این گروه صفت «ظالم بودن» را گذاشته است. چه ذلت بالاتر از این خواهد بود؟

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹، ح ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۶۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۵۴، ح ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۵۴۲؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶، ح ۳۵۱۴، ج ۵، ص ۱۹۲، ح ۵۰۵۹؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۳۵، ح ۷۸۶؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۰۷ و ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۲۷۴، ح ۴۸۱ و ۶۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۰۷ تا ۲۳۱ (با ده سند)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ و ج ۷، ص ۳۷۰ و ۳۸۴ (با هفت سند).

اگر ارزیابی ما از عزت و سربلندی و یا خواری و ذلت، مثل ارزیابی ابن تیمیه باشد، در آن صورت چگونه آیات زیر را تفسیر خواهیم کرد؟ خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا...^۱ ما قطعاً پیامبران خود و مؤمنان را یاری می‌کنیم.»

و یا می‌فرماید: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»^۲ وعده قطعی ما برای پیامبرانمان از پیش مسلم شده است که آنها حتماً یاری شدگان هستند.»

چون از طرفی می‌دانیم که کمتر پیامبرانی بودند که به ظاهر بر دشمنان خود پیروز شده‌اند. طبق معیار ابن تیمیه از عزت و سربلندی و خواری و ذلت باید گفت که خیلی از پیامبران یاری نشده‌اند، بنابر این معنای آیات یاد شده درست نخواهد بود. مگر یهود خیلی از پیامبران را نکشتند و حضرت زکریا را بین درخت با اَره دو نیم نکردند؟ مگر لشکر اسلام در احد شکست نخورد و خداوند متعال در قرآن خبر داده که بنی اسرائیل پیامبران را به قتل می‌رساندند (بقره ۸۷ و ۹۱) و اخبار فراوان دیگر... .

برای ابن تیمیه و امثال او شاید پوشیده مانده که پیروزی، عزت و سربلندی و نبرد و شکست و خواری و ذلت دایره مدار ظاهر نیست، بلکه باطن و عاقبت کار و استقامت در راه اسلام است که مشخص می‌کند چه کسی عزیز و سربلند و پیروز شده و چه کسی خوار و ذلیل و شکست خورده است.

این که خداوند متعال می‌فرماید: پیامبران و مؤمنین قطعاً یاری خواهند شد و پیروزی نصیبشان خواهد گردید، به این معنا است که دشمنان آنها که به ظاهر

۱. سوره غافر، آیه ۵۱.

۲. سوره صافات، آیه ۱۷۱ و ۱۷۲.

پیروز شده بودند، هیچ نام و نشانی از آن‌ها باقی نخواهد ماند و در تاریخ جز به بدی از آن‌ها یاد نخواهد شد و عاقبت آن‌ها خواری و ذلت در آتش جهنم است، و در مقابل خداوند متعال مؤمنین را از گمراهی و شك و تردید حفظ کرده و در راه خود ثابت نگه می‌دارد تا خداوند متعال را با ایمان کامل ملاقات کنند، این است معنای واقعی نصرت پروردگار متعال.

مگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ یاری نشد و پیروز نگردید؟ همین که یاد آن حضرت امروزه همه جا را فرا گرفته و همه، چه شیعه و چه سنی افتخار می‌کند که پیرو مکتب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد کافی است که ادعا نماییم آن حضرت پیروز شده است. مگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ یاری نشدند؟ مگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروز نگردید؟ هرچند به ظاهر یزید امام را شکست داد و آن‌گاه که سر مبارک آن حضرت را جلویش آوردند با يك افتخار و تکبر به لب‌های مبارک آن حضرت می‌زد، ولی آیا امروزه کسی هست که این ملعون را به خوبی یاد کند؟ و در مقابل ببیند که از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ چگونه یاد می‌شود؟

خوب است در این جا سخن فخر رازی را برایتان نقل کنیم. او آن‌جا که آیه: «همانا ما به تو (ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) کوثر را عطا نمودیم»^۱ را تفسیر می‌کند، می‌گوید: «قول سوّم این است که «کوثر» به معنای فرزندان و اولاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد. گفته‌اند که این سوره در رد بر کسانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بدون فرزند دانسته و عیب می‌گرفتند نازل شده است. پس معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند برای نسل عطا خواهد فرمود که در طول زمان باقی خواهند ماند.» آن‌گاه فخر رازی می‌گوید: «و واقعاً

۱. سوره کوثر، آیه ۱.

همچنین است. بین که چقدر از اهل بیت کشته شدند. (گاهی به دست بنی امیه و گاهی به دست بنی عباس) اما با وجود آن می‌بینیم که عالم از آن‌ها پر است. ولی در مقابل از بنی امیه يك نفر هم باقی نمانده است. نگاه کن که در میان فرزندان پیامبر ﷺ چه دانشمندانی مثل باقر، صادق، کاظم، رضا علیهم‌السلام، نفس زکیه و غیره وجود دارند.^۱

دفاع ابن تیمیه از بنی امیه

باید دقت داشته باشیم که ابن تیمیه در منهاج السنه فراوان از بنی امیه دفاع کرده است. امروزه نیز وهابیت با پیروی از او از بنی امیه دفاع کرده و در فضائل آن‌ها کتاب‌های زیاد نوشته‌اند و در مقابل در طعن بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام کتاب و مقالات نوشته و پخش کرده‌اند و در حال حاضر نیز این کار را می‌کنند.

۱. ابن تیمیه بنی امیه را که دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم‌السلام هستند، مدح و تمجید نموده و در مقابل امامان اهل بیت علیهم‌السلام را تحقیر نموده و می‌گوید: بنی امیه به تمام سرزمین اسلامی حاکمیت پیدا کردند و دولت اسلامی در زمان آن‌ها عزیز بود، اما از امامان دوازده گانه اهل بیت چه عزتی برای اسلام سراغ داریم؟^۲

۲. باز هم می‌گوید: «بزرگ‌ترین چیزی که مردم از بنی امیه انتقاد و اشکال می‌کردند دو چیز بود: سخن گفتن آن‌ها در باره علی (سب و لعن امیرالمؤمنین علیه‌السلام) و دیگری به تأخیر انداختن نماز از وقتش».^۳

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۵.

۲. منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.

۳. منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۲۴۲.

۳. باز می‌گوید: «سنت و اسلام در زمان بنی امیه قوی‌تر بود تا از زمان بنی عباس؛ چون در دولت بنی عباس بسیاری از پیروان اهل بیت داخل شدند که اهل بدعت بودند.»^۱

۴. باز هم در دفاع از بنی امیه می‌گوید: «پیروان اهل بیت قرآن را چنان تحریف کرده‌اند که غیر آن‌ها این کار را نکرده است؛ مثل این سخنشان که می‌گویند: «این آیه: «ولی شما تنها خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان آوردند و ...» در حق علی نازل شده و نیز می‌گویند: «مقصود از آیه‌ای شجره لعنت شده در قرآن، بنی امیه هستند ...»^۲

جواب: اینکه بنی امیه سرزمین‌های اسلام را فتح کرده‌اند، چیزی نیست که مایه افتخار برای آن‌ها و پیروانشان باشد. بلکه با وعده و اخبار اسلام عزیز آن‌ها هیچ بهره‌ای از آن عمل خود نخواهند داشت. اکنون با برخی از این دسته اخبار آشنا خواهیم شد.

خداوند متعال اسلام را با دست فاجران نصرت می‌دهد

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

«ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر»^۳ خداوند متعال این دین را به وسیله

مرد فاجر یاری می‌دهد.

این حدیث از ابن مسعود، ابن عباس، ابو هریره، عمرو بن نعمان بن مقرن و نعمان بن مقرن روایت شده است.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. منهاج السنة، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ، ح ۳۰۶۲ و ۴۲۰۳ و ۶۶۰۶؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۱۷۸؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۲۷۸، ح ۸۸۸۳؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.

باز هم حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ان الله يؤيد هذا الدين بالاقوام لا خلاق لهم؛^۱ خداوند متعال این دین را به وسیله گروه و قوم‌هایی تأیید می‌کند که خودشان هیچ بهره‌ی از آن ندارند.»

این حدیث از ابوموسی، انس، ابوهریره و حسن بصری روایت شده و هیشمی سندش را صحیح دانسته است.

باز هم حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری فرمودند:

«ان الله ليؤيد هذا الدين برجال ما هم باهله. وفي رواية: بالرجال الفاجر؛^۲ خداوند متعال قطعاً این دین را به دست مردانی یاری می‌کند که اهل اسلام نیستند و فاجرند.»

این حدیث از عبد الله بن مسعود، عبد الله بن عمرو، ابن عمر، ابوبکر، نعمان بن عمرو و کعب بن مالک روایت شده و هیشمی دو سند آن را صحیح دانسته است. خود ابن تیمیه که می‌گوید: مردم سخن گفتن بنی امیه در باره علی را عیب می‌گرفتند، اعترافی است از او در باره‌ای اینکه بنی امیه از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به بدی یاد می‌کردند. مشهور است که آن‌ها در منبرها و در خطبه‌ها و قنوت نماز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را لعن می‌کردند. و این در حالی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند:

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۷۰، ح ۹۵۷۳؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.

۲. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۳۰۲، ج ۷، ص ۲۱۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۳، از بلال؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۳۹۳، ح ۱۶۴۹.

لا يحب عليا الا مؤمن ولا يبغضه الا منافق؛^۱ علی را جز مؤمن دوست نمی‌دارد و جز منافق او را دشمن نمی‌دارد.» بنابر این اخبار، بنی امیه و امثال آنها هیچ بهره از اعمال خوب خویش نخواهند داشت، ولی دروغگویان با نادیده گرفتن این قانون الهی فتوحات آنها را به رخ می‌کشند. اما اینکه ابن تیمیه پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را متهم به تحریف قرآن کرده و دو نمونه از تفسیر آیات ولایت و شجره ملعونه را به این عنوان که تفسیرهای دروغی از پیروان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است معرفی می‌کند، در بحث‌های گذشته یادآوری نمودیم که نزول آیه ولایت در حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد محدثان و مفسران اهل سنت مورد اتفاق است. اما اینک ببینیم مفسران در باره نزول آیه «شجره ملعونه» چه می‌گویند:

«شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه هستند

۱. رأی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنی أمية عَلَى المنابر فسَاءَ ذَلِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا هِيَ دُنْيَا أُعْطَوْهَا، فَفَرَّتْ عَيْنُهُ، وَهِيَ قَوْلُهُ: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِينَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ»، يَعْنِي بَلَاءَ لِلنَّاسِ «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ»؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (در خواب) بنی امیه را بر منبرها دیدند (که مانند میمون‌ها بالای آن می‌گردند) حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن ناراحت شدند: خداوند متعال به آن حضرت وحی فرمود که این دنیا است که برای آنها داده شده و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خوش حال شدند و این است منظور این آیه شریفه: «ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آنها را بیم داده (وانذار) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم،

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۰ و دیگران.

چیزی بر آنها نمی‌افزاید.» معنای این حدیث که شجره ملعونه را بنی امیه معرفی می‌کند از امام حسن علیه‌السلام امام حسین علیه‌السلام، ابن عباس، عایشه، عبد الله بن عمرو، یعلی بن مرّه و سعید بن مسیب روایت شده است.^۱

عن أبي هريرة: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إني أريت في منامي كأن بني الحكم بن أبي العاص ينزون على منبري كما تنزل القردة قال فما رؤي النبي صلى الله عليه وآله مستجمعا ضاحكا حتى توفي؛^۲ پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در خواب دیدند که فرزندان حکم بن ابی‌العاص مانند میمون‌ها بر منبر آن حضرت بالا می‌روند و پائین می‌آیند. حضرت بعد از آن خندان دیده نشدند تا این که از دنیا رفتند.

همیشی، بوصیری، حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته‌اند.
۲. طبری چنین نقل کرده است: بین کسی اختلاف نیست که خداوند متعال در این آیه (یعنی شجره ملعونه) بنی امیه را اراده کرده است.^۳

۳. ابو الفداء گفته است: اجماع مفسران بر این است که این آیه در حق بنی امیه نازل شده است.

دقت داشته باشید که ابن تیمیه مواردی را که خود علما و مفسرین اهل سنت مورد اتفاق گفته‌اند، تحریف قرآن نام گذاشته و پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را به

۱. تفسیر ابن ابی‌حاتم، ج ۹، ص ۱۶۸، ح ۱۳۶۹۵ و ۱۳۶۹۶؛ تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۱۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۱، ج ۸، ص ۱۸۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۴۳، ج ۴، ص ۱۱۳، شرح حال رقم ۱۷۶۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۷۲؛ در المثنور، ج ۴، ص ۱۹۱ با پنج سند؛ تفاسیر فخر رازی، قرطبی، خازن، تاریخ ابو الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۰۲.

۲. مسند ابویعلی، ج ۱۱، ص ۳۴۸، ح ۶۴۶۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۷، ح ۸۴۸۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۲۶۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵.

تحریر متهم کرده که این خود از بزرگ‌ترین اکاذیب و همچنین بزرگ‌ترین ذلت و خاری است و امروزه نیز پیروان او چشم پوشیده دروغ‌های او را تکرار می‌کنند. البته مضافاً بر آنچه گفته شد، اخبار فراوان دیگری نیز داریم که بنی امیه را به عنوان بدترین انسان‌ها معرفی می‌کند که پاره‌ای از آن را یادآور می‌شویم:

بنی امیه ملعون از لسان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند

۱. عن عبد الرحمن بن عوف قال: كان لا يولد لأحد مولود إلا أتى به النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدعا له فأدخل عليه مروان بن الحكم فقال: هو الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون؛^۱ هر مولودی که به دنیا می‌آمد آن را به نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بردند و حضرت برای وی دعا می‌کردند. وقتی مروان را آوردند حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: او (مروان) ملعون فرزند ملعون است. حاکم تمام اسانید را و ابن حجر برخی سند آن را صحیح دانسته‌اند و ذهبی یکی را منقطع و در دو مورد سکوت کرده است.

۲. ابوبرزه می‌گوید: «كان أبغض الأحياء إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنو أمية وبنو

حنيفة وثقيف؛ مبعوض‌ترین زنده‌ها نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنی امیه و ... بودند.»^۲

این حدیث را ابوبرزه و عمران بن حصین روایت کرده‌اند، حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۷۵ و ۸۴۷۶ و ۸۴۷۷ و ۸۴۸۳ و ۸۴۸۴ و ۸۴۸۵؛ فتح

الباری، ج ۱۳، ص ۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۷۲.

۲. مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۱۷، ح ۷۴۲۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۱۹۷۹۰؛ معجم الکبیر،

ج ۱۸، ص ۲۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۷۱.

۳. ... وشر قبائل العرب بنو أمية، وبنو حنیفة، وثقیف؛^۱ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: بدترین قبیله‌های عرب بنی امیه و ... هستند. رجال این سند رجال صحیح هستند و بصیری سند آن را حسن دانسته است.

۴. قال أبو سعید الخدری: قال رسول الله ﷺ: إن أهل بيتي سيلقون من بعدي من أمتي قتلا و تشريدا و إن أشد قومنا لنا بغضا بنو أمية و بنو المغيرة و بنو مخزوم؛^۲ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همانا اهل بیتم به زودی بعد از من با قتل و سختی مواجه می‌شوند و همانا شدیدترین قوم ما در دشمنی با ما بنی امیه و ... هستند. حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی سکوت کرده است.

۵. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

إذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلا اتخذوا مال الله دولا و دین الله دغلا و عباد الله خولا؛^۳ وقتی بنی ابوالعاص به سی نفر برسند بیت المال را دست به

۱. مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۹۸، ح ۶۸۲۰؛ تحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة، ج ۸، ص ۲۸،

ح ۷۵۲۲؛ البداية و النهایه، ج ۶، ص ۲۶۴؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۹۹، ح ۳۸۳۷۴ به نقل از زهری.

۲. مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۱۷، ح ۷۴۲۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۰، ح ۱۹۷۹۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۰۵؛ مسند احمد، ج ۸، ص ۸۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۶۹، ح ۳۱۰۷۴.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰، ح ۱۱۷۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۶ و ۵۲۷، ح ۸۴۷۸ الی ۸۴۸۰؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۷، ص ۴۴۵، ح ۲۸۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۱؛ کنز العمال، ح ۳۲۰۵۵ تا ۳۱۰۵۹؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۷۴۴ و دیگران.

دست یکدیگر می کنند و دین خدا را به بازی گرفته و بندگان خدا را غلام خود قرار می دهند.»

این حدیث از ابوذر، ابوسعید خدری، ابوهریره، معاویه و ابن عباس روایت شده است. حاکم و ذهبی سند روایت ابوذر را والبانی و بوصیری سند روایت ابوهریره را به شرط مسلم صحیح دانسته اند.

۶. عن علي في قوله عز و جل: ﴿و أحلوا قومهم دار البوار﴾ قال: هم الأفجران من قريش بنو أمية وبنو المغيرة فأما بنو المغيرة فقد قطع الله دابرههم يوم بدر و أما بنو أمية فمتعوا إلى حين؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این آیه شریفه که «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را کفران کردند و قوم خود را به سوی نیستی و نابودی کشاندند» فرمودند: آنها دو فاجر از قریش هستند: بنی امیه و بنی مغیره. خداوند ریشه بنی مغیره را قطع کرده و آنها را در روز بدر از بین برد. اما بنی امیه تا به حال نیز بهرمنند هستند.^۱ حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۷. عمار بن أبي عمار أنه سمع أبا هريرة يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: هلاك هذه الأمة على يدي أغيلة من قريش؛^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هلاک این امت با دست و وسیله غلامانی از قریش (بنی امیه) خواهد

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۱۰۷۴۸؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۳، ص ۴۹۹، رقم ۱۶۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۸۴۷۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص با چندین سند؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۴۴۵۳ الی ۴۴۵۷.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۲۵، ح ۳۳۴۳ و ۳۳۴۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۳۵ با سه سند؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۴۴۵۳ الی ۴۴۵۷.

بود. این حدیث از ابوهریره و انس روایت شده، حاکم و شعیب ارنؤوط سند آن را صحیح دانسته‌اند.

ملاحظه کردید که اسلام بنی امیه را چگونه معرفی کرده است، ولی با این وجود ابن تیمیه و وهابیت با تمام توان از این دشمنان اسلام و مسلمین دفاع می‌کنند و چنان که خواهد آمد در فضائل آن‌ها کتاب‌ها نیز نوشته‌اند.

مجموع این اخبار برای مسلمین چنین پیام می‌دهد که انسان تا زمانی که اعتقاد و ایمان خود را سالم نکند اعمال خیر او نفعی برایش نخواهد داشت. ولی شما ملاحظه می‌کنید که ابن تیمیه و وهابی‌ها به جای درس عبرت گرفتن از این قانون و پیام اسلام، از باطل که بنی امیه هستند دفاع می‌کنند و با حق که امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام هستند دشمنی می‌ورزند. چه خاری و ذلتی برای این‌ها بزرگ‌تر از این خواهد بود!

ابن تیمیه و حدیث لعن معاویه

ابن تیمیه می‌گوید: «اما حدیثی که در آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معاویه را لعنت کرده و امر به کشتن او زمانی که در منبر آن حضرت دیده شود داده باشد، این حدیث در هیچ يك از کتب اسلامی وجود ندارد. این حدیث نزد آگاهان به حدیث دروغ و ساخته شده است ... از جمله چیزهایی که دروغ بودن این حدیث را بیان می‌کند اینکه به اتفاق مسلمانان کسانی به منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشستند که معاویه بهتر از آن‌ها بود. بنا بر این اگر صرف بر منبر نشستن سب کشته شدن شود، پس لازم بود که همه‌ای آن‌ها کشته شوند ...»^۱

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۳۷۸ و ۳۸۰.

جواب: برای پاسخ به این گفته‌های ابن تیمیه توجه خواننده را به احادیث و اخبار زیر جلب می‌نمایم:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ يَخْطُبُ عَلَى الْمَنْبَرِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ؛ يَا مَبْرُكُ أَيْمَرِكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْا: «هَرَّ وَقْتُ مَعَاوِيَةَ رَأَى بَرْمَنِيْرَمَ دَرِيْدَ اَوْ رَأَى بَكْشِيْدَ»^۱

این حدیث از عبد الله بن مسعود، ابوسعید خدری، جابر و حسن بصری روایت شده و از حسن بصری چهار نفر این خبر را روایت کرده‌اند.

این حدیث دارای چندین سند صحیح است. احمد و دیگران در خبر حسن مصری عمرو بن عبید را متهم کرده‌اند حال آن که در روایت بلاذری اسماعیل و اعمش آن را از حسن بصری روایت کرده‌اند و خود احمد در روایت دومش از یونس از حسن بصری روایت کرده است. سیوطی ادعای برخی دوست‌داران معاویه را که این حدیث را موضوع خوانده‌اند رد کرده و گفته است: منظور از معاویه در این حدیث معاویه بن تابوت است. پس در صدور این حدیث شریف از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هیچ شکی نیست، زیرا این حدیث از ابن مسعود و ابوسعید خدری نیز سند صحیح دارد.

همچنین حدیث صحیح زیر نیز آن را تأیید می‌کند.

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶ (با ۴ سند صحیح)؛ علل و معرفة الرجال احمد، ج ۱، ص ۴۰۶، رقم ۸۴۲ و ج ۲، ص ۴۱۴، رقم ۲۸۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ المجروحین ابن جبان، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۵۰ و ج ۲، ص ۱۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۵ تا ۱۵۸ (با ۱۰ سند)؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۹۵ و ج ۷، ص ۲۸۴ و ج ۸، ص ۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۱۹ (با ۱۵ سند).

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اذا بويع للخليفين فاقتلوا الآخر منهما؛^۱ هر گاه بر دو خلیفه بیعت شد، دومی را بکشید.»

این حدیث از ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابو هریره، انس، ابن زبیر و عایشه روایت شده است.

حدیث مذکور پیام بزرگی دارد و تکلیف و جایگاه کسانی را که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را یاری نکردند روشن کرده است. همچنین این حدیث جوابی است بر آن ادعای ابن تیمیه که می‌گفت: «این جنگ نه واجب بود و نه مستحب.»

۳. سمعت أبا برزة قال: كنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في سفر فسمع رجلين يتغنيان وأحدهما يجيب الآخر وهو يقول: (لا يزال حواري تلوح عظامه ... زوى الحرب عنه أن يجن فيقبرا) فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انظروا من هما قال فقالوا: معاويه و عمرو. قال فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللهم أركسهما ركسا ودعهما إلى النار دعا؛^۲ همراه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر بودیم و حضرت شنید

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، ح ۱۸۵۳؛ مسند ابوعوانه، ج ۴، ص ۴۱۱، ح ۷۱۳۳؛ مسند شهاب، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۷۶۶؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۴۴، ح ۲۷۴۳، ج ۴، ص ۱۶۹، ح ۳۸۸۵؛ معجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۱۴، ح ۷۱۰؛ سنن دارقطنی، ج ۷، ص ۵۲، ج ۹، ص ۲۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲۶۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۵۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۵۵.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۳۷۷۲۰؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۰۳ و ۳۱۰، ح ۳۸۴۱ و ۳۸۵۵؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱۳، ص ۴۳۰، ح ۷۴۳۶؛ معجم الاوسط، ج ۷، ص ۱۳۱، ح ۷۰۸۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۸، ح ۱۰۹۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱، (با دو سند)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۳۲، ج ۶، ص ۱۳۱. مطالب العالیه ابن حجر، ج ۷، ص ۴۵۴، ح ۲۶۸۳؛ ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۴۲۹۰ و ۴۲۹۱.

که دو نفر غنا می خوانند. فرمودند: ببینید چه کسانی هستند: گفتند: معاویه و عمرو هستند. حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خدایا، آن دو را نابود گردان و به آتش جهنم بیفکن.»

این حدیث از ابن عباس، ابوبرزه، مطلب بن ربیع و شقران روایت شده است. این حدیث دارای سند صحیح است و سیوطی نیز ادعای ابن جوزی را که آن را موضوع دانسته رد کرده است. ذهبی در هر دو مورد آن را منکر دانسته و از این نیز استفاده می شود که سند این خبر نزد او صحیح بوده است.

۴. ن عبد الله بن عمرو بن العاص قال: كنت عند النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقال: يطلع عليكم من هذا الفج رجل يموت على غير ملتي، قال: وكنت تركت أبي قد وضع له وضوء، فكنت كحابس البول مخافة أن يجيء، قال: فطلع معاوية فقال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: هو هذا؛ باری پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شخصی از امت هم اینک از این راه بر ما داخل می شود که قیامت در حالی که در غیر دین من است محشور می شود.» سپس دیدیم که معاویه داخل شد و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آن مرد این است. ^۱ بلاذری این حدیث را با دو سند صحیح روایت کرده و هیشمی نیز آن را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، ولی به جای معاویه فلان قرار داده است.

۵. عن سفينة مولى أم سلمة أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كان جالسا فمر أبو سفیان على بغير ومعه معاوية وأخ له أحدهما يوقود البعير والآخر يسوقه، فقال

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۲۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، (با دو سند صحیح)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۵، ص ۲۴۳.

رسول الله ﷺ: لعن الله الحامل والمحمول والقائد والسائق؛^۱ پیامبر اکرم ﷺ ابوسفیان را که بر الاغ سوار بود و معاویه را که آن را می کشید و برادرش یزید را که آن را می راند دیدند و فرمودند: «خدایا، کسی را که الاغ را می کشد و آن کسی را که بر آن سوار است و آن کسی را که الاغ را می راند هر سه را لعنت فرما.»

هیثمی سند این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث از امام حسن عسکری^{علیه السلام} و سفینه با سند صحیح وارد شده است.

۶. بنا بر نقل طبری، مأمون عباسی ضمن بخشی از نامه خود در مورد لعن معاویه نوشته است: در حدیث مشهور وارد شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: عن سالم بن أبي الجعد قال، قال رسول الله ﷺ: معاوية في تابوت مقفل عليه في جهنم؛^۲ «معاویه در تابوتی از آتش در پست‌ترین طبقه جهنم قرار گرفته و از آن جا چنین فریاد خواهد زد: «ای خدای پرمهر، ای خدا نعمت بخش ...». بلاذری این خبر را از سالم بن ابی جعد که از تابعین و از رجال صحاح سته است با سند صحیح روایت کرده است.

۷. در حدیثی پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«اولین کسی که ستم را تغییر می دهد مردی از بنی امیه است.»^۳

۱. مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۶، ح ۳۸۳۹؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳.
 ۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۱.
 ۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۵۳.

ابن فرحان می گوید: «البانی این حدیث را صحیح دانسته و مقصود از این حدیث را معاویه دانسته است.»^۱

در باره معاویه اخبار فراوان دیگر وارد شده که برای آشنایی با آن وسیره معاویه به کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مراجعه شود.

دلایل ناصبی بودن ابن تیمیه

در میان دانشمندان اهل سنت فراوان هستند کسانی که بر ناصبی بودن ابن تیمیه تصریح نموده اند.

برخی از دانشمندان وهابی که از وهابیت دست کشیده اند می گویند: با خواندن «منهاج السنه» ابن تیمیه ما نسبت به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نفرت پیدا می کردیم و جنگ های او و بیعت نکردنش بر ابوبکر را محکوم می کردیم و ...

اینک ما اولاً به سخنان خود او که دلالت بر ناصبی بودنش می کند اشاره کرده و سپس برخی از سخنان علمای اهل سنت را ذکر خواهیم کرد.
ابن تیمیه می گوید:

«فإن علياً قاتل علي الولاية و قتل بسبب ذلك خلق كثير و لم يحصل في ولايته لا قتال للكفار ولا فتح لبلادهم ولا كان المسلمون في زيادة خيراً؛ همانا علی برای ریاست جنگید و به خاطر آن خلق زیادی کشته شدند. در زمان خلافت علی نه با کفار جنگیده شد و نه سرزمینی فتح گردید و نه خیری برای مسلمانان اضافه شد.»

۱. قرائة فی کتب العقاید، ص ۷۸؛ احادیث صحیحه البانی، ح ۱۷۴۹، که آن را حسن و خوب دانسته است.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۱۹۱.

باز همو می‌گوید: «کشتن انسان فساد کاری است و هر که به خاطر اطاعت از خودش مردم را بکشد، خواستار برتری جوی و فساد در زمین است. و این حال فرعون است که خدا می‌فرماید: «این است خانه‌ای آخرت که ما آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار علو و فساد نیستند ...»^۱

آن‌گاه جای دیگر می‌گوید:

وعلى يقاتل ليطاع ويتصرف فى النفوس والأموال فكيف يجعل هذا قتالا
على الدين؛^۲ علی برای این جنگید که دیگران از او اطاعت کنند و بر مال و نفس مردم مسلط شود. پس چگونه می‌شود جنگ او را جنگ برای دین دانست.

باز هم ابن تیمیه می‌گوید:

«وعلى إنما قاتل لأن يكون له العلو فى الأرض إنه إنما قاتل ليطاع هو؛^۳
علی تنها برای این جنگید که در زمین برتری جوید و فقط برای این جنگید که تنها از او اطاعت شود.»

یادآور می‌شویم که امروزه وهابی‌ها برای فریب مردم می‌گویند: «ابن تیمیه این سخنان را از زبان ناصبی‌ها نقل کرده است، نه اینکه نظر و عقیده خودش باشد. و این سخن بی‌اساس و فریب‌آشکار است و خیلی از وهابی‌ها نیز امروزه روحیه دشمنی با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را با مطالعه این سخنان ابن تیمیه و امثالش در قلبشان جا داده‌اند. گرچه آن‌ها بدینی خود نسبت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را در بین مردم مخفی می‌کنند، ولی گاهی در خلال سخنانشان آن را آشکار نیز می‌سازند. در این سه

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۰۰.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۲۹.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۰۰.

مورد که ما آوردیم تنها در يك مورد ابتدا ابن تیمیه از زبان ناصبی‌ها مطلب نقل کرده و بعد نظر خودش را گفته است و دو مورد دیگرش نظر و اعتقاد خود اوست و هیچ ربطی به دیگران ندارد. بنابر این باید به این حقیقت توجه داشته باشیم. البته بسیاری از سخنان دیگر او نیز به روشنی ناصبی بودن او را روشن می‌کند که با برخی از آن‌ها در این کتاب آشنا شدید.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «برخی از مردم، ابن تیمیه را به خاطر نسبت‌های ناروایی که به علی داده است منافق دانسته‌اند؛ به مانند اینکه ابن تیمیه گفته است: «... إنه كان مخذولا حيشما توجه وأنه حاول الخلافة مرارا فلم ينلها وإنما قاتل للرئاسة لا للديانة ولقوله: إنه كان يحب الرئاسة...^۱» علی به هر جا روی آورد خوار گشت بارها سعی کرد خلافت را به دست آورد، ولی موفق نشد و علی تنها به خاطر ریاست جنگید نه برای دین علی ریاست را دوست داشت.»

باز ابن حجر می‌گوید: «در این حدیث (حدیث عمار را گروه ظالم می‌کشد) نشانه نبوت و فضیلت آشکار برای علی و عمار است و ردی است بر ناصبی‌ها که گمان می‌کنند «علی در جنگ‌هایش در راه حق نبود.»^۲

این بیان روشنی است در ناصبی بودن ابن تیمیه از زبان ابن حجر؛ زیرا او از کسانی است که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فراوان به خاطر جنگ‌جمل و صفین طعنه می‌زند. شوکانی که از شخصیت‌های مورد احترام و اعتنای وهابیان است و خود نیز از وهابیت محسوب می‌شود، می‌گوید:

۱. درر الكامنة ابن حجر، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۸۰، ح ۶۱، ج ۸، ص ۲۱۰، ح ۳۷.

«کتاب المنهاج فی الرد علی الروافض فی غایة الحسن لولا أنه بالغ فی الدفع حتی وقعت له عبارات والفاظ فیها بعض التحامل وقد نسبه بعضهم الی طلب الملك لأنه کان یلهج بذكر ابن تومرت ونظرائه فكان ذلك مولدا لطول سجنه؛ ۱ کتاب «منهاج» ابن تیمیه در رد بر شیعه در نهایت خوبی است، مگر این که او در هنگام رد مبانی شیعه زیادروی کرده است و زیادروی او منجر به جسارت (نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ) گردیده است. و همانا برخی از علما گفته‌اند که او سودای سلطنت در سر داشت؛ زیرا همواره از ابن تومرت و امثالش یاد می‌کرد و این سبب طولانی شدن مدت حبس او در زندان شد.»

ابن حجر نیز می‌گوید: گروهی از علما گفته‌اند که او در فکر رسیدن و در طلب امامت کبری بود و او همواره ابن تومرت را یاد می‌کرد و این سبب طولانی شدن مدت حبس او در زندان شد. (الدرر الکامنة ابن حجر، ج ۱، ص ۵۰.)

ابن تومرت از علمای بزرگ بوده و مردم اطرافش جمع شدند. او برای رسیدن به ریاست و سلطنت ادعای مهدویت نمود. ذهبی در مورد او می‌گوید:

شیخ امام، فقیه اصولی زاهد، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت البربري. در مغرب خروج نمود و ادعا کرد که او امام معصوم مهدی (موعود) است. او طالب ریاست بود. خیلی اهل امر به معروف و نهی از منکر بود. اتباع خود را موحدین و مخالفانش را مجسمه‌نماید و کشتن مخالفانش را جائز دانست. او زندگی ساده داشت و فقیر و قانع بود. در خوردن و نکاح و مال هیچ لذتی نداشت (اهل لذت بردن از این چیزها نبود) و نه در چیزهای دیگر جز ریاست تا این که خدا را

۱. بدر الطالع شوکانی، ج ۱، ص ۶۴، شرح حال ابن تیمیه.

ملاقات کرد. لکن او والله برای رسیدن به ریاست به کشتار و خونریزی داخل شد و به این کارها دست زد.^۱

این مختصری از شرح حال ابن تومرت است و قطعاً حال دو رهبر وهابیت ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بهتر از ابن تومرت نخواهند بود. و این هم حال ابن تیمیه است که امروزه وهابیت به علم و حافظه‌ای قوی او می‌بالند. افرادی که علم بدون عمل و تزکیه نفس داشته‌اند احوالشان این گونه بوده و هست. شما توجه دارید که ابن حجر و به خصوص شوکانی که خود از وهابیت است هم این نسبت را رد و انکار نکرده‌اند و هم سبب طولانی شدن ماندگاری او در زندان را همین ریاست طلبی ابن تیمیه دانسته‌اند. پس این مطلب از نظر ابن حجر و شوکانی عین واقعیت بوده و ابن حجر در ادامه این سخن مطالبی ذکر کرده که از آن نیز تصریح او به این مطلب استفاده می‌شود.

علامه کوثری حنفی می‌گوید: «در سخنان ابن تیمیه نشانه‌ای بغض و دشمنی‌اش با علی آشکار است.»^۲

عبدالله غماری شافعی می‌گوید: «علمای زمانش ابن تیمیه را به خاطر گمراهی‌اش از علی منافق خوانده‌اند.»^۳

احمد بن محمد بن صدیق غماری می‌گوید: «دشمنی ابن تیمیه او را به جایی رسانده که به جرعت از روی نادانی و ذلت و نفاق خیلی آشکار گفته است: «در فضیلت علی هیچ حدیث صحیح نیست و آنچه در صحیحین روایت شده برای علی هیچ گونه فضل و برتری-»

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، شرح رقم ۳۱۸.

۲. الحاوی فی سیرة الطحاوی، ص ۲۶.

۳. الرسائل الغمارية، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

ای را بر دیگران ثابت نمی‌کند. ابن تیمیه در باره‌ای علی و خاندانش سخنانی گفته که دلالت می‌کند او بر اساس حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «علی را کسی غیر از مؤمن دوست نمی‌دارد و کسی غیر از منافق او را دشمن نمی‌دارد» رأس ورهبر منافقان در زمانش بوده و به این خاطر علمای زمانش نیز به منافق بودن او حکم کرده‌اند... چگونه او منافق نباشد؟ او کسی است که سخنان زشت در حق سرور زنان اهل بهشت فاطمه و شوهرش برادر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته است. او در باره‌ای آن‌ها گفته: «همانا در فاطمه نشانه‌های از صفات منافقان است که خدا در باره‌ای آن‌ها فرموده: «اگر (مال دنیا) به آن‌ها داده شود راضی می‌شوند و اگر داده نشود غضبناک می‌شوند.» ابن تیمیه که خدا او را لعنت کند گفته است: «فاطمه همین گونه کرد، وقتی که ابو بکر میراث پدرش را به او نداد.»^۱ اما در باره‌ای علی گفته است: «او در کودکی مسلمان شد و اسلام کودک قبول نیست. علی در هفده مسأله با قرآن مخالفت کرده. به هر جا رو کرده آن جا را خوار کرده. او ریاست را دوست داشت و به خاطر ریاست می‌جنگید، نه به خاطر دین. چهارمین خلیفه بودن او مورد اتفاق اهل سنت نیست.» ابن تیمیه رهبر گمراهان و کتاب‌هایش کتاب‌های گمراه کننده است.»^۲ (البته تك

تك این سخنان غماری در کتاب «منهاج السنه» موجود است.)

غماری از علمای شافعی و تحصیل کرده‌ای الازهر مصر است که شرح حالش در کتاب (الاعلام زر کلی، ج ۱، ص ۲۵۳) موجود است.

۱. ابن تیمیه عین این سخن را که غماری و سقاف به آن اشاره کرده‌اند و خیلی از سخنان زشت و ناروای دیگر را در حق حضرت فاطمه زهرا و همچنین حضرت علی عَلِيٌّ در کتاب «منهاج السنه» اش، ج ۴، ص ۲۴۴ تا ۲۵۸، به زبان آورده است. حصنی دمشقی نیز این سخن را از ابن تیمیه نقل کرده است که در آینده خواهد آمد.

۲. البرهان الجلی احمد غماری، ص ۳۵.

حسن بن علی سقاف شافعی (که از علمای معاصر است) می گوید: «ابن تیمیه کسی است که پیروانش او را شیخ الاسلام می نامند و گروهی نیز به سخنانش استدلال می کنند، در حالی که وی ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه نسبت نفاق داده است.»^۱

حسن بن فرحان از علمای وهابی معاصر عربستان می گوید: ابن تیمیه کسی است که دشمنی اهل بیت و ناصبی گری در او به حدی است که جوینده با انصاف نمی تواند آن را انکار کند. ناصبی گری در او شهرت یافت و کتاب هایش نیز به این حقیقت گواهی می دهند.^۲

باز هم ابن فرحان می گوید: «در زمان های اول (زمان بنی امیه و بنی عباس) دشمنی با اهل بیت در اوج قرار داشت. سپس در زمان تابعی تابعین با وجود قتل نسائی تا حدی کمرنگ شد و حتی نزدیک بود ناصبی گری و دشمنی با اهل بیت در شام نیز به پایان برسد که به ناگاه از جای ابن تیمیه پیدا شد. ابن تیمیه در اول قرن هشتم در بسیاری از سخنان و نوشتارش دو باره ناصبی گری را زنده کرد که آخرین این نوشته هایش کتاب «منهاج السنة» است که آن را با فکرهای شامی با حمله به علی و حمایت های باطل از معاویه پر کرده و با دهان پر می گوید: «این است عقیده اهل سنت و جماعت.»^۳

باز ابن فرحان می گوید: «ابن تیمیه در زمان خودش به دشمنی علی معروف شد. مخالفان او از علمای معاصرش او را متهم به نفاق کردند که (به نظر من) در این حکمشان خطا کردند. و به ناصبی بودن نیز متهم کردند که در بسیاری از آن درست و صحیح حکم کردند. و این هم به خاطر چنین سخنان ابن تیمیه که در باره علی گفته است: «همانا علی به خاطر ریاست جنگید، نه به خاطر دین. اسلام علی به خاطر خردسالی اش مورد شك است.

۱. التنبیه و الرد، ص ۷.

۲. قرائة فی کتب العقاید، ص ۶۴.

۳. قرائة فی کتاب العقاید، ص ۶۵.

همانا اسلام معاویه و یزید نیز به تواتر بزرگ‌تر از اسلام علی ثابت شده است. علی خوار شد. و به مانند این از سخنان زشتی که از او در کتاب «منهاج السنة» اش باقی مانده است. و اگر این سخنان نشانه‌ای نصب و ناصبی‌گری نباشد، پس در دنیا ناصبی‌ای نخواهد بود.»^۱

باز ابن فرحان می‌گوید: «(در مورد) ابن تیمیه با وجود فضل و علمش باید دانست که او اهل شام است و اهل شام دشمن علی و دوست معاویه بودند. و این روش تا زمان‌های بعد باقی ماند ... ما به جایگاه علم و حمایت‌های ابن تیمیه از اسلام (با زبان و وجودش) جاهل نیستیم، ولی کاملاً می‌دانیم که او در همین حال منحرف از علی و خاندانش بود. او با تمام توانش تلاش کرده بر ضد علی و اصحابش استدلال کند و با سختی احادیثی را که در فضائل علی خیلی قوی است تضعیف کند، با اینکه به احادیث ضعیف در فضائل سه خلیفه اول، بلکه در فضیلت معاویه استدلال و آن‌ها را قبول کرده است. و این دلیل پیروی او از هوا و هوس است.»^۲

این برخی از اعترافات و تصریح علمای اهل سنت بر دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و ناصبی بودن اوست. در آینده نیز ضمن آشنایی با سخنان علمای معاصر ابن تیمیه بیشتر با جایگاه او آشنا خواهیم شد.

۱. قرائة فی کتب العقاید، ص ۱۷۶.

۲. الصحبة و الصحابة ابن فرحان، ص ۲۴۲.

فصل دوم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه چنان که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان تند و زشت گفته، در باره ما بقی اهل بیت علیهم السلام نیز سخنان تند فراوان دارد و حتی برای بی اساس جلوه دادن جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام به خود اجازه داده تا به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز اهانت کند. اکنون در این بخش ما تنها برخی از سخنان و نظرات او را ذکر کرده و با واقعیت آن آشنا خواهیم شد.

ابن تیمیه و توهین به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند متعال در آیات قرآن کریم به مانند آیات تطهیر، مودت و آیات دیگر برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خصوصیات را بر می شمارد که از آن برتری اهل بیت علیهم السلام بر دیگران به روشنی استفاده می شود. اما متأسفانه ابن تیمیه برتر دانستن اهل بیت علیهم السلام را که ریشه در قرآن و سنت دارد از آثار زمان جاهلیت می داند و می گوید:

«إن فكرة تقديم آل الرسول هي من أثر الجاهلية في تقديم أهل بيت الرؤساء؛^۱ تفکر مقدم و برتر داشتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از آثار زمان جاهلیت است که خاندان رؤسای خود را مقدم می داشتند.»

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۲۶۹.

امت اسلامی و وهابیت در نمازهای خود بر اهل بیت علیهم‌السلام صلوات می‌فرستند و دوستی آن‌ها را واجب می‌دانند، آیا این را از مردم زمان جاهلیت اخذ کرده‌اند!؟

روشن است که در هر زمانی مردم هوسران به خاطر چاپلوسی چنین کاری را انجام می‌دادند، یعنی خاندان بزرگان خود را بزرگ شمرده، تعظیم می‌کردند، ولی آن هیچ ربطی به برتر دانستن اهل بیت علیهم‌السلام ندارد. یعنی چنین نیست که هر جا مسأله‌ای برتر قرار دادن و یا برگزیدن خاندان پیامبری پیش آید این کار سرچشمه در همان روش نادرست داشته باشد. مثلاً می‌دانیم که یکی از عادات و روش‌ها در قدیم (و امروز در بعضی از جامعه) این بوده است که حاکم و یا پادشاه وقتی وفات می‌کرد، فرزندانش نسل به نسل تخت پادشاهی را از او به ارث می‌بردند (چنان‌که امروز حکومت عربستان سعودی که پیرو ابن تیمیه کذاب هستند، چنین است). و این یک روش نادرست است. و از سوی دیگر برای کسی پوشیده نیست که سلسله پیامبران نیز از یک نسل بوده و غالباً پیامبر بعدی فرزند پیامبر پیشین بوده است. و البته این کار بدون علت و حکمت نبوده است.

آیا در این جا هم منطق ابن تیمیه و امثال او چنین است؟ آیا می‌توانند بگویند که برگزیدن فرزند پیامبر پیشین برای پیامبری، از آثار زمان جاهلیت و به مانند به ارث بردن تخت پادشاهی (امروز در عربستان) از پدر است؟

ابن تیمیه و مسأله برتری اهل بیت علیهم‌السلام

باید توجه داشت که بزرگ داشتن اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بدون تردید به این خاطر است که اسلام و قرآن آن‌ها را برتر معرفی کرده و قرآن و احادیث فراوان بر

امت اسلامی دوستی آن‌ها را واجب گردانده است نه اینکه فقط به این خاطر باشد که از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

اینکه امت اسلامی با اتفاق در نمازهای خود بر خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صلوات می‌فرستند آیا این برگرفته از آثار جاهلیت است! آیا ممکن است در این امت افرادی برتر از اهل بیت علیهم السلام باشند، ولی قرآن صلوات بر غیر آن‌ها را فرض کرده باشد! همچنین قرآن در آیه‌ای مودت که خواهد آمد، محبت اهل بیت علیهم السلام را واجب قرار داده است. اگر افرادی از این امت برتر از اهل بیت علیهم السلام بودند، قطعاً قرآن محبت آن‌ها را واجب قرار می‌داد، نه اهل بیت علیهم السلام را. آیا در این که خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برترین این امت هستند، به چیزی روشن‌تر از این آیات نیاز است! همچنین آیات تطهیر و مباحله نیز بیانگر این واقعیت است، ولی این تیمیه حاضر است به خاطر رد و انکار احادیث فضائل اهل بیت به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توهین کند، اما به هیچ فضلی از فضائل اهل بیت علیهم السلام اعتراف نکند.

اکاذیب ابن تیمیه در مسأله برترین امت

ابن تیمیه سعی کرده است تا حضرات ابوبکر و عمر را برترین این امت معرفی کند و به این خاطر دروغ‌های گوناگون از خود به جای گذاشته است. او می‌گوید:

«فإن أهل العلم متفقون على أن أبا بكر وعمر أعلم من سائر الصحابة وأعظم طاعة لله ورسوله من سائرهم وأولى بمعرفة الحق واتباعه منهم؛^۱ اهل

۱ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷.

علم اتفاق دارند بر این که ابوبکر و عمر از دیگر صحابه داناتر هستند و همچنین در طاعت خدا و پیامبرش از دیگران مقام بزرگ‌تر دارند و به معرفت حق و پیروی از آن سزاوارتر از دیگر صحابه هستند.

و باز می‌گوید:

«وقد ثبت بالنقل المتواتر الصحيح عن النبي ﷺ أنه قال: خير هذه الأمة بعد نبينا أبو بكر ثم عمر روى ذلك عنه من نحو ثمانين وجها؛^۱ به نقل متواتر صحیح ثابت شده که پیامبر ﷺ فرمود: بهترین این امت پس از پیامبرش ابوبکر، سپس عمر است و این از پیامبر ﷺ از حدود هشتاد وجه روایت شده است.»

توجه کنید که چقدر راحت چنین دروغ‌های بزرگ را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت می‌دهد. این حدیث که ابن تیمیه ادعای تواتر آن را کرد تنها با يك سند ابن عساکر آن را از انس روایت کرده و سندش نیز ضعیف است.^۲ و این حدیث را ما جای دیگر از پیامبر اکرم ﷺ پیدا نکردیم. ابن تیمیه که متواترترین حدیث اسلامی یعنی حدیث غدیر را انکار می‌کند، به دروغ به پیامبر اکرم ﷺ چنین حدیثی را نسبت می‌دهد و ادعا می‌کند که این حدیث از هشتاد وجه از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است.

همچنین ابن تیمیه می‌گوید:

از علی از وجوه بسیار ثابت شده که گفت: کسی را به نزد من بیاورند که مرا به ابوبکر و عمر برتری دهد او را حد مفتری خواهم زد. و فقط مردم در باره‌ی عثمان

۱ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷ و ج ۳۵، ص ۱۲۴.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۳، ص ۵۷.

وعلی اختلاف داشتند، ولی تقدیم عثمان بر علی با اتفاق سابقین ثابت شده و با بیعت اختیاری او بر عثمان پس از شورای عمر.^۱

در موضوع برتری شما توجه کنید که مگر ابوبکر و عمر چه صفات خوبی داشته‌اند و چه ویژگی از خود در تاریخ بر جای گذاشته‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی را گفته باشند؟! مگر از امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نشده است که از فرار آن‌ها در خبیر خبر داده‌اند؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد فراوان آن‌ها را از فتوهای غلط باز نداشته‌اند؟! آیا عمر بن خطاب گفته است که «اگر علی نبود من هلاک می‌شدم» و یا امیرالمؤمنین چنین سخنی را گفته‌اند؟! اگر امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی را گفته‌اند، پس چرا به ابوبکر بیعت نکرده‌اند، و چرا بدون حضور و آگاه‌سازی آن دو، حضرت زهرا را دفن کرده‌اند، و چرا بر خلیفه قرار دادن عمر بن خطاب توسط ابوبکر اعتراض کرده‌اند، و زمانی که خواستند پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر صلح کنند شرط قرار داده‌اند که ابوبکر تنها حاضر شود، چون از حضور عمر کراهت داشته‌اند، و چگونه خود را سزاوارتر بر خلافت از آن دو دانسته‌اند، و نمونه‌های فراوان دیگر که همگی شهادت می‌دهد، این گونه سخنان اکاذیب بزرگ هستند!

همچنین دلیل و ملاک اهل سنت در برتری ترتیب خلافت است و حال آن که در سقیفه ابوبکر گفت: به یکی از این دو، عمر یا ابوعبیده بیعت کنید.^۲ و ابوبکر به ابوعبیده گفت: می‌خواهی با تو بیعت کنم.^۳ و عمر بن خطاب به ابوعبیده گفت:

۱. مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲. صحیح بخاری، ح ۳۶۶۸، کتاب الفضائل، باب فضائل ابوبکر، باب ۳۴.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۰، ح ۵۱۶۴.

دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم.^۱ وقتی به عمر بن خطاب زمان مرگش گفتند: خلیفه تعیین کن، گفت: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، و اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، اگر معاذ بن جبل زنده بود و اگر خالد بن ولید زنده بود، این‌ها را خلیفه‌ی بعد از خود قرار می‌دادم.^۲ عثمان در اثنای خلافتش مریض شد و گمان کرد از دنیا خواهد رفت، پس وصیت نمود (و طبق قرار قبلی) عبدالرحمن بن عوف را خلیفه پس از خود قرار داد.^۳ البته باید دقت داشته باشیم که تمام این اخبار با اسانید صحیح ثابت شده است که ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل ذکر کرده‌ایم.

پس بنا بر این ملاک، باید ابو عبیده برترین این امت خوانده شود و همچنین خالد، معاذ و سالم برتر از عثمان باشند و...!

اما در باره بیعت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بر عثمان و حقیقت آن، ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل بحث داریم که خواننده عزیز می‌تواند برای آشنایی با واقعیت این موضوع به آن‌جا مراجعه کنند.

باز ابن تیمیه می‌گوید: از علی با اسانید خیلی خوب روایت شده است که گفت: اگر کسی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده، او را حد مفتری خواهم زد. و از او رسیده است که وقتی به او خبر رسید که عبدالله بن سبأ

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵، ح ۲۳۳؛ مجمع الزوائد، ۵، ص ۱۸۳.

۲. تاریخ المدینه ابن شبة، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱؛

۳. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۱؛ تاریخ المدینه ابن شبة، ج ۳، ص ۱۰۲۹.

ابوبکر و عمر را سب کرده است او را خواست تا بکشد، ولی او فرار کرد.^۱ (البته امروزه برخی از وهابی‌ها به دروغ در کتاب‌های خود قسمت اول این سخن ابن تیمیه را از هشتاد وجه و متواتر نقل شده، می‌خوانند.)

ابن تیمیه این سخن را بسیار در کتاب‌هایش تکرار کرده است، حال آن‌که این نسبت هیچ سند صحیحی ندارد که اسانید آن عبارت‌اند از:

۱. این خبر را خطیب در (الكفايه في علم الروايه، ج ۳، ص ۳۳۳) از سوید بن غفله نقل کرده و در سند آن ابوالزعراء است که بین دو راوی مردد است و هر دو، هم مجهول خوانده شده‌اند و هم تضعیف شده‌اند و هیچ کسی هم نگفته که این دو از سوید حدیث روایت کرده باشند.^۲

۲. عاشری در کتاب (فضائل ابوبکر، ج ۱، ص ۱۰) این خبر را از عطیه، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. اولاً: عطیه امیرالمؤمنین علیه السلام را از کل صحابه برتر می‌دانست چنان‌که در شرح حالش در «تهذیب التهذیب» نیز تصریح شده است و همچنین عطیه امیرالمؤمنین علیه السلام را درک نکرده است. در سند این خبر حفص بن ابی داود است که به اتفاق تضعیف شده و کذاب و وضاع نیز خوانده شده است. (تهذیب التهذیب، ج ۲، رقم ۶۹۹ و ۷۰۰.)

۳. این خبر را عبدالله پسر احمد بن حنبل در کتاب (السنه، ج ۲، ص ۵۶۲) و فضائل الصحابه، ج ۱، ص ۴۷، ح ۴۴ و ۳۶۷؛ و السنه ابن ابی عاصم، ج ۳، ص ۲۲۱، روایت کرده است و محققش خود آن را ضعیف خوانده است. مضافاً حکم بن جحل راوی این خبر

۱. مجموع الفتاوی، ج ۲۶، ص ۴۷۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، رقم ۳۹۹ و ج ۷، رقم ۶۷۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۶، رقم ۳۶۲۷.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را درك نکرده است و ابو عبیده بن الحکم راوی از او نیز مجهول است و ضعف‌های دیگر نیز این سند دارد.

۴. ابن عساکر نیز این خبر را در (تاریخش، ج ۳۰، ص ۳۸۳) از عبدالرحمن بن ابی- لیلی نقل کرده که در سند آن ابوبکر بن ابی داود است که حافظ است و از جانب پدرش و دیگران تکذیب شده و ناصبی بوده است. همچنین کرمانی بن عمرو و محمد بن طلحه در این سند که راوی از شعبه هستند، هر دو مجهول‌اند.

این خبر همین چهار سند را دارد که همه ضعیف‌اند. مضافاً که این اخبار بر خلاف واقع و بر خلاف احادیث صحیح و متواتر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صحابه و ... و سیره امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است. از آنچه بیان شد دروغ‌های ابن تیمیه ثابت گشت که گفت: «با اسانید خیلی خوب و از وجوه بسیار ثابت شده است.»
باز ابن تیمیه می‌گوید: «علی در عقوبت کسی که ابوبکر و عمر را سب کند، پیوسته زیاده‌روی می‌کرد.»^۱

این سخن نیز از اکاذیب ابن تیمیه است؛ زیرا اولاً: چنین چیزی در تاریخ ثبت نشده است. ثانیاً: سب سیره بندگان خدا نیست، بلکه با تهمت و دروغ چنین نسبت را در موارد فراوان به مخالفان خود داده‌اند. ثالثاً: بنابر خبر صحیح بخاری و مسلم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و عباس عموی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود معتقد بوده‌اند که حضرات ابوبکر و عمر خائن، دروغگو، عهدشکن و فریبگر و آثم هستند. که اصل عبارت

۱. النبوات ابن تیمیه، ص ۱۴۲.

چنین است که عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس می گوید: ... فرأیتماه (ابابکر) کاذبا آثما غادرا خائنا ... فرأیتماني (عمر) کاذبا آثما غادرا خائنا. ^۱

اخبار دیگر نیز در این باب است که نیاز به ذکر آنها نیست. از سخن ابن تیمیه و روایت عکرمه که در صحیحین وارد شده است کذب ابن تیمیه خیلی روشن خواهد شد؛ زیرا در آن خبر کذب که در صحیحین وارد شده، عکرمه گفته است: علی اینها (ابن سبأ واصحابش) را آتش زد. ابن حجر نیز در شرح حال عبدالله بن سبأ با اعتماد به این اکاذیب دچار تناقض شده و می گوید: به گمان من علی او را با آتش سوزانید. سپس در دو خبر می گوید: ۱. علی او را تبعید نمود. ۲. علی بعد از آن که متوجه شد او ابوبکر و عمر را سب می کند، او را به مدائن تبعید نمود. ^۲

حالا به کدام يك از این اکاذیب می توان چنگ زد و باور نمود! بالاخره امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را آتش زدند و یا می خواستند بکشند و آنها فرار کردند و یا تبعید نمودند!؟

البته باید توجه داشته باشیم که اصل وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ مورد خلاف است، ولی از مسلمات این است که او هیچ نقش و وجودی در داستان قتل عثمان و جنگ های جمل و صفین و مطرح کردن وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نداشته است و هرچه در این مورد می گویند از اکاذیب يك داستان سرای کذاب و زندیق به

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۳۳۰۲، کتاب جهاد و سیر، باب حکم فی صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ح ۳۰۹۴، و کتاب نفقات، باب نفقة الرجل قوت سنة علی اهله، ح ۵۳۵۸ یا ۴۹۳۹، و کتاب الفرائض، باب ما نورث ما ترکناه صدقة، ح ۶۷۲۸ و کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب ما یکره من تعمق و التنازع، ح ۷۳۰۵ یا ۶۷۶۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۷.

۲. لسان الامیزان ابن حجر، ج ۳، ص ۲۸۹، رقم ۱۲۲۵.

تعبیر خود محدثین اهل سنت به نام سیف بن عمر است، ولی با این حال مدعیان دروغین پیروی از قرآن و سنت با آگاهی برای فریب مردم سخنان و داستان‌های کذب این کذاب را نقل و بازگو می‌کنند.

اما برتری اهل بیت علیهم‌السلام بر دیگران از مسلمات قرآن و احادیث متواتر است که به خیلی از آن‌ها در این کتاب اشاره شد. هم اکنون به برخی روایات دیگر نیز در این خصوص اشاره می‌کنیم:

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «**علي خیر من اخلف بعدي**؛^۱ بهترین کسی که پس از خود و امی گزارم علی است.» این حدیث از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سلمان، انس و ابوهریره روایت شده است.

۲. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «**علي خیر البشر (خیر الناس)**؛^۲ علی برترین مردم است.»

این حدیث از امیرمؤمنین علیه‌السلام، ابن عباس، حذیفه، عائشه، ابن مسعود، جابر، علی بن زینم و امام باقر علیه‌السلام روایت شده است.

۳. عطیه و ابوزبیر و سالم می‌گویند: از جابر بن عبدالله سؤال کردم: منزلت و جایگاه علی بین شما چگونه بود؟ گفت: «**كان علي خیر البشر؛ علی بهترین بشر بود.**»^۱

۱. معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱، ح ۶۰۶۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۳۵، رقم ۹۹۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸ و ۴۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰، ح ۳۲۹۵۲.

۲. من حدیث خیمه، ص ۲۰۱؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۰۹، رقم ۱۵۵۰، ج ۷، ص ۴۲۱ و ۴۳۳، رقم ۳۹۸۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۹، رقم ۶۸۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵ و ۳۳۰۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۰۵، ج ۱۸، ص ۳۱۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۵، ج ۱۰، ص ۷۹ و ۸۰ و ۸۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۲ و ۳۷۳ با ۴ سند؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۴۷ با ۵ سند.

این خبر از هر يك عطية وسالم بن ابی الجعد وابوزبير با سند صحیح روایت شده است.

ابن ابی الحدید از کتاب «صفین» مدائنی که از بزرگان قرن دوم است، چنین نفل می کند:

۴. عائشه وقتی آگاه شد امیرالمؤمنین ذو ثدیه را به قتل رسانده به مسروق گفت: خدا عمرو بن عاص را لعنت کند! همانا او به من نوشت و مدعی شد که ذو ثدیه را کشته است. آگاه باش آنچه در نفس (از بدینی نسبت علی) دارم مانع نمی شود از گفتن آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، شنیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: «بهترین امتم پس از من ذو ثدیه را خواهد کشت.»^۲

ابوجعفر اسکافی نیز که خود از بزرگان قرن دوم و سوم و متوفای ۲۲۰ یا ۲۴۰ هجری است این حدیث را در کتابش روایت کرده است.

۵. عن النعمان بن بشیر قال: استأذن أبو بكر علی رسول الله صلی الله علیه و آله فسمع صوت عائشة عاليا وهي تقول: والله لقد عرفت أن عليا وفاطمة أحب إليك مني ومن أبي - مرتين أو ثلاثا-. فاستأذن أبو بكر [فدخل] فأهوى إليها فقال: يا بنت فلانة لا أسمعك ترفعين صوتك علی رسول الله صلی الله علیه و آله؛^۳ نعمان بن بشیر می گوید:

۱. انساب الاشراف، ۲، ص ۳۵۳ و ۵۳۸؛ فضائل الصحابه، ۲، ص ۵۶۴ و ۶۷۱، ح ۹۴۹ و ۱۱۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ۶، ۳۷۲، ح ۳۲۱۲۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۹، ص ۲۸۱؛ فوائد الصوفی، ص ۸۴ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴ با ۶ سند.

۲ معیار الموازنه، ص ۲۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹ و ۳۶۵، ح ۸۴۹۵ و ۹۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰ و ۲۷۲ و ۲۷۵، ح ۱۸۴۴۴ و ۱۸۴۱۸؛ مسند بزار، ج ۸، ۲۲۳، ح ۳۲۷۵؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۴۹۹۹؛

ابوبکر اذن دخول به محضر رسول خدا ﷺ گرفت و صدای عایشه را شنید که دو سه مرتبه با صدای بلند به رسول خدا ﷺ می‌گوید: «به خدا قسم دانستم که علی وفاطمه برای تو محبوب‌تر از من و پدرم هستند» ابوبکر به تندى به عایشه گفت: ای دختر فلانه، دیگر نشنوم که صدایت را بر رسول خدا ﷺ بلند کنی!

هیثمی دو سند این حدیث را از احمد و بزار صحیح دانسته و ابن حجر نیز در (فتح الباری، ج ۷، ص ۱۹) و البانی و شعبی در حاشیه «مسند» احمد چهار سند آن را صحیح دانسته‌اند و در برخی سند احمد و ابوداود، حدیث ناقص روایت شده است و در اکثر کتاب‌ها تنها اسم ابوبکر و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده است و متن حدیث از «مجمع الزوائد» است.

۶. جمیع بن عمیر می‌گوید: همراه مادرم به عایشه وارد شدیم. مادرم سؤال کرد: محبوب‌ترین شخص رسول خدا ﷺ که بود؟ عایشه گفت: فاطمه. گفت: از مردان چه کسی؟ گفت: شوهرش. من کسی را مثل او زیاد اهل روزه و نماز شب ندیدم.^۱ حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۷. باز جمیع می‌گوید: همراه مادرم بر وارد عایشه شدیم. مادرم به او علی را متذکر شد. عایشه گفت: هیچ مردی را محبوب‌تر از علی برای رسول خدا ﷺ ندیدم.^۲

معجم الصحابه، ج ۳، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۱ و ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ صحیح البانی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۲۹۰۱.

۱. مسند ابو یعلی، ج ۸، ص ۲۷۰ و ۲۷۹، ح ۴۸۵۷ و ۴۸۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۷؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۴۷۳۱. تاریخ جرجان، ص ۱۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۳، با ۴ سند.
۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹، ح ۸۴۹۶؛ خصائص نسائی ح ۱۱۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷.

۸. دخلت مع عمتي علي عائشة رضي الله عنها فسئلت أي الناس كان أحب إلى رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: فاطمة قيل: فمن الرجال قالت: زوجها إن كان ما علمته صواما قواما؛ جميع می گوید: همراه عمه ام به عایشه وارد شدم. او از عایشه سؤال کرد که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی بود؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسرش (علی علی السلام)...^۱

ترمذی و حاکم سند این حدیث را حسن و صحیح دانسته اند.

۹. ام المؤمنین عائشه می گوید: ما خلق الله خلقا كان احب الى رسول الله صلی الله علیه و آله من علي؛ خداوند کسی را محبوب تر از علی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیافریده است.^۲ سند این خبر صحیح است.

۱۰. عن عروة قال: قلت لعائشة: من كان أحب إلى رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: علي بن أبي طالب. قلت: أي شيء كان سبب خروجك إليه؟ قالت: لم تزوج أبوك أمك؟ قلت: ذاك من قدر الله قالت: و ذاك من قدر الله؛^۳ عروه می گوید: به عائشه گفتم: چه کسی محبوب تر به پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفتم: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: چرا پدرت با مادرت ازدواج کرد؟ عروه گفت: تقدیر الهی بود. عائشه گفت: خروج من نیز از قدر الهی بود.

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۴۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۲۶۰؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳. ریاض النضره طبری، ج ۳، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ۳۳۴، ح ۳۱۶۷۰؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

سند این حدیث نیز کاملاً صحیح و رجال آن ثقه‌اند. ابن حجر این خبر را از کتاب ابوعلی بن شاذان^۱ عن ابی سهل بن زیاد قطان^۲ از محمد بن یوسف صابونی^۳ از محمد بن ابی-خصیب انطاکی^۴ از مالک از زهری از عروه نقل کرده و گفته است: دارقطنی نیز آن را در کتاب «غرائب مالک» با نفس سند نقل کرده است. این روایت همه ثقه‌اند و این خبر صحیح است، ولی با این وجود ابن حجر بدون دلیل آن را باطل خوانده است.

۱۱. بریده می‌گوید: **كان أحب النساء إلى رسول الله ﷺ فاطمة و من**

الرجال علي؛^۵ محبوب‌ترین شخص برای رسول خدا ﷺ از زن‌ها فاطمه و از مردها علی بود.

ترمذی، حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی این خبر را به خاطر حدیث عمرو بن عاص در صحیحین، در کتاب ضعیفه‌اش باطل و در حاشیه «سنن ترمذی» منکر دانسته است. آری، احادیث موضوع نزد این‌ها صحیح هستند و احادیث صحیح منکر و باطل. البته ما حدیث عمرو و امثال آن را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۴۱۵، رقم ۲۷۳.
۲. او ثقه است. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۰، رقم ۲۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۱، رقم ۲۹۹.
۳. او ثقه است. تاریخ بخداد، ج ۴، ص ۱۶۷، رقم ۱۸۳۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.
۴. او ثقه است. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۰۹، رقم ۸۰۱؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.
۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۸۶۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۵، ح ۴۷۳۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۳۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۴.

۱۲. جاء رجل أبا ذر وهو في مسجد الرسول فقال يا أباذر ألا تخبرني بأحب الناس إليك فإني أعرف أن أحبهم إليك أحبهم إلى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال أي ورب الكعبة إن أحبهم إلي أحبهم إلى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهو ذاك الشيخ وأشار بيده إلى علي وهو يصلي أمامه؛ معاوية بن ثعلبه می - گوید: مردی به حضور ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر! آیا به من خبر نمی دهی که محبوب ترین مردم نزد تو چه کسی است و من می دانم که محبوب ترین آن ها نزد تو همان محبوب ترین آن ها نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؟ ابوذر گفت: آری، به پروردگار کعبه قسم، همانا محبوب ترین مردم نزد من همان محبوب - ترین مردم نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و آن این شیخ است. آن گاه با دست اشاره کرد به سوی علی که در جلوی نماز می خواند.

محقق «السنه خلال» بدون اشاره به ضعف سند، این حدیث را ضعیف دانسته است و حال آن که بدون شك سند این حدیث صحیح و تمام رجال آن ثقه اند که عبارت اند از: عبد الله بن أحمد از داود بن عمرو الضبی^۲ از علي بن هاشم^۳ از أبوالجحاف^۴ از معاوية بن ثعلبة^۵. و در روایت ابن عدی در «کامل، ج ۳، ص ۸۲»

-
۱. السنه خلال، ج ۲، ۳۴۴، ح ۴۵۲. کامل ابن عدی، ج ۳، ص ۸۲، رقم ۷۲۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۲۶۵ با ۲ سند؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۲.
 ۲. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۹، رقم ۳۷۲.
 ۳. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۲، رقم ۶۳۴.
 ۴. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷۰، رقم ۳۷۵.
 ۵. الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۴۱۶؛ الاصابه، ج ۶، ص ۲۷۶، رقم ۸۶۰۴.

این حدیث را از علی بن هاشم عباد بن یعقوب که شیخ بخاری است، نقل کرده و در روایت ابن عساکر داود بن رشید و سند ابن عدی نیز صحیح است.

۱۳. ابن مسعود می گوید: ما حدیث می کردیم که افضل اهل مدینه علی است.^۱ هیثمی و ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

۱۴. ابن مسعود می گوید: هفتاد سوره از قرآن را بر رسول خدا ﷺ تلاوت کردم و کل آن را نزد بهترین مردم علی بن ابی طالب ختم نمودم.^۲ صالحی شامی سند این حدیث را خیلی خوب دانسته است.

این تنها برخی اخبار در این موضوع است و در اخبار مختلف وارد شده است که ابوبکر خود پس از بیعت مردم با او گفت: من بهترین شما نیستم.^۳ این خبر از انس، قیس بن ابی حازم، عروه، عیسی بن عطیه، حسن بصری، زهری و معمر از اهل مدینه، نقل شده و ابن کثیر سندش را صحیح دانسته است. البته به برتری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ افراد فراوان از صحابه نیز تصریح کرده‌اند که با وجود نصوص اسلامی نیاز به ذکر آنها نیست.

۱. انساب الاشراف، ۲، ص ۳۵۴، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۰۴ و ص ۶۴۶، ح ۱۰۳۳ و ۱۰۹۷، مسند بزار، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱۶۱۶. فتح الباری، ج ۷، ص ۵۸، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶.

۲. معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۵، ح ۸۴۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۵، ۱۰۱، ح ۴۷۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶ و ۲۸۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱ ص ۳۳۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۵۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۴۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۳۴۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ سیره ابن حبان، ص ۴۱۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سیره ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۴۱۱۲.

باز ابن تیمیه می گوید: شیعه‌ی متقدم، بر افضلیت ابوبکر و عمر اتفاق داشتند.^۱ این سخن نیز از دروغ‌های مداوم ابن تیمیه است. دلائلی را برای روشن شدن این نسبت دروغش ذکر می‌کنیم.

۱. سال ۳۶ هجری وقتی عثمان کشته شد و امیرالمؤمنین علیه السلام قیس بن سعد صحابی بدری را حاکم مصر قرار دادند، او به مصر رفت و در اولین خطبه خود به مردم مصر گفت:

... إنا قد بايعنا خير من نعلم بعد محمد نبينا فقوموا أيها الناس فبايعوا علي كتاب الله وسنة رسوله...^۲ همانا ما به بهترین کسی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله است، بیعت نمودیم، پس ای مردم بلندسوید و به کتاب خدا و سنت او بیعت کنید.

۲. ابن حجر می‌نویسد: وقتی خبر قتل عثمان به کوفه رسید هاشم بن عتبه صحابی به ابوموسی اشعری گفت: ای ابوموسی، به بهترین این امت، علی بن ابی-طالب بیعت بکن! ابوموسی گفت: شتاب مکن...^۳

۳. ذهبی و ابن حجر گفته‌اند: ابوطفیل عامر بن واثله (صحابی) به فضیلت ابوبکر و عمر اعتراف داشت، لکن علی را مقدم می‌داشت و از شیعیان امیرالمؤمنین بود.^۴

۴. ابن حزم که ابن تیمیه در رد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی به دامن او پناه برده است، می‌گوید:

۱. منهاج السنة، ج ۱، ص ۳۰۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۵، ص ۲۲۸؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳. الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۴۰۵، شرح حال هاشم بن عتبه، رقم ۸۹۳۴.

۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۱۴، رقم ۱۰۱۶۶.

مسلمین در مورد اینکه چه کسی پس از پیامبران افضل است اختلاف کرده‌اند. برخی از اهل سنت و برخی معتزله و مرجئه و کل شیعه بر این عقیده‌اند که افضل این امت پس از رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب است. ما این قول و عقیده را عیناً از برخی صحابه و از جماعتی از تابعین و فقها روایت کرده‌ایم و از حدود بیست صحابه روایت شده که اکرم الناس بر رسول خدا ﷺ علی و زبیر بوده‌اند.^۱

۵. ابن عبدالبر می‌گوید:

از سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که علی اول مسلمان است و این افراد همچنین علی را از دیگر صحابه برتر و افضل دانسته‌اند.^۲

۶. حسن سقاف شافعی در ادامه نقل سخن علما در مورد افرادی از صحابه که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را برتر از شیخین می‌دانسته‌اند، می‌نویسد:

استاد ما علامه محدث عبدالعزیز بن صدیق در رساله‌اش به نام «الباحث عن علل الطعن فی الحارث، ص ۱۴» اسامی صحابه‌ای را که علی را بر ابوبکر و عمر برتر می‌دانسته‌اند جمع کرده است، آن‌جا که می‌گوید: کسانی که معتقد بر افضل بودن علی بر تمام صحابه از ابوبکر و دیگران بودند از جمله: سلمان، ابوذر، مقداد، خباب، جابر، زید بن ارقم، ابوظیفیل، عمار، ابی بن کعب، حذیفه، بریده، ابویوب، سهل و عثمان فرزندان حنیف، ابوهیثم بن تیهان، خزیمه بن ثابت، قیس بن سعد

۱. الفصل فی ملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۹۰.

۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۰، رقم ۴۰۸۹.

وعباس بن عبد مطلب و تمام فرزنداناش و تمام بنی هاشم و تمام بنی مطلب و دیگران که به خاطر کثرت عدد آنها نمی شود آنها را برشمرد.^۱ البته علمای دیگر نیز از اهل سنت چنین اعترافات را کرده اند که ما به همین مقدار کفایت می کنیم.

۷. زید بن حباب می گوید: رأی و عقیده سفیان ثوری همان عقیده کوفیان بود که علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانستند، ولی زمانی که به بصره رفت از این عقیده اش برگشت و آن دو را از علی افضل دانست.^۲

۸. از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: یحیی بن آدم می گوید: من در کوفه کسی را ندیدم مگر اینکه علی را برتر می دانست و برتری را از او شروع می کرد. یحیی کسی را جز سفیان ثوری استثنا نکرد.^۳

۹. عبدالرزاق می گوید: باری معمر حرفی زد و من جلویش نشسته بودم و او تبسم می کرد و همراه ما نیز کسی نبود. به او گفتم: چرا می خندی؟ چه شده است؟ گفت: من از اهل کوفه در تعجبم. مثل اینکه بنای کوفه بر پایه محبت علی است. با کسی هم صحبت نمی شوم مگر اینکه حتی میانه روانشان نیز علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانند. از جمله سفیان ثوری. (پس این سخن قبل از زمان برگشت ثوری از این عقیده بوده است.) به معمر گفتم: واقعا چنین دیدی؟ گفت: مگر چه شده است؟ اگر کسی بگوید، علی افضل از ابوبکر و عمر است و عمل کرد آنها را نیز

۱. صحیح شرح عقیده طحاویه "سقاف"، ص ۲۲۲.

۲. حلیة الاولیا، ج ۷، ص ۳۱؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۲۲۸.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۳۰. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳.

بازگو کند من آن را عیب نخواهم نمود؛ همان طوری که اگر کسی بگوید عمر نزد من برتر از علی و ابوبکر است، بر او سخت نمی‌گرفتم. عبدالرزاق می‌گوید: این داستان را به وکیع بن جراح گفتم. وکیع چنین چیزی را از سفیان حیرت‌آور دانست، خندید و گفت: سفیان نزد ما به این حدی نرسیده بود، اما معلوم می‌شود او به معمر چیزهایی را بازگو می‌کرده است که به ما آن‌ها را اظهار نکرده است.^۱

این افراد شیعیان متقدم هستند و از آن ظاهر می‌شود که ابن تیمیه دروغ می‌گوید. آری، چنان‌که به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین دروغ‌ها را نسبت داده‌اند به برخی راویان کوفه مثل شریک و عبدالرزاق و اعمش نیز چنین دروغ‌ها را نسبت داده‌اند، ولی واقعیت و اخباری که در اعتقادات این‌ها وارد شده است کذب بودن این نسبت‌ها بر آن‌ها را ثابت می‌کند. همین شیعیان و امثالشان وقتی حدیثی در امامت و افضلیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کنند و هابی‌ها به وجود این افراد به بهانه‌ای اینکه شیعه هستند و این حدیث در تأیید عقیده و مذهبشان هست، حدیث را تضعیف می‌کنند. حال آن‌که از جانب دیگر می‌گویند: این‌ها اعتقاد به منصوص بودن امامت اهل بیت نداشتند. پس چگونه این روایات را نقل کردند و چرا شما وقتی پناهگاهی پیدا نکردید، این‌گونه احادیث را به بهانه‌ی وجود این راویان و این‌که شیعه بوده و این حدیث در تأیید عقیده‌اش است و ... رد می‌کنید!

پس روایات و اقوال صحابه و معتقدات آن‌ها و همچنین محدثین متقدم کوفه اکاذیب ابن تیمیه را روشن می‌کند که ابن تیمیه پناهگاهش دروغ و تهمت است.

۱. تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲، ص ۵۳۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳

برتری شیخین در اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اما این که ابن تیمیه گفت:

«فإن أهل العلم متفقون على أن أبا بكر و عمر أعلم من سائر الصحابة وأعظم طاعة لله و رسوله من سائرهم وأولى بمعرفة الحق و اتباعه منهم؛^۱ اهل علم اتفاق دارند بر این که ابوبکر و عمر ... در طاعت خدا و پیامبرش از دیگران مقام بزرگ‌تر دارند و به معرفت حق و پیروی از آن سزاوارتر از دیگر صحابه هستند.

جواب: موارد زیادی در تاریخ ثبت شده که شیخین خداوند متعال و پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله را نافرمانی کرده‌اند که ما تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. چنان که ملاحظه کردید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم رسماً رهبر مسلمین بعد از خود معرفی فرمودند که ابوبکر و عمر در رأس همه در آن روز به امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند. ولی چنان که مسلم است پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شیخین این امر خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیعت آن روز خود را ندیده گرفتند و به جا پیروی از رهبر خود خلافت را به دست گرفتند و با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام برخورد ناشایست انجام دادند. و همچنین احادیث فراوان مانند حدیث ثقلین و دیگر اخبار را که در این کتاب ذکر کردیم، نادیده گرفتند.

۲. چنان که در این نوشتار اشاره شد، شیخین از جنگ‌های احد، خیبر و حنین فرار کردند. و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم در باره فرار از جنگ می‌فرماید:

۱. الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۸۷.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ، وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبه‌رو شوید، به آنها پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر آنکه هدفش کناره‌گیری از میدان برای حمله مجدد، و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد؛ و جایگاه او جهنم است، و چه بد جایگاهی است!

ابن عباس با استناد به این آیه شریفه فرار از جنگ را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره خوانده است.^۲ البته در مورد این که فرار از جنگ از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است اخبار فراوان وجود دارد که با وجود آیه شریفه فوق نیاز به ذکر آنها نیست.

پس آیا در فرار از جنگ‌ها شیخین خداوند متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اطاعت کردند؟!

۳. در صلح حدیبیه عمر بن خطاب با تمام توان در برابر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایستاد و گفت: مگر تو پیامبر نیستی و مگر ما بر حق نیستیم؟ حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: من فرستاده خدا هستم و خداوند متعال را نافرمانی نمی‌کنم و خداوند متعال مرا یاری خواهد کرد. باز عمر گفت: مگر به ما نگفتی که به زودی کعبه را طواف خواهیم

۱. انفال، ۱۵ و ۱۶ و این آیه در جنگ بدر نازل شده است.

۲. تفسیر طبری، ج ۹، ص ۲۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۱۶، هیشمی سند آن را حسن دانسته است.

کرد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا گفتم که امسال طواف می کنی؟ گفت: نه، فرمودند: تو به آن خواهی رفت و آن را طواف خواهی کرد. ولی باز قانع نشد و به سراغ ابوبکر رفت و تمام این سخنانش را برای او نیز تکرار نمود ...^۱ آیا این اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و معرفت حق است؟!

۴. چنان که گذشت ابوبکر و عمر را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لشکر اسامه بن زید قرار دادند، ولی آن‌ها پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله خود را از آن کنار کشیدند و در آن سفر حضور پیدا نکردند. آیا این اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؟!

۵. أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمْرَ الْقَعْقَاعِ بْنِ مَعْبُدٍ بْنِ زُرَّارَةَ. قَالَ عُمَرُ بَلْ أَمْرَ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلافِي. قَالَ عُمَرُ مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ. فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ... يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْمِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛^۲ بنی تیمیم به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند پس ابوبکر به حضرت گفت: قعقاع بن معبد را امیر آن‌ها قرار ده. عمر گفت: بلکه اقرع بن حابس را امیرشان قرار ده. ابوبکر به عمر گفت: تو تنها مخالفت با من را خواستی. عمر

۱. صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالِحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ، ح ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲؛ صحیح مسلم و دیگران .

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب وَقْدُ بَنِي تَمِيمٍ، باب ۶۸، ح ۴۳۶۷ و ۴۸۴۵ و ۴۸۴۷، ۷۳۰۲؛ مسند احمد، ج ۴، ح ۱۶۱۷۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۳۱۹؛ و دیگران. سوره حجرات ا و ۲.

گفت: من مخالفت با تو را نخواستم. با هم بگو مگو کردند تا این که صداهایشان بلند شد و این آیه نازل شد: ای اهل ایمان در هیچ کاری به خدا و پیامبر ﷺ پیشی نگیرید و از خدا بترسید ... ای اهل ایمان صداهای خود را بالاتر از صدای پیامبر ﷺ بلند نکنید و در سخن گفتن، بر او فریاد نزنید چنان که به هم می‌کنید، این که (اگر چنین کردید) اعمال نیکتان از بین برود و متوجه نشوید.

اگر این آیه‌ای شریفه همراه با شأن نزول آن در نظر گرفته شود و آن با آیه بعدی کنار هم قرار داده شود، پیام بزرگی می‌دهد.

در آیه ۳ سوره حجرات خداوند متعال بلافاصله پس از آیه فوق می‌فرماید: «قطعاً کسانی که نزد پیامبر ﷺ صداهای خود را پایین می‌آورند، آن‌ها هستند که خداوند قلب‌هایشان را با تقوا امتحان کرده است و برای آن‌هاست مغفرت و اجر عظیم.»

ابن حجر در شرح حدیث فوق و داستان صدا بلند کردن خلیفه اول و دوم می‌گوید: این آیه سال نهم هجری نازل شده است. ۱ شما توجه کنید که بنابر این آیات و اخبار، پس تا سال نهم هجری قلب‌های خلیفه اول و دوم امتحان به تقوا نشده است، وقتی واقعیت چنین است، پس کی ممکن است امتحان پس داده باشند!

همچنین بعد از نزول این آیه ثابت بن قیس به خاطر این که صدای بلند داشت غمگین شد و در منزلش نشست. پیامبر اکرم ﷺ سراغ او را گرفتند و او گفت: من صدای بلند دارم می‌ترسم اهل جهنم باشم و بشوم. حضرت ﷺ فرمودند: تو منظور

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۴۵۳، ح ۴۵۶۴.

این آیه نیستی، بلکه تو اهل بهشت هستی. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰، ح ۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۱۲۴۲۲ و ۱۲۵۰۳؛ صحیح بخاری و دیگران.

۶. با وجود این تهدید و نهی با این شدت خداوند متعال در آیه فوق، باز در آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حضور آن حضرت با نسبت ناگوار دادن به آن حضرت، در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر و صدا راه انداختند که در حدیث زیر ملاحظه می کنید:

عن ابن عباس أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكي حتى خضب دمه الحصباء فقال: اشتد برسول الله صلی الله علیه و آله وجعه يوم الخميس فقال: ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا. فتنازعا و لا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله؟ (وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله) قال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه (قوموا عني و لا ينبغي عندي التنازع)... فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلی الله علیه و آله و بين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم)^۱؛ ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه است، سپس گریه نمود تا این که دانه های اشکش روانه شد، پس گفت: در روز پنجشنبه درد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدت گرفت و حضرت فرمودند: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. پس در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنازع و اختلاف راه انداختند و حال

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: کتابة العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸، ۲۹۹۷، ۴۱۶۸، ۴۱۶۹، ۵۳۴۵، ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ترك الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۱۶۳۷ و دیگران.

آن که در حضور پیامبر ﷺ تنازع سزاوار نیست، پس گفتند (عمر ابن خطاب گفت): آیا پیامبر ﷺ هذیان می‌گوید (در نزد شما قرآن است، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند). پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مرا به حال خودم بگذارید، آن حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که شما بر من نسبت می‌دهید (در نزد من اخلاف و بگو مگو جائز نیست بلند شود و از نزد من خارج شوید)... ابن عباس همیشه می‌گفت: همانا مصیبت و کل مصیبت همانی بود که بین پیامبر ﷺ و آنچه که می‌خواست بنویسد با اختلاف و تنازع در حضور آن حضرت، جدایی انداختند و نگذاشتند آن مطلب نوشته شود.

آیا این برخورد نیز اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم ﷺ بوده و نشانه معرفت حق محسوب می‌شود!؟

و موارد فراوان دیگر که ما تنها به یک مورد دیگر اشاره می‌کنیم:

۷. عن جابر قال: مر علی رسول الله ﷺ رجل فقالوا فیه و أثنوا علیه فقال: من یقتله؟ فقال أبو بکر: أنا. فذهب فوجده قد خط علی نفسه خطة و هو یصلي فیها فلما رآه علی ذلك الحال رجع و لم یقتله فقال النبی ﷺ: من یقتله؟ فقال عمر: أنا. فذهب فرآه فی خطه قائما یصلي فرجع ولم یقتله. فقال رسول الله ﷺ: من له -أو من یقتله-؟ فقال علی: أنا. فقال رسول الله ﷺ: أنت ولا أراك تدرکه. فانطلق فرآه قد ذهب؛^۱ جابر می‌گوید: مردی از نزد پیامبر اکرم ﷺ عبور کرد پس مردم او را مدح و ستایش کردند، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: چه کسی او را به قتل می‌رساند؟

۱. مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۲۲۱۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

ابوبکر گفت: من، و برای کشتن وی رفت و دید که او جایی را انتخاب کرده و در آن نماز می‌خواند و چون وی را در آن حال دید برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: چه کسی او را به قتل می‌رساند؟ عمر گفت: من، پس رفت و دید که او داخل آن خطی که کشیده مشغول نماز است پس برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟ علی رضی الله عنه گفت: من، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: تو، ولی گمان نمی‌کنم که او را درک و پیدا کنی. علی رضی الله عنه رفت و دید که او رفته است. هیشمی رجال این سند را رجال صحیح دانسته است.

عن أبي سعيد الخدري: إن أبا بكر جاء إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا رسول الله! إنني مررت بوادي كذا وكذا فإذا رجل متخشع حسن الهيئة يصلي. فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله: اذهب إليه فاقتله. قال: فذهب إليه أبو بكر فلما رآه على تلك الحالة كره أن يقتله فجاء إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال النبي صلی الله علیه و آله لعمر: اذهب إليه فاقتله. قال فذهب عمر فرآه على تلك الحال التي رآه أبو بكر فكره أن يقتله فرجع فقال: يا رسول الله! إنني رأيت متخشعا فكرهت أن أقتله قال النبي صلی الله علیه و آله: يا علي اذهب فاقتله. فذهب علي فلم يره فرجع فقال: يا رسول الله! إنني لم أره. فقال النبي صلی الله علیه و آله: إن هذا و أصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم في فوقه

فاقتلوهم هم شر البریة؛ ۱ ابوسعید خدری می‌گوید: همانا ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من از فلان وادی عبور کردم و مردی را دیدم که با خشوع و هیئت نیکو مشغول نماز بود. پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر فرمودند: به نزد آن مرد برو و او را به قتل برسان، پس ابوبکر به نزد آن مرد رفت و چون دید که آن مرد در همان حالت قبلی (با خشوع مشغول نماز است) از کشتن او کراهت نمود و به نزد پیامبر ﷺ برگشت. پیامبر اکرم ﷺ به عمر فرمودند: برو و آن مرد را بکش. عمر رفت و او را در همان حالتی دید که ابوبکر دیده بود و برگشت و گفت: ای رسول خدا، همانا من او را دیدم که با خشوع مشغول نماز است و کراهت داشتم از این که او را بکشم. پیامبر اکرم ﷺ به علی ﷺ فرمودند: برو و آن مرد را به قتل برسان، پس علی ﷺ رفت و آن مرد را ندید و پیدا نکرد و برگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را ندیدم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همانا این مرد و اصحابش قرآن می‌خوانند، ولی قرآن از حنجره‌اشان پائین نمی‌رود، و از دین خارج می‌شوند چنان که تیر از کمان خارج می‌شود و به دین برنمی‌گردند مگر این که تیر به کمان برگردد، پس آن‌ها را بکشید و بدانید که آن‌ها بدترین خلق هستند.

هیثمی، ابن حجر و البانی در حاشیه «السنه ابن ابی عاصم» سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵، ح ۱۱۱۳۳؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۳۰، رقم ۲۶۲؛ السنه ابن ابی-عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

مضافاً بر این، به این معنا از ابوبکره^۱ و انس بن مالک^۲ نیز حدیث روایت شده است و سند حدیث ابوبکره را هیشمی، البانی و شعیب ارتنوط صحیح دانسته‌اند و سند حدیث انس را هیشمی با وجود لین در سند آن صحیح دانسته است.

اگر در واقع ابوبکر و عمر فرمان‌برترین اصحاب باشند و حال فرمان‌برترین صحابه این باشد، پس حال دیگران چگونه خواهد بود. البته به نظر می‌رسد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این طریق می‌خواستند این بزرگواران را به امت اسلامی معرفی بکنند که چه جایگاهی دارند و اوامر آن حضرت چه مقدار نزد آن‌ها اهمیت دارد و الا اگر هدف کشتن او بود بعد از آن نیز امر می‌فرمودند تا در منزلش و یا هر جای دیگری نیز او را بگیرند و به قتل رسانند! در این داستان که از ظاهرش خیلی روشن است بیش از یک مرتبه اتفاق افتاده است، چرا شیخین از اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این راحتی گذشته‌اند؟

با این بیان دروغگویی ابن تیمیه در این موضوع نیز روشن گشت.

ابن تیمیه و حدیث «ثقلین»

حدیث «ثقلین» که از احادیث متواتره است، ابن تیمیه در اصل صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایجاد شک کرده و می‌گوید: «حدیثی که در صحیح مسلم روایت

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲، ح ۲۰۴۴۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۵؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸.

۲. مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۹۰۷ و ۴۱۴۳؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد؛ ج ۶، ص ۲۲۷ با دو سند؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۴۱، رقم ۲۴۵۲.

شده است اگر پیامبر ﷺ آن را گفته باشد^۱ در آن فقط وصیت بر پیروی از قرآن شده است. و بر این امر قبل از این نیز در «حجة الوداع» وصیت شده بود. پس پیامبر ﷺ به پیروی اهل بیت امر نکرد، بلکه فقط فرمود: «به شما در مورد خاندانم خدا را یادآوری می‌نمایم.»^۲

در ادامه می‌گوید: «و اما این لفظ حدیث که «وعترتم اهل بیتم را همراه با قرآن در میان شما گذاشتم». و آن دو (قرآن و اهل بیت) هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر سر حوض بر من وارد شوند. این حدیث را ترمذی روایت کرده است. و از احمد بن حنبل در باره این حدیث سؤال کردند و احمد آن را ضعیف دانست و دیگران از اهل علم نیز این حدیث را ضعیف دانسته و گفته‌اند که این حدیث غیر صحیح است.»^۳

جواب: توجه داشته باشیم که ابن تیمیه و امروزه وهابیت با پیروی از او در رد احادیث خصائص اهل بیت ﷺ به هر سخن دروغی چنگ زده‌اند و در مقابل چنان که نمونه‌هایی ذکر شد، به هر افسانه‌ای در اثبات فضیلت برای دیگران چنگ زده‌اند، ولی هرگز حاضر نیستند به متواترترین احادیث در حق اهل بیت ﷺ ارزشی قائل شوند. باز به دروغ خود را پیرو قرآن و سنت می‌خوانند.

این حدیث شریف از احادیثی است که صدورش از پیامبر اکرم ﷺ قطعی است. اما نسبت دادن ابن تیمیه به احمد که او این حدیث را ضعیف دانسته باشد، به

۱. مفهوم این سخن ابن تیمیه آن است که پیامبر ﷺ چنین سخنی نگفته‌اند، ولی بر فرض آن که اگر گفته هم باشند چنین و چنان است.

۲. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۱۸.

۳. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۹۴.

مانند دروغ‌های دیگر دروغبافان است. احمد بن حنبل چنان که مشاهده خواهید کرد، این حدیث را با همین لفظی که ابن تیمیه نسبت تضعیف آن را به او داد، در کتاب‌های خود با سندهای مختلف و صحیح روایت کرده است. پس چگونه این حدیث را ضعیف توصیف کرده است؟ آری، تنها بخاری در روی عالم چنین نسبت کذب را به احمد بن حنبل داده است که ما پاسخ آن را در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» در شرح حال بخاری دادیم. و هیچ يك از علما و محدثین اهل سنت نیز به این نقل بی‌اساس بخاری هیچ ارزشی قائل نشده و آن را در کتاب‌های خود وارد نکرده‌اند. همچنین نسبت ابن تیمیه به دیگران از اهل علم نیز نسبت دروغ است و در طول تاریخ کسی جز ابن جوزی که تنها يك سند ضعیف را پیدا کرده و در کتاب «احادیث واهیه» اش ذکر کرده است، کسی پیدا نشده که این حدیث را تضعیف کرده باشد، چه رسد به عده‌ای از اهل علم که ابن تیمیه نه نامی از آن‌ها می‌برد و نه نشانی از آن‌ها ارائه می‌دهد.

باید این جا به يك مطلب اشاره کنیم و آن اینکه اسلام می‌گوید: هر که سخن دروغی را با آگاهی بر دروغ بودنش نقل کند خود از دروغگویان خواهد بود. با در نظر گرفتن این اصل با مراجعه به «مسند احمد» انسان یقین پیدا می‌کند که احمد هرگز این حدیث را تضعیف نکرده است. پس هر که با وجود این قرینه و دلیل، باز این نسبت را به احمد بدهد، خود از دروغگویان خواهد بود که ابن تیمیه نیز در موارد مختلف از جمله‌ای چنین دروغگویان نیز محسوب می‌شود.

ما این جا متن این حدیث و روایانش را ذکر خواهیم کرد تا روشن شود که این حدیث از چه اتقانی برخوردار است. باید گفت که این حدیث شریف را پیامبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سه ماه آخر عمر پربرکت و شریف خود پنج مرتبه و در پنج مکان مختلف ایراد فرموده‌اند که ما فقط به دو مرحله آن اشاره می‌کنیم:

۱. از ابوظیفیل، از زید بن ارقم روایت کرده که می‌گوید: «زمانی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حجة الوداع بر می‌گشتند، در سرزمین غدیر خم فرود آمدند و فرمان دادند که زیر درختان آن‌جا را جاروب کنند. پس از آن فرمودند: «گویا به زودی (به سرای آخرت) خوانده می‌شوم. من در میان شما دو چیز گرانبها و ارزشمند می‌گذارم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است. و آن دو: کتاب خدا و اهل بیت هستند. پس بنگرید و مواظب باشید که پس از من با آن دو چگونه برخورد خواهید کرد. آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» سپس فرمودند: «به درستی که خداوند مولی و صاحب اختیار من است و من سرپرست هر مؤمنی هستم.» آن‌گاه دست علی را گرفته فرمودند: «هر که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار هر کسی را که علی را دشمن دارد.» سپس ابوظیفیل به زید گفت: «آیا تو این سخن را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدی؟ زید گفت: «زیر آن درختان کسی نبود مگر اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با چشمانش دید و با گوشش سخنان آن حضرت را شنید.»

ابن حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام (با ده سند)، سلمان، ابو ذر، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام، ام هانی، ابن عباس، زید بن ارقم، (با ۴۵ سند)، ابوسعید خدری (با ۲۵ سند)، ابورافع، جابر، ابوهیثم ابن تیهان، حذیفه، حذیفه بن اسید، جیر بن مطعم، براء بن عازب، انس، طلحه، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، سهل بن سعد، ام سلمه، عدی بن حاتم، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت، زید بن ثابت (با ۸ سند)، ابوقدامه، ابوهریره، عبد الله بن حنطب، عقبه بن عامر، ابولیلی غفاری،

عامر بن لیلی، ابن عمر، زید بن اسلم، ابویعلی انصاری و ضمیر اسلمی روایت شده است.^۱

حدیث «ثقلین»، چنان که در گذشته اشاره شد با لفظ دیگری چنین روایت شده است:

۲. «به درستی که من در میان شما دو جانشین و خلیفه می گزارم. و آن دو، کتاب خدا و اهل بیتم هستند که هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند.» این حدیث را زید بن ثابت، ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ارقم و زید بن اسلم با بیش از چهارده سند روایت کرده اند.^۲ هیشمی در جلد اول و نهم

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۷۳ (با چهار سند هرچند ناقص نقل کرده است)؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸، ج ۵، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸ و ۳۸۷۴ و ۳۸۷۶؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۳۱ و ۴۳۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۱۸۰، ح ۲۶۷۸ تا ۲۶۸۳ و ۳۰۵۲ و ج ۵، ص ۵۴ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۷۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۶، ح ۴۹۲۳ و ۴۹۶۹؛ مجمع الاوسط، ج ۳، ص ۳۷۴، ج ۴، ص ۳۳ و ج ۵، ص ۸۹؛ معجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۷۶؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۹۷ و ۳۰۳ و ۳۷۶؛ صحیح ابن خذیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۵ و ۵۱ و ۱۳۰، ح ۸۱۴۸ و ۸۱۴۸ و ۸۱۷۵ و ۸۴۶۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳، ح ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۸ و ۵۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴ و ج ۱۰، ص ۳۴۸ و ۳۶۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۲؛ سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۴۸ و ج ۷، ص ۳۰ و ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۵؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۴، ص ۳۵۵ تا ۳۵۸؛ معالم التنزیل بغوی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۶۵ و ۳۶۶؛ انساب الاشراف، ص ۱۱۱ و ۱۳۱ و ۴۳۹.

۲. معجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱ و ۱۸۹، ح ۲۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۸، ح ۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۲؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۰۳ و ۷۸۶، ح ۱۰۳۲ و ۱۴۰۳؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۳۵۵.

کتابش از احمد و طبرانی این حدیث را روایت کرده و در هر دو مورد سند آن را صحیح دانسته است و همچنین البانی و شعب ارئووط نیز این حدیث را با این لفظ صحیح دانسته است.

باید دقت داشته باشیم که دو نفر از علمای وهابی به نام‌های دکتر علی سالوس و عثمان خمیس در مورد این حدیث شریف کتاب نوشته‌اند و در آن با خیانت سعی کرده‌اند وانمود کنند که این حدیث تنها با لفظ «مسلم» صحیح است و بقیه ضعیف است. حال آن‌که اولاً: این خیانت‌کاران تنها به برخی و عدد کمی از اسانید این حدیث اشاره کرده‌اند و ثانیاً: البانی خود در صحیح‌هاش به سالوس در مورد این حدیث رد نوشته و دوری او از معرفت حدیث را بیان کرده است، اما عثمان خمیس تنها برخی اسانید را که صحیح نیز هستند با خیانت و عدم ذکر توثیق راوی، تضعیف کرده و همچنین به هیچ اسانید ابوظیفیل و دیگر تابعین که این حدیث را با تواتر از زید بن ارقم روایت کرده‌اند نیز اشاره نکرده است. و این گونه خیانت‌ها از جانب وهابیت در باره آثار متواتر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در حق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام به جا مانده، فراوان است. یادآور می‌شویم که ما اسانید این حدیث را در کتابی به نام «راه نجات» جمع کردیم که به بیش از ۱۴۰ سند می‌رسد و حتی البانی اسانید زیادی را تصحیح کرده است و قطعاً این حدیث متواتر است.

ابن تیمیه و حدیث دوازده خلیفه

ابن تیمیه می‌گوید: «در «صحیحین» روایت شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «پیوسته این دین عزیز، توانا و ارجمند خواهد بود، مادامی که دوازده نفر رهبریت این امت را بر عهده داشته باشند. همه‌ای آن دوازده نفر از قریش خواهند بود. سپس چندین

لفظ دیگر از این حدیث را ذکر می‌کند و می‌گوید: «امر همان گونه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود. و آن دوازده خلیفه عبارت‌اند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه و پسرش یزید، سپس عبد الملک و چهار فرزندش که در بین آن‌ها عمر بن عبد العزیز است. پس از این‌ها در دولت‌های اسلامی کمبودهایی به وجود آمد که تا به امروز ادامه دارد. و دولت در زمان بنی امیه عزیز بود ...»

باز هم می‌گوید: «این‌ها همان دوازده خلیفه‌ای هستند که در تورات ذکر شده‌اند. آن‌جا که خداوند به اسماعیل بشارت داد که به زودی دوازده بزرگ را به دنیا می‌آورد...» آن‌گاه می‌گوید: «هر که گمان کند که این دوازده خلیفه همان دوازده نفر از خاندان پیامبر هستند در حقیقت جاهل و نادان است. و از این دوازده نفر تنها علی همراهش شمشیر بود. البته علی در هنگام خلافتش نه با کفار جنگید و نه جایی را فتح کرد و نه کافری را به قتل رساند، بلکه در زمان او مسلمانان به جنگ با یکدیگر مشغول بودند تا جایی که کافران بر آن‌ها طمع کردند. و حتی گفته می‌شود که کفار بعضی از سرزمین‌های مسلمانان را گرفتند ... اگر چنین تفسیر کنیم که این دوازده نفر علی و فرزندانش باشند روایت معنا نخواهد داشت. زیرا در روایت هست که در زمان این دوازده نفر اسلام عزیز وارجمند است. اما در زمان علی چه عزتی هست در رهبریت او که شمشیر بر روی خود مسلمانان باز بود و کفار را به طمع درآورد؟... چه عزتی است برای اسلام از این دوازده نفر (امامان اهل بیت) که پیروانشان گمان می‌کنند. بسیاری از یهود وقتی مسلمان می‌شدند شیعه می‌شدند. چون دیده بودند که در تورات از دوازده خلیفه خبر داده شده بود و گمان می‌کردند که آن‌ها همین دوازده نفر از اهل بیت هستند. در حالی که این - گونه نیست، بلکه دوازده نفر همان کسانی هستند که رهبریت امت را بر عهده

گرفتند (و ما اسم هایشان را آوردیم) که همه از قریش بودند و اسلام در زمانشان عزیز بود و این معروف است.»

باز هم می‌گوید: «ابن هبیره حدیث دوازده خلیفه را تأویل کرده است که تأویل او هیچ ارزشی ندارد و برخی دیگر مثل ابن جوزی سخن ضعیفی در مورد آن گفته‌اند. برخی (مثل ابوبکر عربی) گفته‌اند که معنای این حدیث را نمی‌فهمند. اما مروان و ابن زبیر هیچ یک از این دو رهبر همه‌ای امت نبودند، بلکه زمانشان زمان فتنه بود و عزتی برای اسلام حاصل نشد. و از این جهت برخی خلافت علی را نیز از این نوع دانسته‌اند (یعنی از نوعی که زمانش زمان فتنه بود و برای اسلام هیچ عزتی حاصل نشد). این‌ها گفته‌اند که خلافت علی نه با نص ثابت شده است و نه با اجماع. سخن در این مورد زیاد است که جایش این جا نیست ...»^۱

جواب: ابن تیمیه در مورد این حدیث در اضطراب شدید واقع شده است که ما بعد از ذکر نص حدیث به آن اشاره می‌کنیم:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

۱. خلفا و جانشنان من پس از من دوازده نفر هستند، به عدد پیشوایان بنی

اسرائیل.»

۲. پیوسته این دین عزیز و توانا و ارجمند خواهد بود مادامی که دوازده نفر

رهبریت این امت را به عهده داشته باشند.» (راوی می‌گوید: «سپس پیامبر ﷺ

سخنی فرمودند که من نفهمیدم. از پدرم پرسیدم که پیامبر در آخر سخنانش چه

فرمود؟» گفت: «فرمود که همه آن دوازده نفر از قریش خواهند بود.»

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۲۳۵ و ۲۴۳.

راویان این حدیث: عبد الله بن مسعود، جابر بن سمره، (با ۳۶ سند) عبد الله بن عمر، ابوجحیفه، عبد الله بن عمرو و انس بن مالك هستند.^۱

از این حدیث و نیز برخی از احادیث دیگر که با لفظهای دیگر در این موضوع وارد شده است، چند نکته به دست می آید:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این حدیث را چند بار و در جایهای مختلف ایراد فرمودند.

۲. آن حضرت به روشنی بیان فرموده اند که این دوازده نفر، خلفا و رهبران این امت هستند.

۳. خلافت اینها تا روز قیامت باقی است.

۴. عزت اسلام و بقای دین همراه با خلافت اینهاست.

۵. امامت و خلافت از آن این دوازده نفر است، هرچند مردم آنها را ترك کنند و یا با آنها مخالفت نمایند.

چند مطلب در سخنان ابن تیمیه قابل ملاحظه است که باید دقت شود:

۱. ابن تیمیه معاویه و جمعی از بنی امیه را از جمله دوازده خلیفه محسوب کرد.

و این مخالف است با سخن خود او که در جای دیگر به روشنی بیان کرده است:

«معاویه و بنی امیه پادشاه هستند، نه خلفا.»^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ احمد از جابر در مسندش با ۳۴ سند این حدیث را روایت کرده است، ج ۵، ص ۸۶ تا ۱۰۸؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۰۹، ج ۴، ص ۱۵۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۷، ح ۷۴۶۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۳۷۸۱ و ۳۸۶۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۴۲۶، ج ۸، ص ۴۱۱، ح ۳۵۲۰، و دیگران؛ بخاری در «صحیح» خود با لفظ دوازده امیر این حدیث را روایت کرده است.

باز همو در باره‌ای معاویه می‌گوید: «آیا پادشاهی پیدا می‌شود که سیره و روشش مانند معاویه بوده باشد؟»^۲

باز می‌گوید:

«علما اتفاق کرده‌اند که معاویه افضل پادشاهان این امت است و چهار نفر پیش از او خلفا و جانشینان نبوت بودند، ولی معاویه اولین پادشاه است.»^۳

ابن تیمیه که می‌داند معاویه و بنی امیه پادشاه بوده‌اند، نه خلیفه، پس چرا آن‌ها را در این جا از جمله خلفا دانسته است؟ زیرا می‌خواسته است خواننده‌اش را فریب دهد تا در مورد این حدیث و امثال آن فکر نکند.

۲. ابن تیمیه امام حسن علیه السلام را از دوازده خلیفه ندانسته، در حالی که بعضی از علمای اهل سنت امام حسن علیه السلام را یکی از خلفا بر شمرده‌اند که از جمله آنان شاگرد و حامی ابن تیمیه، ابن کثیر است که می‌گوید: «خلیفه پس از علی، بنابر وصیت علی فرزندش حسن بود.»^۴

۳. ابن تیمیه امام مهدی علیه السلام را نیز نام نبرده است، در حالی که از احادیث متواتر چنین به دست می‌آید که خلافت امام مهدی علیه السلام حتمی است.

۴. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از خلفا هستند یا نه؟ این جا نیز ابن تیمیه در سخنانش بارها تکرار کرده که زمان علی زمان فتنه بود و چه عزتی هست برای

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۲۲.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۳۶..

۳. مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۷۸.

۴. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۴۸.

اسلام از يك چنین رهبری! به هر جایی که علی رو کرد آن جا را خوار و ذلیل کرد و ...

اگر این گونه است، پس چرا این کذاب بزرگ می گوید: «علی یکی از دوازده خلیفه است.»

۵. آیا در زمان همه آن کسانی که ابن تیمیه ایشان را به عنوان خلفای دوازده گانه نام برد، اسلام عزیز و ارجمند بود؟ مثلاً آیا در هنگام خلافت یزید اسلام با عزت بود؟ آیا در کشتن امام حسین علیه السلام و مباح کردن خون مردم مدینه و ویران کردن خانه کعبه عزت و قوت اسلام است؟ آیا در کشتار صحابه توسط معاویه عزت اسلام بود. باید به این مطلب توجه شود که از نظر ابن تیمیه امیرالمؤمنین علیه السلام سبب ذلت و خواری اسلام و مسلمانان بوده اند، ولی یزید شراب خوار و سگباز سبب عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان می باشد. همان یزیدی که احمد بن حنبل در باره اش می گوید: «چگونه من لعنت نکنم آن کسی را که خداوند او را در قرآن لعنت کرده است»^۱

باید دقت داشته باشیم که با گواهی حدیث متواتر «ثقلین» و حدیث «سفینه» و برخی اخبار دیگر، کسی جز اهل بیت پیامبر علیهم السلام، نمی تواند مصداق حدیث «دوازده خلیفه» باشد. و هر کسی هم که در مورد این حدیث اظهار نظری کرده است، هیچ تفسیر درستی از این حدیث صحیح ارائه ننموده و نمی تواند ارائه نماید، مگر این که حق را بپذیرد. و ما در کتاب «راه نجات» نظرات علمای اهل سنت در باره این حدیث شریف را مفصل ذکر کردیم.

۱. نصائح الکافیة ابن عقیل، ص ۳۱.

ابن تیمیه و حدیث «سفینه»

ابن تیمیه می‌گوید: حدیث «اهل بیت به مانند کشتی نوح هستند...» سند صحیح برای آن دانسته نشده است. و این حدیث در هیچ یک کتابی که مورد اعتماد باشد پیدا نمی‌شود، هرچند آن را برخی از کسانی که هیزم کشان در شب هستند و کسانی که احادیث ساختگی روایت می‌کنند در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.^۱

جواب: این حدیث را علما و محدثان با سندهای فراوان در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که ما با ذکر متن حدیث به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. قال رسول الله ﷺ: مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛^۲ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «آگاه باشید که

۱. منهاج السنة، ج ۷، ص ۳۹۶.

۲. المعرفة و التاريخ فسوی، ج ۱، ص ۱۲۱ با دو سند؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۸۵، ح ۱۴۰۲؛ الکنی دولابی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۳۴۶؛ معجم الكبير، ج ۳، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۳۶ تا ۲۶۳۸، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲، ج ۱۲، ص ۲۷، ح ۱۲۳۸۸؛ معجم الاوسط، ج ۴، ص ۴، ح ۳۴۷۸، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۵۵۳۶، ج ۶، ح ۸۵۷۰؛ معجم الصغير، ج ۱، ص ۱۳۹، ح ۳۹۱، ج ۲، ص ۸۴، ح ۸۲۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰؛ امثال الحديث ابوشیخ، ص ۴۷۶، ح ۲۹۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ معارف ابن قتیبه، ص ۸۶۰؛ الشریعة آجری، ج ۴، ص ۳۶۷، ح ۱۶۵۳ و ۱۶۵۴؛ اخبار مکه ابن اسحاق، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۱۹۰۴؛ علل دارقطنی، ج ۶، ص ۲۳۶، ح ۱۰۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۳۳۱۲، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۷۲۰؛ مشکاة المصابیح تبریزی، ج ۳، ص ۱۷۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸ (با چهار سند)؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۸۶ و ۳۸۴، ح ۸۷۲ و ۹۴۷ و ۱۶۶۷، ج ۱۲، ص ۹۴ و ۹۵ و ۹۸، ح ۳۴۱۴۴ و ۳۴۱۴۵ و ۳۴۱۶۹ و ۳۴۱۷۰ و دیگران.

همانا اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح هستند. هر که بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که بر آن سوار نشد هلاک، گردید.» (یعنی هر که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد، نجات یافت و هر که آن‌ها را نافرمانی نمود، هلاک گشت و گمراه شد).

حاکم، ابن حجر، سیوطی و طیبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. این حدیث دارای بیش از چهار سند صحیح و حسن است و از امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر، ابن عباس، ابوظیفیل، ابوسعید خدری، سلمه بن اکوع، ایاس بن سلمه، انس و ابن زبیر روایت شده و اسانید زیادی دارد و از ابوذر این حدیث را چهار نفر روایت کرده‌اند.

۲. عن علي قال: إنما مثلنا في هذه الأمة كسفينة نوح و كباب حطه في بني إسرائيل؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ما (اهل بیت) در این امت به مانند کشتی نوح و به مانند دروازه حطه بنی اسرائیل هستم.»^۱

اولاً: رجال سند این حدیث همه ثقه هستند. ثانیاً: تمام رجال این سند رجال صحاح سته هستند جز معاویه بن هشام و عمار بن رزیک که از رجال صحیح مسلم و بقیه هستند. بنابر این، پس این سند نیز کاملاً صحیح است و صحت حدیث قبل را نیز تأیید می‌کند.

با این بیان چند دروغ ابن تیمیه در مورد این حدیث روشن شد: ۱. این که این حدیث در کتب مورد اعتماد نقل نشده. ۲. تنها افرادی که هیزم کشان در شب و روایت کنندگان احادیث ساختگی‌اند، این حدیث را نقل کرده‌اند. ۳. سند صحیح

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۲، ج ۷، ص ۵۰۳، ح ۳۲۱۱۵ و ۵۲؛ فتح القدير، ص ۱۹۰؛ در المنثور، ج ۱، ص ۷۲؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۵۸.

ندارد. پس ابن تیمیه در این سه مورد هم دروغ گفته و هم این همه محدثان بزرگ را به نقل کنندگان احادیث موضوع، و هیزم کشان در شب بومن (یعنی چون حدیث صحیح و غیر صحیح را نمی‌شناسند هر چه به دستشان می‌رسد آن را جمع و نقل می‌کنند) متهم نموده است.

ابن تیمیه و آیه «مودة»

ابن تیمیه می‌گوید: «اینکه آیه‌ای «بگو (ای محمد به امت که) من از شما در برابر این (یعنی نعمت رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نمایید طلب نمی‌نمایم»^۱ در باره اهل بیت نازل شده باشد کذب و دروغ است.» بعد می‌گوید: «طایفه‌ای از نویسندگان از اهل سنت و گروهی از شیعه و از اصحاب احمد و غیر این‌ها حدیثی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که وقتی از آن حضرت (در باره این آیه) سؤال کردند آن حضرت فرمودند: «این‌ها علی، فاطمه، و فرزندان‌شان هستند.» و این به اتفاق آگاهان به حدیث کذب است. یکی از چیزهایی که کذب بودن این سخن را بیان می‌کند این است که این آیه به اتفاق اهل علم در مکه نازل شده و همانا سوره شوری همه‌اش مکی است بلکه تمام سُور «حم» مکی هستند و علی در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حسن و حسین نیز به دنیا نیامده بودند، مگر سال سه و چهارم هجری. پس این چگونه ممکن است؟»^۲

معلوم نیست ابن تیمیه از کجا چنین اتفاقی را پیدا کرده است؟ و این در حالی است که هیچ‌کسی نگفته است که این آیه شریفه مکی است. مفسرانی مانند

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۶۳.

قرطبی، آلوسی، نیشابوری، خازن و شوکانی بر آن‌اند که همه آیات این سوره در مکه نازل نشده است، بلکه چهار آیه در آن است که در مدینه نازل شده است، از جمله همین آیه‌ای مودت است.^۱ قرطبی و شوکانی این قول را از ابن عباس و قتاده نقل کرده‌اند. آلوسی نیز از مقاتل نقل کرده است که او این آیه را مدنی دانسته است.

اینکه وقتی آیه‌ای مذکور نازل شد حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «این‌ها علی، فاطمه و فرزندانشان هستند»، از امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام، ابن عباس، ابوامامه، جابر، سعید بن جبیر، عمرو بن شعیب و دیگران روایت شده است.^۲

خطب الحسن بن علی الناس حين قتل علي فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأولون بعمل و لا يدركه الآخرون و قد كان رسول الله صلی الله علیه و آله يعطه رايته فيقاتل و جبريل عن يمينه و ميكائيل عن يساره فما رجع حتى يفتح الله عليه ... ثم قال: أيها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي و أنا ابن

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۰؛ تفسیر خازن، ج ۴، ص ۴۹؛ فتح القدير شوکانی، ج ۴، ص ۵۱۰.

۲. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۱۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۸۸، ح ۴۸۰۲؛ تفاسیر طبری، ابو حاتم، ثعلبی، بغوی، واحدی، نسفی، قرطبی، کشاف، فخر رازی، بیضاوی، ابن کثیر، شوکانی، در المثنور (با ۴ سند)، خزاین و بحر المحيط، مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷، ح ۲۶۴۱، ج ۱۱، ص ۴۴۴؛ ح ۱۲۲۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵ و ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ ذریة الطاهره دولابی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۲۱؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۳۰۷؛ شواهد التنزیل با ۸ سند).

النبي و أنا ابن الوصي و أنا ابن البشير و أنا ابن النذير و أنا ابن الداعي إلى الله بإذنه و أنا ابن السراج المنير و أنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل إلينا و يصعد من عندنا و أنا من أهل البيت الذي أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك و تعالى لنبيه ﷺ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا﴾ فافتراف الحسنه مودتنا أهل البيت؛^۱ وفتى اميرالمؤمنين عليه السلام به شهادت رسيدند، امام حسن مجتبی عليه السلام خطبه‌ای خوانده و در آخر آن فرمودند: «ما از خاندانی هستيم که خداوند در قرآن محبت ما را برای هر مسلمانی واجب گردانیده است؛ آن جا که به پیامبرش فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ بگو (ای محمد صلی الله علیه و آله به امت خویش که) من از شما در

۱. ذریة الطاهره دولابی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۴۸۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۹۲۲، ج ۲، ص ۵۹۵ و ۶۰۰، ح ۱۰۱۳ و ۱۰۲۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۹۴ و ۲۱۰۵، ج ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائی، ح ۲۳، معجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ تا ۲۷۲۵؛ اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۷۰؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲، ص ۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۸.

برابر این کار (یعنی رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نماید طلب نمی‌نمایم»^۱

این خطبه به طور متواتر نقل شده است و آن را امام سجاد علیه السلام و ابو طفیل وهشت نفر دیگر در کتاب‌های زیر روایت کرده‌اند. بزار، هیشمی و حاکم این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

این خطبه خیلی مفصل است و برخی آن را مختصر نقل کرده‌اند و این مقدار از سخن آن حضرت را ذکر نکرده‌اند؛ زیرا امام حسن علیه السلام این سخن را در آخر خطبه فرموده‌اند. هیشمی سه سند از این حدیث را حسن و خوب دانسته و حاکم صحیح دانسته است.

دلیل دیگر:

ابودیللم می‌گوید: «بعد از واقعه کربلا) وقتی امام سجاد علیه السلام را به اسیری گرفتند، آوردند نزدیک دروازه دمشق (شام) نگه داشتند. مردی از اهل شام برخاست و گفت: «سپاس خدا را که شما را به قتل رسانید و ریشه‌تان را کند و فتنه را از ریشه برکند.» امام سجاد علیه السلام به او فرمودند: «آیا قرآن خوانده‌ای؟» گفت: «آری.» فرمودند: «آیا آل حم را خوانده‌ای؟» گفت: «قرآن خواندم، ولی آل حم را نخواندم.» امام فرمودند: آیا آیه‌ای «قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی» را نخوانده‌ای؟» گفت: «القربی» شما هستید؟» امام فرمودند: «آری.»^۲

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

ابن تیمیه و حدیث «خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام گردانید»

۱. ابن تیمیه می‌گوید: «حدیث «فاطمه ناموس خود را پاك نگه داشت و خداوند ذریه او را بر آتش حرام گردانید» به اتفاق آگاهان به حدیث کذب و دروغ است. و دروغ بودن این حدیث برای غیر اهل حدیث نیز ظاهر است.»^۱
این حدیث از ابن مسعود و حذیفه در کتاب‌های زیر روایت شده است.^۲ حاکم و زرقاتی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «نامیده شده است (دخترم فاطمه) به اسم فاطمه به این خاطر که خداوند او را به همراهی ذریه و اولادش در روز قیامت از آتش دور و جدا خواهد کرد.» این حدیث از ابن مسعود و ابو هریره روایت شده است.^۳
۳. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: «خداوند تو را و هیچ يك از فرزندان را عذاب نخواهد کرد.»^۴ هیشمی و ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۶۲.

۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۱، ح ۲۶۲۵، ج ۲۲، ص ۴۰۷؛ مسند بزار، ج ۵، ص ۲۲۳، ح ۱۸۲۹؛ مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۷۰، ص ۳۹۸۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲؛ سنن دارقطنی، ج ۵، ص ۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۸، ح ۳۴۲۲۰ و ۳۴۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۷۴، ج ۶۳، ص ۳۰ (با چهار سند).

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۷، ص ۷۷۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۸۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۳۴۲۲۷.

۴. معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۲۱۰، ح ۱۱۶۸۵؛ صواعق المحرقة، ص ۹۶ و ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۲.

ابن تیمیه و حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند»

ابن تیمیه می گوید: «اما حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند» در هیچ يك از کتاب‌های حدیثی معروف دیده نشده است و این حدیث سند شناخته شده‌ای نیز ندارد، نه صحیح و نه حسن»^۱

این حدیث را نیز به مانند احادیث دیگر افراد زیادی از اهل معرفت در کتاب-های خود روایت کرده‌اند که ما به بعضی آنها اشاره می کنیم:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضَبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؛^۲ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «همانا خداوند به غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او راضی می شود.» این حدیث از امیرالمؤمنین، امام باقر و امام کاظم علیهم السلام روایت شده است. حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و هیشمی و صالحی شامی حسن دانسته‌اند. پس باز هم روشن شد که ابن تیمیه به روشنی دروغ گفته است.

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۴۸.

۲. معجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۱۸۲ و ج ۲۲، ح ۴۰۱؛ الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۳، ح ۲۹۵۹؛ ذرية الطاهرة، ص ۱۱۹؛ علل دارقطنی، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۳۰۵؛ شرف المصطفى خركوشی، ح ۱۸۸۷؛ المستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۳۷۸، ج ۸، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۲۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۴۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۵.

ابن تیمیه و اخبار مطالبه فذك وارث

ابن تیمیه می‌گوید: «در حدیث ثابت و متصلی دانسته نشده است که فاطمه گفته باشد: پیامبر ﷺ فذك را به من بخشید و کسی نیز بر این مطلب برای او شهادت نداده است.»^۱

باز می‌گوید: «هیچ کسی از مسلمین نگفته است که شاهد بودم پیامبر ﷺ فذك را به فاطمه داد. من نشنیدم که فاطمه نیز چنین ادعا کرده باشد تا اینکه بحتری چنین چیزی را (از خودش ساخت) و آورد.»^۲

باز می‌گوید: «وقتی فاطمه طلب ارث کرد و ابوبکر به او حدیث پیامبر ﷺ را که گویا فرموده باشند: «ما گروه پیامبران از خود ارث نمی‌گذاریم» خبر داد تسلیم شد و از درخواست خویش دست برداشت.»^۳

قبل از بحث در مورد فذك باید به این دروغ بزرگ ابن تیمیه در مورد ارث و تسلیم شدن حضرت زهرا علیها السلام مختصر اشاره کنیم و آن این که در صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر ثابت شده است، وقتی حضرت زهرا علیها السلام ارث خود را از ابوبکر طلب کردند و ابوبکر چنین حدیثی نقل کرد و حضرت زهرا را از ارث منع نمود، حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر غضب نمود و با ابوبکر قهر نمود و تا شهادت با ابوبکر سخن نگفت (و با وصیت حضرت زهرا علیها السلام) امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۱.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۲۳۴.

ایشان را شبانه دفن نمود و ابوبکر و عمر را به دفن و نماز جنازه آن حضرت خبر نکردند.^۱

برای روشن شدن دروغگویی ابن تیمیه در این موضوع همین مقدار کفایت می‌کند، اما در مورد حدیث «لا نورث ما ترکناه صدقة» باید همین مقدار اشاره کنیم که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین سخنی فرموده بودند، قطعاً قبل از هر کسی امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام و همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین، از آن آگاه می‌شدند نه ابوبکر که موضوع هیچ ربطی به او ندارد و این‌ها که اهل بیت هستند از ابوبکر ارث خود را طلب نمودند. باید دقت داشته باشیم که راوی این حدیث تنها ابوبکر است و به این واقعیت حدیث ام‌المؤمنین عائشه که ابن عساکر در تاریخش و صاحب کنز^۲ از ابوبکر شافعی و بغوی نقل کرده نیز به وضوح شهادت می‌دهد و اما این که این حدیث را به دیگران نیز نسبت داده‌اند و یا دیگران نیز به آن اعتراف کرده باشند، بر خلاف واقع است و ابن حجر نیز به این مطلب که واقعیت چنین ادعا را رد می‌کند، در «فتح الباری» ذیل این حدیث روشنی انداخته است. و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بر نقل ابن سعد در «طبقات الکبری»^۳ با

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۳۳۰۲ (کتاب جهاد و سیر، باب حکم فیء)؛ صحیح بخاری، (کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ح ۳۰۹۴ یا ۲۸۶۳، کتاب نفقات، باب نفقة الرجل قوت سنة علی اهله، ح ۵۳۵۸ تا ۴۹۳۹، کتاب الفرائض، باب لارث ما ترکناه صدقة، ح ۶۷۲۸، کتاب الاعتصام بالکتاب و سنة، باب ما یکره من التأموق و التنازع، ح ۷۳۰۵ یا ۶۷۶۱، کتاب الفرائض، باب لارث ما ترکناه صدقة، ح ۶۷۲۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۷۷.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۶۰۰.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۲۵، ح ۱۴۱۰۱.

استدلال به آیات قرآن بی اساس بودن حدیث ابوبکر را برای خودش ثابت نمودند و ابوبکر نیز نتوانست چیزی بگوید. و دلائل دیگر به مانند این که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و عباس عموی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خاطر نقل این روایت توسط شیخین معتقد به کاذب، خائن، آثم و فریب‌گر بودن شیخین شدند و این بنا بر نقل صحیح بخاری و مسلم است.^۱ بنا بر این این گونه ادعاها بی اساس خواهد بود.

اما مسأله فدک:

عن ابی سعید قال: لما نزلت «وَأْتِ ذَاقِرَبِي حَقَّهُ» دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَاعطَاها فَدَكَ؛ چون آیه‌ای (به نزدیکان خود حقشان را بده) نازل شد پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمه را خواستند و فدک را به او دادند.^۲ این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابن عباس، ابوسعید با سه سند، امام سجاد و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت شده است و سند این حدیث بدون شك صحیح است و از سخن ابن کثیر نیز صحت آن استفاده می‌شود.

۱. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب حکم الفیء، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۶؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۸ به نقل از مسلم و بخاری؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۱، ح ۱۸۷۶۸ از جمع کثیری محدثین.

۲. مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۱۰۷۶؛ علل دارقطنی، ج ۱، ح ۱۶۵۱ و ۱۶۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹؛ تفسیر آلوسی، ج ۱۰، ص ۴۳۵؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۴۳۸ الی ۴۴۸، با هشت سند؛ فتح القدر شوکانی، ج ۳، ص ۲۲۴؛ لباب النقول سیوطی، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۳، ح ۸۶۹۶ و ج ۵، ح ۱۴۲۴۳، از ابوظفیل در داستان شوری؛ در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷، به نقل از ابن ابی حاتم و بزار.

عن ابن عباس: لما نزلت «وَأْتِ ذَاقِرْبِي حَقَّهُ» اقطع النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمة فدك؛^۱ ابن عباس می گوید: چون آیه‌ای (به نزدیکان خود حقشان را بده) نازل شد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدک را برای فاطمه جدا کرد و داد.

بلاذری چنین روایت کرده است:

وحدثنا عبد الله بن ميمون المكتب قال: أخبرنا الفضيل بن عياض عن مالك بن جعونه، عن أبيه قال: قالت فاطمة لابي بكر: إن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعل لي فدك فاعطني إياها و شهد لها علي بن أبي طالب. فسألها شاهدا آخر فشهدت لها أم أيمن فقال: قد علمت يا بنت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أنه لا تجوز إلا شهادة رجلين أو رجل وامرأتين فانصرفت؛^۲ فاطمه عليها السلام به ابوبکر گفت: همانا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فدک را در اختیار من قرار داد، پس آن را به من بده. علی نیز به این مطلب شهادت داد. ابوبکر شاهد دیگر خواست و ام ایمن نیز شهادت داد. ابوبکر گفت: باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن شهادت دهند. پس فاطمه عليها السلام برگشت.

وحدثني روح الكرايسي قال: حدثنا زيد بن الحباب قال: أخبرنا خالد بن طهمان، عن رجل حسبه روح جعفر بن محمد أن فاطمة قالت لابي بكر: أعطني فدك فقد جعلها رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لي. فسألها البيهقي. فجاءت بأم أيمن ورباح مولى النبي فشهدا لها بذلك. فقال: إن هذا الامر لا تجوز فيه إلا شهادة رجل وامرأتين؛^۳

۱. در المنشور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ فتح القدير شوکانی، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲. فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵؛ ح ۱۱۳؛ معجم البلدان حموی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۴۴.

۳. فتوح البلدان بلاذری، ج ۱، ص ۳۵؛ ح ۱۱۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۴۴.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: همانا فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ به ابوبکر گفت: فدک را به من بده، همانا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را در اختیار من قرار داده است. ابوبکر درخواست دلیل کرد. پس ام‌ایمن و رباح شهادت دادند. ابوبکر گفت: این امر جز با شهادت دو زن و یک مرد تمام نمی‌شود. سند این خبر مرسل صحیح و روایتش ثقه هستند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ به نزد ابوبکر آمد و گفت: پدرم فدک را به من داده و علی و ام‌ایمن نیز به آن شهادت می‌دهند. ابوبکر گفت: تو به پدرت جز نسبت حق نمی‌دهی، همانا فدک را به تو دادم. پس در صحیفه‌ای رسماً آن را به فاطمه نوشت. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ هنگام خروج با عمر برخورد و عمر چون متوجه شد، آن صحیفه را گرفت و به حضور ابوبکر برگشتند و چون علی و ام‌ایمن به نفع خود شهادت می‌دهند، شهادت را ناتمام دانست و نوشته ابوبکر را پاره کرد.^۱ پس با بیان آنچه ذکر شد روشن گشت که ابن تیمیه در این مورد نیز چندین دروغ گفته است.

ابن تیمیه و امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن تیمیه می‌گوید: «حسن و اکثر سابقین از صحابه جنگ (با معاویه) را مصلحت نمی‌دیدند. و این نظر صحیح‌تر از رأی به جنگ (با او) است و دلایل زیادی هم دارد.»^۲

باز می‌گوید: «رأی حسن ترك جنگ بود...»^۳

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۴؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲. منهاج السنة، ج ۶، ص ۱۱۳.

۳. منهاج السنة، ج ۸، ص ۱۴۵.

باز همو می گوید: «حسن میدان را خالی کرد و رهبری مسلمانان را به معاویه تسلیم نمود و هرگز جنگ را اختیار نکرد. و این خبر متواتر است.»^۱

باز می گوید: «حسن پیوسته پدر و برادرش را به ترك جنگ و ادار می کرد. وزمانی که نوبت به خودش رسید جنگ را ترك نمود و صلح (با معاویه) را پیشه نمود.»^۲

جواب: خبر صحیح و مسلم در این زمینه آن است که اولاً امام حسن علیه السلام جنگ با معاویه را به این عنوان که جنگ با باغی است واجب می دانستند و برای این جنگ اقدام عملی هم نموده و لشکریان خود را برای جنگ با او حرکت داده بودند، ولی چون عراقیان که بیشتر سپاهیان آن حضرت را تشکیل می دادند از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و حتی برخی از سرانشان را معاویه با پول و نیرنگ خرید، امام حسن علیه السلام دیگر ناچار شدند ضمن شروط مشخصی که با معاویه گذاشتند، با او صلح کنند. اما اینکه ابن تیمیه می گوید که امام حسن علیه السلام هرگز جنگ نخواست و در این زمینه دعوی تواتر می کند، دروغ و بهتان بزرگ است و هیچ کسی این حرف را نزرده است، چه رسد به تواتر.

امام حسن علیه السلام زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند يك خطبه ای طولانی خوانده و در آن در باره ای امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمودند: «همانا این شب کسی از دنیا رفت که گذشتگان نتوانستند در عمل بر او پیشی بگیرند و آیندگان هم نمی توانند به (مقام و درجه) او برسند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرچم را به دست او می دادند در حالی که جبرئیل از طرف راستش و میکائیل از طرف

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۱.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۳۵.

چپش (او را یاری می‌کردند و همراه او می‌جنگیدند.) او از میدان بر نمی‌گشت تا اینکه خداوند به وسیله او فتح و پیروزی را نصیب گرداند.» سپس فرمودند: ای مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نشناسد، پس (بدانید که) من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم. من پسر وصی و جانشین او (یعنی علی) هستم. من پسر آن مژده دهنده‌ام. من پسر آن بیم‌دهنده هستم. من پسر آن دعوت‌کننده به سوی خدایم. من پسر چراغ تابناکم. من از خانواده‌ای هستم که جبرئیل به نزد ما نازل می‌شد و از نزد ما به آسمان بر می‌گشت. من از خانواده‌ای هستم که خداوند پلیدی و ناپاکی‌ها را از آن‌ها دور کرده است و آن‌ها را کاملاً پاک ساخته است.^۱ من از خاندانی هستم که خداوند دوست داشتن آن‌ها را برای تمام مسلمانان فرض گردانیده است، آن‌جا که خداوند به پیامبر ﷺ فرمود: بگو (ای پیامبر بر امت خود) که من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی خاندانم. هر که عمل نیکویی انجام داد ما بر آن نیکویی می‌افزاییم». بدانید که عمل نیک انجام دادن دوستی ما اهل بیت است.^۲

خطبه مذکور را افراد زیر نقل کرده‌اند: امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ، ابوظیفیل، جعفر بن حیان، ابو اسحاق سبعی، زید بن حسن، ابن حبشی، اسماعیل، هبیره، ابن ابی حمزه وعاصم.^۳ هیشمی و حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و از نظر ذهبی نیز سندش صحیح است و اصل این خطبه در حد تواتر است.

۱. اشاره است به آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. اشاره است به آیه ۲۳ سوره شوری.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ ذریة الطاهره دولابی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۷۲؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶،

این است جایگاه امام حسن علیه السلام نسبت با پدر بزرگوار خود. وقتی امام حسن علیه السلام معتقدند که جبرئیل و میکائیل در جانب راست و چپ پدرشان در جنگ‌ها آن حضرت را یاری می‌کنند چگونه ممکن است با چنین شخصیتی مخالفت کنند؟ ولی می‌بینیم که ابن تیمیه به خاطر اینکه امام حسن به حسب شرائطی که بعداً به آن اشاره خواهیم نمود با معاویه صلح کردند، بین امام حسن و امیرالمؤمنین علیهما السلام جدایی می‌اندازد. و با این روش می‌خواهد مردم را که به حقایق صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و نیز به جایگاه و مقام والای اهل بیت علیهم السلام آگاهی ندارند، فریب داده آن‌ها را نیز مثل خود از خاندان پاک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منحرف سازد. این امام حسن علیه السلام بودند که مردم کوفه را برای جهاد با لشکر جمل دعوت نمودند که این خبر در صحیح بخاری نیز آمده است.^۱ اگر آن حضرت مخالف جنگ بودند، این کار را چگونه انجام دادند.

باز به ابن تیمیه می‌گوییم: کی و کجا امام حسین علیه السلام در زمان امام حسن علیه السلام خواستند جنگ راه بیندازند که امام حسن اشاره به ترك آن کرده باشند؟ امام حسین علیه السلام حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام نیز تا مرگ معاویه پایبند به همان

ح ۲۱۵۵؛ ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۸۵ و ۳۲۰۱۰۱، ح ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائی، ح ۲۳؛ معجم الکبیر؛ ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ الی ۲۷۲۵؛ اخبار اصفهان ابو نعیم، ج ۱، ص ۷۰؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛ مسند ابو یعلیٰ، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حلیة الاولیاء ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۵، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۳۳۰، ج ۴، ص ۵۷۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۸.

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶۰۰، ح ۶۶۸۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۰.

صلحی بودند که برادر بزرگوارشان انجام دادند، چه رسد در حال حیات آن حضرت.

با این همه دروغ بافی‌ها ابن تیمیه باز در آخر می‌گوید: «آن کاری که حسن انجام داد بهتر از کار حسین بود و آنچه که حسن کرد دوست داشته‌تر بود در نزد خداوند و رسولش ...»^۱

جهت روشن شدن دروغ‌های ابن تیمیه به خبر زیر توجه کنید:

پس از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، خوارج برای جهاد با معاویه برآمدند و در نخيله جمع شدند. معاویه به امام حسن علیه السلام که در حال برگشت به مدینه بودند نامه نوشت و آن حضرت را به جنگ با خوارج فرا خواند. امام حسن علیه السلام در جواب او این‌گونه نوشتند:

«لو آثرت أن أقاتل أحداً من أهل القبلة لبدأت بقتالك، فإنی تركتك
لصلاح الأمة وحقن دمائها؛^۲ اگر من جنگ با کسی از اهل قبله را اختیار
می‌کردم و ترجیح می‌دادم، حتماً جنگ با تو را سر می‌کردم، ولی من به خاطر
صلاح امت و پیشگیری از ریخته شدن خون آن‌ها جنگ با تو را ترك کردم.»
از این خبر ثابت می‌شود که امام حسن علیه السلام جنگ با معاویه را حتی لازم‌تر از
جنگ با خوارج می‌دانستند.

باز ابن تیمیه می‌گوید: «اما این سخن که معاویه به حسن زهر داد (و او را به
قتل رسانید) این از چیزهایی است که هرچند برخی از مردم آن را نقل کرده‌اند،
ولی با دلایل شرعی یا اقرار معتبر ثابت نشده و کسی هم آن را با قاطعیت نقل

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۷۱.

۲. الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹.

نکرده است. و این چیزی است که نمی‌توان به آن علم پیدا کرد و اعتقاد به آن اعتقاد بدون علم است.» سپس می‌گوید: «شکی نیست که حسن در مدینه بود و معاویه در شام ...»^۱

دلایل شهادت امام حسن علیه السلام به دست معاویه

عن أبي بكر بن حفص قال: إن سعدا والحسن بن علي ماتا في زمن معاوية فيرون أنه سمه؛^۲ طبرانی از ابوبکر بن حفص روایت کرده که می‌گوید: «سعد و حسن بن علی در زمان معاویه از دنیا چشم پوشیدند و (مردم) معقدند که معاویه بر او (بر امام حسن علیه السلام) زهر داده است.» سند این خبر کاملاً صحیح است.

دقت داشته باشیم که زیاد بن عمر از علمای وهابی در کتاب «من فضائل و اخبار معاویه دراسة» می‌نویسد: این زیاده (مردم معقدند که معاویه بر او زهر داده است) در حاشیه یکی از چاپ‌های معجم طبرانی وارد شده و در دیگر چاپ‌ها نیست.

این کذب و خدع‌ای دیگری از اکاذیب وهابی‌هاست که از امامشان این‌گونه با دروغگویی دفاع از فاجران را یاد گرفته‌اند؛ زیرا ما در سه چاپ «معجم» طبرانی، این عبارت را در متن اخبار کتاب دیدیم که وجود دارد. البته این نویسنده برای معاویه خیلی از آیات را تطبیق کرده و فضائل زیادی را برایش ثابت خوانده و اخبار سوء کردار و قتل‌های او و حتی اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قتل حجر بن عدی

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۶۹ و ۴۷۰.

۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۴.

ویارانش را رد و انکار کرده است؛ لذا از چنین افرادی این گونه افتراءات تعجب آور نیست.

عن قتادة بن دعامة السدوسي قال: سمت جعدة ابنة الاشعث بن قيس الحسن بن علي وكانت تحته ورشيت علي ذلك مالا؛^۱ قتاده می‌گوید: «جعده دختر اشعث به شوهر خود حسن عليه السلام زهر داد و برای این کارش پول گرفت.

ذهبی سکوت کرده و این خبر و مطلب را رد نکرده است.

ابن عبدالبر می‌گوید:

قال قتادة وأبو بكر بن حفص: سم الحسن بن علي سمته امرئته بنت الأشعث بن قيس الكندي وقالت طائفة: كان ذلك منها بتدسيس معاوية إليها وما بذل لها في ذلك وكان لها ضرائر فالله أعلم؛^۲ قتاده و ابوبکر بن حفص گفته‌اند: به حسن بن علی زهر داده شد و همسرش دختر اشعث به وی زهر داد و طائفه‌ای گفته‌اند: دختر اشعث این کار را به امر معاویه انجام داد...»

مدائنی از بزرگان قرن دوم می‌گوید:

وكانت وفاته في سنة تسع وأربعين وكان مرضه أربعين يوما وكانت سنة سبعا وأربعين سنة دس إليه معاوية سما علي يد جعدة بنت الاشعث بن قيس زوجة الحسن وقال لها: إن قتلتيه بالسم فلك مائة ألف وأزوجك يزيد إبنی. فلما سمت الحسن ومات به وفي لها بالمال ولم يزوجها من

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۴۸۱۵.

۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۴۱.

یزید وقال لها: أخشى أن تصنع بابني كما صنعت بابن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^۱ امام حسن در سال ۴۹ هجری از دنیا رفت و چهل روز مریض بود و ۴۷ سال داشت. معاویه به وسیله جعده به او زهر داد و به او وعده داد که اگر حسن را به زهر بکشی صد هزار به تو می‌دهم و تو را به همسری یزید درخواهم آورد. وقتی با زهر وی حسن چشم از دنیا پوشید معاویه به او پول را داد، ولی به ازدواج یزید در نیاورد؛ زیرا گفت: «می‌ترسم که پسر مرا نیز به مانند پسر پیامبر بکشی.»

عین همین سخنان مدائنی را زمخشری نیز در «ربیع الابرار» باب ۸۱ نقل کرده است.

ومات الحسن شهيدا مسموما دس معاوية إليه و إلى سعد بن أبي وقاص—حين أراد أن يعهد إلى يزید ابنه بالامر بعده سما فماتا منه في أيام متقاربة؛^۲ ابوالفرج اصفهانی نیز می‌گوید: حسن با زهر شهید شد. معاویه وقتی خواست برای پس از خودش برای یزید از مردم بیعت گیرد، به (امام) حسن و سعد بن ابی‌وقاص زهر داد. آن دو در زمان نزدیک به هم چشم از دنیا بستند. كان حنين بن المنذر الرقاشي أبوساسان يقول: ما وفي معاوية للحسن بشئ مما جعل له. قتل حجرا و أصحابه و بايع لابنه و لم يجعلها شوري و سم الحسن؛^۳ بلاذری از حنین بن منذر رقاشی نقل کرده که معاویه به

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۵۰؛ شهر نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷.

صلحی که با حسن بسته و وعده‌هایی که داده بود به هیچ کدامش وفا نکرد. او حجر بن عدی را کشت برای پسرش یزید بیعت گرفت و به حسن زهر خوراند.»

حزین بن منذر از سرلشکران امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ صفین بوده و این خبر را مدائنی از او نقل کرده است و سندش صحیح است.

لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ خَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ...^۱ «وقتی خیر شهادت (امام) حسن به معاویه رسید (از خوش حالی) برای خداوند سجده کرد. (در بعضی کتاب‌ها آمده است: «تکبیر گفت و خوش حالی نمود.»)

این اخبار که بیشترش صحیح است، به روشنی نقش شوم معاویه را رو کرده و خیلی روشن ثابت می‌کند که معاویه آن حضرت را به شهادت رسانیده است. البته معاویه مؤمنان فراوان از صحابه و تابعین را به قتل رسانیده که ما برخی از آنها را در کتاب «صحیح بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر نمودیم.

علل صلح امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام

یوسف بن مازین می‌گوید: مردی به طرف حسن بن علی عَلَيْهِ السَّلَام برخاست و گفت: «ای سیاه‌کننده چهره مؤمنان! امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: مرا آزار نده خدا تو را ببخشد. همانا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب دید که بنی امیه یکی پس از دیگری بر بالای منبر آن حضرت برآمده خطبه می‌خوانند. و این چیز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ناخوش

۱. الامامة و السياسة ابن قتیبه، ص ۱۴۴ و ۱۵۰؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۶؛ تاریخ خمیس بکری، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۳۲۸؛ وفیة الاعیان، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴؛ ربیع الابرار، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ترجمه امام حسن ابن عساکر، ص ۲۳۱.

آمد. آن گاه آیه‌ای: «أنا اعطیناک الکوثر» (همانا ما برایت کوثر را عطا نمودیم) (و کوثر نهری است در بهشت) نازل شد. و همچنین آیه‌ای: «ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر. شب قدر بهتر از هزار ماه است» نازل شد. بنی امیه هزار ماه ملک و خلافت را به دست خواهند گرفت.»

راوی گوید: «ما حساب کردیم و همان گونه بود که امام حسن فرمود.»^۱
این حدیث بخشی از همان حدیثی است که در آن «شجره ملعونه در قرآن» نازل شده است که ظاهراً راویان این حدیث را مختصر و خلاصه نقل کرده‌اند که به آن حدیث نیز در این کتاب اشاره شده است.

سفیان ابن اللیل می گوید: «حسن وقتی از کوفه به مدینه برگشت، گفتم: ای خارکننده‌ای مؤمنان! امام در پاسخ من فرمود: از علی شنیدم که می گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «روز و شب به آخر نمی رسد مگر اینکه امر این امت به دست مرد شکم بزرگی خواهد افتاد که با خوردن سیر نمی شود و آن معاویه است. پس من دانستم که حتماً امر خدا واقع خواهد شد و به همین خاطر از ریختن خون بین من و او خود داری کردم. سفیان گفت: به خدا سوگند اگر همه‌ای دنیا را به من

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۱۵، ح ۳۴۰۸؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۳۳۰، ح ۲۹۱۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۶۶ و دیگران، سند این حدیث صحیح است و ابن کثیر نیز بر صحت سند آن اعتراف کرده است.

بدهند به این اندازه که با شنیدن این حدیث خوش حال شدم، خوش حال نخواهم شد.»^۱

قول امام حسن علیه السلام: خلافت حق من است

حدیثی ابو عبید، قال: حدثنا فضل المصري، قال: حدثنا شريح بن يونس، قال: حدثنا أبو حفص الأبار، عن إسماعيل بن عبد الرحمن: أن معاوية أمر الحسن أن يخطب لما سلم الأمر إليه، وظن أن سيحصر، فقال في خطبته: إنما الخليفة من سار بكتاب الله، وسنة نبيه صلی الله علیه وآله، وليس الخليفة من سار بالجور (وعطل سنن واتخذ الدنيا اما و ابا)، ذلك ملك ملك ملكاً يمتع به قليلاً ثم تنقطع لذته وتبقى تبعته: «وإن أدري لعله فتنة لكم ومتاعٌ إلى حين»؛^۲ معاوية امام حسن علیه السلام را پس از صلح امر کرد که سخنرانی کند، وگمان کرد که آن حضرت از شکستگی نمی‌تواند حرفی بزنند. امام حسن علیه السلام خطبه خوانده و فرمودند: «همانا خلیفه کسی است که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل کند، اما کسی که ظلم می‌کند (وسنت‌های الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تعطیل می‌کند و دنیا را پدر و مادر خود قرار می‌دهد)، خلیفه نخواهد بود و این پادشاهی است که ملکی را صاحب شده و مقدار کمی از آن بهره می‌گیرد، سپس لذتش قطع می‌شود و ننگ و عذابش باقی می‌ماند. «چه می‌دانم

۱. الفتن مروزی، ص ۱۱۶، ح ۲۶۷ و ۴۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۴۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۴۹، ح ۳۱۷۰۸، ج ۱۳، ص ۵۸۸، ح ۳۷۵۱۳، با دو سند و لفظ.

۲. مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۲۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۰؛ نظم درر السمطین، ص ۲۰۱.

شاید این امتحانی است برای شما و متاعی است تا زمان معین.» یادآور می‌شویم که زرنندی حنفی این خبر را از امام حسین علیه السلام مقداری طولانی نقل کرده است.

عن الشعبي قال الحسن: ان هذا الامر الذي اختلفت فيه أنا و معاوية إنما هو حق لي اترکه إرادة لاصلاح الامة و حقن دمائهم «وان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الي حين»؛^۱ شعبي می‌گوید: «(امام) حسن فرمودند: این مسأله‌ای که من و معاویه بر سر آن با هم اختلاف نمودیم (و آن مسأله خلافت است) تنها حق من است. اما برای اصلاح امت و برای اینکه خون‌ها ریخته نشود، من آن را رها کرده (و تن به صلح با معاویه دادم.) از کجا می‌دانم شاید امتحانی باشد برای شما تا روز معینی.»

چنان که می‌بینید امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: خلافت تنها حق من است، ولی ابن تیمیه معاویه را خلیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند، نه امام حسن را. همچنین می‌فرمایند که صلح با معاویه امتحانی برای امت اسلامی است. و این واقعیتی هست که قرآن کریم نیز در آیه «شجره ملعونه» بر آن تصریح کرده است.

بنی امیه میمون‌هایی هستند در منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روزی غمگین دیدند، و سبب آن را سؤال کردند، حضرت فرمودند: در خاب دیدم که بنی امیه روی منبرهای زمین (مثل میمون) می‌چرخند. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «وما جعلنا الرؤيا التي

۱. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۶، ح ۲۵۵۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۸.

أريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم إلا طغيانا كبيرا؛ وما آن رؤيایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده‌ایم. ما آنها را بیم داده (و انداز) می‌کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی‌افزاید.^۱

این خبر از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، ام‌المؤمنین عائشه، یعلی بن مره، ابن عمر و سعید بن مسیب روایت شده، و در گذشته از ابوهریره نیز به حدیثی در این موضوع اشاره شد و با سخن طبری و ابوالفدا نیز آن‌جا آشنا شدیم که گفته‌اند: اجماع بر این است که این آیه در مورد بنی امیه نازل شده است.

ملاحظه می‌کنید که سخن امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام نیز تصریح این آیه‌ی شریفه است و خداوند متعال خواسته است، مسلمین را از این طریق امتحان نماید تا کسانی که «فی قلوبهم مرض» است، بنی امیه را رهبران دینی خود قرار داده و از مخالفان بنی امیه عیب‌جویی کنند!

امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام و معرفی معاویه

همچنین شما توجه کنید که امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام چگونه از معاویه تعبیر می‌کنند:

عن مولى الحسن بن على قال: قال الحسن ابن على أتعرف معاوية بن حديج قال قلت: نعم قال: فإذا رأيتہ فأعلمني فرآه خارجا من دار عمرو بن حريث فقال: هو هذا قال ادعه فدعاه فقال له الحسن: أنت الشام عليا عند ابن آكلة الأكباد أما والله لئن وردت الحوض ولن ترده لترنه

۱. تفسیر ابن ابی‌حاتم، ج ۹، ص ۱۶۸؛ در‌المشور، ج ۴، ص ۱۹۱ با چهار سند، به نقل از ابن ابی‌حاتم، ابن مردویه، بیهقی و ابن عساکر.

مشمرا عن ساقه حاسرا عن ذراعيه يذود عنه المنافقين؛ ۱ امام حسن علیه السلام به غلام خود فرمودند: آیا معاویه بن حدیج (حدیج) را می‌شناسی؟ گفت: آری. فرمودند: وقتی او را دیدی، به من خبر ده. آن‌گاه غلام، او را در بیرون از منزل عمرو بن حریث دید و به امام خبر داد که معاویه این است. فرمودند: او را به نزد من فرا بخوان. وقتی آمد امام علیه السلام به او فرمودند: تو همان کسی هستی که علی را نزد پسر زن جگرخوار (هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در جنگ احد با دندان‌هایش تکه تکه کرده خایده بود) دشنام می‌دهی. به خدا قسم اگر (روز قیامت) به حوض وارد شوی که هرگز وارد نخواهی شد، حتماً علی را خواهی دید که با جدیت تمام منافقان را از سر حوض می‌راند.»

معاویه بن حدیج از صحابه است و کسی است که برای جلب رضایت معاویه بن ابی - سفیان امیرالمؤمنین علیه السلام را بسیار دشنام می‌داد. خواننده عزیز خود می‌بینید که امام حسن علیه السلام چگونه از معاویه تعبیر می‌کنند.

این خبر در کتاب‌های زیر نیز وارد شده است، ولی بدون آوردن تعبیر «نزد پسر جگرخوار».^۲

۱. انساب الاشراف بلاذری، ح ۳۲۶۹؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۸۲ ح ۲۷۲۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰، از ابوکبیر.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸؛ مسند ابویعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰، (با دو سند)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹ و دیگران، سندهای این خبر نیز صحیح است و حاکم نیز سند این خبر را صحیح دانسته است.

علاوه بر این، همچنان که رسول خدا ﷺ از صلح امام حسن رضی الله عنه خبر دادند، از جنگ‌های امیرالمؤمنین رضی الله عنه و قیام امام حسین رضی الله عنه نیز خبر داده‌اند. و این دلالت بر این می‌کند که اولاً: سیره و عمل اهل بیت علیهم السلام به امر و دستور خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و همچنین عمل و رفتار هر کدام در زمان خود لازم و خواست اسلام بوده است. یعنی مصلحت اسلام باری به این است که باید صلح برقرار گردد و باری به این است که باید قیام انجام گیرد و باری هم به صورت دیگر. و امامان اهل بیت علیهم السلام هر کدام در زمان خود همان کاری را انجام دادند که مصلحت اسلام در آن بوده است. اگر مثلاً امام حسن در جای امام حسین بودند، همان کاری را می‌کردند که امام حسین انجام دادند. و امام حسین رضی الله عنه هم اگر به جای امام حسن رضی الله عنه می‌بودند کاری جز همان که امام حسن کردند انجام نمی‌دادند؛ یعنی با معاویه صلح می‌کردند. نه اینکه ابن تیمیه و امثال او می‌گویند که امام حسن کاری کرد بر خلاف آنچه پدر و برادرش کرده بودند.

روش متناقض ابن تیمیه در برخورد با روایات

دکتر شریف محمود یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: «سخنان بدعت گزاران این زمان را پیگیری کردم و دیدم که اکثراً استدلالشان بر گرفته شده از سخن ابن تیمیه است. به کمک خداوند قریب به چهل هزار صفحه یا بیشتر از سخنان ابن تیمیه را خواندم و دیدم که در باره‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت خطاهای زشتی مرتکب شده است. و تو آگاهی که جناب پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتهش برای همه ما مهم‌تر از جناب ابن تیمیه است.»

باز هم می‌گوید: «مسلمانان همگی تعظیم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را رعایت می‌کردند تا این که در قرن هشتم ابن تیمیه آمد و گویا بین او بین پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش دشمنی وجود

داشته که هیچ فضیلتی در حق اهل بیت نیافته مگر اینکه آن را انکار کرده است، چه رسد به بی ادبی و تعبیرهای زشت بر ضد آنها ... ۱.

این نویسنده در مورد امام حسن و حسین علیهما السلام می گوید: «جای تعجب است از ابن تیمیه که در باره صحابه جلیل ابو عبیده جراح می گوید: «... ابو عبیده زاهدترین خلق در اموال، عابدترین آنها برای خدا، مهربانترین خلق برای مردم و دورترین آنها از هوا و هوس بود. برای همین است که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره‌ای او فرمود: «هر امتی امینی دارد و امین این امت ابو عبیده است»، ولی در باره‌ی حسن و حسین می گوید:

وأما كونهما أزهدي الناس وأعلمهم في زمانهم فهذا قول بلا دليل؛^۲ زاهد-

ترین و داناترین مردم بودن حسن و حسین در زمان خود سخنی است بدون دلیل. «سپس در سخنان طولانی، شریف محمود می گوید: «زاهدترین و داناترین بودن ابن تیمیه در زمان خودش نزد وهابی‌ها نیاز به دلیل ندارد، ولی زاهدترین و داناترین بودن حسن و حسین که سرور جوانان اهل بهشت هستند، نزد آنها نیاز به دلیل دارد...»^۳

این نویسنده در باره‌ای امام سجاد علیه السلام نیز می گوید: «این امام بزرگ کسی است که ذریه امام حسین از پشت او بیرون شدند، ولی بن تیمیه در حق او اهانت می کند و گویا ابن تیمیه یکی از لشکریان یزید بن معاویه است ...»^۴

ابن تیمیه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می گوید:

۱. اخطاء ابن تیمیه فی حق رسول الله و اهل بیته، ص ۶ و ۶۹.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۱؛ اخطاء ابن تیمیه، ص ۶۹.

۳. اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۱۵.

۴. اخطاء ابن تیمیه، ص ۱۲۳.

اما قوله إنه كان أشجع الناس فهذا كذب بل كان أشجع الناس رسول الله ﷺ؛^۱ اما این سخن که علی شجاع‌ترین مردم بوده است کذب و دروغ است، بلکه شجاع‌ترین مردم پیامبر ﷺ بود.»

البته معلوم است که منظور گوینده شجاع‌ترین شخص بعد از پیامبر اکرم ﷺ است و این برای هیچ کس پوشیده نیست، ولی نمی‌دانیم چرا ابن تیمیه خود را به نادانی می‌زند و چنین می‌گوید. مگر ابن تیمیه آن‌گاه که ابو عبیده را زاهدترین و عابدترین مردم معرفی کرد، منظورش این بود که ابو عبیده از پیامبر اکرم ﷺ نیز زاهدتر و عابدتر است؟ بلکه مسأله آن است که ابن تیمیه تحمل خواندن و شنیدن و اعتراف به هیچ‌گونه فضائلی در حق اهل بیت علیهم‌السلام را ندارد.

ابن تیمیه و امام حسین علیه‌السلام

ابن تیمیه در باره‌ی خروج و جنگ امام حسین علیه‌السلام بارها این سخن را تکرار کرده و می‌گوید: «در خروج حسین (علیه یزید) نه مصلحت دین بود و نه دنیا، بلکه در خروج و کشته شدنش فساد بود که اگر در شهر خودش می‌نشست آن فساد به وجود نمی‌آمد.»^۲

باز هم می‌گوید: «بلکه حسین (با این کار خود) با دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالفت کرد و اگر این کار را نمی‌کرد بعد از او این همه فتنه برپا نمی‌شد.»^۳

۱. منهاج السنة، ج ۸، ص ۷۶.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۳۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۳۱.

باز همو می گوید: «این عمل حسین (یعنی خروجش علیه یزید) يك نوع اجتهاد نزدیک به خیال و گمان و نوعی هواخواهی پنهان بود که سزاوار است در این گونه موارد از چنین شخص پیروی نشود هر چند از اولیای خدا و از متقین باشد.»^۱
باز همو می گوید:

هذا رأى فاسد فإن مفسدته أعظم من مصلحته و قل من خرج على إمام
ذی سلطان إلا كان ما تولد على فعله من الشر أعظم مما تولد من الخير؛^۲
«این (یعنی خروج امام حسین علیه السلام) رأى و تصمیمی است فاسد؛ زیرا فسادش
بزرگتر از مصلحتش است؛ زیرا خیلی کم است که کسی بر پیشوای صاحب
سلطنت خروج کند، مگر اینکه بدی‌هایی که به وجود آورده از خوبی‌هایی که به
دنیا آورده است بزرگتر بوده.»

باز همو می گوید:

ویزید لیس بأعظم جرما من بنی اسرائیل کان بنو اسرائیل یقتلون
الأنبياء وقتل الحسين لیس بأعظم من قتل الأنبياء؛^۳ گناه یزید بزرگتر از
گناه بنی اسرائیل نبود. بنی اسرائیل انبیا را می کشتند و کشتن حسین بزرگتر از
قتل انبیا نیست.»

این گونه ابن تیمیه با قیام امام حسین علیه السلام مخالفت می کند و وهابی‌ها نیز با
پیروی از رهبر خود قیام امام حسین علیه السلام را نافرمانی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانند
گرچه غالبا این عقیده اموی خود را آشکار نمی سازند.

۱. همان، ج ۴، ص ۵۳۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۴۷.

این اعتقاد و سخنان ابن تیمیه و وهابیت در حالی است که در جای خود ثابت شده است که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و زمین و آسمان و جن و انس به خاطر عظمت و بزرگی قیام آن حضرت برای مظلومیت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ گریه کرده و عزا گرفته‌اند. همچنین دقت کنید که، وقتی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رهبر رسمی جامعه هستند، اگر کسی بر آن‌ها خروج کند، ابن تیمیه تقصیر را متوجه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌کند چنان‌که در گذشته اشاره شد و آن هنگام این سخنان را که اشاره کردیم، فراموش می‌کند. این برخوردهای متفاوت چیزی جز به خاطر بغض و دشمنی ابن تیمیه نسبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نمی‌باشد.

ابن تیمیه و تکذیب حوادث بعد از قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن تیمیه می‌گوید: «کشته شدن انبیا و بسیاری از دیگران و کشته شدن عثمان و... گناهش بزرگ‌تر بود از کشته شدن حسین. به این دلیل و دلایل دیگر روشن می‌شود که بسیاری از چیزهایی که در باره آن (یعنی در باره کشته شدن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت شده است دروغ است. مثل باریدن خون از آسمان (بعد از کشته شدن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ)، سرخی در روز قتل حسین و همچنین اینکه در دنیا سنگی از زمین برداشته نشد، مگر اینکه در زیر آن خون بود. این‌ها همه کذب و دروغ هستند.»^۱

جواب: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حال حیات خویش بارها در باره‌ای واقعه‌ای کربلا سخن می‌گفته و آن را یادآوری می‌کردند. و این اخبار به حد تواتر رسیده است. ما به برخی از این احادیث که ابن تیمیه آن‌ها را تکذیب کرده است و واقعه‌های

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۶۰.

دیگری که پس از حادثه کربلا رخ داده است اشاره می کنیم تا عظمت حرکت امام حسین علیه السلام روشن گردد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بوسه بر خاک کربلا

در حدیث صحیح از ام سلمه (یکی از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) روایت شده است که می گوید:

أن رسول الله صلی الله علیه و آله اضطجع ذات ليلة للنوم فاستيقظ و هو حائر ثم اضطجع فرقد ثم استيقظ و هو حائر دون ما رأيت به المرة الأولى ثم اضطجع فاستيقظ و في يده تربة حمراء يقبلها فقلت: ما هذه التربة يا رسول الله؟ قال: أخبرني جبريل عليه الصلاة والسلام أن هذا يقتل بأرض العراق للحسين فقلت لجبريل أنني تربة الأرض التي يقتل بها فهذه تربتها! «همانا پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز برای خواب دراز کشیده بودند، پس با نگرانی بیدار شدند سپس باز خوابیدند و باز با نگرانی و حیرت زده بیدار شدند که از بار اول فرق داشت. سپس باز خوابیدند و بیدار شدند در حالی که در دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله خاک بود و آن را می بوسیدند. من گفتم: این خاک چه است ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمودند: جبرئیل به من خبر داد که همانا این حسین در سرزمین عراق کشته می شود. پس من به جبرئیل گفتم: خاک آن سرزمینی را که حسین در آن کشته می شود برای من نشان بده، و این هم خاک آن سرزمین است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۹۸، ح ۸۲۰۲؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ۳۰۸.

این خود نشانه عظمت این قیام و حتی قداست زمینی را که قیام در آن رخ داده، نشان می‌دهد. یادآور می‌شویم که این حدیث را حاکم و ذهبی به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته‌اند. البانی برخی سندهای این حدیث را در صحیحہ-اش وارد کرده و گفته است: در این احادیث هیچ‌گونه قداستی برای خاک کربلا ذکر نشده و ... ولی به این حدیث حدیث اشاره نکرده و به پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام حمله کرده است.

اخبار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از داستان کربلا و گریه بر امام حسین علیه‌السلام

اما احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده است:

۱. ام سلمه می‌گوید: «حسن و حسین در نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در خانه من بازی می‌کردند که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به درستی که امت تو این فرزندان را پس از تو به قتل می‌رسانند». پس از آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسین را به سینه خود چسپانده شروع به گریه کردند. ام سلمه می‌گوید: سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به من فرمودند: این خاک امانت است در نزد تو. آن‌گاه آن خاک را بوئیده و فرمودند: بوی کربلا است. باز فرمودند: ای ام سلمه! هر وقت این خاک تبدیل به خون شد، بدان که پسر من حسین کشته شده است. من آن خاک را در شیشه گذاشتم. سپس به آن نگاه کرده می‌گفتم: «به درستی که آن روزی که این خاک تبدیل به خون می‌شود روزی بزرگی خواهد بود.»^۱

۱. معجم الکبیر؛ ج ۱، ص ۴۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹؛ خصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۱۱۷۱.

۲. عبد الله بن نجی عن أبيه أنه سار مع علي وكان صاحب مطهرته، فلما حاذى (نینوی) وهو منطلق إلى صفين، فنادى علي: أصبر أبا عبد الله: أصبر أبا عبد الله بشط الفرات، قلت: وماذا؟ قال: دخلت على النبي صلی الله علیه و آله ذات يوم وعينه تفيضان، قلت: يا نبي الله أغضبك أحد؟ ما شأن عينيك تفيضان؟ قال: بل قام من عندي جبريل قبل فحدثني أن الحسين يقتل بشط الفرات فقال: هل لك إلى أن أشمك من تربته؟ قال: قلت: نعم، فمد يده فقبض قبضة من تراب فأعطانيها، فلم أملك عيني أن فاضتا؛^۱ اميرالمؤمنين عليه السلام وقتی به طرف صفین حرکت کردند، هنگام عبور از کربلا فریاد زدند: «صبر کن ای ابا عبد الله! که زمین از اشک چشم آن حضرت تر شد. راوی می گوید: من پرسیدم که چه شده است؟ فرمودند: روزی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و دیدم که آن حضرت گریه می کردند. پرسیدم: چه شده ای رسول خدا! آیا کسی شما را به غضب آورد؟ چرا گریه می کنید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هم اکنون جبرئیل از نزد من رفت. او به من خبر داد که حسین در ساحل دریا کشته می شود و به من گفت: دوست داری خاک او را برایت ببویانم؟ گفتم: آری. آن گاه برایم از خاک کربلا آورد و من نمی توانم خود داری کنم از اینکه چشمانم اشک بریزد و گریه بکنم.» این حدیث از عبد الله بن نجی، از پدرش و شعبی روایت شده و هیثمی سند آن را صحیح دانسته است.

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۵، ح ۲۸۱۱ و ۲۸۲۳ و ۲۸۲۴ و ۲۸۲۶؛ مجمع الزاید، ج ۹، ص ۱۸۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۹۹؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۱۱۷۱.

۳. باز هم ام سلمه می‌گوید: «جبرئیل در نزد پیامبر ﷺ بود و (امام) حسین به همراه من. ناگهان حسین گریه کرد. من او را رها کردم و او به نزد پیامبر ﷺ رفت و جبرئیل فرمود: ای محمد ﷺ! حسین را دوست داری؟ فرمودند: آری. جبرئیل فرمود: به درستی که به زودی امت او را می‌کشند. اگر می‌خواهی خاک آن سرزمینی را که در آن کشته می‌شود به تو نشان دهم. پس آن را نشان داد. و آن سرزمینی بود که به آن کربلا گفته می‌شود و پیامبر ﷺ با شنیدن این خبر شروع به گریه کردند.»

این حدیث از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ، ام سلمه، ام الفضل، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس بن مالک، انس بن حارث، زینب بنت جحش، ابوطیفیل، ابوامامه، ابوسلمه بن عبدالرحمان، ابوهرسم و نجی حضرمی روایت شده است.

این واقعه در خانه ام سلمه بارها رخ داده است که از ام سلمه با بیش از ده سند روایت شده است. همچنین خبردهنده این واقعه به پیامبر گرامی اسلام ﷺ تنها جبرئیل نبوده است، بلکه دو مرتبه آن را فرشته باران و بار دیگر هشت نفر از فرشتگان، بار دیگر يك فرشته پس از اذن گرفتن از خداوند متعال خبر داده‌اند. اما خود جبرئیل این خبر را چند بار به آن حضرت یادآوری کرده است. و در همه‌ای این مراتب آن حضرت با بی‌تابی گریه می‌کردند. و در برخی آن‌ها خاک آن سرزمین را می‌بویدند و می‌بوسیدند که برای آگاهی می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد.^۱ هیشمی این حدیث را با سندهای زیاد روایت کرده و شش سند از

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵ ح ۶۴۸ و ج ۳، ص ۲۴۲ و ۲۶۵، ح ۱۳۸۲۰ و ۱۳۵۶۳ و ج ۶، ص ۲۹۴، ح ۲۶۵۶۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۷۸، ح ۳۷۳۶۷؛ الآحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۴۲، ح ۶۷۴۲؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۰۶ از ح ۲۸۱۳ الی ۲۸۲۱؛ ج ۳،

روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه سند از امیرالمؤمنین علیه السلام را در این موضوع صحیح، حسن و یا رجالش را ثقات دانسته است.

چنان که ملاحظه می کنید این اخبار در مجموع متواتر هستند، ولی امثال ابن تیمیه نمی توانند این را تحمل کنند. حتماً دور نیست که اگر ابن تیمیه در باره ای این احادیث نظری می داد این بود که به راحتی آن ها را تکذیب می کرد؛ چنان که در احادیث دیگر این کار را کرده است.

همچنین اخبار مختلف در این موضوع از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام نیز وارد شده است که به برخی از آن اخبار اشاره می کنیم:

اخبار امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام در مورد داستان کربلا

عن علي قال: ليقتلن الحسين ظلما وإنني لأعرف بترية الأرض التي يقتل فيها قريبا من النهرين؛^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: حسین قطعاً با ظلم کشته خواهد شد. و همانا من تربت زمینی را که در آن کشته می شود می شناسم که

ص ۱۰۶ و ۱۰۹، ح ۲۸۱۱ و ۲۸۱۳ و ۲۸۱۴ و ۲۸۱۷ و ۲۸۱۹ و ۲۸۲۱ و ۲۸۲۴ و ۲۸۲۶، ج ۸ ص ۲۸۵، ح ۸۰۹۶ ج ۲۳، ص ۲۸۹ و ۳۰۸، ح ۳۶۷ و ۶۹۷، ج ۲۴، ص ۵۴، ح ۱۵۱؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ۲۹۸، ح ۳۶۳ و ج ۶، ص ۱۲۹، ح ۳۴۰۲؛ معجم الاوسط ج ۶، ص ۲۴۹، ح ۶۳۱۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۷، ح ۴۸۱۸ و ۴۸۲۶ و ج ۴، ص ۴۴۰، ح ۸۲۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ الی ۱۹۱؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۰۱، ح ۸۸۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۱، ج ۷، ص ۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳، ص ۲۸۸ الی ۲۹۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱ و ج ۶، ص ۴۰۸.

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶، ص ۲۰۴، ح ۳۰۶۸۰ و ج ۷، ص ۴۷۷، ح ۳۷۳۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۲۸۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

در نزدیکی دو نهر آب خواهد بود. هیشمی رجال این سند را ثقات دانسته و شعیب نیز سخن هیشمی را در سیر ذهبی نقل کرده است.

وعن أبي حبرة قال: صحبتت عليا حتى أتى الكوفة فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال كيف أنتم إذا نزل بذرية نبيكم بين ظهرانكم قالوا إذا نبلى الله فيهم بلاءا حسنا فقال و الذي نفسي بيده لينزلن بين ظهرانكم ولتخرجن إليهم فلتقتلنهم ثم أقبل يقول: هم أوردوه بالغرور وغردوا * أجيئوا دعاه لا نجاة ولا عذرا؛ ابو حبره می گوید: همراه علی بودم تا این که او به کوفه آمد و به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: شما چه حال خواهید داشت زمانی که اهل بیت پیامبرتان به شهر شما فرود بیایند؟ گفتند: آن زمان خداوند ما را در مورد اهل بیت امتحان خوبی خواهد کرد. امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: به خدا سوگند آنها به شهر و حضور شما خواهند آمد و شما به طرف آنها خارج خواهید شد و قطعا با آنها خواهید جنگید. سپس از دعوت و فریب دادن آنها و عذر نداشتن و نجات نیافتن قاتلینشان در قالب شعر خبر دادند.

این خبر از ابو حبره و مجاهد روایت شده و هیشمی در باره سند خود می گوید: در سندش سعد بن وهب است که من او را نشناختم و ما بقی رجال این خبر ثقه هستند و سند مجاهد در نقل بلاذری همه رجالش ثقه هستند.

وعن أبي هرثمة قال كنت مع علي بنهر كربلاء فمر بشجرة تحتها بعمر غزلان فأخذ منه قبضة فشمها ثم قال يحشر من هذا الظهر سبعون ألفا

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۹؛ معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۱.

یدخلون الجنة بغير حساب؛^۱ ابوهریمه می گوید: همراه علی علیه السلام در نهر کربلا بودم، پس از زیر درختی عبور کرد ... يك مشت از آن برداشت و آن را بویید سپس فرمود: از این جا هفتاد هزار نفر محشور می شوند که (در این جا قومی کشته می شوند که) بدون حساب وارد بهشت می شوند. هیشمی رجال سند این خبر را ثقات دانسته است و سند ابن حجر نیز که از ابن سعد نقل کرده صحیح است.

عن شيبان بن مخرم وكان عثمانيا قال: إني لمع علي إذ أتى كربلاء فقال: يقتل بهذا الموضع شهداء ليس مثلهم شهداء إلا شهداء بدر فقلت: بعض كذباته وثم رجل حمار ميت فقلت لغلامي: خذ رجل هذا الحمار فأوتدها في مقعده وغيبها فضرب الظهر ضربة فلما قتل الحسين بن علي انطلقت ومعي أصحابي فإذا جثة الحسين بن علي على رجل ذلك الحمار وإذا أصحابه ربضة حوله؛^۲ شيبان که عثمانی (ناصبی) بود می گوید: من همراه علی بودم زمانی که او به کربلا آمد وگفت: در این مکان شهدایی کشته می شوند که کسی جز شهدای بدر مانند آنها نخواهند بود. من گفتم: این بعضی از دروغ هایش است... پس وقتی حسین کشته شد همراه اصحابم رفتیم و ناگهان دیدم که جسد حسین بن علی بر پای آن حمار است و اصحابش در اطرافش.

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۶۳۳؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱ با سند دیگر به نقل از ابن سعد.
 ۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ با دو سند.

هیثمی می‌گوید: در سند این خبر عطا بن سائب است که او ثقه است ولی اختلاط پیدا کرده وبقیه ثقات هستند.

عن سالم قال: قال عمر بن سعد للحسين: إن قوما من السفهاء يزعمون أنني قاتلك قال: ليسوا بسفهاء ولكنهم حلما ثم قال: والله إنه ليقر عيني أنك لا تأكل بر العراق بعدي إلا قليلا؛^۱ عمر بن سعد (سرلشکل یزید در کربلا) به امام حسین گفت: انسان‌های نادان و احمق گمان می‌کنند که من تو را خواهم کشت. امام حسین عليه السلام فرمودند: آن‌ها احمق نیستند، بلکه بردبار و حلیم‌اند. سپس فرمودند: به خدا سوگند (با شهادت) قطعا چشمانم روشن می‌شود، اما تو از گندم عراق جز مقدار اندک نخواهی خورد.

سند این خبر صحیح است.

عن ابن سيرين عن بعض أصحابه قال: قال علي لعمر بن سعد: كيف أنت إذا قمت مقاما تخير فيه بين الجنة والنار فتختار النار؛^۲ ابن سيرين از اصحابش نقل کرده که امیرالمؤمنین عليه السلام به عمر بن سعد فرمودند: چه حال خواهی داشت زمانی که بین انتخاب بهشت و جهنم مخیر می‌شوی و جهنم را اختیار خواهی کرد.

رجال این سند نیز علی الظاهر ثقه هستند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله که این همه خبر از واقعه کربلا داده‌اند، در میان آن‌ها حتی يك خبر هم وجود ندارد که در آن امام حسین عليه السلام را از این حرکت بر حذر داشته

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۳۹۶، رقم ۷۴۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۴۸.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۶۰۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۴۹؛ تهذیب الکمال، ج ۳۱، ص ۳۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۳۷۲۳.

باشند، بلکه برعکس خبر تشویق آن حضرت در کتاب‌ها وارد شده است که با آنها نیز آشنا خواهیم شد. با وجود این ابن تیمیه از این همه اخبار چشم پوشیده و در مقابل، سعی کرده است یزید و معاویه را پاك جلوه دهد. این اخبار خود به تنهایی جایگاه قیام امام حسین علیه السلام را روشن می‌کند و عظمت آن قیام را ثابت می‌سازد. ولی مضافاً بر این حتی در خبر محدثین اهل سنت وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام را برای خروج به طرف عراق و کربلا امر فرموده‌اند.

دستور مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام برای خروج

و کتب عبد الله بن جعفر بن أبي طالب إليه کتابا يحذره أهل الكوفة و یناشده الله أن یشخص إلیهم فکتب إلیه الحسین: إني رأیت رؤیا و رأیت فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و أمرني بأمر أنا ماض له و لست بمخبرها أحدا حتی ألقى عملي؛^۱ عبدالله بن جعفر به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و با خواهش از حضرت خواست به عراق سفر نکنند. امام حسین علیه السلام در پاسخ او نوشتند: همانا من پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و حضرت مرا به کاری امر فرمودند و من برای انجام آن امر می‌روم و از آن امر به کسی خبر نمی‌دهم تا این که با آن ملاقات کنم. ذهبی در خبر دیگری نیز این واقعت را نقل کرده است.^۲

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۷، شرح حال امام حسین علیه السلام؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۵، ص ۹؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۸.
 ۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۷ شرح حال امام حسین علیه السلام.

فرمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر یاری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

أنس بن الحارث قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول للحسين بن علي عَلَيْهِ السَّلَام: «إن ابني هذا يقتل بأرض يقال لها كربلاء، فمن شهد ذلك منكم فلينصره» فخرج أنس بن الحارث إلى كربلاء، فقتل مع الحسين بن علي عَلَيْهِ السَّلَام؛^۱ انس بن حارث می گوید: از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که در باره (امام) حسین می فرمود: همانا این فرزندم در سرزمین کربلا کشته می شود، پس هر که از شما آن را درک نمود، پس او را یاری کند. ابن عساکر بعد از نقل این حدیث می گوید: این حدیث از طریق بهتر از این نیز روایت شده که در گذشته آن را نقل کردیم.

غضب خداوند متعال به خاطر قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

عظمت حرکت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را اخبار زیر بیشتر روشن می کند:

۱. عن ابن عباس قال: أوحى الله إلى نبيكم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أني قتلت بيحيى بن زكريا سبعين ألفا وأني قاتل بآبن ابنتك سبعين ألفا وسبعين ألفا؛^۲ ابن عباس می گوید: «خداوند متعال به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی فرمود که من به انتقام

۱. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۳۰، شرح رقم ۱۳۸۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۳۴۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، ص ۲۷۱، رقم ۲۶۶، تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶، ح ۳۴۳۱۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۱۹ و ۶۴۸، ح ۳۱۴۷ و ۴۱۵۲، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۴۸۲۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۲؛ تهذیب التهذیب، ص ۲، ص ۳۰۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۷، ح ۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۱۹.

خون یحیی بن ذکریا علیه السلام هفتاد هزار نفر را به قتل رساندم. و به انتقام خون پسر دختر تو (حسین علیه السلام) دو برابر این عدد را به قتل می‌رسانم.»
حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مشاهده قتل امام حسین علیه السلام

۲. حدثني سلمی قال: دخلت على أم سلمة و هي تبكي فقلت: ما يبكيك؟ قالت: رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله في المنام يبكي و على رأسه و لحيته التراب فقلت: ما لك يا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: شهدت قتل الحسين آنفا؛ سلمی می‌گوید: «به نزد ام سلمه داخل شدم و دیدم که او گریه می‌کند. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که سر و ریش آن حضرت خاک آلود و غبار آلود بود. پرسیدم: ای رسول خدا! به شما چه شده است؟» فرمودند: چند لحظه قبل شاهد کشته شدن حسین بودم. ^۱
این حدیث را از ام سلمه، سلمی و شهر ابن حوشب و سلمان روایت کرده‌اند. سلمی در سند این خبر خانمی از انصار است؛ چنان‌که ابن اثیر تصریح کرده است، ^۲ ولی برخی سعی کرده‌اند این سلمی را غیر از سلمی انصاری معرفی و به جهالت

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳ و ۶۵۷، ح ۳۷۷۱ و ۳۸۶۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۳، ص ۳۲۴، ح ۱۰۹۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۹، ح ۶۷۶۴؛ اسماء الرجال، ج ۲، ص ۱۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۰، سند این حدیث صحیح است.

۲. جامع الاصول من احادیث الرسول ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۶۵۱، ح ۶۵۶۷.

وی حکم کنند. باید دقت داشته باشیم که هیچ دلیلی بر اینکه این سلمی غیر از همان سلمی انصاری باشد وجود ندارد.

۳. عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: رأيت النبي ﷺ فيما يرى النائم نصف النهار أشعث أغبر معه قارورة فيها دم فقلت: يا نبي الله ما هذا؟ قال: هذا دم الحسين و أصحابه لم أزل التقطه منذ اليوم قال: فأحصي ذلك اليوم فوجدوه قتل قبل ذلك بيوم؛ ابن عباس مي گوید: «پیامبر ﷺ را نصف روز در خواب دیدم که آشفته، پریشان و غبار آلود بودند. در دست آن حضرت شیشه‌ای بود که خون داشت. پرسیدم: این چیست ای رسول خدا؟ فرمودند: این خون حسین و یارانش است.»^۱

یادآور می‌شویم که سند این حدیث را حاکم، ذهبی، هیثمی، بوصیری، البانی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته‌اند و این دو خبر یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند.

سر مبارک امام حسین عليه السلام و تلاوت قرآن

المنهال بن عمرو قال: أنا والله رأيت رأس الحسين حين حمل وأنا بدمشق وبين يدي الرأس رجل يقرأ سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً فأنطق الله الرأس بلسان

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۸۳، ح ۲۱۶۵ و ۲۵۵۳، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۷۷۹ و ۷۸۱، ح ۱۳۸۱ و ۱۳۸۹؛ معجم الكبير، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۲۸۲۲؛ تاريخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سير و اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۴، ص ۴۳۹، ح ۸۲۰۱؛ الاصابه، ج ۱، ۱۴۴، تاريخ ابن كثير، ج ۸، ص ۲۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ مشكاة المصابيح، ج ۳، ص ۳۴۷، ح ۶۱۷۲.

ذرب فقال: أعجب من أصحاب الكهف قتلي وحملی؛^۱ منهل می گوید: زمانی که سر (امام حسین) را حمل نمودند من در شام بودم و پیشا پیش سر مبارک مردی سوره کهف را تلاوت می کرد تا این که به این آیه رسید: آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟ به خدا سوگند دیدم و شنیدم که خداوند متعال سر مبارک را به سخن آورد تا این که با زبان گویا گفت: کشتن من و حمل سرم عجیب تر از داستان اصحاب کهف است.

گریه و عزاداری جنیان برای امام حسین علیه السلام

۱. ام سلمه می گوید: سمعت الجن تنوح علی الحسین بن علی؛ «وقتی که (امام) حسین به شهادت رسید، من شنیدم که جنیان برای آن حضرت گریه و نوحه و زاری می کردند.»^۲

خبر گریه جنیان بر آن حضرت از ام سلمه، زهری، ام جابر، امام باقر علیه السلام، ابوخباب، عباد بن صحیب، محمد مسقلی، بنت عبدالرحمن، حبیب بن ابی ثابت و عمار بن ابی عمار روایت و نقل شده است. هیشمی و ذهبی و شعیب ارتووط در حاشیه سیر ذهبی سندی را که با آن روایت کرده اند صحیح دانسته اند و در مجموع این اخبار چنان که ملاحظه می کنید در حد تواتر است.

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۳۷۰؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۲ الی ۲۸۶۷؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۷۶، ح ۱۳۷۳؛ الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۴۲۵؛ معرفة الصحابه ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶ با سه سند؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تهذیب التهذیب؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۰ و ۲۱۹؛ الاصابه ابن حجر.

۲. میمونه می گوید: « سمعت الجن تنوح على الحسين بن علي؛ من شنيدم
 که جن‌ها برای حسین فریاد و زاری می کردند.»^۱
 هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۳. ام سلمه می گوید: «ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي ﷺ إلا الليلة
 وما أرى ابني إلا قبض - تعني الحسين - فقالت لجارتها: اخرجي أسألي
 فأخبرت أنه قد قتل وإذا جنية تنوح:

ألا يا عين فاحتفلي بجهد... ومن يبكي على الشهداء بعدي
 على رهط تقودهم المنايا... إلى متجبر في ملك عبد؛^۲ از وقتی که پیامبر
 ﷺ از دنیا رفتند، گریه و نوحه جن را نشنیده بودم مگر همین شب. و این
 نوحه به این خاطر است که پسر حسین کشته شد ...»

۴. عن حبيب بن أبي ثابت قال: سمعت الجن تنوح على الحسين وهي
 تقول: مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود

أبواه في عليا قریش وجده خير الجدود^۳ حبيب ابن ابی ثابت می گوید:
 جنیان را شنیدم که برای (امام) حسین نوحه و گریه و زاری می کردند....

۵. عن أبي جباب الكلبي، قال: حدثني الجصاصون قالوا: «كنا إذا خرجنا
 بالليل إلى الجبانة عند مقتل الحسين، سمعنا الجن ينوحون عليه يقولون:

۱. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۸؛ معرفة الصحابة ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۴؛ مجمع
 الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹.

۲. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ سبل الهدى والرشاد،
 ج ۱۱، ص ۷۶.

۳. معرفة الصحابة ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۶؛ الخصائص الكبرى سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۳.

مسح الرسول جبینہ فله بریق فی الخدود أبواه من علیاء قریش جدہ خیر

الجدود؛^۱ جصاص‌ها به من روایت کردند و گفتند:

۶. ابوجناب می‌گوید: «(پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام) به کربلا آمدم و به

مردی که از بزرگان عرب بود گفتم: به من خبر رسید که شما نوحه جن را

شنیدید؟ آن مرد گفت: هیچ آزاده و غلامی را نمی‌بینی مگر اینکه به تو خبر می‌دهد

که او نوحه و گریه جنیان را شنیده است.»^۲

۷. عن یزید بن جابر الحضرمی عن أمه قالت سمعت الجن تنوح علی

الحسین وهي تقول أنعی حسینا هبلا کان حسین جبلا؛^۳ یزید بن جابر از

مادرش نقل کرده که گفت: نوحه و زاری جن را که برای (امام) حسین گریه

می‌کردند، شهیدم.

چنان‌که ملاحظه کردید، ابن تیمیه حرکت و قیام امام حسین علیه السلام را یک نوع

پیروی از هوا و مخالفت با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرد. چنان‌که ذکر کردیم

و هابی‌ها نیز امروزه امام حسین علیه السلام را به خاطر این قیام بین خود محاکمه می‌کنند،

ولی ملاحظه می‌کنید که چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسین علیه السلام گریه می‌

کردند و در عالم برزخ نیز پیگیر آن بودند و جنیان برای آن حضرت نوحه کرده‌اند.

۱. معرفة الصحابة ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۱۶۸۷؛

۲. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۲۸۶۵ و ۲۸۶۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۴۱؛ تاریخ الاسلام،

ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹،

ص ۱۹۹.

۳. معرفة الصحابة ابونعیم، ج ۵، ص ۳۳۴، ح ۱۶۸۸؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۷۶؛ الخصائص

الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۴.

همچنین می‌بینید که خبر گریه کردن جنیان برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیش از دوازده نفر روایت کرده‌اند و همچنین سندهای زیادی دارد که بیشترش صحیح هستند و محدثان بزرگی نیز آن را صحیح دانسته‌اند. و این خبر متواتر و یقینی می‌باشد، ولی مشاهده می‌کنید که ابن تیمیه و امثال او آن را کذب و دروغ خوانده‌اند.

گریه زمین و آسمان برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سرخی آسمان

۱. عن أصبغ بن نباتة قال أتينا مع علي موضع قبر الحسين فقال ههنا مناخ ركابهم وموضع رحالهم و مهراق دمائهم فتية من آل محمد يقتلون بهذه العرصة تبكي عليهم السماء والأرض؛^۱ امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ زمانی که به مکان قبر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدند فرمودند: اینجا مکان رکابشان و اینجا مکان مرکب‌هایشان و اینجا مکان رخته شدن خون‌های جوانان از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که در این عرصه کشته می‌شوند. آسمان و زمین برای آن‌ها گریه خواهند کرد.

۲. ابن سیرین می‌گوید: «لم تبك السماء علي أحد بعد يحيى بن زكريا عَلَيْهِ السَّلَامُ إلا علي الحسين؛^۲ آسمان پس از یحیی بن زکریا برای هیچ کسی گریه نکرد به جز (امام) حسین.»
این خبر از ابن سیرین و ابراهیم نخعی نقل شده است.

۱. الخصائص الكبرى سيوطي، ج ۲، ص ۱۹۲ به نقل از ابونعيم؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۶۶ به نقل از ملا.

۲. تاريخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۵؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ و ديگران.

سند این خبر صحیح است. البته بزرگی ابن سیرین برای کسی پوشیده نیست و حتی خود ابن تیمیه او را تعریف و تمجید نموده است که در گذشته ملاحظه کردید.

۳. باز ابن سیرین می گوید: «لم تكن في السماء حمرة حتى قتل الحسين؛^۱ تا زمان به شهادت رسیدن (امام) حسین سرخی ای در آسمان (قبل از طلوع و بعد از غروب) وجود نداشت.» (این سرخی پس از به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام پیدا شد).

هیثمی یحیی حمانی را در سند ابن سیرین ضعیف خوانده است. باید دقت داشته باشیم که اولاً: یحیی حمانی بدون شك ثقه است. ثانیاً: در اسانید ثعلبی و ابن عساکر حمانی وجود ندارد.

۴. هشام بن حسان، عن محمد، قال: تعلم هذه الحمرة في الافق مم؟ هو من يوم قتل الحسين؛^۲ ابن سیرین گفت: آیا می دانی سرخی که در افق است از چیست؟ آن، از روزی پیدا شد که (امام) حسین کشته شد.

۵. عن يزيد بن أبي زياد، قال: قتل الحسين ولي أربع عشرة سنة، و صار الورس الذي كان في عسكرهم رمادا، و احمرت آفاق السماء، ونحروا

۱. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴، ح ۲۸۴۰؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۲۴، ح ۲۴۰۷۲؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸ و ج ۳۹، ص ۴۹۳؛ خصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین علیه السلام.

ناقة في عسكرهم، فكانوا يرون في لحمها النيران؛^۱ ... زمانی که (امام) حسین کشته شد افق‌های آسمان سرخ گشتند ... این سند نیز صحیح است گرچه برخی در باره ابن ابی‌زیاد مشکل دارند.

۶. سدی می‌گوید: لما قتل الحسين عليه السلام بكت عليه السماء و بكاؤها حمرتها؛^۲ زمانی که امام حسین عليه السلام کشته شدند آسمان برای آن حضرت گریه نمود و گریه آسمان همان سرخ شدنش است.

۷. الاسود بن قیس، قال: احمرت آفاق السماء بعد قتل الحسين ستة أشهر يرى ذلك في آفاق السماء كانها دم؛^۳ بعد از کشته شدن (امام) حسین آسمان سرخ گشت و شش ماه آن را دیده می‌شد در افق آسمان‌ها گویا خون است. سندی که ذهبی برای این خبر ذکر کرده، کاملاً صحیح است.

۸. روزی که (امام) حسین کشته شدند من در جویریه بودم و آسمان چندین روز به مانند ابر سیاه باقی ماند.»^۴ هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۹. «عن عيسى بن الحارث الكندي، قال: لما قتل الحسين، مكثنا أياماً سبعة، إذا صلينا العصر، فنظرنا إلى الشمس على أطراف الحيطان كأنها

۱. تاریخ یحیی بن معین، ج ۱، ص ۳۶۱، رقم ۲۴۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۳ شرح حال امام حسین عليه السلام.

۲. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین عليه السلام.

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

الملاحف المعصفرة، ونظرنا إلى الكواكب يضرب بعضها بعضاً؛^۱ به درستی که پس از کشته شدن (امام) حسین آسمان هفت روز تاریک باقی ماند و وقتی که در آن روز نماز عصر را خواندیم نگاه کردیم به خورشید که بر کنارهای دیوارها تیره می‌تابید و در آن روز نگاه می‌کردیم به ستاره که گویا به یکدیگر درگیر بودند و به یکدیگر می‌زدند.»

۱۰. «وقتی که (امام) حسین کشته شد خورشید گرفت و نورش از بین رفت تا اینکه ستاره‌ها در نصف روز آشکار شدند و ما گمان کردیم که آن خورشید است.»^۲ هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۱. نضرة الازدية، قالت: لما أن قتل الحسين، مطرت السماء ماء، فأصبحت و كل شيء لنا ملآن دماً؛^۳ وقتی که (امام) حسین کشته شدند از آسمان آب (خون) بارید و ما صبح کردیم در حالی که همه چیز برای ما پر از خون شده بود.»

۱۲. عن ام سلمة قالت: لما قتل الحسين مطرنا دماً؛^۴ وقتی (امام) حسین کشته شد بر ما باران خون بارید.

۱. معجم الكبير، ح ۲۸۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

۲. معجم الكبير؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷ و دیگران.

۳. الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۴۸۷، ح ۵۸۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷؛ تاریخ اسلام، ج ۴، ص ۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴. سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۸۰.

۱۳. سلیم القاضي، قال: مطرنا دماً أيام قتل الحسين؛^۱ روزی که حسین کشته شد بر ما خون بارید.

۱۴. جعفر بن سلیمان الضبعی: حدثتني خالتي ام سالم قالت: لما قتل الحسين، مطرنا مطراً كالدم على البيوت و الجدار؛^۲ روزی که حسین کشته شد برای ما باران بارید که مانند خون بود.

۱۵. ابوسعید خدری می‌گوید: ما رفع الحجر فی الدنيا لما قتل الحسين الا وتحتة دم عیبط، و لقد مطرت السماء دماً بقى اثره فی الثياب مدة حتى تقطعت؛^۳ در دنیا زمانی که (امام) حسین کشته شد سنگی برداشته نشد، مگر این که زیر آن خون بود. همانا آسمان خون بارید تا جایی که اثر آن مدتی در لباس‌ها باقی ماند.

۱۶. ام حیان و ابن شهاب زهری گفته‌اند: «در روزی که (امام) حسین کشته شد هیچ سنگی در شام برداشته نمی‌شد مگر اینکه زیر آن سنگ خون بود.»^۴ هیشمی رجال سند زهری را ثقات دانسته است.

۱۷. عن الزهري قال: ما رفع بالشام حجر يوم قتل الحسين بن علي إلا عن دم؛^۱ باز هم ابن شهاب زهری می‌گوید: «زمانی که (امام) حسین کشته شد هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون وجود

۱. الجرح والتعديل، ج ۴، ص ۲۱۶، شرح رقم ۹۴۱؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۱۲۱؛ ذیل آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۲ شرح حال امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳. نظم درر السمطين زرنندی حنفی، ص ۲۲۱.

۴. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۲۸۳۴ و ۲۸۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۶.

هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر اینکه زیر آن خون وجود داشت.» هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۸. عن معمر، قال: أول ما عرف الزهري أنه تكلم في مجلس الوليد، فقال الوليد: أيكم يعلم ما فعلت أحجار بيت المقدس يوم قتل الحسين؟ فقال الزهري: بلغني أنه لم يقلب حجر إلا وجد تحته دم عبيط؛^۲ وليد از حالت سنگ‌های بیت المقدس در روز قتل امام حسین علیه السلام پرسید. زهری گفت: به من خبر رسید که هیچ سنگی را نمی برداشتند مگر این که زیر آن خون پیدا می کردند. سند این خبر صحیح است.

۱۹. عبدالمك بن مروان، از ابن رأس الجالوت پرسید که علامت قتل حسین علیه السلام چه بود: وی گفت: هیچ سنگی برداشته نشد مگر این که زیر آن خون بود.^۳

البته در مورد شهادت امام حسین علیه السلام اخبار و کرامات جالب فراوان در کتاب‌های هیشمی، ذهبی ابن عساکر و دیگران نقل شده است که نیاز به ذکر آن‌ها نیست. با وجود این همه اخبار صحیح و مسلم، شما ملاحظه می کنید که کذابین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام به راحتی این اخبار را تکذیب کرده و می کنند. باید توجه

۱. معجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۲۸۳۴ و ۲۸۵۶؛ طبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۳؛ معرفة الصحابة، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۱۶۸۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۵۳، تاريخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۴؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۰۵ شرح حال امام حسين علیه السلام؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۶.

۳. تاريخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۹.

داشته باشیم که ابن کثیر نیز با پیروی از هوا و هوس و از استاد کذابش، این اخبار را تکذیب کرده و همه را موضوع و جعل شده معرفی کرده و اضافه کرده است: هیچ يك از آن اخبار صحیح نمی‌باشد.^۱

با توجه به این اخبار هم عظمت قیام امام حسین روشن می‌شود و هم دروغ‌های پیروان هوا و هوس. البته در باره ابن کثیر باید توجه داشته باشیم که او نیز در موارد فراوان با اخبار و فضائل اهل بیت علیهم‌السلام مانند ابن تیمیه و دیگر دشمن اهل بیت علیهم‌السلام برخورد دارد که نیاز به ذکر نموده در این نوشتار نمی‌باشد.

دروغ‌های دیگر ابن تیمیه

ابن تیمیه در مقام فریب خواننده‌ای کتابش می‌گوید: حسن، حسین را از رفتن به کوفه برحذر داشت و همچنین ابن عباس و ابن عمر سپس می‌گوید: معصوم با معصوم که مخالفت نباید کند مگر این که شریعت جدا از هم داشته باشند.

جواب: اولاً: توجه داشته باشیم، این که امام حسن علیهم‌السلام امام حسین علیهم‌السلام را از این سفر و حرکت برحذر داشته باشند از اکاذیب دیگر ابن تیمیه است. ثانیاً: این همه اخبار متواتر و مسلمات تاریخ به عظمت و بزرگی قیام امام حسین علیهم‌السلام تصریح دارند. ثالثاً: چنان که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از صلح امام حسن علیهم‌السلام خبر دادند به تواتر ثابت شده که از جنگ‌های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم‌السلام نیز خبر داده و به مظلومیت آن دو بزرگ‌وار بارها گریه کرده‌اند و حتی در آن عالم نیز پیگیر حوادث آن‌ها بوده‌اند که این موارد با اخبار صحیح ثابت شده است، که ملاحظه کردید. ولی این ناصبی چون قیام امیرالمؤمنین و امام حسین علیهم‌السلام بر خلاف هوی

۱. البدایه و النهایه، تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۹.

وهوس و عقیده‌ای ناصبی‌گری اوست با دلیل قرار دادن خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از صلح امام حسن علیه السلام بر جنگ‌های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام طعن وارد کرده و اخبار آن‌ها را انکار کرده است. حال آن‌که اخبار جنگ امیرالمؤمنین و قیام امام حسین علیهما السلام از آن حضرت به تواتر رسیده و در مقابل اخبار صلح امام حسن علیه السلام را تنها چهار نفر از صحابه روایت کرده‌اند. چه شده است که این کذاب خبر چهار نفر را به این راحتی قبول کرده و به اخبار متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام هیچ ارزشی قائل نیست. بدون تردید این برخورد دوگانه با اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد اهل بیت علیهم السلام از جانب ابن تیمیه، یکی دیگر از نشانه‌های دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام را به روشنی ثابت می‌کند.

اما این‌که ابن عباس و ابن عمر امام حسین علیه السلام را از خروج برحذر داشته باشند. اولاً: ابن عمر کسی نیست که سخن و نظرش ارزش داشته باشد. او کسی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده: «هر که بمیرد و بیعت به گردن نداشته باشد به مانند مردم زمان جاهلیت مرده است.»^۱ ولی با این حال خود به امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و در مقابل با روایت این حدیث هم خودش بر یزید پلید دست ذلت دراز نمود و هم سعی کرد مردم مدینه را از قیام بر علیه یزید باز دارد، ولی آن‌ها نیز به مانند امام حسین علیه السلام ارزشی به سخن او قائل نشدند و تن به ذلت ندادند و شهادت را نصیب خود نمودند. (اما این‌که معنای جماعت از نظر اسلام چه است، زیرا مسلم در صحیحش تحت چنین عنوان این احادیث را وارد

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، ح ۱۸۵۱ کتاب الاماره، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين عند ظهور الفتن وفي كل حال وتحريم الخروج على الطاعة ومفارقة الجماعة.

کرده است، ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» با ذکر اخبار اسلامی بیان کردیم).

اما ابن عباس: گرچه از ابن عباس چنین مطلبی ذکر شده است، ولی اولاً: ابن عباس نابینا شده بود لذا در همراهی نکردنش با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ معذور بود. ثانیاً: روایت شده که ابن عباس گفته است: بین ما اهل بیت مسلم بود که حسین در کربلا کشته خواهد شد.^۱ لذا چون ابن عباس با نگاه عادی به رخدادها نظر می‌کند به اراده خداوند متعال و این که از بندگان برگزیده‌اش چه خواسته است، غافل است لذا به نظر خودش از روی دلسوزی چنین سعی را کرده است. و این خیلی با سخن و برخورد ابن عمر فرق دارد. برای آشنای به سخن او به تاریخ ابن عساکر مراجعه کرده و آن را با اخبار اسلامی در مورد قیام و شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ مقایسه نمایید.

ابن تیمیه که در برابر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و خروج و قیام آن حضرت این گونه مخالفت می‌کند، در مقابل از قاتل آن حضرت یعنی یزید شراب‌خوار دفاع کرده و همه جنایاتش را توجیه می‌کند. بحث بعدی ما راجع به جایگاه ابن تیمیه در مورد یزید خواهد بود.

دفاع از یزید و توجیه اهانت‌های او

ابن تیمیه می‌گوید: «یزید به کشتن حسین امر نکره است.» ابن تیمیه چنین سخنی را بارها تکرار کرده است.^۲

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۴۸۲۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۴۷۲ و ۵۱۵ و ۵۵۷.

باز می‌گوید: «هیچ يك از پادشاهان مسلمان از بنی امیه و بنی العباس و نمایندگانشان قصد اهانت به کعبه را نداشتند (همان‌گونه که چنین رواج دارد). منجق را هم به ابن زبیر زدند نه بر کعبه. به اتفاق مسلمانان یزید قصد ویران کردن و آتش زدن کعبه را نداشت. نه خودش و نه نماینده‌اش.»^۱

در باره‌ای واقعه «حرّه» از یزید دفاع کرده و می‌گوید: «یزید همه بزرگان مدینه را نکشت. شمار کشتگان به ده هزار نرسید و خون کشته شدگان هم نه به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و نه به ضریح آن حضرت. و کشتار نیز در مسجد واقع نگردید ...»^۲

جواب: ملاحظه می‌کنید که ابن تیمیه که آن همه سخنان اهانت آمیز در باره امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به جنگ‌های آن حضرت به زبان جاری کرده و آن حضرت را متهم به ریاست طلبی و غیره می‌نمود، چگونه از یزید و جنایاتش دفاع می‌کند و به دروغ نسبت اتفاق مسلمانان می‌دهد به اینکه یزید قصد آتش زدن و ویران کردن خانه کعبه را نداشته است.

او در جای دیگر می‌گوید: «در صحیح بخاری از ابن عمر ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین لشکری که برای جهاد به قسطنطنیه لشکر کشی می‌کند (گناهانش) بخشیده شده است.» و اولین لشکری که لشکر کشی نمود، امیرش یزید بود. گفته شده است که یزید فقط به خاطر این حدیث به قسطنطنیه لشکر کشی کرده است.»^۳

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۵.

۳. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

اولاً: این حدیثی که ابن تیمیه برای امام مورد افتخارش نقل کرده، تنها با يك سند روایت شده و در سند آن سه نفر از اهل شام هستند و در روایات دیگر که ام-حرام راوی اصلی این داستان است، هیچ خبری از این زیاده‌ای که اهل شام نقل کرده‌اند نیست و ما در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» مفصل دلائل بی‌اساسی این خبر را ذکر کرده‌ایم.

همچنین آیا این جنگی که ابن تیمیه برای یزید درست کرده است، قبل از واقعه‌های یاد شده (مثل فاجعه کربلا و واقعه حرّه) بوده است یا بعد از آن؟ به هر حال پس چرا احمد بن حنبل، ابن جوزی، تفتازانی و دیگران لعنت کردن و بزاری از یزید را لازم دانسته‌اند؟

سپس ابن تیمیه سخنی می‌گوید که لازمه‌اش جایز نبودن لعن یزید است. او می‌گوید: «اینکه نقل شده است که به احمد گفتند که آیا یزید را لعن نمی‌کنی و احمد گفت: چگونه لعن نکنم کسی را که خداوند او را در قرآن لعن کرده است. این حدیث منقطع و از احمد ثابت نشده است.»^۱

ابن تیمیه چنین نقل می‌کند: «به احمد گفتند: آیا حدیث یزید را می‌نویسی؟ گفت: نه هیچ کرامتی ندارد. آیا او همان کسی نیست که با اهل حره آنچه کرد که کرد؟ به او گفتند: گروهی می‌گویند: ما یزید را دوست داریم. احمد گفت: آیا ممکن است کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد یزید را دوست داشته باشد؟ فرزندش به او گفت: چرا یزید را لعنت نمی‌کنی؟ احمد گفت: کی پدرت را دیدی که کسی را لعنت کرده باشد؟»^۲

۱. همان، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

۲. رأس الحسین ابن تیمیه، ص ۲۰۵.

اما حق این است که سخن امام احمد ادامه دارد، ولی ابن تیمیه آن را برای حفظ جایگاه امامش یزید ذکر نکرده است. و آن اینکه وقتی به احمد گفتند که چرا یزید را لعنت نمی کنی؟ او گفت: چرا لعنت نکنم کسی را که خداوند در قرآن او را لعنت کرده است؟ از او پرسیدند: در کجای قرآن خدا یزید را لعنت کرده است؟ احمد این آیه را خواند:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»^۱ اگر (از این دستورات) روی گردانید، انتظار غیر از این نمی رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟ آن ها کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده و گوش هایشان را کر و چشم هایشان را کور ستخته است.»

سپس گفت: «آیا فساد بزرگ تر از قتل است؟»^۲

خوب است مقداری با شخصیت یزید آشنا شویم. ابن تیمیه می گوید: «لعنت کردن شخص معین جایز نیست.» و این در حالی است که روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معاویه و پدر و برادرش و ... را، ابن عباس معاویه را، عایشه عمرو بن عاص را لعنت کرده اند. البته نمونه های فراوان دیگر وجود دارد.

ثانیا: در مورد یزید همین قدر کافی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لعنت خدا و ملائکه و همه مردم را نثار او فرمودند؛ آن جا که فرمودند:

۱. سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۲۲ و ۲۳.

۲. الرد علی متعصب عنید ابن جوزی، ص ۱۶؛ الاتحاف بحب اشراف شبرای، ص ۶۳ و ۶۴.

من أخاف أهل المدينة ظلما أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا؛^۱ هر که با ظلم اهل مدینه را بترساند خدا او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه‌ای مردم بر او باد و در روز قیامت خداوند هیچ عملی را از او نخواهد پذیرفت. این حدیث را امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جابر، عباده بن صامت، ابوامامه، سائب بن خلاد، عبدالله بن عمرو، خلاد و صفیه روایت کرده‌اند.

باز هم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر که بخواهد بر اهل این شهر (مدینه) بدی برساند خداوند او را در آتش جهنم آب خواهد کرد، همان گونه که نمک در آب، آب شده و از بین می‌رود.»^۲

(البته باید توجه داشته باشیم که وهابی‌ها نیز در زمان محمد بن عبدالوهاب و بعد از وی چنین اعمال را با اهل مدینه انجام داده‌اند.)

در حدیث صحیح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «امر اتمم پیوسته پابرجا خواهد بود تا اینکه مردی از بنی امیه به نام یزید بر آن صدمه وارد کند.»^۳ با وجود این گونه روایات، ابن تیمیه می‌گوید: «یزید از اهل بهشت است.»

۱. مسند احمد، ج ۱، ح ۱۲۹۷، ج ۳، ح ۱۴۸۶۰ و ۱۵۲۶۲ و ج ۴، ص ۵۵، ح ۱۶۶۰۶ و ۱۶۶۰۸ و ۱۶۶۱۱ و ۱۶۶۱۴؛ سنن الکبری نسائی، ح ۴۲۶۵ و ۴۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۶۵۸ و ج ۴، ص ۳۶۳۱؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ح ۲۳۰۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، (با ۴ سند)؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۶۳، ح ۱۷۱۵۴ و ۱۷۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۴، و دیگران.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹.

ابن تیمیه و تکذیب بردن سر مبارک امام حسین علیه السلام برای یزید

همچنین ابن تیمیه در دفاع از یزید می گوید:

«إن نقل رأس الحسين إلى الشام لا أصل له في زمن يزید؛^۱ همانا بردن

سر حسین به شام در زمان یزید هیچ اصلی ندارد.»

باز همو می گوید:

«إن القصة التي يذكرون فيها حمل الرأس يزید ونكته في القضيبي كذبوا

فيها؛^۲ همانا قصه ای که نقل می کنند که در آن یزید سر را برداشت و با چوب آن را زرد دروغ گفته اند.»

جواب: ابن کثیر شاگرد و حامی ابن تیمیه می گوید:

«فالمشهور عند أهل التاريخ و أهل السير أنه بعث به ابن زياد إلى يزید

بن معاوية، و من الناس من أنكر ذلك. و عندي أن الاول أشهر فإله أعلم؛^۳

مشهور نزد مؤرخین و سیره نویسان این است که ابن زیاد سر امام حسین را به نزد

یزید فرستاد، ولی برخی این واقیعت را انکار کرده اند. و نزد من همان اولی مشهور

است (یعنی نزد من همین که ابن زیاد سر مبارک امام حسین را به نزد یزید فرستاده

مشهورتر است).»

۱. رأس الحسين، ص ۲۰۷؛ وصية الكبرى، ص ۵۳.

۲. رأس الحسين، ص ۲۰۶.

۳. تاريخ ابن كثير، ج ۸ ص ۲۲۲؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۲۲۵، ح ۸۴۱۰؛ الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۵.

البته آن شخصی که منکر این واقعیت شده است ابن تیمیه کذاب است که ابن کثیر نام نبرده است.

ابن سعد می‌گوید:

«أن یزید بعث برأس الحسين إلى عمرو بن سعيد نائب المدينة فدفنه عند أمه بالبقیع؛^۱ یزید سر امام حسین را به نماینده‌اش در مدینه عمرو بن سعید فرستاد. آنگاه او آن سر مبارك را نزد مادرش در بقیع دفن نمود.»

ابن کثیر با سه سند از قاسم بن بخیت و حسن بصری و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و ذهبی از یزید بن ابی‌زیاد چنین روایت کرده‌اند: «وقتی سر امام حسین به پیش یزید گذاشته شد، و نزد او ابوبرزه بود، یزید با چوبی که در دست داشت شروع به زدن بر سر (بر دندان) آن حضرت کرد. ابوبرزه به او گفت: چوبت را بردار. همانا من پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را دیدم که آن لب و دهان را می‌بوسید.»^۲

ابن عساکر می‌گوید:

أن یزید حین وضع رأس الحسين بین یدیه تمثل بشعر ابن الزبعری یعنی قوله: لیت أشیاخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل قال: ثم نصبه بدمشق ثلاثة أيام ثم وضع فی خزائن السلاح، حتی كان من زمن سليمان بن عبد الملك جئ به إليه، وقد بقى عظاما أبيض، فكفنه وطيبه و صلى عليه ودفنه فی مقبرة المسلمين، فلما جاءت المسودة. یعنی بنی العباس. نبشوه

۱. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵ و ۳۲۰، ح ۴۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۹.

وَأَخَذُوهُ مَعَهُمْ؛^۱ «وقتی سر امام حسین علیه السلام پیش یزید گذاشته شد یزید این شعر ابن زبیری را خواند: «کاش اجدادم که در بدر (به دست مسلمین) کشته شدند اکنون حاضر بودند و می‌دیدند که من انتقام آن‌ها را گرفتم.» سپس سه روز سر مبارك آن حضرت را به دروازه شام آویخت و بعد در خزانه گذاشتند ...»

برخی گفته‌اند که یزید پس از آن که شنید لشکریانش مردم مدینه را از دم تیغ شمشیر (در واقعه حرّه) گذرانیدند نیز به همین شعر بالا مثل زد. و در هر دو صورت اجداد مشرکش را که در جنگ بدر کشته شده بودند مورد خطاب قرار داده و آرزو نمود که ای کاش آن‌ها بودند و این کشتار او را می‌دیدند و خوشحال می‌شدند. چون او انتقام خون آن‌ها را از اهل بیت علیهم السلام گرفته است.

ذهبی از یونس بن حبیب چنین نقل کرده: وقتی سر مبارك امام حسین علیه السلام را ابن زیاد به نزد یزید فرستاد یزید خیلی خوش حال شد، ولی (چون دید مردم نسبت به او نفرت پیدا کردند) پشیمان شد و ابن زیاد را لعنت نمود که چرا امام حسین را کشت و مردم را با من دشمن قرار داد ...^۲

أحمد بن محمد بن یحیی بن حمزة: حدثني أبي، عن أبيه، قال: أخبرني أبي حمزة بن يزيد الحضرمي قال: رأيت امرأة من أجمل النساء وأعقلهن، يقال لها: ريا، حاضنة يزید، يقال: بلغت مئة سنة. قالت: دخل رجل على يزید، فقال: أبشر، فقد أمكنك الله من الحسين، وجئ برأسه،

۱. اخبار الطوال، ص ۲۶۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۹، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹، رقم ۴۸؛

تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۹ و ۲۲۲ و ۲۴۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۸۰.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۷.

قال: فوضع في طست، فأمر الغلام، فكشف، فحين رآه، خمر وجهه كأنه شم منه. فقلت لها: أقرع ثنایاه بقضیب؟ قالت: إي والله. ثم قال حمزة: وقد حدثني بعض أهلنا أنه رأى رأس الحسين مصلوبا بدمشق ثلاثة أيام؛^۱ به یزید بشارت دادند که بر (امام) حسین دست پیدا کرده و سر آن حضرت را به حضورش آورده‌اند. او سر مبارك را در طشتی گذاشت و به غلامش امر کرد تا آن را باز نمود و از سر مبارك بوی (خوش) استشمام نمود. حمزه از ریا که ناقل خبر است پرسید: آیا یزید با چوب بر لب و دندانهای امام حسین زد؟ گفت: آری. سپس حمزه گفت: برخی از اهل شام به من خبر دادند که او دیده است که سر مبارك امام حسین عليه السلام را سه روز در شام به دار کشیده‌اند.

ضحاک بن عثمان می گوید: عییدالله بن زیاد با امر یزید (امام) حسین را به قتل رسانید و سر مبارك آن حضرت را به یزید فرستاد.^۲ هیشمی می گوید: رجال سند این خبر ثقات هستند، ولی ضحاک داستان کربلا را درک نکرده است. بردن سر امام حسین عليه السلام به نزد یزید در کتابه‌هایی که در پاورقی خواهیم آورد نیز ذکر شده است.^۳

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۹، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹ شرح حال امام حسین عليه السلام؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۸، رقم ۶۱۵.

۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۵، ح ۲۸۴۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۹۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴ ص ۲۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۵ ص ۲۴۳، شرح حال ۱۷۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۸ شرح حال امام حسین رقم ۶۱۵.

پس این جا نیز ثابت شد که ابن تیمیه برای دفاع از امام محبوبش یزید، دروغ گفته است. شما توجه دارید که بن تیمیه و پیروانش از چنین فردی حمایت می کنند و از اهل بیت پیامبر علیهم السلام عیبجویی کرده و به آنها طعنه می زنند.

برخی از جنایات یزید بر مردم مدینه

از مسلمات تاریخ که خود ابن تیمیه نیز بر آن اعتراف کرده است^۱ این است که یزید نه تنها اهل مدینه را ترسانید، بلکه بزرگان آن را به فجیع ترین جنایات به قتل رسانید و سه روز برای لشکریانش مدینه و اهلش را مباح قرار داد.

یزید در باره ای مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین دستور داد:

دع القوم ثلاثاً، فإن أجابوك وإلا فقاتلهم، فإذا ظهرت عليهم فانهبها ثلاثاً، فكل ما فيها من مال أو دابة أو سلاح أو طعام فهو للجد، فإذا مضت الثلاث فاكفف عن الناس... دعا مسلم الناس إلى البيعة ليزيد على أنهم خول (عبید) له يحكم في دمائهم وأموالهم وأهلهم من شاء، فمن امتنع من ذلك قتله... فقال القرشيان: نبايعك على كتاب الله وسنة رسوله. فضرب أعناقهما؛^۲ «مردم مدینه را سه بار دعوت کن. اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنها پیروز شدی سه روز آنها را قتل عام کن (یعنی هر کسی را که دیدی و خواستی بکش) و هر چه در آن

۱. منهاج السنة، ج ۴، ص ۵۷۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۷؛ اخبار الطوال ابو حنیفه، ص ۲۴۵ متوفای سال ۲۸۲ هـ ق؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۳؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.

شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام هرچه با دشمنانشان می-
خواهند انجام بدهند و تو مانع ایشان مشو. وقتی مدت سه روز گذشت از ادامه
قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده‌ای یزید باشند
ویزید با مال اهل شما هر چه خواست انجام می‌دهد. و هرگاه از مدینه خارج
شدی به طرف مکه حرکت کن دو قریشی گفتند: به شرط عمل به قرآن
وسنت با تو بیعت می‌کنیم. مسلم گردن آن دو زد.»

در یورش شامیان به مدینه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هزاران زن تجاوز شد که پس از
آن هزاران کودک به دنیا آمدند که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنها را اولاد
حرّه می‌نامیدند.^۱

کوچه‌های مدینه از جسدهای کشته شدگان پر و خون‌ها تا مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر
زمین ریخته شده بود.^۲ کودکان در آغوش مادرانشان محکوم به مرگ شده^۳
وصحابه‌ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد آزار و بی‌رحمی قرار گرفتند.^۴
شدت کشتار به حدی بود که از آن به بعد مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده‌روی
در قتل مردم «مسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن به بعد لباس سیاه پوشیدند
و تا يك سال صدای گریه و ناله از خانه‌های آنها قطع نشد.^۵

۱. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۳۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفياء الاعيان،
ج ۶، ص ۲۷۶؛ تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۹.
۲. كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۱۱۳.
۳. الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۲۱۵.
۴. اخبار الطوال ابو حنيفة حنفي، ص ۳۱۴.
۵. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۲۰.

ابن قتیبه نقل می‌کند که در روز حره از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد نفر کشته شد و پس از آن روز دیگر صحابی بدری باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر کشته شدند. و از دیگر مردم از غلامان و عرب و تابعین ده هزار نفر کشته شدند.^۱

سیوطی می‌نویسد: وفي سنة ثلاث وستين بلغه أن أهل المدينة خرجوا عليه وخلعوه فأرسل إليهم جيشاً كثيفاً وأمرهم بقتالهم ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير فجاءوا وكانت وقعة الحرة على باب طيبة وما أدراك ما وقعة الحرة ذكرها الحسن مرة فقال والله ما كاد ينجو منهم أحد قتل فيها خلق من الصحابة رضي الله عنهم ومن غيرهم ونهيت المدينة وافتض فيها ألف عذراء فإنا لله وإنا إليه راجعون قال صلی الله علیه و آله: من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين. رواه مسلم؛ «در سال ۶۳ هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت برکنار نمودند. یزید لشکر زیادی را به طرف آن‌ها فرستاد و دستور داد با آن‌ها بجنگند و سپس برای جنگ با ابن زبیر به طرف مکه حرکت کنند. واقعه حرّه در مدینه طیبیه اتفاق افتاد. و نمی‌دانی که واقعه حره چه بود؟ حسن بصری يك بار نقل کرد که به خدا سوگند هیچ کسی در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت زیادی از صحابه و دیگران کشته شدند و مدینه غارت شد و هزار زن باکره بکارتشان گرفته شد «انا لله و انا اليه راجعون». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترساند

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ۲۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۲.

و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد!» این حدیث را مسلم روایت کرده است.^۱

ابن کثیر می‌گوید: «وقعوا علی النساء حتی قیل انه حبلت الف امرأة في تلك الايام من غیر زوج فالله اعلم؛^۲ بر زنها تجاوز کردند تا جایی که گفته شده هزار زنی که شوهر نداشتند در آن روزها حامله شدند.

مدائنی از عطاء بن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: ولدت الف امرأة من اهل المدينة بعد وقعة الحرة من غیر زوج؛ هزار زن بی شوهر پس از واقعه حره (بر اثر تجاوز) بچه دار شدند.»^۳ رجال این سند ثقه هستند.

مغیره بن مقسم می‌گوید: انهب مسرف بن عقبة المدينة ثلاثا و افتض بها الف عذراء؛^۴ مسلم بن عقبه سه روز مدینه را غارت نمود و هزار دختر باکره در این واقعه بکارتشان را از دست دادند و آن پاره گشت. مغیره بن مقسم از رجال صحاح سته است.

ابن طقطقی می‌گوید: فقيل: إن الرجل من أهل المدينة بعد ذلك كان إذا زوج ابنته لا يضمن بكارتها ويقول: لعلها قد افتضت في وقعة الحرة؛^۵ گفته شده: مردی از اهل مدینه بعد از واقعه حره اگر می‌خواست دخترش را به

۱. تاریخ خلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۱.

۳. تذکرة الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۱.

۴. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۳۲۳ شرح حال عبدالله بن حنظله رقم ۴۹.

۵. الفخری فی الآداب السلطانية ابن طقطقی متوفی ۷۰۹، ص ۴۳.

شوهر دهد باکره بودنش را تضمین نمی کرد و می گفت: شاید در واقعه حره بکارتش را از دست داده است.

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه وقتی از جنگ و غارت اهل مدینه فارغ شد در نامه‌ی به یزید چنین نوشت: سلام عليك يا امیر المؤمنین! من نماز ظهر را نخواندم مگر در مسجد آن‌ها پس از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم. و سه مرتبه خانه-هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیر المؤمنین دستور داده بود ...»^۱

ابن جوزی از مدائنی در کتاب «حره» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حره از بزرگان قریش و انصار و مهاجرین و سرشناسان و موالی هفتصد نفر کشته شدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدن ده هزار نفر بودند. چنان خون ریزی شد که خون‌ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضریح و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: «مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند، ولی شمشیرها بود که بر آن‌ها وارد می شد.»

این‌ها برخی از جنایات یزید است. و از این اخبار چندین دروغ ابن تیمیه روشن می شود که گفت: «خون به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نرسید، کشته‌ها به ده هزار نرسید، و همه اشراف و بزرگان را نکشت و ...»

این در حالی است که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه واعد له عذاباً عظیماً؛^۲ هر که يك مؤمنی را عمدتاً به قتل رساند جزایش جهنم

۱. الامامة و السياسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

خواهد بود که در آن برای همیشه خواهد ماند و خداوند بر او غضب می‌کند او را لعنت می‌کند و برای او عذاب عظیمی آماده کرده است.»

این قبیل آیات نزد ابن تیمیه هیچ ارزشی ندارد که باز از یزید و معاویه که هزاران مؤمن و مسلمان و صحابه را به قتل رسانده‌اند دفاع می‌کند و آن‌ها را اهل بهشت معرفی می‌کند. ولی عمل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را که اسلام عزیز جنگ با آن حضرت را جنگ با خدای متعال و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده است، به فرعون تشبیه می‌کند که در گذشته اشاره شد.

معاویه و امر یزید به قتل اهل مدینه

باید دقت داشته باشیم که معاویه باری بسر بن اوطاة را در زمان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سال چهارم به مدینه فرستاد تا مردم آن را بترساند و برای او بیعت بگیرد^۱ و بار دوم نیز مضافاً بر این که یزید را بر سر مردم با زور و قتل مؤمنین حاکم قرار داد، به یزید امر کرد تا به وسیله مسلم بن عقبه مردم مدینه را از سر راهش بردارد.

قال جویریة: سمعت أشیخ أهل المدينة يحدثون: أن معاوية لما حضرته الوفاة دعا ابنه یزید فقال له: إن لك من أهل المدينة يوماً فإن فعلوها فارمهم بمسلم بن عقبه فإنه رجل قد عرفنا (عرفت) نصيحتة (لنا)، فلما

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۷؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۴۱ با اختصار؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الاصابه، سیر ذهبی. تفصیل این خیر را ما در شرح حال ابوهریره در کتاب «امام بخاری و جایگاه صحیحش» ذکر کردیم.

ملك یزید ...^۱ معاویه در دم مرگ به یزید گفت: همانا تو با اهل مدینه روزی را در پیش خواهی داشت، پس وقتی آنها چنین اقدامی را (علیه تو کردند) مسلم بن عقبه را بر جان آنها بینداز، همانا او مردی است که وفاداری اش برای ما را شناخته ایم ...

این سند کاملاً صحیح است و ابن حجر نیز آن صحیح دانسته است. بنابراین این خبر، معاویه نقشه‌ی این غارت و قتل عام را به یزید ترسیم کرده است.

ذهبی در باره یزید می گوید: «یزید روزی مست شد و برخاسته می رقصید. يك لحظه با سرش به زمین افتاد و سرش شکست و صورتش زخمی شد. سپس می - گوید: «یزید شخص قوی و شجاع و دارای رأی و تصمیم و ناصبی، بد خلق و سنگدل بود. شراب می خورد و اعمال زشت انجام می داد. حکومتش را با قتل حسین شهید آغاز کرد و با واقعه حره به پایان رسانید.»^۲

آری چنان که می بینید ذهبی که يك شخص متعصب است و روزگاری شاگرد ابن تیمیه نیز بوده، به ناصبی بودن یزید تصریح می کند.

عبد الله بن مطیع و اصحابش به نزد ابن حنفیه وارد شدند و از او برکناری یزید از خلافت را خواستند، ولی او قبول نکرد. ابن مطیع به او گفت: «یزید شراب می - خورد و نماز را ترك می کند و حکم قرآن را زیر پا می گزارد ...»^۳

یادآور می شویم که این عبدالله بن مطیع صحابه بوده است.

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۰؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۲؛ تاریخ

ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۰۴ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۴۲.

۲. سیر الاعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰.

عثمان بن محمد بن ابو سفیان - حاکم مدینه گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا به خلیفه ملاقات کرده، اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند. در مقابل یزید با هدایایی آن‌ها را ساکت کند.^۱

آن‌ها وقتی از این ملاقات به شهر مدینه برگشتند آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم بازگو کردند و در مسجد پیامبر ﷺ فریاد می‌زدند: ما از نزد کسی آمدیم که دین ندارد، شراب می‌خورد، طبل می‌نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازخوان به سر می‌برد و نماز را ترك می‌کند.^۲

مردم از عبد الله بن حنظله پرسیدند: «چه خبر آوردی؟» گفت: «از نزد کسی آمدم که به خدا قسم اگر غیر از فرزندانم کسی همراه من نباشد باز با او می‌جنگم». مردم گفتند: «ما شنیدیم که یزید به تو پول و هدیه داده است». عبدالله گفت: «درست شنیدید، ولی من آن‌ها را نگرفتم مگر برای جمع کردن نیرو بر ضد خودش.» به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز دعوتش را قبول کردند.^۳

سیوطی می‌نویسد: «سبب مخالفت مردم مدینه این بود که یزید در گناه زیاده-روی کرد.»^۴

روزی نزد عمر بن عبد العزیز مردی یزید را امیرالمؤمنین خواند. عمر امر کرد تا او را بیست تازیانه زدند.^۵

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۳۳؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۳۲۲.

۴. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰.

کتبی که وهابی‌ها در فضل یزید و بنی امیه نوشته‌اند

۱. یکی از دانشمندان وهابی به نام هزاع الشمری کتابی را تحت عنوان «حقائق امیر المؤمنین یزید ابن معاویه» در فضائل یزید بن معاویه نوشته است. معلوم نیست اگر عمر بن عبد العزیز امروز زنده بود با آن‌ها چه می‌کرد؟!
 ۲. محاضرات عن الدولة اموية. نوشته شیخ الخضرى بك. این کتابی است که در آن از یزید بن معاویه تمجید شده و به امام حسین علیه السلام طعن وارد کرده است.
 ۳. بنو امیه. نوشته دکتر عبدالحلیم عویس. این کتاب در دفاع از بنی امیه نوشته شده است.
 ۴. العهد الاموي. نوشته محمود شاکر شیخ وهابی‌ها که آن را در دفاع از بنی امیه نوشته است.
 ۵. هند بنت عتبه. نوشته منیر محمد الغضبان. در این کتاب از هند همسر ابوسفیان که در جنگ احد جگر حمزه عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درآورد و آن را با دندان-هایش پاره پاره نمود، تمجید نموده و به اهل بیت علیهم السلام طعن وارد کرده است.
 ۶. الخلیفة المفتری علیه. نوشته محمد صادق عرجون. در این کتاب برای بنی امیه مقام و منزلت‌های بالایی جلوه داده و بر امیرالمؤمنین علیه السلام طعن وارد کرده است.
- باید توجه داشته باشیم که طبق قانون اسلام قطعاً ابن تیمیه و وهابی‌ها در تمام جنایات معاویه و یزید شریک خواهند بود. و البته خود وهابی‌ها نیز متأسفانه برخی از این جنایات را امروزه نیز مرتکب می‌شوند و هر که امروزه از اخبار جهان آگاه باشد می‌داند که چگونه مسلمین از دست این‌ها در گرفتاری و درد سر به سر می‌برند.

فصل سوم: نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه

ابن تیمیه و تشبیه

یکی از بالاترین و ارجمندترین معارف راجع به خداوند متعال معارفی است که اسلام آن را پیشکش کرده است. ما در هیچ دین و آیینی معارف الهی را آن-گونه که قرآن پیشکش می‌کند سراغ نداریم. مثلاً در قرآن آمده است: «لیس کمثله شیء؛ هیچ چیز مانند خدا نیست» و یا مثلاً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه معروف خود راجع به معارف الهی می‌فرماید:

«أول الدين معرفته، وكمال معرفته التصديق به، وكمال التصديق به توحيده، وكمال توحيده الإخلاص له، وكمال الإخلاص له نفى الصفات عنه، لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، وشهادة كل موصوف أنه غير الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، ومن قرنه فقد ثناه، ومن ثناه فقد جزأه، ومن جزأه فقد جهله، ومن جهله فقد أشار إليه، ومن أشار إليه فقد حدّه، ومن حدّه فقد عدّه؛^۱ اول دین شناخت خداست و کمال شناخت خدا توحید او است و کمال توحید او اخلاص

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

به اوست و کمال اخلاص به او نفی صفات از خداست.^۱ چون هر صفتی گواهی می‌دهد که وی غیر موصوف است و نیز هر موصوفی شهادت می‌دهد که او غیر از صفت است (و در نتیجه دو چیز هستند). پس اگر کسی خدا را (چنین) وصف نماید، به درستی او را همراه (چیزی) قرار داده است. و اگر کسی خدا را همراه (چیزی) قرار دهد، او را دو تا دانسته است. و هر کسی خدا را دو تا داند، او را تجزیه (به اقسام متعددی) نموده است. و هر کسی او را تجزیه نماید، او را نشناخته است. و هر کسی خدا را نشناسد، (او را در مکانی قرار داده) و به او اشاره نموده است. و هر کسی به او اشاره نمود، او را محدود نموده است. و هر کسی او را محدود نماید، او را شمرده است.»

البته این تنها قطره‌ای از آن بحر بی‌کرانی است که اسلام در مورد معارف و توحید الهی به ارمغان آورده است و طالبین می‌توانند به کتاب‌های مخصوص که در این زمینه نگاشته شده مراجعه نمایند.

نکته جالب این است که ابن تیمیه و امروزه وهابیت با صراحت می‌گویند: خداوند متعال بالای عرش نشسته است. خیلی روشن است لازمه چنین اعتقاد جسمانیت است، ولی با این وجود وهابی‌ها دیگران را متهم می‌کنند که قائل به

۱. یعنی این که از ذات خداوند متعال باید صفات را نفی نماییم به این معنا که خدا را چنین وصف ننماییم که لازمه‌اش ترکیب خداوند متعال ز ذاب و صفات باشد. مثلاً اگر ما شخصی را به صفت «عالم» بودن وصف نماییم، حتماً صفت «علم» غیر از ذات آن شخص است و در نتیجه او و صفتش دو چیز می‌شوند و این مرکب بودن است. در مورد انسان‌ها چنین وصف نمودن اشکالی ندارد، ولی در مورد خداوند متعال چنین نیست. ذات خداوند متعال و صفاتش عین یکدیگر هستند. مثلاً ذات الهی و عالم بودنش عین هم هستند. چنین نیست که ذات خدا (موصوف) چیزی باشد و «عالم» بودنش (صفت) چیز دیگر.

جسم بودن خداوند متعال هستند. و این بیان‌گر آن است که وهابیت نیز قائل به گمراه بودن کسانی هستند که خداوند متعال را جسم می‌دانند. با این وجود در باره خداوند متعال با صراحت سخنانی می‌گویند که لازمه آن صد در صد جسم بودن است.

از همان روزهای اول طلوع فجر اسلام، مسلمانان (به ویژه اهل بیت علیهم‌السلام) با هر گونه معارفی که خدا را به گونه دیگر معرفی می‌کرد، به مبارزه برخاستند. مثلاً مبارزه اسلام با مسیحیت در این بود که اسلام از مسیحیان برای اینکه خدا را سه تا (پدر، پسر و روح القدس) معرفی می‌نمودند انتقاد می‌نمود. و یا با یهود این بود که آنان خدا را به گونه‌ای نشان می‌دادند که لازمه‌اش جسم بودن خدا و تشبیه او به مخلوقات بود. اصلاً توحیدی که اسلام مردم را به سوی آن می‌خواند این است که خدا را از هر گونه مظاهر تشبیه و مانند دانستن به مخلوقاتش پاک نمایند.

در همان قرون نخستین گروهی در میان مسلمانان پدید آمدند که با نادرست فهمیدن برخی از آیات قرآنی و احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌علیهم‌السلام قائل به عقایدی شدند که لازمه‌اش تشبیه خدا به مخلوقات و جسم بودن خداوند متعال بود. و این گروه در اسلام به گروه «مجسمه» (قائل به جسم بودن خدا) معروف بودند. علما و خصوصاً امامان اهل بیت علیهم‌السلام به شدت در همان روزها با چنین اعتقاد برخورد کردند.

بعدها ابن تیمیه عقایدی را ابراز داشت که نزدیک به عقاید مجسمه بود. حتی او برای اثبات چنین عقایدی کتاب‌هایی نگاشته است، به مانند: کتاب «اثبات الصفات و العلو و الاستوی»، «شرح حدیث نزول»، «عرش الرحمن» و بعضی کتب دیگر. اینک به برخی سخنان ابن تیمیه در این موضوع اشاره می‌کنیم تا با اعتقاد او در این با بیشتر آشنا شویم:

۱. ابن تیمیه می‌گوید:

«وإن أراد نفی ما ثبت بالنصوص وحقیقة العقل أيضا مما وصف الله ورسوله منه وله فهذا حق وإن سمي ذلك تجسيدا أو قيل أن هذه الصفات لا تكون إلا لجسم فما ثبت بالكتاب والسنة وأجمع عليه سلف الأمة هو حق وإذا لزم من ذلك أن يكون هو الذي يعنيه بعض المتكلمين بلفظ الجسم فلازم الحق حق كيف والمثبتة تقول أن ثبوت هذا معلوم بضرورة العقل ونظره وهكذا مثبت لفظ الجسم أن أراد بإثابته ما جاءت به النصوص صوبنا معناه ومنعناه عن الألفاظ المبتدعة المجملة وإن أراد بلفظ الجسم ما يجب تنزيهه الرب عنه من مماثلة المخلوقات رددنا ذلك عليه وبيننا ضلاله وإفكه وأما قول نقلنا الكلام معه إلى إبطال التجسيم فقد ذكرنا أدلة النافين والمثبتين مستوفاة في بيان تلبیس الجهمية فی تأسيس بدعهم الكلامية وتبين لكل من أدنى فهم أن ما ذكره هؤلاء من أدلة النفی كلها حجج داحضة وأن جانب المثبتة أقوى وقد بسطنا الكلام فی ذلك فی غیر هذا الموضع»؛^۱ واگر مراد (مخالف ما) نفی صفاتی است که خدا ورسولش خدا را آن چنان وصف کرده‌اند وآن صفات به واسطه نصوص وحقیقت عقل ثابت شده است (ما چنین نفی را برای او رد کرده و به او می-گویم که همه آن (اوصاف) حق هستند هرچند اثبات آن لازم‌اش جسم داشتن نامیده شود یا بگویند که این صفات تنها در کسی که جسم است خواهد بود. آنچه در قرآن و سنت ثابت شده است و پیشینیان امت بر آن اجماع

۱. الفتاوی الکبری، ج ۶، ص ۵۴۶.

کرده‌اند، حق است، هر چند لازمه آن به گفته مسلمان این باشد که خداوند به جسم بودن وصف شود. چون لازمه‌ای حق، حق است. چگونه چنین نباشد حال آن که اثبات کنندگان (یعنی کسانی که معتقد به اثبات اوصاف به خدا هستند) می‌گویند: ثبوت این اوصاف (هر چند آن‌ها را جسم هم نامید) به ضرورت و نظر عقل دانسته شده است؟ بنابر این اگر مراد کسی که قائل به جسمانیت خداست همان چیزی است که نصوص شرعی آن را ثابت کرده است ما نظرش را درست خواهیم خواند، ولی او را از به کارگیری الفاظ بدعتکاران در این زمینه منع خواهیم نمود. اما اگر مرادش به لفظ «جسم» آن چیزی است که باید خداوند را از آن منزّه و پاک دانست، سخنش را رد نموده، گمراهی‌اش را برایش بیان خواهیم کرد ...».

ابن تیمیه در این سخن خود می‌خواهد بگوید که اوصافی که در قرآن و سنت برای خدا وارد شده است به همان صورت ظاهرش به آن‌ها ایمان آورده و خدا را همان‌گونه وصف می‌کنیم هر چند لازمه‌اش جسم دانستن خدا باشد. مثلاً در قرآن آمده است که «دست خدا بر بالای دست‌های آنان است». ما در این جا باید ایمان داشته باشیم که خدا دست دارد. چون این نص قرآن است. و کاری هم نداریم که لازمه‌ای این سخن جسم داشتن خداوند را ثابت می‌کند و می‌رساند. و ابن تیمیه با صراحت می‌گوید: لازمه‌ای حق، حق است. یعنی وقتی لازمه‌ای دست داشتن خداوند متعال جسم بودن او است، پس خداوند متعال جسم است.

۲. باز همو می‌گوید:

إن الله تعالى في جهة واحدة هي جهة الفوق وهو في السماء مستو على العرش وقد امتلأ به العرش فما يفضل منه أربعة أصابع وإنه ينزل إلى

السماء الدنيا ثم يعود وإن له أعضاء وجوارح من أعين وأيدي وأرجل وغاية ما في الأمر أنها لا تشبه جوارح البشر وسائر المخلوقات؛^۱ بدون تردید خدا در يك سمت و مكاني قرار دارد كه آن سمت بالاست خدا در آسمان بر عرش قرار گرفته و عرش با او پر شده است و خدا به آسمان دنیا نازل می‌شود و سپس بر می‌گردد و او اعضا و جوارح، از قبیل چشم و دست و پا دارد، ولی آنچه هست این است كه چشم و دست و پای خدا به اعضای بشر و دیگر مخلوقات مانند نمی‌باشد.»

۳. باز همو می‌گوید:

«رفع الیدین فی الدعاء دلیل علی أن الله تعالى فی جهة العلو؛^۲ برداشتن دست‌ها هنگام دعا، دلیل بر این است كه خدا در بالاست.»

حال آن‌كه برداشتن دستان برای گدایی است و نشانه‌ای آن است و انسان وقتی از غیر خداوند نیز چیزی طلب می‌کند دستش را رو به بالا دراز می‌کند. آیا این به این جهت است كه آن شخص در بالا قرار گرفته است؟! هرگز چنین نیست، ولی ابن تیمیه سعی دارد به این راحتی با این‌گونه سخنان کودکانه و مردم فریبانه‌اش خداوند متعال را جسم معرفی کند.

۴. باز همو می‌گوید:

۱. حمویة الكبرى، ص ۱۵؛ تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۲۴۹؛ منهاج السنة، ج ۱، ص ۲۵۰ و ۲۶۰.

۲. حمویة الكبرى، ص ۹۴؛ شرح حدیث نزول، ص ۵۹.

«والذین يؤولون المعنى أولئك ما قدروا الله حق قدره وما عرفوه حق معرفته؛^۱ کسانی که قرآن را تأویل می‌کنند خدا را آن چنان که هست نشناخته‌اند.»

۵. باز همو می‌گوید:

«قد طالعت التفاسير المنقولة عن الصحابة وما روه من الحديث ووقفت على ما شاء الله تعالى من الكتب الكبار والصغار أكثر من مئة تفسير فلم أجد إلى ساعتی هذه عن أحد من الصحابة أنه تأول شيئاً من آيات الصفات أو أحاديث الصفات بخلاف مقتضاها المفهوم المعروف؛^۲ تفاسیر نقل شده از صحابه که از آن‌ها رسیده و بیش از صد تفسیر بزرگان را دیدم و تا به حال هیچ يك از صحابه را نیافتم که او آیات و روایات صفات را بر خلاف معنای ظاهرش تأویل کرده باشد.»

و این در حالی است که تفسیر پیشوایان پر از این گونه تأویل‌هاست. مثلاً طبری در باره «وسع كرسیه السماوات و الارض؛ و كرسی خداوند آسمان‌ها و زمین را گنجانیده است»^۳ از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: «مقصود از «کرسی» علم خداوند است.»

بغوی آن را نقل کرده است و شوکانی و قرطبی هم آن را از ابن اطیه نقل کرده‌اند. مفسران در باره «كل شيء هالك الا وجهه؛ همه چیز به جز وجه خدا

۱. تفسیر کبیر ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. تفسیر نور، ص ۱۷۸.

۳. بقره، آیت الکرسی.

هلاک خواهد شد» گفته‌اند: یعنی بغیر از ذات خدا. بخاری در صحیحش می‌گوید: «یعنی به غیر از ملکش.^۱»

آیات فراوان دیگری هم هست که مفسران آن را تأویل کرده و تأویل آن را از صحابه نقل کرده‌اند.

کسی از صحابه و مفسران در مورد این آیه قرآن که «واعتصموا بحب الله جميعاً ولا تفرقوا؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زده و متفرق نشوید» نگفته است که حبل همان ریسمانی است که می‌شناسیم، بلکه آن را به قرآن، اسلام و اهل بیت پیامبر ﷺ تفسیر و تأویل کرده‌اند.

مخالفت‌های البانی با ابن تیمیه

اعتقاد ابن تیمیه (که معتقد به جسم بودن خداست، البته نه به مانند اجسام دیگر) مورد اعتراض البانی که یکی از دانشمندان وهابی معاصر و از هواداران ابن تیمیه به شمار می‌رود قرار گرفته است.

۱. اینک نص سخن ابن تیمیه و جواب البانی بر او:

و إذا كان كذلك فاسم المشبهة ليس له ذكر بدم في الكتاب و السنة ولا كلام أحد من الصحابة والتابعين... .) وقال قبل ذلك ص (۱۰۰-۱۰۱) ناقلًا مقرا: (والموصوف بهذه الصفات لا يكون إلا جسما فالله تعالى جسم لا كالأجسام.) وقال ص (۱۰۱): (وليس في كتاب الله ولا سنة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة وأئمتها أنه ليس بجسم، وأن صفاته

۱. صحیح بخاری، تفسیر سوره قصص.

ليست أجساما وأعراضا فنفي المعاني الثابتة بالشرع بنفي ألفاظ لم ينف معناها شرع ولا عقل جهل وضلال) خالف الألباني ابن تيمية في هذه العقيدة فقال في شرحه وتعليقه ! على العقيدة الطحاوية ذاما المشبهة والمجسمة ما نصه: (والمشبهة إنما زلوا لغلوهم في إثبات الصفات وتشبيه الخالق بالمخلوق سبحانه وتعالى والحق بين هؤلاء وهؤلاء إثبات بدون تشبيه وتنزيه بدون تعطيل. وما أحسن ما قيل: المعطل يعبد عدما والمجسم يعبد صنما)؛^۱ ابن تيمیه می گوید: اگر چنین باشد (یعنی اگر چنین باشد که مشبهه را^۲ به خاطر همین چیزهایی که ما می گوئیم مذمت کرده و به آن‌ها چنین اسمی گذاشته باشند) این هیچ مشکلی ندارد، چون اسم «مشبهه» با هیچ مذمت و نکوهشی نه در قرآن و نه در سنت و نه در کلام هیچ صحابی و نه تابعینی یاد نشده است ...». و همچنین پیش از این، در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ کتابش می گوید: «کسی که با این صفت‌ها (دست، پا، چهره و ...) وصف می‌شود حتماً جسم خواهد بود. پس خدای متعال (هم که با چنین اوصاف وصف شده است) جسم است، البته نه به مانند جسم‌های دیگر». باز هم در صفحه ۱۰۱ می گوید: «در قرآن، سنت و سخن هیچ يك از سلف امت و امامان وجود ندارد که کسی خدا را غیر جسم گفته باشد ...».

۱. البشارة و الاتحاف حسن سقاف، ص ۴۳؛ بیان التلیس الجهمیه ابن تیمیه، ص ۱۰۹؛ نقض اساس التقدیس ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. کسانی که خدا را به صفات مخلوقاتش تشبیه می‌کنند.

البانی با ابن تیمیه در چنین اعتقاداتش به مخالفت برخاسته و می‌گوید: «همانا لغزش مشبهه این بوده که در اثبات صفات به خدا غلو کرده و او را با مخلوقاتش مانند نمودند. اما کلام حق در برابر مشبهه و معطله این است که قائل باشیم با اثبات صفات بدون تشبیه و پاک دانستن خدا (از صفات مخلوقان) بدون تعطیل. چه قدر خوب گفته شده که: «معطله عدم و نیستی را می‌پرستند و مجسمه بت می‌پرستند.»^۱

۲. باز هم ابن تیمیه می‌گوید:

«ولو قد شاء الله لاستقر علی ظهر بعوضة فاستقلت به بقدرته ولطف ربوبيته فكيف علی عرش عظیم؛^۲ اگر خدا بخواهد می‌تواند بر پشت پشه‌ای هم استقرار پیدا کند چه رسد بر عرش عظیم.»

البانی در مقدمه «مختصر العلو، صفحه ۱۷، چاپ سال ۱۴۰۱ هجری» می‌گوید:

«لازمه این سخن آن است که خدا در عرشش نشسته است و چنین چیزی در اسلام وارد نشده و چنین اعتقاد و نسبت آن به خدا جایز نمی‌باشد.»

۳. باز هم ابن تیمیه می‌گوید:

«در جهت فوق و بالا بودن خداوند حقیقی است...»

البانی می‌گوید: «این عقیده معطله است، بلکه برخی به روشنی بیان کرده‌اند که خداوند ذاتاً در همه جا حاضر است.»

پس بنابر سخنی که البانی پیش از این نیز گفت، ابن تیمیه هم بت را و هم هیچ و نیستی را می‌پرستیده است.

۱. البشارة و الاتحاف حسن سقاف، ص ۴۳؛ شرح عقیده طحاویه البانی، ص ۲۸.

۲. بیان التلیس جهیمه ابن تیمیه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ التأسیس، ج ۱، ص ۵۶۸.

۴. باز هم ابن تیمیه می‌گوید: «مذهب امامان اهل سنت و اهل حدیث از متقدمین و متأخرین این است که خداوند حرکت می‌کند». آنگاه ابن تیمیه از عثمان بن سعید چنین نقل می‌کند که گفته است: «هر که حرکت کردن خدا را انکار کند او از بدعتگذاران و جهمی است.»^۱

البانی در «مختصر العلو» صفحه ۱۶، این سخن کوثری را (با اقرار به آن) نقل می‌کند که گفته است: «در مورد خداوند چیزهایی می‌گویند که نه اسلام گفته است و نه عقل آن را قبول دارد، مانند اثبات حرکت و منتقل شدن و حد داشتن و دارای جهت بودن و در بالا بودن و نشستن.»

۵. ابن تیمیه می‌گوید: «همه این و آنچه مانند این‌هاست شواهد و دلایلی است بر «حد» داشتن خدا و هر که به آن اعتراف نکند، به قرآن کفر ورزیده و با آیات قرآن مخالفت کرده است.»^۲

ذهبی گفته است: «خدا برتر و والاتر از این است که او را دارای «حد» دانسته و به چیزی جز آنچه که خودش وصف کرده است وصف شود. حال آن که خودش می‌فرماید: «لیس کمثله شیء؛ چیزی مانند خدا نیست.»^۳

حسن سقاف می‌گوید: «آنچه از شاگردان البانی به ما رسیده است این است که او نیز در این مسأله مانند ذهبی منکر «حد» داشتن خداوند بوده است.»^۴

۱. موافقة صحیح المنقول لصریح المعقول در حاشیه «منهاج السنة» ج ۲ ص ۴.

۲. موافقة صحیح الصریح المعقول در حاشیه «منهاج السنة» ج ۲، ص ۲۹.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۹۷.

۴. البشارة و الاتحاف، ص ۴۹.

لازم به یادآوری است که «حد» داشتن یعنی قد و قامت داشتن است و هر که دارای حد است حتماً جسم است، حال آن که امت اسلامی به اتفاق جسم بودن خداوند را رد کرده و حتی آن را شرک می‌دانند. پس ابن تیمیه با این سخن خود هم سعی دارد خداوند را جسم معرفی کند و هم امت اسلامی را به کفر ورزیدن به قرآن متهم کرده است.

ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم

ابن تیمیه معتقد است عالم قدیم است. حسن سقاف این مطلب را از چندین کتاب ابن تیمیه نقل کرده است^۱ و ابن حجر نیز به آن اشاره کرده و می‌گوید: «این از زشت‌ترین مسأله‌ای است که به ابن تیمیه نسبت داده شده است.»^۲

ابن تیمیه به خاطر اثبات چنین عقیده‌ای باطلش خواسته است حدیث صحیح را تضعیف کند که در آن پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «خداوند موجود بود آن موقعی که هیچ چیزی همراه او موجود نبود» (یا چیزی غیر از او نبود).^۳

البانی در دو کتاب خود: «احادیث صحیح» جلد ۱، ص ۲۰۸ و «شرح عقیده طحاویه» ص ۳۵، بر ابن تیمیه رد نوشته و آرزو کرده است که کاش ابن تیمیه وارد این بحث نمی‌شد و این سخن را نمی‌گفت؛ زیرا این از جنس کلام فلاسفه است.

۱. از جمله از کتاب «حاشیه منهاج السنه»، ج ۱، ص ۱۰۹ و شرح حدیث عمران، ص ۱۹۳.

۲. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴.

۳. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۷۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۱؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۶، ص ۳۶۳، ح ۱۱۲۴۰؛ تفسیر طبری، ج ۱۲، ص ۸؛ این حدیث را بریده و عمران روایت کرده‌اند.

بسیاری از علمای دیگر اهل سنت نیز به این سخن و عقیده ابن تیمیه اشاره کرده‌اند که در آینده ذکر خواهد شد.

علی قاری حنفی می‌گوید:

«فمن قال بقدم العالم فهو كافر؛^۱ هر که عالم را قدیم بداند کافر است.»

ابن حزم گفته است:

«اجماع امت بر این است که هر که بگوید چیزی همراه خدا از ازل وجود

داشته است کافر است.»^۲

قاضی عیاض مالکی می‌گوید:

«وكذلك نقطع على كفر من قال بقدم العالم أو بقائه أو شك في ذلك

على مذهب بعض الفلاسفة والدهرية و كذلك النووى يكفر معتقد قدم

العالم؛^۳ همچنین به کفر کسی که به مانند عقیده بعضی فلاسفه و دهریه عالم را

قدیم می‌داند یقین داریم.»

نووی شافعی نیز کسی را که عالم را قدیم می‌داند، کافر دانسته است.^۴

حسن سقاف می‌گوید: «سپس ابن تیمیه دو بدعت را به آغوش گرفت که

قبیح‌تر از آن دو چیزی وجود ندارد: اولی اینکه عالم را قدیم دانست و این بدعت

آلوده به کفر است. و دومی گمراهی و دشمنی او با علی است.»^۵

۱. شرح فقه اکبر، ص ۱۲.

۲. مراتب الاجماع، ص ۱۶۷.

۳. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۶۰۶؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۴. الروضة، ج ۱۰، ص ۶۴.

۵. ارغام المبتدع الغبی، ص ۲۱.

ابن تیمیه و فناپذیری جهنم

ابن تیمیه معتقد است که آتش جهنم فنا می‌پذیرد. (یعنی عذاب جهنمیان دائمی نیست و همه اهل جهنم از آن بیرون خواهند آمد.)

البانی می‌گوید: «امام صنعانی رد خیلی خوبی بر ابن تیمیه و ابن قسیم در این مسأله نوشته و من نیز در کتاب «سلسله احادیث ضعیفه»، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۵ بر آن دو در این مسأله رد نوشتم.» (البانی در کتاب «احادیث صحیحه» ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۱۵۵۱؛ نیز به این عقیده سلفش و بر ردی که بر آن‌ها نوشته نیز اشاره کرده است.

ولی جالب این جاست که سقاف می‌گوید: «از چیزهای عجیب و غریب اینکه شخصی به نام عبد الکریم صالح حمید - از علمای وهابی معاصر. ردی بر البانی در دفاع از ابن تیمیه و ابن قسیم نوشته به نام «القول المختار لبيان فناء النار» که در ریاض چاپ شده است. او در آن گفته است: البانی سخنی در مورد ابن تیمیه و ابن قسیم گفته است که نمی‌توان صبر کرد ... این نویسنده گفته است: سخن آن دو صحیح است و آن‌ها با این سخن از اسلام دفاع کرده‌اند ...»

پس از او، يك عالم وهابی دیگر که استاد ام القرای مکه است کتابی به نام «كشف الاستار لابطال ادعاء فناء النار» را بر رد او و در اثبات نظر البانی نوشته است، ولی سعی کرده است ثابت کند که ابن تیمیه نیز این سخن را نگفته است.

این که عین متن عبد الکریم صالح حمید در صفحه ۱۲ و ۱۳ از کتاب «القول المختار لبيان فناء النار»:

... حتی وصلت إلى نسخة (رفع الأستار) للصنعانی وفيها مقدمة الألبانی وتعليقه فلما قرأت المقدمة عرفت السر الذي من أجله تكلم من تكلم بكتب

ابن القيم فقد رأيت تهجما عنيفا من الألبانى على الشيخ وتلميذه لا صبر عليه حيث قال: -سقطا بما سقط به أهل البدع والأهواء من الغلو فى التأويل وإن ابن القيم انتصر لشيخه فى ذلك.. وإن ابن تيمية يحتج لهذا القول بكل دليل يتوهمه ويتكلف فى الرد على الأدلة المخالفة له تكلفا ظاهرا. وقال: -حتى بلغ بهما الأمر إلى تحكيم العقل فيما لا مجال له فيه كما يفعل المعتزلة تماما. حتى زعم أن تأويل المعتزلة والأشاعرة لآيات وأحاديث الصفات كاستواء الله على عرشه ونزوله إلى السماء ومجيئه يوم القيامة وغير ذلك من التأويل أيسر من تأويل ابن القيم النصوص من أجل القول بفناء النار. وقال: فهذا شيخ الإسلام ابن تيمية زلت به القدم فقال قولاً لم يسبق إليه ولا قام الدليل عليه. وغير ذلك من طعن الألبانى وقدحه على الشيخ وتلميذه فى مقدمة (رفع الأستار). فلذلك كتبت فى المسألة دفاعا عنهما وبينانا بأن الحق معهما وأنا على بصيرة من ذلك حيث دعوت للمباهلة من أول المسألة. ولو غلط الشيخ وتلميذه فى هذه المسألة لم يوجب ذلك ولا بعض ما قاله الألبانى كيف والحق والصواب معهما فى ذلك، وقد تكلمنا فيه دفاعا عن الإسلام كما تقدم فرضى الله عنهما وجزاهما خير الجزاء؛^١ «... تا اينكه نسخه‌ای از كتاب «رفع الاستار» صنعانى كه در آن البانى مقدمه و حاشيه نوشته است، به دستم رسيد ... در اين مقدمه حمله شديد و سرسختانه البانى را بر ضد ابن تيميه و شاگردش ابن قيم ديدم كه نمى توان بر آن صبر كرد؛ آن جا كه (البانى) مى گويد: «اين تيميه و ابن

١. البشارة و الانحاف حسن سقاف، ص ١٦ (به نقل از «القول المختار لبيان فناء النار». ص ١٢ و ١٣ در

چاپ اول، در رياض عربستان، در سال ١٤١٢ هـ.ق.)

قیمیم به همان راهی از غلو که بدعتگذاران و هوا پرستان رفته‌اند گرفتار شدند. ابن قیم استادش را در این موضوع یاری کرده است. و ابن تیمیه به دلائل خیالی و دور از حقیقت برای باطل کردن سخنان مخالفانش در این موضوع چنگ زده است. «البانی گمان کرده تأویل‌هایی که ابن قیم به خاطر ثابت کردن مسأله به آخر رسیدن آتش جهنم کرده است، تأویل‌های معتزله و اشاعره سبک‌تر از تأویل اوست. ابن تیمیه قدمش لغزیده و سخنی گفته که قبل از او کسی آن را نگفته است و دلیل هم برای آن نیاورده است ... و غیر از این‌ها از طعن‌های دیگر البانی بر ابن تیمیه و شاگردش که در مقدمه «رفع الاستار» است. به همین خاطر در این موضوع برای دفاع از ابن تیمیه و شاگردش و بیان این مطلب که حق با آن دو است (یعنی او نیز معتقد است که جهنم به پایان می‌رسد) این کتاب را نوشتم و من با آگاهی و بینایی این عقیده را دارم ... اگر ابن تیمیه و شاگردش در این مسأله اشتباه هم کرده بودند، باز سزاوار این سخنان البانی نبودند، چه رسد بر اینکه حق و ثواب در این مسأله با آن‌هاست و آن‌ها این سخن را به خاطر دفاع از اسلام گفته اند ...»

و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم فراوان به کفار، منافقین و مشرکین وعده جاوید ماندن در جهنم را داده است که برای آشنایی به سوره‌های زیر مراجعه فرمایید: بقره ۶۰، آل عمران ۸۸، نساء ۱۴ و ۹۳ و ۱۶۹، انعام ۱۲۸، توبه ۶۳ و ۶۸، هود ۱۰۷، نحل ۲۹، احزاب ۶۵، زمر ۷۲، غافر ۷۶، حشر ۱۷، تغابون ۱۰، جن ۲۳ و بیینه ۶.

البته این‌ها تنها بعضی از آیات در این موضوع هستند و آیات فراوان دیگر نیز در همیشگی بودن عذاب بعضی از کفار و منافقان وجود دارد، ولی با این وجود ابن تیمیه و شاگردش همه این آیات را ندیده گرفته و در عمل آن را انکار می‌کنند

و پیروانشان نیز با بی‌حیایی از او حمایت کرده، نظر آن‌ها را حق و در راه دفاع از اسلام معرفی می‌کنند.

قابل یادآوری است که مسأله‌ای به آخر رسیدن عذاب جهنم را پیش از ابن تیمیه جهنم بن صفوان - رهبر جهمی‌ها. نیز مطرح کرده بود.^۱ بخاری جهمی‌ها را بدتر از یهود و نصاری دانسته و گفته است: «در سخن یهود، نصارا و مجسوس نظر کردم و کسی را گمراه‌تر در کفرشان از جهمی‌ها نیافتم و هر که آن‌ها را کافر نداند، من او را جاهل و نادان می‌دانم».^۲

پس ابن تیمیه عقیده جهمی‌ها را زنده کرده و در این موضوع از آن‌ها پیروی کرده است.

یادآور می‌شویم که ابن تیمیه چنان که البانی نیز گفته است با استدلال بر احادیث ضعیف که مخالف ده‌ها آیات و روایت مسلم هستند سعی کرده است فناء پذیری جهنم را ثابت کند که می‌توانید به کتاب «رفع الاستار فی ابطال ادلة فناء النار» صنعانی مراجعه کنید.

ابن تیمیه وشرك (توسل واستغاثه)

از مسائلی که کسی تا زمان ابن تیمیه در آن هیچ اختلافی نبوده است، مسأله توسل به پیامبر اکرم ﷺ و یا اولیاء الله است؛ چه آن که شخصی که به او توسل می‌شود در قید حیات باشد یا از دنیا رفته باشد. و همچنین است مسأله استغاثه (طلب یاری نمودن) چه از شخص حاضر و چه از غائب و مرده. و کسی چه شیعه

۱. لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. خلق افعال العباد بخاری، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

باشد و سنی این مسأله را شرك به خدا و یا حتی حرام معرفی نکرده و حتی حرام نیز ندانسته است. البته اگر شخصی به کسی توسل نموده چنین پندارد که آن شخص به طور مستقیم و بدون اذن خدا در برآوردن حاجت تأثیر گذار است، بدون شك این شرك خواهد بود و در شرك بودن چنین اعتقادی کسی شك ندارد. قائلین به جواز توسل و استغاثه نگفته‌اند که شخص متوسل شونده مستقیم در تأثیر است، بلکه می‌گویند: چون او از مقربان به درگاه الهی است با اذن خدا می‌تواند در برآوردن حاجت مورد واسطه قرار بگیرد.

ما در این زمینه کتابی مستقل نگاشتیم که می‌توان به آن مراجعه نمود. ولی ابن تیمیه و پیروانش توسل و استغاثه به شخص غایب و مرده را شرك می‌دانند.

البته در برخی از نوشتار ابن تیمیه، چنین آمده است که او توسل و طلب شفاعت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را جایز می‌داند. وقتی ابن تیمیه را برای مناظره و بازخواهی از گفته‌هایش به حضور قاضی شافعی آوردند و در آن نشست که علما و قضات حضور داشتند گفت: «نمی‌شود به غیر خدا استغاثه کرد. استغاثه به معنای عبادت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز نیست، ولی توسل و طلب شفاعت از پیامبر جایز است.»^۱ باز هم می‌گوید:

«التوسل به فی الدعاء كما فی الحدیث الذی رواه الترمذی وصححه أن النبی علم شخصا أن یقول اللهم إنی أسألك وأتوسل إلیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد یا رسول الله إنی أتوسل بک إلی ربی فی حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی. فهذا التوسل به حسن وأما دعاؤه والإستغاثه به فحرام؛^۲ توسل به پیامبر در دعا چنان

۱. البداية و النهایة ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۵۱.

۲. الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ج ۳، ص ۲۷۶.

که در حدیثی از پیامبر وارد شده است مشروع است. توسل به پیامبر ﷺ در دعا چنین است: «خدایا! من از تو می‌خواهم و متوسل می‌شود به سوی تو به وسیله پیامبرت محمد پیامبر رحمت. ای محمد، ای رسول خدا، من متوسل می‌شوم به تو به سوی پروردگارم در حاجاتم تا حاجاتم را برآورد ...». ابن تیمیه پس از نقل این حدیث می‌گوید: «این گونه توسل به پیامبر خوب است، ولی دعا و استغاثه به آن حضرت حرام است.»
باز همو می‌گوید:

«وكذلك سؤال بعضهم للنبي ﷺ أو لغيره من أمته حاجته فتقضى له فإن هذا قد وقع كثيرا وليس هو مما نحن فيه وعليك أن تعلم أن إجابة النبي ﷺ أو غيره لهؤلاء السائلين ليس مما يدل على استحباب السؤال... وفيهم من أجيب وأمر بالخروج من المدينة فهذا القدر إذا وقع يكون كرامة لصاحب القبر... وكذلك ما يذكر من الكرامات وخوارق العادات التي توجد عند قبور الأنبياء والصالحين مثل نزول الأنوار والملائكة عندها وتوقى الشياطين والبهائم لها واندفاع النار عنها وعمن جاورها وشفاعة بعضهم في جيرانه من الموتى واستحباب الاندفاع عند بعضهم وحصول الأُنس والسكينة عندها ونزول العذاب بمن استهان بها فجنس هذا حق ليس مما نحن فيه وما في قبور الأنبياء والصالحين من كرامة الله ورحمته وما لها عند الله من الحرمة والكرامة فوق ما يتوهمه أكثر الخلق؛^۱ و همچنین درخواست بعضی از امت پیامبر حاجتش را از پیامبر و یا از غیر آن حضرت که حاجتش برآورده شده است (این کار جایز است). زیرا این گونه اتفاق‌ها زیاد پیش آمده و این به بحث ما

۱. انقضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۴؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۴۵۴، قریب به همین معنا.

دخالت ندارد. باید بدانی که برآوردن پیامبر یا غیر آن حضرت حاجت درخواست کننده را این‌گونه نیست که دلالت بر مستحب بودن درخواست از آن‌ها کند. از این مردم کسانی بودند که حاجتشان (بعد از حاجت خواستن از قبر پیامبر برآورده شد و امر شد که از مدینه بیرون روند. پس این مقدار اگر واقع شود کرامتی از صاحب قبر است. همچنین آن‌چه که ذکر شده از کرامات و کارهای خارق العاده نزد قبور انبیا و صالحین مانند نازل شدن نور و ملائکه بر آن قبر و ترسیدن و گریختن شیاطین و حیوانات از آن قبور و دفع آتش از آن قبور و از کسی که همسایه آن قبر است و شفاعت برخی از آن‌ها در باره کسی که در قبر همسایه او شده ... و نیز انس و آرامش به کسانی که نزد آن قبر هستند به وجود می‌آید و نازل شدن عذاب به کسی که اهانت به آن قبر کرد و مانند این‌ها همه حق هستند که از بحث ما خارج است. و آنچه در قبور پیامبران و صالحین و کرامت و رحمت الهی و احترامی که برای آن قبور نزد خدا وجود دارد بالاتر از این است که اکثر مردم گمان می‌کنند.»

این سخنان ابن تیمیه امروزه در نزد وهابی‌ها از بزرگ‌ترین نوع شرك است و ملاحظه می‌کنید که او معتقد است پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توان برآوردن حاجات اهل دنیا را دارند و خیلی هم این‌گونه رویدادها واقع شده و سخنان دیگر او که در باره عظمت قبر آن حضرت گفته همه نزد وهابی‌ها شرك بزرگ می‌باشد.

باز همو می‌گوید:

«و كذلك أيضا ما يروى أن رجلا جاء إلى قبر النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فشكا إليه الجذب عام الرمادة فراه وهو يأمره أن يأتي عمر فيأمره أن يخرج فيستسقى الناس فإن هذا ليس من هذا الباب ومثل هذا يقع كثيرا لمن هو دون النبي

وَأَعْرَفَ مِنْ هَذِهِ الْوَقَائِعِ كَثِيرًا؛^۱ و همچنین آنچه که روایت شده مردی به نزد قبر پیامبر آمد و به آن حضرت از خشکسالی شکایت کرد. پس آن حضرت را در خوابش دید، در حالی که پیامبر به او دستور دادند که به نزد عمر بن خطاب برود و او را امر کند تا برای مردم طلب باران کند. پس به درستی که این از موضوع ما نیست و مانند آن حتی برای غیر پیامبر هم زیاد واقع می‌شود و من از این گونه وقایع زیاد می‌دانم.»

این داستان را که با سند صحیح روایت شده است اگر به وهابی‌ها بازگو کنی بدون درنگ می‌گویند: «این شرك است». ولی شما می‌بینید که ابن تیمیه آن را خارج از موضوع توسل و استغاثه معرفی می‌کند. دقت داشته باشیم که وهابی‌ها با شرك خواندن این عمل همه صحابه را که در زمان خلافت عمر بن خطاب حضور داشته‌اند، مشرك می‌خوانند. چون آن‌ها با عمل به این خبر و سکوت در برابر آن، طلب از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، پس از مرگ آن حضرت، امضا کرده‌اند.

همچنین ابن تیمیه در کتاب «کلم الطیب» دو استغاثه را که در زیر ذکر می‌شود آورده است.

«ان ابن عمر خدرت رجله فقيل له اذكر احب الناس اليك يزل عنك فصاح يا محمداه فانتشرت؛^۲ ابن عمر پایش بی حس و بی حال شد. به او گفته شد که محبوب‌ترین شخص خود را یاد کن خوب می‌شوی. ابن عمر فریاد زد: یا محمد! آن‌گاه پایش به خود آمد و خوب شد.»

۱. انقضاء الصراط ابن تیمیه، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. الکلم الطیب ابن تیمیه، ص ۷۳.

نویسنده کتاب «مقالة السنية في كشف الضلالات احمد ابن تیمیه» در مورد این عمل ابن عمر می‌گوید: «این عمل عبد الله بن عمر استغاثه به پیامبر است، با لفظ یا محمدا! و آن در نزد وهابی‌ها پس از مرگ آن حضرت کفر است. پس وهابی‌ها چه می‌کنند؟ آیا از تکفیر کسی که یا محمدا می‌گوید برمی‌گردند، یا از ابن تیمیه در این مورد براءت می‌جویند؟. چون ابن تیمیه در نزد آن‌ها به شیخ الاسلام ملقب شده است. ای وای از این شرمندگی بر آن‌ها! ابن تیمیه امامشان است و ابن عبد الوهاب تمام افکارش را که با آن با مسلمین مخالفت کرده از او گرفته است. و بنابر عقیده‌ای که آن‌ها دارند چنین می‌شود که ابن تیمیه را کافر دانسته‌اند، به خاطر اینکه ابن تیمیه چیزی را که شرك است، پاکیزه و خوب دانسته است.»^۱ چنین استغاثه ابن عمر را در کتاب «کلم الطیب» اش آورده است.

«ان رجلا خدرت رجله عند ابن عباس فقال له اذکر احب الناس اليك فقال: يا محمد، فكأنما نشط من عقال؛^۲ پای مردی در حضور ابن عباس بی‌حس شد. ابن عباس به او گفت: محبوب‌ترین شخص در نزدت را یاد کن. او گفت: ای محمد ﷺ! راوی می‌گوید: گویا به حال آمد و با نشاط شد.»

این‌جا ابن تیمیه چیزی را که به عقیده خودش و بخصوص پیروانش شرك است از جمله چیزهای خوب و پاکیزه برشمرده و در کتابش که «کلمات پاکیزه» نام دارد این دو خبر را وارد کرده است.

همه این سخنان ابن تیمیه دلالت بر این می‌کند که او بنابر عقیده خودش و به خصوص پیروانش باید از مشرک‌ترین مردم باشد؛ چون خیلی از سخنان او که در

۱. مقالات السنية في كشف الضلالات احمد ابن تیمیه، ص ۲۷۹.

۲. الکلم الطیب ابن تیمیه، ص ۷۳.

بالا ذکر شد نزد خودش و پیروانش شرك محض است. اگر این سخنان در واقع نزد وهابی‌ها شرك است پس چرا ابن تیمیه را مشرك معرفی نمی‌کنند؟ خواننده عزیز در مورد این سخنان ابن تیمیه و اعتقاد وهابی‌ها در مورد شرك بودن آن خوب دقت کنید. همچنین خواننده عزیز توجه داشته باشند که بنابر گفته حسن بن علی سقاف شافعی در حاشیه‌اش به کتاب «بینی و بین الشیخ بکر» ابن تیمیه ۶۹ سال عمر وزندگی کرده است، ولی ازدواج نکرده و زن نگرفته است و همچنین در شام که به مکه خیلی نزدیک است زندگی کرده، ولی در طول عمرش خانه خدا را زیارت نکرده و حج انجام نداده است.

فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در باره ابن تیمیه

از همان روزهای نخستین ظهور ابن تیمیه و اظهار عقاید عجیب و غریب علما و دانشمندان زیادی با او به مخالفت پرداخته و گمراهی و لغزش‌های وی را بیان و روشن نمودند.

اکنون برای خواننده عزیز اولاً: اسامی دانشمندان هم عصر ابن تیمیه را همراه با دیدگاهشان در باره ابن تیمیه می‌آوریم و ثانیاً: نظر علما و دانشمندان پس از او را یادآور می‌شویم.

دانشمندان معاصر ابن تیمیه

۱. احمد بن محمد بن عطاء الله اسکندری مالکی (متوفی سال ۷۰۹ ه. ق).
ذهبی در باره وی می‌گوید: «او از بزرگانی است که بر ضد ابن تیمیه قیام کرده‌اند».^۱

شوکانی می‌گوید: «او از جمله کسانی است که بر ضد ابن تیمیه قیام کرده و در این راه زیاده‌روی کرده است. او کتابهای نیز بر رد ابن تیمیه دارد».^۲

۲. امام قاضی عبد الغنی ابن یحیی حرانی حنبلی (متوفای ۷۰۹ ه. ق).

۱. ذیل تاریخ اسلام، ص ۷۶.

۲. البدر الطالع شوکانی، ج ۱، ص ۷۴.

ابن حجر او را از کسانی یاد کرده است که با ابن تیمیه مخالفت کرده‌اند.^۱ و به همین خاطر ابن کثیر او را فرد کم علم معرفی کرده است،^۲ در حالی که ذهبی در باره او می‌گوید: «امام، قاضی قضاات از رهبران بزرگ در مذهب، معتدل و میانرو بود. سیره ممدوح و مکارم و خوبی‌های زیادی داشت.»^۳

۳. احمد بن محمد بن رفعه شافعی (متوفای ۵۷۱۰ ه. ق.).

او ابن تیمیه را به بحث و مناظره فرا خوانده است. به همین دلیل شوکانی از مقام او کم کرده و گفته است: «او نمی‌تواند به ابن تیمیه نزدیک شود.»^۴ ابن قاضی دمشقی در وصف او می‌گوید: «شیخ، عالم، علامه، شیخ الاسلام و حمل‌کننده پرچم شوافع در زمان خود بود.»^۵

۴. احمد الن ابراهیم سروجی حنفی (متوفای ۵۷۱۰ ه. ق.).

ابن تغری بردی درباره او می‌گوید: «در علوم گوناگون سرآمد بود و او اعتراض در علم کلام (در عقاید) بر ابن تیمیه دارد.»^۶ ابن حجر در شرح حالش از ذهبی نقل کرده که گفته است: «او ردی بر ابن تیمیه نوشت و در آن ادب و انصاف را مراعات کرد و ابن تیمیه نیز بر رد او رد نوشت.»^۷

۱. درر الکامنه، ج ۱، ۱۴۷.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۴۳.

۳. ذیل تاریخ اسلام، ص ۹۲.

۴. بدر الطالع شوکانی، ج ۱، ۷۹.

۵. طبقات الشافعیه، ج ۳، ص ۶۶.

۶. النجم الظاهر، ج ۹، ص ۲۱۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۶۷.

۷. رفع الاثر عن قضاات مصر، ص ۴۲؛ درر الکامنه، ج ۱، ص ۲۸.

- ابن کثیر بر رد او اشاره و او را مسخره کرده است.^۱ حال آن که ذهبی بنا بر نقل ابن حجر در «درر الکامنه» خیلی او را ستوده است.
۵. ابو الفضل اسکندرانی: او نیز خیلی با ابن تیمیه مخالفت می کرد. (در الکامنه، ج ۱، ص ۲۷۳).
۶. علی ابن اسمح یعقوبی شافعی (متوفای سال ۷۱۰ ه. ق.).
- ابن حجر در باره او می گوید: «او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه بود.»^۲
۷. علی ابن محمد باجی مصری (متوفای سال ۷۱۴ ه. ق.).
- ابن حجر می نویسد: باجی گفته است: «در مناظره‌ای، نادرستی چهارده مورد از مواردی که ابن تیمیه در کتاب‌هایش آورده بود را برایش ثابت کردم» ابن حجر می گوید: «او سخت با ابن تیمیه مخالف بود.»^۳
۸. محمد ابن عبد الرحیم صفی‌الدین هندی شافعی (متوفای ۷۱۵ ه. ق.).
- سبکی می گوید: «او در حضور امیرتکیز و علمای دیگر با ابن تیمیه مناظره کرد و ابن تیمیه از این بحث به آن بحث و از آن بحث به بحث دیگر فرار می کرد. به ابن تیمیه گفت: «تو را مانند گنجشکی یافتم که هر جا خواستم او را بگیرم به جای دیگری فرار می کند ...»^۴

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۶۷.

۲. درر الکامنه، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۴. طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۵، ص ۹۲؛ درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۹.

ذهبی در وصف او می‌گوید: «علامه یگانه... دارای اعتقاد خوب به مذهب سلف.»^۱

۹. محمد بن عمر مکی معروف به ابن وکیل شافعی (متوفای سال ۷۱۶ ه. ق.).

سبکی می‌گوید: «او با ابن تیمیه مناظره‌های خوبی داشت ...»^۲

ابن حجر می‌گوید: «ابن وکیل با ابن تیمیه همیشه مناظره می‌کرد و در یکی از مناظره‌ها ابن تیمیه از دیگران کمک خواست. ابن وکیل گفت: کمک خواستن تو از برادرانت عجیب است.»^۳

ابن کثیر، ابن تیمیه و پیروانشان خیلی بر او تهمت زده‌اند.^۴

۱۰. زین الدین علی بن مخلوف مالکی (متوفای ۷۱۷ ه. ق.).

ابن حجر او را جزء علمایی که با ابن تیمیه مخالفت کرده‌اند نام برده است.^۵
ابن کثیر او را قاضی قضات و حاکم مصر خوانده است.^۶ ولی شوکانی در (بدر الطالع، ج ۱، ص ۵۹) او را از شیاطین خوانده و تهمت‌های دیگر بر او وارد کرده و گفته است: او صلاحیت این را هم ندارد که حتی بند کفش ابن تیمیه شود.

۱. ذیل تاریخ اسلام، ص ۱۳۷.

۲. طبقات الشافعیه سبکی، ج ۵، ص ۱۴۱.

۳. درر الکامنه، ج ۲، ص ۵۶.

۴. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۹۲.

۵. درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

۱۱. نصر بن سلیمان بن عمر منبجی (متوفای ۷۱۹ ه. ق.) ابن حجر می نویسد: او ابن تیمیه را مذمت می کرد.^۱ ابن تیمیه و اصحابش او را به ملحد و کافر بودن متهم کرده‌اند.

ذهبی در وصف او می گوید: «شیخ، امام، محدث، نحوی، زاهد، عابد، قناعت پیشه، فقیه سلف ...»^۲

۱۲. نجم الدین احمد بن محمد ابن سالم (متوفای سال ۷۲۳ ه. ق.) او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه بود و مزی را که از شاگرد و دوستان ابن تیمیه بود زندانی کرد و با ابن تیمیه در این باره سخت مشاجره داشت.^۳

ذهبی در وصف او می گوید: «امام، عالم، قاضی قاضات، بزرگ پیشواها...»^۴

۱۳. علی بن یعقوب بکری شافعی (متوفای سال ۷۲۴ ه. ق.) او بر اساس گفته خیلی از علما با ابن تیمیه مخالفت‌ها داشته است.^۵ ابن حجر وذهبی نیز گفته‌اند: او شدیداً با ابن تیمیه مخالفت می کرد. ذهبی می گوید: او دیگران را خیلی از منکر نهی می کرد و یک مرتبه بر سر ابن تیمیه پرید و او مذمت نمود.^۶

۱. درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. ذیل تاریخ اسلام، ص ۱۶۷.

۳. درر الکامنه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۷۹.

۴. ذیل تاریخ اسلام، ص ۲۰۴.

۵. مرآة الجنان یافعی، ج ۴، ص ۱۰۴ ذیل تاریخ اسلام، ص ۲۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۸۰.

۶. درر الکامنه، ج ۱، ص ۳۹۰.

ذهبی ویافعی در کتاب‌های خود بکری را «امام جلیل القدر وزاهد و با هوش» وصف کرده‌اند. اما ابن کثیر به او طعن زده است، چون مخالف استادش بوده است.

۱۴. فخر ابن معلم شافعی (متوفای سال ۷۲۵ ه. ق.).

او کتابی به نام «نجم المهتدی و رجم المعتدی» را بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۱
 ۱۵. قاضی القضاة محمد ابن علی زملکانی شافعی (متوفای سال ۷۲۷ ه. ق.).
 او شفته ابن تیمیه بود، ولی بعداً از او دوری کرد و دو کتاب بر رد وی نوشت.^۲
 ابن کثیر می‌گوید: «از نیت‌های خبیث زملکانی این بود که می‌خواست برگردد به شام و ابن تیمیه را آزار دهد که خدا به آرزویش نرسانید و پیش از رسیدن به آن‌جا با دعا و نفرین ابن تیمیه از دنیا رفت.»^۳ حال آن‌که ابن حجر می‌گوید: او مسموم از دنیا رفت (وشاید هواداران ابن تیمیه مانند ابن کثیر او را مسموم کرده‌اند). و ذهبی در مورد او گفته است: عالم عصر و امیر شوافع. ابن حجر نیز خیلی او را ستوده است.^۴ ولی ابن کثیر او را به راحتی متهم می‌کند؛ زیرا مخالف استاد کذابش بوده است.

۱۶. ابراهیم بن عبد الرحمن فزاری شافعی (متوفای سال ۷۲۹ ه. ق.).

ابن حجر او را از مخالفان ابن تیمیه خوانده است.^۵

۱. سیف الصقیل سبکی، ص ۱۵۲؛ السلفية الوهابية افکاره الاساسية حسن سقاف، ص ۱۳۵.

۲. درر الكامنة، ج ۴، ص ۷۵.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۱۴، ص ۱۵۲.

۴. درر الكامنة، ج ۱، ص ۳۴.

۵. درر الكامنة، ج ۲، ص ۴۱.

۱۷. علی اسماعیل قونوی شافعی (متوفای سال ۷۲۹ ه. ق.)
حصنی دمشقی در باره‌ای او می‌گوید: «او امام، علامه و شیخ الاسلام در زمانش بود.»^۱
- قونوی در باره ابن تیمیه می‌گوید: «او از جاهلانی است که نمی‌فهمد چه می‌گوید. او این مثال تفرقه‌اندازی را از استاد یهودی پست و ذلیلش که به ظاهر مسلمان شده بود گرفته است ...»^۲
۱۸. عماد الدین ابو الفدا اسماعیل بن علی بن محمود (متوفای یال ۷۳۲ ه. ق.)
او در کتاب «المختص فی اخبار البشر» ج ۲، ص ۳۹۲، می‌گوید: «ابن تیمیه در سال ۷۰۵ هـ به دمشق احضار شده و به خاطر عقیده‌اش که خدا را جسم معرفی می‌کرد مؤاخذه و تنبیه شد.»
۱۹. مفتی و محدث شهاب الدین احمد بن یحیی بن اسماعیل حلبی (متوفای ۷۳۳ ه. ق.)
شمس‌الدین ذهبی در مورد او می‌گوید: «علامه، مفتی مسلمین.»^۳
سبکی در کتاب «طبقات الشافعیه» کتابی را نام برده که در آن مفتی شهاب الدین در موضوع «جهت» به ابن تیمیه رد نوشته است.
۲۰. شهاب الدین بن احمد بن عبد الوهاب بکری (متوفای ۷۳۳ ه. ق.)
او در کتاب «نهاية العرب»، صفحه ۱۶۰، گفته است: «ابن تیمیه فتوا داده است که نه زیارت قبر پیامبر جایز است و نه قبر ابراهیم و دیگر انبیا و اولیا. و شاگردش
-
۱. زرکلی وهابی می‌گوید: «قونوی فقیه شافعی و قاضی شام بود». (الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۴).
۲. دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۸۸.
۳. ذیل «تاریخ اسلام»، ص ۳۰۷.

ابن قیم نیز در بیت المقدس چنین سخنانی را در منبر گفت و مردم برخاستند تا او را بکشند، ولی سرپرست حرم نگذاشت. علما پس از مشورت در باره گفته‌ای ابن تیمیه به کفر او فتوا دادند. قاضی سیف الدین تکیز قضات و علما را جمع کرد و آنگاه قاضی بدر الدین محمد بن جماعت شافعی گفت که او را باید بازداشتی و از فتوا دادن منع کرد و زندانی نمود. پس چنین حکمی صادر شد ... قاضی القضاة شاگردان ابن تیمیه را در دمشق فراخواند که ابن کثیر نیز بین آنها بود. از آنها در باره این سخن ابن تیمیه که گفته است: «تورات و انجیل تحریف نشده است»، سؤال کرد. ابن کثیر آن را انکار نمود. اما دیگران شهادت دادند که او این سخن را گفته است. سپس به خاطر این سخنش شلاق زدند و بعد آزادش کردند. همچنین دیگر شاگردان او مانند ابن قیم را نیز شلاق زد ... زرکلی این کتاب بکری را ستوده است.^۱

۲۱. محمد بن ابوالیمنی لخمی فاکهی مالکی (متوفای سال ۷۳۴ ه. ق.).

او کتابی به نام «التحفة المختارة فی الرد علی منکر الزیارة» بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۲

۲۲. امام قاضی و فقیه ابو المحاسن جمال الدین یوسف بن ابراهیم بن جمله شافعی، (متوفای ۷۳۸ ه. ق.).

ذهبی و ابن حجر در شرح حالش می‌گویند: «او در آزار و اذیت ابن تیمیه زیادروی می‌کرد ... اما او خدا و پیامبر را دوست داشت و بدعت گذاران را آزار می‌داد. او شخص دین‌دار و دارای اعتقاد خوب بود ...»^۱

۱. الاعلام الزرکلی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. السلفية الوهابية حسن سقاف، ص ۱۳۶.

ذرکلی می‌گوید: «او اولین حنبلی بود که به مذهب شافعی گروید و قاضی بود و به حدیث توجه داشت.»^۲

لازم به یادآوری است که در این جا ذهبی و ابن حجر به بدعت گزار بودن ابن تیمیه تصریح کرده‌اند.

۲۳. شهاب الدین ابن مصری.

او از علما مصر است در درسش به ابن تیمیه حمله می‌کرد و او را محکوم می‌نمود. وقتی این خبر به ولی الدین مرداوی حنبلی که از پیروان ابن تیمیه است رسید، به نزد ابن مصری رفت و او را کتک زد.^۳

۲۴. عیسی بن مسعود حمیری مالکی، (متوفای ۷۳۲ ه. ق.) او کتابی بر رد بر ابن تیمیه نوشته است.^۴

۲۵. احمد ابن عثمان ترکمانی حنفی (متوفای ۷۴۴ ه. ق.)

او کتابی به نام «الابحاث الجلیل فی رد علی ابن تیمیه» بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۵

۲۶. ابو حیان محمد ابن یوسف ابن حیان اندلسی (متوفای ۷۴۵ ه. ق.)

او از دوستان ابن تیمیه بوده و پس از آگاهی از برخی اعتقاداتش از او دوری جسته است. او در تفسیر «النهر» ذیل آیه «کرسی» می‌گوید:

۱. درر الکامنه، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ذیل «تاریخ اسلام» ص، ۳۴۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۸، ص ۲۱۲.

۳. شذرات الذهب ابن عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۸۲.

۴. درر الکامنه، ج ۱، ص ۴۱۴.

۵. السلفية الوهابیه سقاف، ص ۱۳۶.

«قال فی قوله تعالی: ﴿وسع کرسیه السموات والأرض﴾ ما صورته: وقد قرأت فی کتاب لأحمد ابن تیمیه هذا الذی عاصرناه وهو بخطه سماه (کتاب العرش): إن الله یجلس علی الكرسي وقد أخلی مکانا یقعد معه فیہ رسول الله ﷺ؛^۱ در کتاب همان ابن تیمیه‌ای که هم عصر ماست خواندم که نوشته است: «همانا خدا بر کرسی می‌نشیند و جایی را هم خالی گذاشته که در آن پیامبر می‌نشیند.»

ابن حجر می‌گوید: «در ابتدا ابن حیان ابن تیمیه را خیلی بزرگ می‌شمارد و در شعری او را مدح نمود. ولی سپس از او منحرف شده و در تفسیرش او را با کل بدی یاد کرده و او را به مجسمه بودن نسبت داد. گفته شده که او کتاب «عرش» ابن تیمیه را خواند و متوجه شد که ابن تیمیه خدا را جسم می‌داند.»^۲ زبیدی می‌گوید: سبکی گفته است: «کتاب «عرش» ابن تیمیه از قبیح‌ترین کتب اوست ... وقتی ابن حیان این کتاب را دید و خواند همیشه ابن تیمیه را لعن می‌کرد تا اینکه از دینا رفت. و این واقعه پس از آن بود که او ابن تیمیه را تعظیم و احترام می‌کرد.»^۳ باید دقت داشته باشیم که ابن حجر ابن حیان را در شرح حالش خیلی ستوده است.

۲۷. شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸ ه. ق.).

۱. تفسیر النهر، ج ۱، ص ۲۵۴؛ دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۰۰.

۲. درر الكامنة، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. اتحاف السادة المتقين، ج ۱، ص ۱۰۶؛ سيف الصقيل، ص ۹۳.

ذهبی نیز در ابتدا از دل‌باختگان به ابن تیمیه بود. بنابر این، سبکی می‌نویسد:
 «ابن تیمیه به ذهبی، مزی، برزالی و خیلی دیگر از پیروانشان ضرر آشکاری وارد کرده ...»^۱

اما ذهبی پس از آگاهی به مخالفت با ابن تیمیه برخاسته است. او می‌گوید:
 «من با ابن تیمیه در مسأله اصلی و فرعی مخالف هستم.»^۲

ذهبی در نامه طولانی به ابن تیمیه که مشهور به «نصیحت ذهبیه» است، به پاره‌ی از این اختلافات اشاره کرده که ما ترجمه بعضی از فقرات مهم آن را می‌آوریم:
 سبکی می‌نویسد: «نامه‌ایی که ذهبی به ابن تیمیه نوشته و من (سبکی) آن را از خط قاضی قضات برهان الدین بن جماعت نوشتم و او این نامه را از خط حافظ ابوسعید بن علاء نوشته و او این نامه را از خط ذهبی نوشته است: ستایش خدا را بر ذلت و خواری‌ام! خدایا به من رحم نما و لغزشم را کم کن و ایمانم را حفظ فرما ... و شوقم بر برادران مؤمنی که مرا در گریه کردن یاری می‌کنند ... خوشا به حالی کسی که عیب خودش او را از عیب دیگران باز داشته است. تا کی ذره‌ای را که در چشم دیگران است می‌بینی، ولی شاخ چشم خودت را فراموش می‌کنی! تا کی خودت و سخنانت را مدح و ستایش و علما را مذمت می‌کنی و دنبال عیب مردم می‌گردی ... آری، می‌دانم که تو به من برای یاری خودت می‌گویی: «سرزنش آن‌ها که بوی اسلام را نچشیده‌اند و اسلام را نشناخته‌اند جهاد است». ای مرد تو را به خدا از ما جدا شو همانا تو ستیزگر و دارای زبان دانا و برا هستی. پیامبر ﷺ از مسائلی کراهت داشت و از زیاد سؤال کردن منع کرد و فرمود: «بیش -

۱. طبقات الشافعية، ج ۱۰، ص ۴۰۰.

۲. درر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۱.

ترین چیزی که برای امتم از آن می‌ترسم منافقان برا و دانا زبان است.» زیاد سخن گفتن بدون لغزش، اگر از حلال و حرام باشد، قلب را می‌میراند و کور می‌کند تا کی کفریات فلسفه را جست و جو می‌کنی تا به عقل‌های ما برگردانی. ای مرد، همانا فیلسوفان و کتب آن‌ها را بلعیدی یا به زیان و ناکامی کسی که از تو پیروی کند، حتماً چنین کسی در معرض زندیق (کافر) شدن و نابودی قرار خواهد گرفت، به خصوص که اگر کم علم و دین و شهوت‌ران باشد. ولی او برای تو فایده دارد، نزد تو با دست و زبانش جهاد می‌کند و در حقیقت دشمن توست. غیر این است که اکثر پیروان همنشینان وابسته، کم عقل یا جاهل و کذاب و بی‌فهم یا ماهر در فریب و حيله گری هستند. اگر مرا تصدیق نمی‌کنی، خودت آن‌ها را بسنج و عادلانه امتحانشان کن. ای مسلمان خر شهوت را برای ستایش خودت پیش نینداز. تا کی خودت را تصدیق می‌کنی و خوبان را دشمن می‌داری. تا کی خودت را بزرگ می‌شماری و دیگران را کوچک. تا کی سخن خودت را مدح می‌کنی به طوری که به خدا قسم احادیث صحیحین را آن گونه مدح نمی‌کنی آیا وقت آن نرسیده که توبه کنی؟ تو در هفتادسالگی به سر می‌بری و مرگ نزدیک شده است. به خدا قسم فکر نمی‌کنم که تو مرگ را به یادت بیاوری، بلکه کسی را که یاد مرگ می‌کند تحقیر می‌کنی. گمان نمی‌کنم که سختم را قبول کنی و میلی هم به موعظه من نخواهی داشت و تو همت بزرگی داری بر نوشتن چندین جلد کتاب برای باطل کردن این نوشته من و اگر حال تو نزد من که دوست دار و مشفق هستم این باشد پس نزد دشمنانت چه حال داشته باشی. به خدا قسم بین دشمنان تو شخصیت‌های صالح، عاقل و فاضل وجود دارند، چنان که بین دوستانت دروغگویان و فاجران، جاهلان و کوران و گاوها وجود دارند. من از تو راضی

هستم که مرا آشکار دشنام دهی، ولی در پنهانی از سخنانم نفع ببری. خدا رحمت کند کسی را که عییم را به من هدیه دهد ...^۱

یادآور می‌شویم که وهابی‌ها امروزه این نامه را تکذیب کرده و می‌گویند: «آن را دیگران ساخته و به ذهبی نسبت داده‌اند. ولی شما به کتب ذهبی به خصوص کتاب «سیر اعلام النبلاء» او مراجعه کنید، خواهید دید که او چگونه در باره استغاثه و توسل و دعا نزد قبور اولیا مطالب را نقل می‌کند و با ابن تیمیه مخالفت می‌کند. و ما نمونه‌هایی را در کتاب «توسل و استغاثه در اسلام» ذکر کردیم و حتی در بعضی موارد محققان آن کتاب که وهابی هستند اعتراف کرده‌اند که ذهبی آن سخن را بر رد ابن تیمیه گفته است و سخنان زیر نیز که از ذهبی است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست به حقیقت این نامه‌ای ذهبی و نظر او در باره ابن تیمیه دلالت می‌کند.

ذهبی پس از نقل طلب شفا نمودن احمد بن حنبل با آب موی پیامبر ﷺ با سرزنش ابن تیمیه می‌گوید:

«این المتنوع المنکر علی أحمد وقد ثبت ان عبد الله سأل أباه عمن يلمس رمانة منبر النبي ويمس الحجرة النبوية، فقال: لا اری بأس. اعاذنا الله وایاک من رأی الخوارج ومن البدع؛^۲ کجاست آن زبان دراز منکر بر احمد؟! ... همانا ثابت شده که عبد الله در باره کسی که به جهت تبرک دست‌های منبر را لمس

۱. الاعلان بالتوخيخ لمن ذمت التاريخ سخاوی، ص ۳۰۷؛ سيف الصقيل سبکی، ص ۲۱۷؛ توفيق الرباني، ص ۲۰۶؛ مجمع العقيدة ابو المحاسن دمشقی، ص ۳۲۰ و دیگران.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

می‌کند و حجره پیامبر را نیز (برای تبرک) مسح می‌کند، از پدرش احمد بن حنبل سؤال کرد. احمد گفت: «من هیچ مشکلی بر آن نمی‌بینم». سپس ذهبی با اشاره به نظر امثال ابن تیمیه که تبرک را نوعی شرک می‌دانند می‌گوید: «خدا ما و شما را از رأی و نظر خوارج و بدعت گزاران پناه دهند.»

در گذشته نیز ملاحظه کردیم که ذهبی به بدعت گزار بودن ابن تیمیه اشاره کرد، آن‌جا که در باره یوسف بن ابراهیم که ابن تیمیه را آزار می‌داده گفت: «او بدعت‌گزاران را آزار می‌داد.»

باید خوب دقت داشته باشیم که ذهبی با این سخنانش رأی و نظر ابن تیمیه را موافق با نظر خوارج معرفی کرده و تحریم توسل و تبرک و ... را از بدعت‌های او دانسته است.

۲۸. تقی الدین محمد بن ابی‌بکر اخنائی مالکی (متوفای ۷۵۰ ه. ق.) .

او کتابی نوشته به نام «المقالة المرضیة فی رد علی من ینکر زیارة المحمدیة». او قاضی القضاة بوده است. ابن حجر نیز در باره وی می‌گوید: «او از مخالفان سرسخت ابن تیمیه و پیروانش بود.»^۱

۲۹. علی بن عبد الکافی سبکی شافعی (متوفای سال ۷۵۶ ه. ق.) .

او از قضات و علمای برجسته اهل سنت و شافعی مذهب می‌باشد. سبکی در عقیده و فقه شش کتاب بر رد ابن تیمیه نوشته است به نام‌های:

* «شفاء السقام فی زیارت خیر الانام» .

* «الدرة المزیة فی رد علی ابن تیمیه» .

۱. رفع الإسر، ص ۳۵۳.

- * «الاعتبار ببقاء الجنة و النار.»
- * الشن الغاره على من انكر سفر الزيارة.»
- * النظر المحقق في الحلف بالطلاق معلق.»
- * نقد الاجتماع و الافتراق في مسائل الايمان و الطلاق.
- به زودی به بعضی از سخنان او در باره عقیده ابن تیمیه اشاره خواهد شد.
۳۰. صلاح الدین خلیل کیکلدی دمشقی مقدسی (متوفای سال ۷۶۰ ه. ق.).
- او در رد بر فتاوی ابن تیمیه پیرامون زیارت قبر پیامبر احادیث وارده در باره زیارت قبر پیامبر را برای استادش برهان الدین فزاری جمع آورده است.
۳۱. بهاء الدین عبد الوهاب بن عبد الرحمان شافعی (متوفای ۷۶۴ ه. ق.).
- او کتابی به نام «الحوادث لا اول لها» بر رد ابن تیمیه نوشته است. همچنین در کتاب «المنقض من الدل» نیز بر ابن تیمیه رد نوشته است.
۳۲. عزّ الدین بن جماعه کنانی (متوفای سال ۷۶۷ ه. ق.).
- او در باره ابن تیمیه می گوید: «او کسی است که خدا او را گمراه کرده و لباس ذلت و خواری را بر تن او کرده است.»^۱
- زمانی که فتوای ابن تیمیه در مورد منع سفر از زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او رسید، بر جواز آن فتوا داد و گفت: «گوینده این سخن گمراه و بدعتگزار است.»^۲
۳۳. عبد الله بن اسعد بن علی یافعی مکی شافعی (متوفای سال ۷۶۸ ه. ق.).
- او می گوید: «در سال ۷۰۵ ه. ق، فتنه شیخ حنابله ابن تیمیه واقع شد.» سپس به چندین بار زندانی شدن ابن تیمیه اشاره کرد و می گوید: «او در مصر به مردم می-

۱. جوهر المنظم، ص ۳۰؛ شواهد الحق، ص ۱۵.

۲. دفع الشبه من شبه و تمرد، ص ۳۲۵.

گفت: «خدا در حقیقت روی عرش قرار گرفته و همچنین خداوند با حرف و آواز سخن می‌گوید.» سپس در دمشق و غیر آن ندا داده شد: «هر که هم عقیده ابن تیمیه باشد خون و مالش حلال است.»^۱

یافعی از تاریخ نویسان بزرگ اهل سنت و هم عصر ابن تیمیه و از شافعی‌های یمن بوده و در مکه زیسته و آنجا نیز از دنیا رفته و از جمله کتاب‌هایش «مرآة الجنان» است.^۲

ابن قاضی شهبه در باره یافعی می‌گوید: «امام، عارف، فقیه، عالم، شیخ حجاز ...»^۳

۳۴. قاضی القضاة ومحدث تاجالدين عبدالوهاب بن امين سبكي شافعي (فرزند سبکی قبلی) (متوفای سال ۷۷۱ ه. ق.)

همو است که گفته است: «ابن تیمیه به ذهبی، مزّی، برزالی و پیروانشان ضرر آشکاری رسانده است و...»^۴

او در مقام مدح پدرش بر این که پدرش علیه بدعت‌های ابن تیمیه قیام کرده است اشاره کرده و پدرش را ستوده است.^۵

۳۵. ضیاء الدین خلیل بن اسحاق مالکی (متوفای ۷۷۶ ه. ق.)

۱. درر الکامنه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲. الاعلام زرکلی، ص ۷۲.

۳. طبقات الشافعية، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴. طبقات الشافعية الكبرى، ج ۵، ص ۴۴۴.

۵. طبقات الشافعية الكبرى، ج ۵، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

قسطلانی می گوید: در «منسک» علامه خلیل گفته است: «به پیامبر ﷺ توسل جوید و از خدا بخواهید که به آبروی محمد ﷺ حاجتم را برآور. چون محل فروریختن کوه‌های گناه است... بزرگی آن حضرت پیش خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی کند. هر که عقلش بر خلاف این باشد محرومی است که خداوند بصیرتش را از بین برده و قلبش را گمراه کرده است. مگر چنین کسی این فرموده‌ای خداوند را نشنید: «وکاش آن‌ها زمانی که بر جان خویش ستم نمودند پیش تو (ای محمد ﷺ) آمده و از خدا طلب مغفرت و بخشش می نمودند و پیامبر برایشان طلب مغفرت می نمود» نشنیده است.^۱

قسطلانی گفته است: «شاید مقصودش طعن بر ابن تیمیه باشد.»^۲

۳۶. محمد بن عبد الله معروف به ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹ ه. ق.)

او در کتابش می نویسد: «بزرگ فقهای حنبلی در دمشق تقی الدین بن تیمیه بود... او هرچند در هر فنی سخن می گفت، ولی در عقلش چیزی بود (یعنی عقلش نارسا بود). من در آن وقت در دمشق بودم و به نماز جمعه حاضر شدم. ابن تیمیه که در منبر برای مردم سخنرانی می کرد از جمله سخنانش این بود که گفت: خدا به آسمان دنیا فرود می آید، به مانند این فرود آمدن من.» این را گفت و يك پله از منبر پایین آمد. یکی از فقهای مالکی معروف به ابن زهرا بر او اعتراض نمود و سخنانش را انکار نمود. مردم به او هجوم آورده و او را با دست و کفش‌ها زدند تا حدی که عمامه از سرش افتاد. او را به منزل قاضی مالکی‌ها عزالدین بن مسلم بردند. او وی را ابتدا زندانی نمود و سپس کمکش کرد. قاضی مالکی‌ها و شافعی‌ها

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. مواهب اللدنیه قسطلانی، ج ۸، ص ۳۱۷؛ شرح مواهب زرقانی، ج ۱۲، ص ۲۱۹.

این عمل و یاری کردن قاضی را سرزنش کرده و موضوع را به امیر امیران سیف الدین تنکیر شکایت کردند. آن‌گاه او به ملک ناصر نامه نوشته و برای وی چند کار ناشایست (و فتوهای) ابن تیمیه را گزارش داد. از جمله این فتوا بود که: کسی که قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر را کند، نمازش را قصر نخواند؛ (چون سفر گناه انجام داده است)» و غیر از این فتواها ... آن‌گاه ملک فرمان داد که ابن تیمیه در قلعه زندانی شود. سپس او را زندانی کردند تا اینکه در زندان مرد.^۱

۳۷. زین الدین عبدالرحمن بن احمد بن رجب حنبلی (متوفای سال ۷۹۵ ه. ق.).

او کتابی بر رد ابن تیمیه نوشته است. ابوبکر حصنی می‌گوید:

وكان الشيخ زين الدين ابن رجب الحنبلي ممن يعتقد كفر ابن تيمية وله عليه الرد وكان يقول بأعلى صوته في بعض المجالس: معذور السبكي يعني في تكفيره؛^۲ شيخ زين الدين بن رجب حنبلي از جمله کسانی بود که بر کافر بودن ابن تیمیه معتقد بودند و او کتابی بر رد ابن تیمیه نوشته و در بعضی از مجالس همیشه با صدای بلند می‌گفته است: «سبکی در اینکه ابن تیمیه را کافر خوانده معذور است.»

زرکلی در باره ابن رجب می‌گوید: «عبد الرحمان بن احمد بن رجب حافظ

وا از جمله علماست.»^۳ ابن حجر نیز او را ستوده است.^۴

۳۸. محمد ابن عرفه تونسلی مالکی (متوفای سال ۸۰۳ ه. ق.).

۱. الرحلة ابن بطوطة، ص ۵۷، ۵۸؛ سيف الصقيل سبكي، ص ۶ و ۹۱ و ۹۳.

۲. دفع الشبه من شبه و ترمذ، ص ۲۱۴.

۳. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۵.

۴. درر الكامنه، ج ۱، ص ۲۹۶.

او می‌گوید: «از زشت‌ترین چیزهایی که از ابن تیمیه نقل شده است، سخنش در باره کتاب «شفا» قاضی عیاض است که گفته است: «این مغربی چه غلوی کرد.»^۱

۳۹. زین الدین عبد الرحمان بن حسین عراقی (متوفای ۸۰۴ ه. ق.).

۴۰. ابوالحسن ابراهیم عمر بن حسن (متوفای سال ۸۰۵ ه. ق.).

سخاوی می‌گوید: «او دشمنی خود با ابن تیمیه را صراحتاً در مسائل زیادی بیان کرده است.»^۲

۴۱. قاضی قضاات برهان الدین ابراهیم بن محمد معروف به ابن خطیب (متوفای

سال ۸۲۵ ه. ق.).

او به کتاب ابو بکر حصنی که در زیر ذکر خواهد شد حاشیه نوشته و سخنان حصنی در باره ابن تیمیه را تأیید کرده و گفته است: «خطاهای ابن تیمیه و پیروانش روشن‌تر از این است که نیاز به بیان داشته باشد.»^۳

۴۲. حافظ ابوزرعه ولی الدین بن زین الدین عراقی (فرزند عراقی قبلی)

(متوفای سال ۸۲۶ ه. ق.).

ابوزرعه می‌گوید: «شیخ ابن تیمیه در دنیا زاهد بود، ولی چنان که گفته شده است، علمش بیشتر از عقلش بود. اجتهادش او را به پاره کردن و زیر پا گذاشتن اجماع در مسائل زیادی کشاند. گفته شده که آن به شصت مسأله می‌رسد. عالمان زمانش به سرعت به او رد نوشتند و خطاکاری و بدعت‌گزاری او را روشن کردند. به

۱. فهرس الفهارس تونسسی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. الضوء اللامع لاهل القرن تاسع، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. الفتاوی السهمیه (نوشته‌ای گروهی از علما) ص ۴۹.

همین سبب در زندان بود و آن‌جا مرد. مخالفت‌های ابن تیمیه با اجماع مسلمین تنها در فروع نبود، بلکه خیلی از آن‌ها در اصول بود. چه قدر زشت بود دو فتوای او در باره طلاق و زیارت (قبر پیامبر ﷺ) که امام تقی الدین سبکی در این دو موضوع بر او رد نوشته و خیلی کاری خوبی کرده است.^۱

۴۳. ابو بکر بن محمد تقی الدین حصنی دمشقی (متوفای ۸۲۹ ه. ق.)

عمر رضا کحاله در وصف حصنی می‌گوید: «حصنی دمشقی شافعی فقیه ومحدث است.»^۲

زرکلی می‌گوید: «امام تقی الدین حصنی (متوفای سال ۸۲۹ ه. ق) فقیه با تقواست. او دارای کتاب‌های زیادی است که از جمله آن‌هاست کتاب «دفع الشبه من شبه و تمرد».^۳

تقی الدین حصنی این کتاب را که زرکلی نام برد بر رد ابن تیمیه نوشته است که ما برخی از سخنان او در مورد ابن تیمیه را از این کتابش ذکر می‌کنیم. او می‌گوید: «همانا سبب نوشتنم این چند حرف را به خاطر به حیرت آمدنم است از قومی که باطن خبیث داشته و خود را به مذهب سید جلیل امام احمد نسبت می‌دهند. به خدا سوگند که آن‌ها بر خلاف آن مذهب عمل می‌کنند. عجب است که آن‌ها امام احمد را بین مردم بزرگ می‌شمارند، ولی در پنهانی او و بقیه امامان را گمراه می‌دانند. آن‌ها کافرتر از کسانی هستند که تکبر ورزیده، حقیقت را انکار می‌کنند. مردم عوام و طلاب ناتوان و بی‌علم را با فریب‌های شیطانی و اظهار عبادت

۱. الاجوبة المرضية على اسئلة مكية (از نسخه خطی).

۲. معجم المؤلفين، ج ۳، ص ۸۴

۳. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۶۹.

و ساده زیستی و خواندن احادیث، گمراه می‌کنند. این فریبکاری آن‌ها را برخی مردم عوام نیز متوجه شدند. پس با این چند حرفی که می‌نویسم حقیقت آن‌ها روشن‌تر خواهد شد - ان شاء الله، مگر برای کسی که خداوند گمراهی و در عذاب ابدی باقی ماندنش را خواسته باشد.^۱

باز همو می‌گوید: «هر که عذاب ابدی جهنم را انکار کند (که ابن تیمیه از جمله آن‌هاست) با خداوند مخالفت کرده است. چون خداوند در قرآن می‌فرماید: می‌خواهند که از آتش خارج شوند، ولی آن‌ها خارج نخواهند شد و برای آن‌ها عذاب همیشگی است.^۲ آیات در این باره خیلی زیاد است ...»^۳

باز همو می‌گوید: «هر که استوا بر عرش را به معنای مستقر و جایگیر شدن در عرش بگیرد، حتماً بین خداوند و بندگانش برابری قائل شده است.»^۴

این نویسنده خطاب به ابن تیمیه و پیروانش می‌گوید: «شما مذهب خود را با تعصب برای یزید بن معاویه زینت دادید، در حالی که صاحب مذهب (احمد بن حنبل) لعن یزید را جایز دانسته است.»^۵

او در باره احادیثی که در آن‌ها آمده است: «خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید ...» می‌گوید: «این حدیث را بیست نفر از صحابه روایت کرده‌اند. در گذشته بیان کردیم که برای خداوند حرکت و تغییر محال است. چون این از

۱. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۲۰.

۲. مائده، آیه ۳۷.

۳. دفع الشبه من شبه و تمرّد، تقی الدین حصنی، ص ۲۰.

۴. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۲۶.

صفات حادث است و هر که این چیز را در حق خداوند گوید، خدا را به مخلوقاتش مانند کرده است و این کفر روشن است...»^۱

سپس از ابن جوزی نقل می‌کند که گفته است: «هر که «استوی علی العرش» را به معنای قرار گرفتن خداوند بر عرش بداند ما از او بیزار هستیم. آن‌ها مذهب ما را پست زدند و به خاطر سخن آن‌ها مردم بر ما عیب می‌گیرند.»^۲

یادآور می‌شویم که قبل از ابن تیمیه، ابن ابی‌یعلی نیز همین اعتقاد را داشته است و سخن ابن جوزی متوجه اوست.

باز هم حصنی دمشقی می‌گوید:

از امام شافعی در باره «استوی» سؤال شد و او چنین پاسخ داد: «ایمان آوردن به استوی، بدون (آن که استوا خداوند را به مانند قرار گرفتن مخلوقاتش) تشبیه نمایم و آن را تصدیق نمودم، بدون آن که آن را مانند سازم. خودم را در اینکه نمی‌توانم درك کنم متهم کردم و از فرو رفتن در فکر آن خودداری کردم». از ابوحنیفه در این باره سؤال شد و او گفت: هر که بگوید که نمی‌دانم که خدا در آسمان است یا در زمین، «حتماً کافر شده است. چون چنین سخن در باره خدا جای و مکان قائل شدن برای اوست و هر که خیال کند که خداوند دارای جای و مکان است او از مشبهه است». از امام مالک نیز سؤال شد و او گفت: «استوی معلوم است و چگونگی آن مجهول و ایمان به آن واجب است و سؤال در باره‌اش بدعت است». پس امام مالک علم به چگونگی استوی را نفی می‌کند. و هر که به وسیله این سخن مالک

۱. همان، ص ۳۹.

۲. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۴۴.

استدلال بر این کند که خدا بر بالای عرش قرار دارد، چنین استدلال او به خاطر نادانی و بدفهمی وی است.^۱

باز هم حصنی دمشقی می گوید: در «صحیح بخاری» و «مسلم» از علی چنین روایتی نقل شده است که می گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: به زودی در آخر الزمان قومی خارج می شوند که احمق و کم عقل اند. آن‌ها هر چند حدیث می گویند و قرآن هم می خوانند، ولی ایمان از حلقومشان پایین تر نمی رود. از دین به مانند بیرون آمدن تیر از کمان خارج می شوند. در «صحیح مسلم» از علی روایت شده که می گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «قومی از امتم خارج می شوند که قرآن و نماز می خوانند و گمان می کنند به نفعشان است، ولی آن قرآن خواندن نیز بر ضررشان است. نمازشان از سینه‌شان پایین تر نمی رود و چنان که تیر از کمان بیرون می آید آن‌ها از اسلام خارج می شوند». و نیز در «صحیح بخاری» و «مسلم» از ابن عمر روایت شده است که پیامبر ﷺ در منبر فرمودند: آگاه باشید که حتماً فتنه از این جا برپا می خیزد - اشاره نمود به مشرق. از همان جای که شاخ شیطان از آن جا بیرون می آید.^۲

سپس حصنی می گوید: «این بدعتگزار (ابن تیمیه) از حرّان است. شرق سرزمینی است که همیشه اهل بدعت از آن بیرون می آیند، مانند جعد و غیره». در حدیث دیگری آمده است: «به زودی در امتم اختلاف برپا می شود. (آن اختلاف برنگیزان) سخن خوب به زبان می آرند، ولی عمل بد انجام می دهند. قرآن می خوانند، ولی از سینه‌هایشان پایین نمی رود. از دین خارج می شوند ... آن‌ها بدترین

۱. دفع شبهة التشبيه ابن جوزی، ص ۲۷۵ و ۲۷۷؛ دفع الشبه من شبه و تمرّ، ص ۴۸.

۲. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۸۱.

خلق هستند... آنها برای عمل به قرآن دعوت می‌کنند، ولی خود اهل قرآن نیستند... پرسیدند که آنها چه نشانه‌ای دارند؟ فرمودند: نشانه آنها تراشیدن سر است...»^۱

احادیث در این باره زیاد است. در شناخت وهابی‌ها يك حدیث هم کفایت می‌کند، جز برای کسی که خداوند اراده گمراهی او را کرده باشد.^۱ باز هم حصنی می‌گوید: «بدان که من در سخن این خبیث که در قلبش مرض گمراهی است نگاه کردم که از آیات و روایات متشابه برای فتنه‌اندازی پیروی می‌کند و در این راه مردم عوام و غیره نیز از او پیروی می‌نمایند. در آن چیزهایی یافتیم که نمی‌توانم بر زبان آورم؛ چون در آن تکذیب پروردگار و همچنین اهانت به پیامبران و خلفای راشدین و پیروان موفق آنهاست. من از ذکر آنها گذشتم و تنها چیزی را ذکر می‌کنم که امامان متقین آن را ذکر کرده‌اند.»^۲

باز هم می‌گوید: شنیدیم که ابن تیمیه و پیروانش در باره خداوند می‌گویند: خداوند جسم است و با حرف و آواز سخن می‌گوید و... آن‌گاه ما در مصر و شام به پا خاستیم و هر انسان با فهمی سخن ابن تیمیه را می‌شنید این آیه را می‌خواند: «لقد جئت شیئاً نکری؛ همان مطلب منکر آوردی.» پس او سخن رانده موعظه کرد و آیه «استوی» را به زبان آورده گفت: «قرار گرفتن خدا بر عرشش مانند این قرار گرفتن من است.» مردم او را از منبر پایین آوردند و با مشت و کفش و چیزهای دیگر شروع به زدنش نمودند تا اینکه او را به نزد بعضی از حاکمان بردند... در

۱. همان، ص ۸۱

۲. همان، ص ۸۳

باره این آیه: «همانا خدا همراه ماست.» می‌گوید: «خدا همراه ماست و او بالای عرشش است به معنای حقیقی (نه مجازی) ...»^۱

فتوایی که با خط قضات هر چهار مذهب در قاهره صادر شد در مقابل سخنانی بود که ابن تیمیه در باره زیارت قبر پیامبر ﷺ گفته است، که زیارت انبیا و صالحین بدعت است... این سخنان ابن تیمیه باطل و مردود است. جماعتی از عالمان نقل کرده‌اند: «زیارت پیامبر حتماً فضیلت و سنتی است و مورد اتفاق همگان می‌باشد. لازم است این مفتی مذکور (ابن تیمیه) به خاطر چنین فتوا که نزد امامان و علما باطل است عذاب شود و از فتوهای غریب و بیگانه بازداشته شود و اگر از آن خودداری نکرد حبس و زندانی شود». این فتوا را محمد بن ابراهیم بن سعد الله بن جماعت شافعی نوشت. و قاضی محمد بن جریر حنفی نیز آن را تأیید نمود و اضافه کرد: «باید از هم اکنون زندانی شود». و همچنین محمد بن ابی بکر مالکی نیز آن را تأیید کرد و گفت: «در زجر و عذابش زیاده‌روی شود تا با این عمل فساد رفتار او از جامعه دور کرده شود». و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز آن را تأیید کرد.^۲

در فتوای دیگری ابن تیمیه گفته است: «زیارت قبر پیامبر ﷺ و دیگر پیامبران به اجماع قطعی گناه و حرام است.» به جهت چنین فتوا غیرت قاضی جمال‌الدین محمد بن عبد الرحان قزوینی جوشید... و آن‌گاه به بدعت‌گزاری و ذلیلی و گمراهی ابن تیمیه اتفاق کردند و او را زندانی نمودند. ذهبی پس از نقل داستان ابن تیمیه می‌گوید: «سپس در دمشق ندا دادند که هر که در عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونسش حلال است». (دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۹۶).

۱. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۸۸

۲. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۹۶.

همچنین حصنی به این سخن ابن تیمیه که گفته است: «عذاب جهنم به آخر می‌رسد» و «عالم خود از اول بوده، نه اینکه خدا عالم را خلق کرده باشد» نیز اشاره کرده می‌گوید: «همانا ابن تیمیه که به دریای علم وصف شده است، نباید به آن مغرور شد. این سخن بعضی از امامان در باره او غریب نیست که گفته‌اند: او مطلقاً زندیق است». چنین سخنی را به این خاطر گفته‌اند که او به پیامبر و ابو بکر و عمر اهانت کرده و ابن عباس را تکفیر کرده و ابن عمر را مجرم و گمراه و بدعت‌گزار خوانده است و این را در کتاب «صراط المستقیم» و «الرد علی اهل الجحیم» اش گفته است. من سخنانی را از او خواندم که در آن امامان چهار مذهب را کافر خوانده است. (ابن فرحان وهابی نیز سخنانی مانند این را از او و وهابی‌ها نقل کرده است که در آینده خواهد آمد).^۱

باز همو می‌گوید: «به من خبر رسید که مردی بعد از دفن ابن تیمیه گفت: «در باره این مرد سخنان مختلفی گفته شده است. به خدا سوگند اکنون خود بینم که خداوند با او چه کرد؟» پس قبرش را شکافت و دید که بر سینه‌اش مار بزرگی است. از آن منظره ترسید. این مرد مردم را از اعتقاد ابن تیمیه بر حذر می‌داشت و این داستانی را که خود دیده بود به آن‌ها بازگو می‌کرد».^۲

حصنی پس از اینکه ابن تیمیه توسل و استغاثه را انکار کرده (و گفته که به اتفاق مسلمانان نمی‌شود از مرده طلب یاری کرد) نمونه‌های زیادی از استغاثه و طلب یاری بزرگان اهل سنت از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ذکر کرده و می‌گوید: «و تو (ای خواننده) اگر با بعضی از آنچه گذشت آشنا شده و آن‌ها را با سخن این

۱. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۱۱۶ و ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۵۹.

شخص پست و ذلیل بررسی کنی (که می گوید: «مسلمانان اتفاق دارند بر اینکه از مرده سؤال و طلب یاری نمی شود چه آن مرده پیامبر باشد و چه شیخ و غیره») به فجور، دروغ و بهتان گویی و به خبیث ترین مردم بودنش و به اینکه او هیچ اعتقادی ندارد یقین خواهی کرد. و این عادت اوست که (به دروغ) ادعاهای اتفاق و اجماع یقینی می کند (و می سازد) ...»^۱

۴۴. قاضی القضاة نجم الدین عمر بن حجاج بن احمد سعدی شافعی (متوفای

۵۸۳۰ ه. ق.)

او در پاسخ به سؤالی که در باره ابن تیمیه بوده گفت: وی يك عالم دین داری بوده، ولی در مسائل گوناگونی از راه حق خارج شد و با حکم شرع زندانی شد. عجب و خودباوری اش او را به تجسیم (جسم دانستن خداوند) کشانید؛ تجسیمی که یهود آن را پایه ریزی کردند و به خدای یگانه (با جسم دانستن او) شريك قائل شدند. پیروانش در حق او غلو کرده و او را از همه امامان و علمای امت اسلامی مقدم تر دانستند. حاکمان اسلامی او را زندانی کردند. در دمشق ندا داده شد که به سخن و کتب او نگاه نکنید. سپس پیروان او و هر که هم رأی و عقیده او بود فرار کرد. خیلی جای تعجب است از جاهلان حنبلی این زمان که اگر به آنها گفته شود: «ابن تیمیه خطا کرد» غضبناک می شوند، ولی اگر گفته شود: «شافعی، ابو حنیفه، مالک و احمد» خطا کردند غضبناک نمی شوند. خدایا، شاهد باش که من از تمام کسانی که تو را جسم می دانند و تشبیه می کنند و از حلولی، اتحادی، زندیق و ملحد بیزاری می جویم! و من بیزارم از هر کسی که از زیارت قبر سرورمان پیامبر

۱. دفع الشبه من شبه و تمرّد، ص ۱۶۴.

ﷺ واز بار سفر بستن برای زیارت آن حضرت و زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحین
منع می‌کند!»^۱

۴۵. علاء الدین ابن محمد بخاری حنفی (متوفای سال ۸۴۱ ه. ق.)

شوکانی می‌گوید: «علاء الدین حنفی ابن تیمیه را کافر و بدعتگزار خوانده
و در مجالسش می‌گفت: «هر که ابن تیمیه را شیخ الاسلام گوید با این سخنش کافر
می‌شود».^۲ ابن حجر می‌گوید: «او شدیداً با ابن تیمیه مخالفت می‌کرد».^۳

۴۶. احمد ابن حجر عسقلانی (متوفای سال ۸۵۲ ه. ق.)

ابن حجر می‌نویسد:

وافترق الناس فيه (فی ابن تیمیه) شیعا فمنهم من نسبه إلى التجسيم لما
ذكر في العقيدة الحموية والواسطية وغيرهما من ذلك كقوله: إن اليد والقدم
والساق والوجه صفات حقيقية لله وأنه مستو على العرش بذاته... ومنهم من
ينسبه إلى الزندقة لقوله: النبي لا يستغاث به وأن في ذلك تنقيصا ومنعا من
تعظيم النبي... ومنهم من ينسبه إلى النفاق لقوله في على ما تقدم -أي قضية
أنه أخطأ في سبعة عشر شيئا. ولقوله: إنه كان مخذولا حيثما توجه وأنه
حاول الخلافة مرارا فلم ينلها وإنما قاتل للرئاسة لا للديانة ولقوله: إنه كان
يحب الرئاسة ولقوله: أسلم أبو بكر شيئا يدرى ما يقول وعلى أسلم صبيا
والصبي لا يصح إسلامه على قول وبكلامه في قصة خطبة بنت أبي جهل

۱. الفتوى السهميه، گروهی از علما، ص ۴۵.

۲. بدر الطالع شوکانی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. درر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.

وَأَنْ عَلِيًّا مَاتَ وَمَا نَسِيَهَا. فَإِنَّهُ شَنَّ فِي ذَلِكَ فَأَلْزَمُوهُ بِالْمُنَافِقِ لِقَوْلِهِ: وَ لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنَافِقٌ؛^۱ مردم در باره ابن تیمیه چند دسته شده‌اند: گروهی او را به تجسیم نسبت داده‌اند، به دلیل آنچه او در کتاب‌های «عقیده الحمویة و واسطیة» و غیره ذکر نموده است. از جمله او گفته است: همانا دست، قدم، ساق و صورت صفات حقیقی برای خداوند هستند و خداوند ذاتاً بالای عرش قرار دارد. گروهی او را زندیق (منکر خدا) خوانده‌اند به خاطر این سخنش که گفته: به پیامبر نمی‌شود استغاثه نمود. در این گفتارش نقض و منع از تعظیم پیامبر ﷺ است. گروهی او را منافق خوانده‌اند به خاطر این سخنش که گفته است: علی در هفده چیز خطا کرد. علی به هر جا که رو آورد آن‌جا را خوار نمود. علی بارها سعی کرد که خلافت را صاحب شود، ولی به آن نرسید. او تنها به خاطر ریاست طلبی جنگید نه برای دین. علی ریاست را دوست داشت. ابوبکر در بزرگ‌سالی ایمان آورده و می‌دانست چه می‌گوید، ولی علی در کودکی اسلام آورد و اسلام کودک بنابر قولی صحیح نیست.» و نیز به خاطر سخنش در باره خاستگاری علی از دختر ابوجهل و اینکه علی از دنیا رفت، ولی آن دختر از یادش نرفت. او را منافق دانستند به دلیل این حدیث نبوی که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «کسی غیر از منافق علی را دشمن نمی‌دارد.» این است سخن عالم بزرگ اهل سنت و اعتراف او بر دشمنی ابن تیمیه با امیرالمؤمنین عَلِيٍّ.

اما این که می‌گوید: اسلام کودک مقبول نیست. به نادرستی این سخن همین کافی است که شخص پیامبر اکرم ﷺ امیرالمؤمنین عَلِيٍّ را در کودکی پذیرفت.

۱. درر الکامنه ابن حجر، ج ۱، ص ۱۵۴.

باز هم ابن حجر می‌گوید: ابن تیمیه از منبر دو پله پایین آمد و گفت: «خدا این گونه، یعنی به مانند پایین آمدن من پایین می‌آید».^۱ در ۱۵ ربیع الاول سال ۷۰۷ ه. ق در حضور قاضی از ابن تیمیه خواستند که از این سخنش که خدا را جسم معرفی کرده توبه کند.»

باز هم می‌گوید: «ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنة» اش بسیاری از احادیث خوب را رد کرده و چقدر در زیادروی خود در رد سخنان نویسنده مخالفش به علی اهانت کرده است که این جا جای ذکر آن‌ها نیست».^۲

۴۷. حمید الدین محمد بن احمد فرغانی حنفی (متوفای سال ۸۶۷ ه. ق.)

او کتابی در اعتقادات بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۳

۴۸. احمد بن عمر بن عثمان شافعی (متوفای ۸۶۸ ه. ق.)

سخاوی می‌گوید: «او عالم دیندار و صالح بود و پیروان ابن تیمیه را به سختی سرزنش می‌کرد».^۴

۴۹. احمد زروق شافعی متوفای سال ۸۹۹ ه. ق.

او می‌گوید: «ابن تیمیه شخص مسلمان و دارای حفظ و اتقان بود. اما در ایمان و عقیده مورد طعن قرار گرفت. او عقلش نارسا بود، چه رسد به عرفان و معرفتش».^۵

۱. درر الکامنه ابن حجر، ج ۱، ص ۱۵۴؛ رحلة ابن بطوطه، ص ۹۵.

۲. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳. الضوء اللامع سخاوی، ج ۸، ص ۸۷.

۴. الضوء اللامع سخاوی، ج ۷، ص ۴۷.

۵. شواهد الحق فی استغاثة بسید الخلق یوسف نبهانی، ص ۴۵۳.

علمایی که تا این جا اسامی آنها یاد شد در قرن هشتم و نهم قمری زیسته‌اند و اکثر آنها با ابن تیمیه همزمان بوده‌اند و چنان که ملاحظه نمودید همگی به وصفی چون امام، قاضی، محدث یا فقیه توصیف شده‌اند. همچنین ملاحظه کردید که از همه مذاهب چهارگانه اهل سنت، علمای بودند که با ابن تیمیه و عقاید وی مخالفت کرده و بر او رد نوشته‌اند.

دیدگاه برخی از علمای پس از قرن نهم

۱. احمد بن محمد قسطلانی مصری (متوفای ۹۲۳ ه.ق.).

او می‌گوید: «ابن تیمیه سخن زشت عجیبی دارد که شامل منع سفر برای زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. بر ابن تیمیه در این موضوع سبکی در کتاب «شفاء السقام» رد نوشته و با این عملش قلوب مؤمنین را شفا بخشیده است.»^۱

۲. احمد بن حجر هیتمی مکی شافعی (متوفای ۹۷۴ ه.ق.).

او می‌گوید: «به تو باد که مبادا به نوشته‌های ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و غیر آن دو که هوا و هوس خود را خدای خود قرار داده و خدا آنها را گمراه کرده و به گوش و قلبشان مهر گمراهی زده و چشمانشان را کور کرده است، میل پیدا کنی! چنین انسان‌ها را چه کسی پس از گمراه کردن خدا می‌تواند هدایت کند؟ این ملحدان چگونه از حد و رسوم تجاوز کرده و حدود اسلام و حق را پاره کردند؟ گمان کردند که به هدایت خدا رسیدند، ولی این گونه نیست، بلکه آنها بر بدترین

۱. مواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۷۴.

گمراهی و رساترین زیان و بزرگ‌ترین دروغ و بهتان قدم گذاشتند. پس خداوند خوار و ذلیلشان ساخته و زمین را از مانند آن‌ها پاک گرداند!»^۱

باز هم ابن حجر می‌گوید: «این تیمیه بنده‌ای است که خدا او را ذلیل، گمراه، کور و کر و خوار نموده است. امامان به روشنی فسادکاری و دروغ‌گویی او را بیان کرده‌اند. پس هر که می‌خواهد با این حقیقت آشنا شود، سخن امام مجتهد و کسی که امامت و جلالت و به درجه اجتهاد رسیدنش مورد اتفاق است و او ابوالحسن سبکی می‌باشد و نیز به سخن فرزندش ابن جماعت و اهل زمانشان و غیر این‌ها از علمای شافعی، مالکی و حنفی را بخواند.»^۲

باز هم ابن حجر می‌گوید: «ابن قیم و استادش ابن تیمیه گفته‌اند: پیامبر ﷺ وقتی دید که پرودگارش دست خود را بین دو کتف او گذاشت آن مکان را بزرگ و گرامی داشت». حافظ عراقی گفته است: من چنین چیزی را پیدا نکرده‌ام. سپس ابن حجر می‌گوید: این رأی زشتی است که نشانه گمراهی آن‌هاست. چنین سخنی فقط بر اساس مذهب آن دو درست است که برای اثبات آن استدلال کرده و اهل سنت را که چنین سخنی را انکار می‌کنند سرزنش می‌نمایند. و چنین سخنی جز اثبات جسم و جهت برای خداوند متعال نیست. خداوند بزرگ و متعال است از آنچه ظالمان می‌گویند. این دو - یعنی ابن تیمیه و ابن قیم - در این موضوع عقاید زشت زیادی دارند که گوش‌ها را کر می‌کند و به دروغ و گمراهی حکم و قضاوت می‌کنند. خداوند زشت گرداند آن دو را و هر آن کسی را نیز که سخن

۱. الفتاوی الحدیثیه ابن حجر هیتمی، ص ۲۰۳ و ۴۸۰.

۲. الفتاوی الحدیثیه، ص ۱۱۴ و ۲۴۲.

آن‌ها را می‌گوید! امام احمد و بزرگان مذهبش از این سخنان زشت بیزارند. چگونه بیزار نباشند در حالی که چنین سخن نزد بسیاری از علما کفر است».^۱

۳. ضیاء الدین احمد بن محمد و تری شافعی (متوفای ۹۸۰ ه. ق.).

او در کتاب «روضه الناظرین و خلاصة مناقب الصالحین» ردهایی بر این تیمیه نوشته است.

۴. محدث فقیه محمد بن عبدالرؤوف مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه. ق.).

مناوی می‌گوید: «جهم بن سفوان گمان کرده که بهشت و جهنم فانی می‌شوند (یعنی از بین خواهند رفت و همیشگی نیستند). کسی از امت اسلامی پیرو این سخنش نشد، بلکه علما او را به خاطر این سخنش کافر خواندند. بعضی از پیروان امت اسلامی معتقد به فنای جهنم شده‌اند نه بهشت. ابن قیم مانند استادش ابن تیمیه برای ثابت کردن این نظریه در چندین رساله، بسیار سخن گفته به گونه‌ای که به کفر نزدیک شده است ...»^۲

۵. حافظ ابوالفضل عبد الله بن صدیق غماری.

او می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که بسیاری از مردم به سخنان وی استدلال می‌کنند و بعضی از آن‌ها او را شیخ الاسلام می‌نامند. اما او ناصبی و دشمن علی است و فاطمه را متهم به نفاق کرده است. او خدا را به خلقتش تشبیه می‌کرد. بدعت گزاران پس از او شاگرد کتاب‌های او و نتیجه افکار و میوه کاشته‌ای وی شدند ...»^۳

از غماری به امام، علامه و حافظ تعبیر می‌کنند و او شافعی مذهب است.

۱. اشرف المسائل الی فهم الشمائل، ص ۱۷۲.

۲. فیض القدير، ج ۶، ص ۳۱.

۳. صبح السافر فی احکام المسافر، ص ۵۴.

این بود پاره‌ای از اسم‌های دانشمندانی که پس از قرن نهم به مخالفت دیدگاه ابن تیمیه برخاسته‌اند. البته دانشمندان زیادی هستند که در رد بر افکار بدعت آمیز ابن تیمیه کتاب‌ها نگاشته‌اند که بعداً به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

فصل پنجم: محمد بن عبدالوهاب و وهابیت

محمد ابن عبد الوهاب سال ۱۱۱۱ ه ق، در عینه (یکی از شهرهای عربستان سعودی) به دنیا آمده و در سال ۱۲۰۶ ه ق از دنیا رفته است. او همان کسی است که عقاید و دیدگاه طرد شده‌ای ابن تیمیه را از نو زنده کرده است.

سیصد جهاد محمد بن عبدالوهاب با مشرکین

محمد بن عبدالوهاب جنگ و کشتار فراوانی را در طول حیاتش به راه انداخته است. وهابی‌ها در کتاب‌های خود سیصد جهاد برای محمد بن عبدالوهاب با مشرکین عربستان برشمرده می‌گویند: محمد بن عبدالله (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ده سال با مشرکین جهاد کرد و محمد بن عبدالوهاب بیست سال با مشرکین عربستان جهاد نمود.^۱ وهابی‌ها با خواندن و بازگو نمودن این مطالب می‌گویند: ابن عبدالوهاب بیش از پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کرده است. (با این مقایسه می‌خواهند برتری رهبرشان را در این موضوع حتی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای خود ترسیم کنند). نکته قابل توجه که باید مسلمین از آن آگاه باشند این است که تمام این سیصد جنگی که محمد بن عبدالوهاب راه انداخته (و به آن اسم جهاد با مشرکین گذاشته‌اند) تنها با اهل سنت بوده و به نظر بنده بیشترین آن جنگ‌ها نیز با حنبلی‌ها بوده است. بنابر این نیز

۱. جنگ‌های ابن عبدالوهاب در کتاب تاریخ نجد به نام «روضه الافکار والافهام لمرداد حال الامام وتعداد غزوات ذوی الاسلام»، نوشته عالم وهابی شیخ حسین بن غانم ذکر شده است.

می‌توان کافر و مشرک بودن تمام مسلمین از دیدگاه وهابی سلفیت^۱ را استفاده نمود. لذا وقتی امروزه وهابی‌ها می‌گویند که ما مسلمین را کافر نمی‌دانیم، دروغ بوده و از روی تقیه است. تقیه‌ای که خود آن‌ها آن را نفاق می‌شمارند، ولی با این وجود خود در برابر مسلمین تقیه کرده و این اعتقاد خود را از مسلمین پنهان نموده و حتی تکذیب می‌کنند. در آخر کتاب خواهیم خواند که وهابی‌ها چگونه بر وجود محمد بن عبدالوهاب افتخار کرده و او را الگوی خود قرار داده‌اند و با خواندن کتاب‌ها و عملکرد او خود نیز امروزه چگونه مسلمین را به قتل می‌رسانند.

سلیمان بن عبدالوهاب اولین مخالف برادرش

پدر و برادر محمد بن عبدالوهاب از همان روزهای اول با او به مخالفت پرداخته و از عقایدش ناراضی بوده‌اند. برادرش سلیمان از ترس اینکه مبادا برادرش او را بکشد از نزد او فرار کرد. سلیمان اولین کسی است که در رد عقاید باطل برادرش محمد سه کتاب: «الصواعق الالهیه فی رد علی الوهابیه» و «فصل الخطاب فی رد علی محمد بن عبد الوهاب» را نوشته است.

۱. برخی گمان می‌کنند وهابی‌ها فرقه‌ای هستند و سلفی‌ها فرقه دیگر. ولی واقعیت این است که این‌ها يك فرقه هستند، ولی چون دیدند که با اسم وهابیت در جامعه مسلمین مورد بی‌توجهی قرار گرفتند خود را با اسم سلفیت مطرح کردند چون در لباس این اسم فریب نیز راحت‌تر است. امروزه بیشتر وهابیت می‌گویند: اسم وهابی را دشمنان ما بر ما اطلاق می‌کنند. در حالی که این سخن دروغ است؛ زیرا برخی از علمای این‌ها در کتاب‌های خود، خود را به این اسم معرفی کرده‌اند و حتی اسم کتاب خود را با این اسم گذاشته‌اند مانند: «حركة الوهابیه» و امروزه نیز عالم بزرگشان عثمان خمیس از کشور کویت با تأکید می‌گوید: من به وهابی بودنم افتخار می‌کنم. او این سخن را در حالی گفت که وهابی دیگر به نام عبدالرحمن دمشقی در کنارش نشسته بود و می‌گفت: ما وهابی نیستیم و ...

عمر رضا کحاله می گوید: «سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب که پایگزار مذهب وهابی است، بوده و مؤلف این دو کتاب است.»^۱ و دو کتاب فوق را نام برده است.

زرکلی (که خود وهابی محسوب می شود) کتاب دیگری را نیز نام برده است. او می گوید: «سلیمان بن عبدالوهاب برادر رهبر نهضت اصلاح طلب با برادرش به مخالفت برخاست و کتاب هایی در این مورد نوشت که از جمله آنهاست «الرد علی من کفر المسلمین بسبب نذر لغير الله» (رد بر آن کسی که مسلمانان را به خاطر نذر به غیر خدا کافر دانسته است).»^۲

دیگران نیز گفته اند: «محمد بن عبد الوهاب همه ی مسلمانان را کافر می خواند، به این تهمت که آنها به پیامبر اکرم ﷺ توسل می نمایند و بر قبور بزرگان دین گنبد و بارگاه می سازند و به زیارت قبر پیامبر اکرم ﷺ می روند و ...»^۳

در همین کتاب های یاد شده، آمده است که ابن عبدالوهاب با کمک محمد بن سعود امیر «درعیه» (که پایگزار مملکت سعودی است) (به زادگاه خود عینه حمله کرد و خیلی از مردم آن را کشت و خانه هایشان را غارت کرد و لشکریانش (به مانند لشکر مولایش یزید بن معاویه) به زنان آن شهر تجاوز کردند. سپس به شهرهای دیگر نیز حمله کرد و مردم هر شهری را که عقایدش را قبول نمی کردند کشته و آن شهرها را غارت می کردند.

۱. معجم المؤلفین عمر رضا کحاله، ج ۴، ص ۲۶۹.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳. تاریخ نجد آلوسی؛ صواعق الالهیه برادرش سلیمان؛ فتنه الوهابیه زینی دحلان.

وهابی‌ها از این گونه غارت‌ها و کشتار مسلمین زیاد کرده‌اند که فقط به يك نمونه آن اشاره می‌کنیم.

جمیل صدقی زهاوی در مورد حمله‌ای وهابی‌ها به طائف می‌نویسد: «از زشت‌ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه. ق قتل عام مردم طائف است که بر کوچک و بزرگ رحم نکردند کودک شیرخوار را در روی سینه مادرش سر بریدند. جمعیتی را که مشغول تعلیم قرآن بودند کشتند و حتی گروهی را که در مسجد مشغول خواندن نماز بودند نیز کشتند. کتاب‌ها را که در بین آن‌ها مقداری از نسخه‌های قرآن و صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث و فقه بود در کوچه بازار پایمال کردند.»^۱

زهاوی از بزرگانی است که کتاب‌های زیادی تألیف کرده و زرکلی آن کتاب‌ها را نام برده است.^۲

این سیره و روشی بود که وهابی‌ها با پیروی از محمد بن عبدالوهاب در همه سرزمین‌های اسلامی که با عقیده‌ای آن‌ها مخالفت می‌کرد عملی می‌نمودند. امروزه نیز اگر شما اخبار جهان را پیگیری کنید می‌بینید که چگونه وهابی‌ها در کشورهای مختلف، مسلمانان را حتی در ماه مبارک رمضان در مسجد و در حال نماز می‌کشند. و اخیراً که اسرائیل به مردم غزه فلسطین حمله نمود، با درخواست مستقیم پادشاه عربستان ملك عبدالله بود و پرداخت تمام هزینه این جنگ را به اسرائیل این پادشاه خائن عربستان بر عهده گرفته بود و از اسرائیل خواسته بود که

۱. الفجر الصادق، ص ۲۲.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۱۵۹.

حماس را از بین ببرد، ولی به کوری چشم این نوکران یهود و امریکا، حماس پیروز گشت.

ابن عبدالوهاب و پیروانش قتل و خون اهل سنت را مباح می دانستند
ابن عابدین که از بزرگان علما حنفی است در حاشیه «رد المحتار» ج ۴، ص ۴۴۹،
تحت عنوان «مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان (ابن) عبد الوهاب» می نویسد:
كما وقع فی زماننا فی اتباع (ابن) عبد الوهاب الذین خرجوا من نجد
وتغلبوا علی الحرمین وکانوا یتتحلون مذهب الحنابلة، لکنهم اعتقدوا أنهم
هم المسلمون وأن من خالف اعتقادهم مشرکون، واستباحوا بذلك قتل
أهل السنة وقتل علمائهم، حتی کسر الله تعالی شوکتهم وخرّب بلادهم
وظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و ثلاثین ومائتین وألف؛^۱ چنانی که
واقع گردید (چنین امری) در زمان ما در مورد پیروان (ابن) عبد الوهاب آن-
هایی که از نجد خارج شده و بر حرمین (مکه و مدینه) سیطره پیدا نمودند.
آنها هر چند خود را پیرو مذهب حنبلی می نامند، ولی معتقدند که تنها آنها
مسلمان بوده و هر که مخالف اعتقاداتشان باشد مشرک است. و با چنین اعتقادی
کشتن اهل سنت و علما اهل سنت را مباح و جایز نمودند تا اینکه خداوند
شوکت و قدرت آنها را شکست و شهرهای آنها را ویران نمود و لشکر
مسلمانان بر آنها پیروز گشت. و این حادثه در سال ۱۲۳۳ ه. ق اتفاق افتاد.»

۱. رد المحتار ابن عابدین، ج ۴، ص ۴۴۹.

نظر سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش

سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش محمد بن عبدالوهاب در کتاب خود می‌گوید:

فإن اليوم ابتلى الناس بمن ينتسب إلى الكتاب والسنة، ويستنبط من علومهما، ولا يبالي بمن خالفه. وإذا طلبت منه أن يعرض كلامه على أهل العلم لم يفعل. بل يوجب على الناس الأخذ بقوله، وبمفهومه، و من خالفه فهو عنده كافر. هذا، و هو لم يكن فيه خصلة واحدة من خصال أهل الاجتهاد، ولا والله عشر واحدة. ومع، هذا فراج كلامه على كثير من الجهال. فإنا لله وإنا إليه راجعون. الأمة كلها تصيح بلسان واحد، و مع هذا لا يرد لهم في كلمة، بل كلهم كفار أو جهال، اللهم اهد الضال و رده إلى الحق؛^۱ امروزه مردم گرفتار کسی شده‌اند که به قرآن و سنت نسبت داده می‌شود و علوم قرآن و سنت را استنباط می‌کند و از مخالفان خود باکی ندارد. اگر به او گفته شود: سخن و نظریه خودت را بر علما عرضه بکن، نخواهد کرد بلکه (معتقد است که) بر مسلمین واجب است از سخن و برداشت او تبعیت کنند و هر که با او مخالفت کند، پس او نزد وی کافر است.^۲ این در حالی است که او حتی یکی از شرایط اهل اجتهاد را هم ندارد. به خدا سوگند که او حتی يك دهم از شرایط اجتهاد را هم

۱. فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبدالوهاب، نوشته سلیمان بن عبدالوهاب برادر رهبر وهابیت، ص ۲۵.

۲. در حاشیه کتاب در مورد این سخن محققان کتابش که گروهی از علما هستند، می‌گویند: منظورش در این سخن برادرش محمد بن عبدالوهاب است و اما تکفیرش مخالفانش را امر مشهوری است که از او به تواتر رسیده است و این واقعیت را غیر سلیمان نیز گفته است. (فصل الخطاب، حاشیه ص ۲۶).

ندارد. و با این حال سخن او در میان بسیاری از جاهلان رواج یافته است. فانا لله وانا اليه راجعون. با این وجود کل امت اسلام (علما اسلام) يك صدا نارضایتی خود را اعلام می کنند، ولی او بر آن‌ها رد علمی نمی دهد، بلکه همه آن‌ها نزد او کافر و یا جاهل هستند. خدایا شخص گمراه را هدایت فرما و او را به سوی حق برگردان.

پیروی از ابن عبدالوهاب رکن ششم اسلام است

بین سلیمان و برادرش محمد چنین گفت و گویی پیش آمده است: سلیمان به برادرش محمد گفت: ای محمد، ارکان اسلام چند تاست؟ رهبر وهابی‌ها می گوید: پنج تا. سلیمان می گوید: تو آن را شش تا کردی و ششم آن اینکه: «هر که از تو پیروی نکند مسلمان نیست و این نزد تو رکن ششم از ارکان اسلام است.»^۱

ابن فرحان بعد از نقل این خبر می گوید: «سخن سلیمان این جا لازمه‌ای عمل و اعتقاد ابن عبدالوهاب است، نه اینکه او چنین سخنی را گفته باشد.»^۲

۲. عثمان بن منصور حنبلی نیز می گوید: ولی این مرد اطاعت و پیروی از خودش را رکن ششم اسلام قرار داد.^۳

باز سلیمان در کتاب خود خطاب به برادرش و پیروانش می گوید:

۱. دعاوی مناوئین لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، عبد العزيز عبد الطيف، ص ۱۶۶. می بینید که يك عالم وشخصیت وهابی این سخن را نقل کرده است و اگر این سخن را عالم سنی هم نقل می کرد حتماً وهابی‌ها او را تکذیب کرده و نویسنده آن را متهم به دروغ گویی می کردند.

۲. داعية و ليس نبيا، ص ۱۳۵. با این کتاب و مؤلفش در آخر کتاب آشنا خواهیم شد.

۳. دعاوی مناوئین، عبد العزيز وهابي، ص ۱۶۶ به نقل از داعية و ليس نبيا، ابن فرحان.

فكل هذه البلاد الإسلامية، عندكم بلاد حرب، كفار أهلها؟! وكلهم، عندكم، مشركون شركا مخرجا عن الملة؟! فإننا لله، وإنا إليه راجعون؛^۱ تمام این سرزمین‌های اسلامی نزد شما سرزمین حرب است و مردمش کفار هستند. تمام آن‌ها نزد شما مشرك هستند به شرکی که صاحبش را از اسلام خارج می‌کند. فإننا لله، وإنا إليه راجعون.

سلیمان باز موضوعاتی را که برادرش محمد بن عبدالوهاب به خاطر آن مسلمین را کافر خوانده از قبیل توسل و... ذکر کرده و علمایی مانند احمد بن حنبل را نام برده که آن مسأله را جایز دانسته‌اند و سپس می‌گوید:

أتظنون أن هذه الأمور، التي تكفرون فاعلها إجماعاً؟ وتمضي قرون الأئمة من ثمانمائة عام، ومع هذا لم يرو عن عالم من علماء المسلمين أنها (كفر)؟! بل ما يظن هذا عاقل. بل والله لازم قولكم أن جميع الأمة بعد زمان الإمام أحمد، علماؤها وأمرؤها وعامتها، كلهم (كفار) مرتدون! فإننا لله وإنا إليه راجعون. وا غوثاه إلى الله، ثم وا غوثاه إلى الله، ثم وا غوثاه!!!^۲ آیا شما توجه دارید که این اموری که شما تمام انجام دهنده آن را کافر می‌دانید، در هشتصد سالی که امامان گذشته‌اند از هیچ يك عالمی نقل نشده است که این امور را کفر خوانده باشد. بلکه هیچ عاقلی چنین فکری را نمی‌کند که این امور کفر باشد. بلکه به خدا سوگند لازمه‌ای سخن شما این است که همه‌ی امت اسلام بعد از زمان امام

۱. فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۴.

۲. فصل الخطاب في الرد على محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۶.

احمد بن حنبل از علما، امیران و مردم، کافر و مرتد هستند. فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. خدایا از تو یاری می‌خواهم ...
این تنها برخی سخنان سلیمان برادر رهبر وهابیت است.

پاره‌ای از عقاید محمد بن عبدالوهاب و توهین بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اینک برخی از اعتقادات ابن عبدالوهاب:

۱. بعضی از پیروان محمد بن عبد الوهاب در نزد او می‌گفتند: «این عصای من بهتر از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. چون من در کشتن مار و دیگر کارها از عصایم کمک می‌گیرم و فایده می‌برم، ولی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرده است و اصلاً نمی‌تواند فایده برساند.»^۱

۲. احمد بن زینی دحلان^۲ و دیگران می‌گویند: «محمد بن عبد الوهاب از صلوات فرستادن بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منع می‌کرد و از شنیدن آن ناراحت می‌شد. در شب‌های جمعه نیز از صلوات فرستادن جلوگیری می‌کرد. (حال آن که در احادیث

۱. الدرر السنیه زین دحلان، ج ۱، ص ۴۲؛ الفجر الصادق زهاوی حنفی، ص ۱۸؛ التوسل بالنبی و جهلة الوهابیه ابو حامد بن مرزوقی استنبلی حنفی، ص ۲۴۵.

۲. اسماعیل پاشا بغدادی در باره دحلان می‌گوید: «احمد بن سعید زینی دحلان مفتی، رئیس علما، استاد سخنوران و شافعی مکی سال ۱۳۰۴ ه. ق در مدینه منوره وفات یافت. از جمله کتاب‌هایش «الدرر السنیه فی رد علی الوهابیه» است. (هدیه العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۱۹۱). زرکلی می‌گوید: «احمد بن زینی دحلان فقیه مکی، تاریخ‌دان و وفات یافته ۱۳۰۴ ه و ق، در مکه تولد شده و امر تدریس را در آن جا بر عهده داشت. از جمله کتاب‌هایش رساله‌ای است در رد بر وهابی‌ها. الاعلام، ج ۱، ص ۱۲۹. عمر رضا کحاله می‌گوید: زینی دحلان مکی شافعی فقیه، تاریخ‌دان و مفتی شافعی‌ها در مکه ... از جمله کتبش: «درر السنیه فی رد علی الوهابیه» است» (معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۹).

آمده است که صلوات فرستادن در شب‌های جمعه خیلی فضیلت دارد.) و نیز از بلند صلوات گفتن در بالای مناره‌ها پیشگیری می‌کرد. اگر کسی چنین می‌کرد او را به سختی عقاب می‌نمود، حتی او مؤذن نابینایی را (به این خاطر) به قتل رسانید. این مؤذن شخص صالح و دارای صدای خوبی بود. ابن عبدالوهاب او را از صلوات گفتن بر پیامبر ﷺ در مناره منع کرد، ولی او گوش نداد و باز تکرار کرد. پس دستور قتل او را داد و او را کشتند. سپس گفت: گناه زن زناکار کمتر از کسی است که در مناره صلوات می‌فرستد.^۱

۳. زینی دحلان می‌گوید: «وقتی محمد بن عبد الوهاب مردم را از زیارت قبر پیامبر ﷺ منع کرد، مردم احساس برآمدند و آن حضرت را زیارت کردند. این خبر به او رسید سپس وقتی برگشتند دستور داد که ریش آن‌ها را بتراشند. باری به او چنین خبر رسید که گروهی که از پیروان او نبودند از سرزمین دوری بانیت زیارت قبر پیامبر ﷺ و حج آمده و از شهر «درعیه» گذشتند. بعضی از آن مردم شنیدند که ابن عبدالوهاب می‌گفت: «راه این مشرکان را باز کنید تا به مدینه بروند، ولی مسلمانان (یعنی پیروانش) همراه ما بمانند».^۲

۴. باز همو می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب پیروانش را از خواندن کتب فقه و تفسیر منع می‌کرد. او بسیاری از کتب را آتش زد. به پیروانش اجازه داد که قرآن را هر کدام به فهم خود تفسیر کنند و آن‌ها نیز این کار را می‌کردند. حتی اگر

۱. الدرر السنیة فی رد علی الوهابیة، ج ۱، ص ۴۱؛ روضة محتاجین لمعرفة قواعد الدین رضوان بن عدل شافعی مصری (او سال ۱۳۰۳هـ ق وفات کرده است) ص ۳۸۴۰؛ التوسل بالنبی و جهلة الوهابیة، ص ۱۰۵.

۲. الدرر السنیة فی رد علی الوهابیة، ج ۱، ص ۴۱.

چیزی از قرآن را حفظ هم نباشند. کسی از آن‌ها که قرآن را نمی‌توانست بخواند به دیگران می‌گفت «تو برای من بخوان تا من برای تو تفسیر کنم.» وقتی می‌خواند با رأی خود تفسیر می‌کرد.^۱

۵. باز همو می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب با عبارات مختلف بسیار به پیامبر ﷺ اهانت می‌کرد، به این گمان که با این عملش می‌خواهد توحید را حفظ کند. از جمله‌ای آن اهانت‌ها این است که می‌گفت: «پیامبر طارش است.» «طارش» در لغت اهل مشرق به پیکی گفته می‌شود که او را قومی به سوی قوم دیگر بفرستد. مقصود محمد بن عبدالوهاب این بود که پیامبر ﷺ حمل کننده نامه‌هایی هستند یعنی مانند «طارشی» که امیر یا غیر امیر وی را به نزد قومی می‌فرستد تا خبری را به آن‌ها برساند و برگردد. و باز می‌گفت: «به داستان حدیبیه نظر کردم و در آن چنین چنان دروغ‌هایی را یافتم.»^۲

لازم به یادآوری است که چنین سخنان ابن عبدالوهاب را ابوحامد استانبولی نیز در کتاب (التوسل بالنبی و جهلة الوهابیه، ص ۲۴۴-۲۴۵) یادآوری نموده است.

اهانت به فقه و شرك خواندن آن

چنان‌که برخی از علمای اهل سنت و وهابی گفته‌اند، محمد بن عبدالوهاب با نسبت دروغ بزرگ به خداوند متعال و پیامبر اکرم ﷺ و امامان و مفسرین، فقه را شرك خوانده و حتی شرك دانستن آن را از خداوند متعال

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱.

۲. الدرر السنیة، ص ۴۲.

و... نسبت داده است که در زیر با متن سخن او که در کتاب‌های خودش وارد شده است، آشنا خواهیم شد:

۱. ابن عبدالوهاب با اشاره به این آیه می‌گوید: «اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله» [التوبة: ۳۱] فسرهما رسول الله ﷺ و الأئمة بعده، بهذا الذي تسمونه الفقه، وهو الذي سماه الله شركاً، واتخاذهم أرباباً، لا أعلم بين المفسرين في ذلك اختلافاً؛^۱ «(یهود و نصارا) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند». پیامبر ﷺ و امامان بعد از آن حضرت این آیه را به همین چیزی که شما اسم آن را فقه گذاشته‌ید، تفسیر و معنا کرده‌اند و همین فقه است که خداوند آن را شرك و رب قرار دادن، نامیده است. من در بین مفسرین هیچ اختلافی در این که این آیه دلالت بر شرك بودن فقه می‌کند، سراغ ندارم.

خواننده عزیز دقت داشته باشیم که اولاً: این متن عربی سخن ابن عبدالوهاب است که ما از کتابی که وهابی‌ها کتاب‌ها و رساله‌های او و دیگر علمای وهابی را در آن جمع کرده‌اند، ذکر کردیم. ثانیاً: برخی از علمای اهل سنت و وهابی با استفاده از این سخن او، مطالبی ذکر کرده‌اند که در زیر به آن اشاره خواهیم کرد. ثالثاً: توجه می‌کنید که ابن عبدالوهاب چگونه به راحتی به خداوند متعال و به پیامبر اکرم ﷺ و به امامان و مفسرین چه تهمت بزرگی را می‌زند و چه نسبت ناروا می‌دهد. و این دروغ بزرگ را جز او کسی در تاریخ نگفته است.

۲. ابن فرحان مالکی که خود از علمای وهابی است می‌گوید: شیخ (محمد بن عبدالوهاب) گفته است:

۱. الدرر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۳، ص ۵۶.

«فقه عين شرك است». ابن فرحان می گوید: «امیدوارم که در فهم سخن شیخ خطا کرده باشم. شیخ در نامه‌ای به ابن عیسی که بر شیخ استدلال کرده بود که عقیده فقها غیر از این است که تو معتقد هستی، با استدلال به آیه کریمه «اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله» گفته است: «رسول خدا وامامان بعد از او این آیه را بر همین چیزی که شما نام آن را فقه می‌نامید تفسیر کرده‌اند. و این همان چیزی است که خداوند آن را (فقه را) شرك نامیده است. من بین مفسران در مورد همین معنا برای این آیه خلافی ندیدم». (یعنی همه مفسران به اتفاق این آیه را این‌گونه تفسیر کرده‌اند).^۱

۳. زینی دحلان می گوید: «محمد بن عبدالوهاب همیشه می گفت: بسیاری از فتاوی‌ای امامان چهار مذهب ارزش ندارد ... به علمای مذاهب چهارگانه می گفت: آن‌ها گمراه شده‌اند و مردم را نیز گمراه کردند.» حق نزد او هر آن چیزی بود که با هوا و هوسش موافق باشد، هرچند با قرآن و احادیث و اجماع امت مخالف باشد.^۲

توحید واقعی را کسی جز ابن عبدالوهاب نشناخته است

ابن عبدالوهاب با گمراه خواندن همه امت اسلام می گوید:

«و أنا أخبركم عن نفسي و الله الذي لا إله إلا هو لقد طلبت العلم واعتقد من عرفني أن لي معرفة و أنا ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله ولا أعرف دين الإسلام قبل هذا الخیر الذي من الله به وكذلك مشايخي ما منهم

۱. داعية وليس نبياً ابن فرحان، به نقل از الدرر السنية في الكتب النجدية، ج ۲، ص ۵۹.

۲. درر السنية في الرد على الوهابية، ج ۱ ص ۴۲.

رجل عرف ذلك فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو عرف معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم عن مشايخه أن أحدا عرف ذلك فقد كذب وافتري و لبس على الناس و مدح نفسه بما ليس فيه؛^۱ من در مورد خودم به شما خبر می‌دهم. به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند یاد می‌کنم که همانا من طلب علم کردم و هر که مرا می‌شناخت گمان می‌کرد که من صاحب معرفتم و حال آن‌که من در آن وقت (یعنی قبل از این عقایدی که امروز ابراز می‌دارم) معنای «لا اله الا الله» را نمی‌دانستم و قبل از این خیری که خداوند امروز به من عطا فرمود دین اسلام را نمی‌شناختم. در بین اساتیدم نیز هیچ کسی نبود که این معنا را (که امروز من درك کرده‌ام) درك کند. پس هر که از علما گمان کند که پیش از این وقت (پیش از زمان او و تعلیم عقاید او و مشرك دانستن مسلمین توسط وی) معنای «لا اله الا الله» و یا معنای اسلام را فهمیده و شناخته است و یا گمان کند که کسی از اساتیدش معنای آن را فهمیده‌اند، حتماً دروغ گفته و مردم را فریب داده و خودش را به چیزی ستوده که اهل آن نیست».

باید دقت داشته باشیم که این سخن ابن عبد الوهاب شامل همه‌ای امت اسلامی و حتی پیامبر اکرم ﷺ می‌شود؛ چون چیزهایی را که او منکر شده قرآن و سنت اجازه داده و همه امت اسلامی معتقد بر جواز آن‌ها بوده‌اند.

باز محمد بن عبد الوهاب خطاب به مسلمین و علمای زمانش می‌گوید:

وَأَنْتُمْ تَقْرُونَ: أَنْ الْكَلَامَ الَّذِي بَيْنْتَهُ، فِي مَعْنَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، هُوَ الْحَقُّ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ، فَيَا سُبْحَانَ اللَّهِ! إِذَا كُنْتُمْ تَقْرُونَ بِهَذَا، فَرَجُلٌ بَيْنَ اللَّهِ بِهِ دِينٌ

۱. در السننية في الكتب النجدية، ج ۱۰، ص ۵۱ و ج ۱۳، ص ۴۸.

الإسلام، وأنتم ومشايخكم ومشايخهم لم يفهموه، ولم يميزوا بين دين محمد ﷺ ودين عمرو بن لحي، الذي وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح، ويسمونه رقة القلب؛^۱ شما اقرار دارید: سخنی که من در باره معنای (لا اله الا الله) بیان کردم حق است و شکی در آن نیست. پس وقتی به این معنا اقرار می‌کنید پس شما از کسانی هستید که خدا دین اسلام را برای شما بیان کرده است، ولی شما (علمای اهل سنت) و استادانتان و استادان استادانتان معنای «لا اله الا الله» را نفهمیدید و بین دین محمد ﷺ و دین عمرو بن لحي که برای عرب درست کرد، فرق نگذاشتید، بلکه دین عمرو بن لحي نزد این‌ها دین صحیح است و آن را رقت قلب نام می‌گزارند.

ابن فرحان نیز این دو سخن ابن عبدالوهاب را در کتاب خود نقل کرده و سپس ابن فرحان می‌گوید: «بدون تردید این تکفیر خیلی روشن علمای بزرگ و قضات نجد و اساتید آن‌ها و اساتید اساتید آن‌هاست چه رسد به عوامشان.»^۲ زینی دحلان نیز به این سخنان ابن عبدالوهاب اشاره کرده و آن را در کتابش نقل کرده است.

اما عمرو بن لحي که ابن عبدالوهاب گفته است: مسلمین و علمای زمانش (وبالتبع تمام امت اسلام) دین او را صحیح‌تر از دین پیامبر اکرم ﷺ می‌دانسته‌اند، کسی است که پیامبر اکرم ﷺ و مسلمین در باره او گفته‌اند:

۱. درر السنية في الكتب النجدية، ج ۱۰، ص ۵۷ و ج ۱۳، ص ۵۴.

۲. داعية و ليس نبيا، ص ۸۲ به نقل از کتاب، الدرر السنية في الكتب النجدية، ج ۱۰، ص ۵۱.

«عمرو بن لحي اولین کسی بود که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد و دین ابراهیم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را تغییر داد. او به شام سفر کرد و دید که مردم سنگ و چوب نصب کرده و آن را عبادت می‌کنند. يك سنگ از آن سنگ‌ها را برداشت و به کعبه آورد و نصب نمود و مردم را به عبادت آن دعوت نمود.»^۱

اولا توجه می‌کنید که انسان به خاطر جهل و حماقت چگونه راحت به امت اسلامی چه نسبت‌های ناروای بزرگ را می‌دهد. ثانيا: بنا بر تهمت ابن عبدالوهاب همه مسلمین مشرک بوده و بت پرستی را از دین اسلام صحیح تر می‌دانسته‌اند. دروغگویی آیا ممکن است که بزرگ تر از این باشد!؟

باید توجه داشته باشیم که عصام العماد که از رهبران و مبلغین وهابیت بوده و فارغ التحصیل دانشجویان ریاض عربستان است، و سپس با مطالعه از عقیده وهابیت دست کشیده است، می‌گوید: «ما در دانشگاه سیره محمد بن عبدالوهاب را به جای سیره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا به مانند سیره آن حضرت می‌خواندیم و دشمنان ابن عبدالوهاب را کافرتر و مشرک تر از دشمنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و از ابو جهل و ابولهب و ... می‌دانستیم.^۲ این اعتقادات بر اثر این است که ابن عبدالوهاب در کتاب‌های خود گفته است:

کسانی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن‌ها مبارزه کرد دارای عقل سالم تر و شرک پنهان تر از مشرکان (مسلمین) زمان ما بودند.^۳

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۳۲۶؛ و ۳۳۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۵۸؛

تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۹۹.

۲. نقد محمد بن عبدالوهاب از درون، نوشته عصام العماد از علمای یمن.

۳. کشف الشبهات ابن عبدالوهاب، ص ۴۳.

باز می‌گوید: شرك‌ورزی كفار قریش کم‌تر از شرك‌ورزی بسیاری از مردم امروز است.^۱

وهابیان که امروزه این سخنان رهبرشان را با الگو قرار دادن سیره و عملکرد او می‌خوانند و اساتیدشان آن را با افتخار برایشان می‌گویند، امکان دارد که مسلمین را کافر ندانند؟! بنابر این، پنهان داشتن وهابیت تکفیر مسلمین را چیزی جز از روی تقیه نخواهد بود.

«ابن عبدالوهاب در نامه‌ای خطاب به سلیمان بن سحیم یکی از علمای حنبلی می‌نویسد: «من برایت یادآوری می‌کنم که حتماً تو و پدرت بر شرك و کفر و نفاق اصرار دارید. تو و پدرت شب و روز در راه دشمنی با این دین سعی می‌کنید. حتماً تو با علمی که داری مرد معاند و گمراه هستی و کفر را بر اسلام برگزیده‌ای...»^۲

«محمد بن عبدالوهاب در باره ابن فیروز (یکی از دشمندان) می‌گوید: «او کفر بزرگی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»^۳

این در حالی است که ابن عبدالوهاب خود محمد بن فیروز را از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم خوانده و زرکلی در باره او می‌گوید: «محمد بن فیروز، فقیه حنبلی از اهل احساء، شاگردان و مریدان بسیاری داشت و به محمد بن عبد الوهاب انتقاد (و مخالفت) کرد. وقتی کار ابن عبدالوهاب بالا گرفت او به بصره کوچ نمود و آن‌جا از دنیا رفت.»^۴

۱. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدیة، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدیة، ج ۱۰، ص ۳۱.

۳. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدیة، ج ۱۰، ص ۶۳.

۴. الاعلام، ج ۶، ص ۲۴۲؛ معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

«وقتی احمد بن عبد الکریم با ابن عبدالوهاب مخالفت کرد در نامه‌ایی به او نوشت: «تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم بیزاری جستی و آن‌ها را بر خودت گواه گرفتی که تو پیرو مشرکان هستی.»^۱

«ابن عبد الوهاب هر شهر و دیاری را که از او پیروی نکنند و اعتقادات او را قبول نداشته باشند از سرزمین مشرکین به حساب می‌آورد.^۲

«او در باره اهل مکه چنین می‌گفت: «حتماً دین آن‌ها همان دینی است که رسول خدا ﷺ برای ترساندن مردم از آن مبعوث شد.^۳

ابن عبدالوهاب در باره مسلمانان زمان خویش می‌گوید: «بسیاری از اهل این زمان از معبود چیزی به غیر از جبل، یغوس، نصر، لات، عزّا و منات نمی‌شناسند. اگر فهم درست می‌داشتند می‌فهمیدند که مقاماتی را که می‌پرستند (مرادش زیارت مقامات اولیا است) از قبیل عبادت همان بت‌هاست.^۴

ابن عبد الوهاب می‌گوید: «ما کافر نمی‌گوییم مگر کسی را که دعوت حقیقت ما به او رسیده و دلیل و برهان به او روشن شده و حجت بر آن‌ها برپا شده است، ولی با این حال از روی تکبر و عناد بر عقیده خود اصرار می‌ورزند؛ مانند بیشتر کسانی که ما امروز با آن‌ها می‌جنگیم. این‌ها به شرك ورزیدن خود اصرار دارند

۱. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدية، ج ۱۰، ص ۶۳.

۲. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدية، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۷ و ۸۶.

۳. همان، ج ۱۰ ص ۲۹۱، ص ۸۶۰.

۴. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدية، ج ۱۰، ص ۱۱۷ و ۱۲۰ و ۱۶۰.

واز انجام واجبات روی گردانده و عمل حرام و گناهان کبیره را آشکارا مرتکب می‌شوند ...»^۱

البته این پاره‌ی از سخنان ابن عبدالوهاب است و در آخر کتاب نیز با آشنایی با کتاب ابن فرحان با برخی دیگر از سخنان او آشنا خواهیم شد، ولی باید دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب با صراحت و روشنی با مقایسه مردم فریبانه‌اش بین مسلمین و مشرکین زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، با مشرک خواندن مسلمین با تعبیرهای «مشرکین زمان ما» مسلمین را بدتر از مشرکین زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده است.

کتبی که در رد بر عقاید وهابیان نوشته شده

علما و دانشمندان بسیار و از مذاهب مختلف اهل سنت در رد وهابی‌ها کتاب‌ها نوشته‌اند که ما پاره‌ای از آن کتاب‌ها را این‌جا ذکر خواهیم کرد. و البته توجه داشته باشیم که وهابی‌ها نیز صدها کتاب در رد علمای اهل سنت نوشته‌اند که ما نیاز به ذکر آن‌ها نمی‌بینیم و خود دلالت بر این دارد که آن‌ها به مانند امامشان ابن عبدالوهاب قطعاً اهل سنت را گمراه می‌دانند.

کتاب «الوهابیه فی نظر علماء المسلمین»

کتاب مذکور کتابی است به زبان عربی و تألیف احسان عبداللطیف بکری. مؤلف در آن نام، کتاب‌هایی را که علمای اهل سنت در رد وهابیت نوشته‌اند جمع-

۱. الدرر السنیة فی الاجوبة النجدیة، ج ۱۰، ص ۲۳۴.

آوری کرده و جایگاه اهل سنت با وهابیت را یادآور شده است. ما پاره‌ای از مطالب این کتاب را به گونه مختصر ذکر می‌کنیم.

مؤلف در مقدمه کتابش گفته است: «برادر مسلمان! آیا حقیقت وهابیت را می‌شناسی؟ آیا می‌دانی که مذهب وهابی را محمد بن عبدالوهاب نجدی پایگزاری کرده است؟ آیا می‌دانی که او عقاید خویش را از احمد بن تیمیه برگرفته است؟ آیا می‌دانی که عقاید او خارج از مذهب چهارگانه ما اهل سنت است؟ آیا این‌ها را می‌دانی یا نه؟»

سپس آیا می‌دانی که مذهب چهارگانه ما اهل سنت حکم بر گمراهی و خارج از راه مؤمنین بودن پیشوای وهابیت و پیروانش را کرده‌اند؟ همانا خداوند می‌فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر ﷺ مخالفت کند و از راهی غیر از راه مؤمنین پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می‌رود می‌بریم و به جهنم داخلش می‌کنیم که جایگاه بدی است.^۱ چه راست فرموده خدای بزرگ!»

آیا می‌دانی که جماعتی از علمای ما اهل سنت و جماعت، کتاب‌هایی را بر رد پایگزار این مذهب و امامش ابن تیمیه نوشته و بر باطل بودن این جریان حکم کرده‌اند؟ آیا این‌ها را می‌دانی یا نه؟

آیا می‌دانی که علمای مکه بر ملحد (منکر خدا) و بدبخت بودن ابن عبد الوهاب حکم کرده و او را به خبیث بودن، بی‌حیا، کور و گمراهی، تحریف و دروغ‌گویی و تهمت بستن به خدا و کفر بر قرآن وصف کرده و بارها او را لعنت کرده‌اند، آیا این‌ها را می‌دانی یا نه؟

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

آری، همه‌ای این‌ها را یاور حق شاه فضل رسول قادری در کتاب «سيف الجبار المسلمون علی اعداء الابرار» (که در ترکیه در سال ۱۹۷۹ م. در منشورات برادر مسلمان غیور حسین حلیم استانبولی به چاپ رسیده) آشکار ساخته است. علامه و نابغه عراق (به اجماع و اتفاق همگان) شیخ جمیل افندی صدقی زهاوی در کتاب با ارزشش «فجر الصادق» (در شرح حال ابن عبد الوهاب، ص ۱۷) می‌نویسد:

ابن عبد الوهاب در ابتدا طالب علم بود و به مکه و مدینه برای آموزش علم از علمای آن، رفت و آمد می‌کرد. از جمله کسانی که ابن عبد الوهاب در مدینه از او علم گرفت شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی بودند. این دو استاد یاد شده و غیر این‌ها از اساتیدی که او از آن‌ها علم گرفته بود در وجود او نشانه‌های گمراهی و الحاد را مشاهده کرده می‌گفته‌اند: «به زودی خداوند این مرد را گمراه می‌کند و به وسیله او کسانی را که بدبخت قرار داده است نیز گمراه خواهد کرد.» و کار نیز همین گونه شد که این‌ها گفته بودند.

پدرش عبد الوهاب که از عالمان صالح بود در او نشانه‌های الحاد را مشاهده می‌کرد و مردم را از او برحذر می‌داشت. برادرش شیخ سلیمان در رد بدعت‌ها و عقاید باطلش کتابی نوشت.

سپس بکری در جای دیگری از کتابش می‌گوید: «آیا می‌دانی که اسماعیل پاشای بغدادی در کتاب «هدایة العارفين» (ج ۲، ص ۳۵۰، چاپ ۱۹۵۱ در استانبول ترکیه) کتابی را از محمد بن عبد الوهاب نام برده که او در آن در مسائلی با پیامبر ﷺ مخالفت کرده است؟ و مخالفت با پیامبر ﷺ نشانه‌ای دشمنی با آن حضرت می‌باشد.»

بعد از این مقدمه، نویسنده شروع می‌کند به معرفی کتبی که در رد وهابیت و عقاید باطل ابن عبد الوهاب نگاشته شده و آن کتاب‌ها عبارت‌اند از:

۱. «فصل الخطاب فی رد علی محمد بن عبد الوهاب» تألیف سلیمان بن عبد الوهاب برادر محمد بن عبد الوهاب.

۲. «سیف الهندی فی عبادت التریقت الشیخ النجدی» تألیف شیخ عبد الله بن عیسی صنعانی.

۳. «مصباح الانام» تألیف علوی بن احمد حداد.

۴. «سیف الباتر» تألیف علوی بن احمد حداد.

۵. «فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبد الوهاب» تألیف احمد بن علی معروف به قربانی.

۶. «شواهد الحق فی التوسل بسید الخلق» تألیف شیخ یوسف نبهانی.

۷. کتابی از محمد بن سلیمان کردی شافعی^۱ صاحب حواشی «شرح المختصر» و استاد محمد بن عبد الوهاب.

محمد بن سلیمان کردی شافعی در نامه‌ای به شاگرد خود نوشته است: «سلام بر کسی که از حق پیروی کند! ای ابن عبد الوهاب! همانا من به خاطر خدای متعال تو را نصیحت می‌کنم که زبانت را از مسلمانان نگه داری. اگر از کسی شنیدی که معتقد به تأثیر مستقل داشتن استغاثه شونده است، (یعنی کسی معتقد باشد که استغاثه شونده (مثلاً پیامبر اکرم ﷺ) بدون قدرت و یاری خدا خودش

۱. زرکلی در باره محمد بن سلیمان کردی شافعی می‌گوید: «محمد بن سلیمان کردی در سال ۱۱۹۴ ه. ق وفات کرده است. او در زمان خود فقیه شافعی در سرزمین حجاز بود. در دمشق به دنیا آمد و در مدینه زندگی نمود و تا هنگام وفات مفتی شافعی‌ها بود». الاعلام، ج ۶، ص ۱۵۲.

می تواند کمک کند) به چنین کسی حق را بشناسان و با دلیل بفهمان که غیر خدا تأثیر مستقل ندارد. اگر روی نگرداند تنها آن شخص را کافر بشمار. راهی برای برای کافر خواندن همه مسلمین وجود ندارد. تو به تنهایی با راه و روش همه‌ای مسلمین مخالفت می کنی. نسبت کفر دادن به کسی که با همه‌ای مسلمین مخالف است سزاوارتر است. چون او غیر راه مسلمانان را پیش گرفته است. خداوند می - فرماید: «کسی که پس از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی غیر از راه مؤمنین پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم و به جهنم داخلش می کنیم که جایگاه بد است.»^۱

(بدان که) گرگ تنها آن گوسفندی را می تواند شکار کند که از گله جدا

شده است.

۸. «السامر الهندی» تألیف شیخ عطاء مکی.

۹. «جلال الحق فی کشف احوال اشرار الخلق» تألیف ابراهیم قادر اسکندری.

۱۰. «اظهار حقوق من من منع التوسل بالنبی و ولی الصدوق» تألیف شیخ

مشرف مالکی.

۱۱. «الصواعق و الرؤود» تألیف عبد الله بن داود حنبلی.

۱۲. «تجرد سیف الجهاد لمدعی الاجتهاد» تألیف عبد الله بن عبد لطیف شافعی.

۱۳. «تهرز الاغیبا علی الاستغاثة بالنبی و الاولیاء» تألیف عبد الله بن ابراهیم

طائفی.

۱۴. «الانتصار لاولیاء الابرار» تألیف طاهر سنبلی حنفی.

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۱۵. «غوث العباد بیان الرشاد» تألیف شیخ مصطفی همام مصری.
۱۶. «رسالة مسجئة محكمة» تألیف علامه محقق صالح کواشی تونسلی.
۱۷. «رد علی محمد بن عبد الوهاب» تألیف اسماعیل تمیمی مالکی شیخ اسلام در تونس.

۱۸. «رسالة فی جواز التوسل» تألیف مفتی «فاس» علامه شیخ مهدی وزانی.

۱۹. «البراهن الساتحة» تألیف شیخ سلامت عزامی.

۲۰. «التوسل بالنبی و بالصالحین» تألیف ابو حامد بن مرزوق.

ابو حامد ابن مرزوق در کتاب خویش می‌نویسد: «برخی از دانشمندان مذاهب چهارگانه در رد ابن عبد الوهاب و پروانش کتاب‌های بسیار خوبی نوشته‌اند. از جمله‌ای آن‌ها برادرش سلیمان بن عبد الوهاب و آل شتی (از علمای حنبلی شام) و شیخ عبد الله قومی نابلسی (در کتاب «رحلت» اش همه این علما گفته‌اند: «ابن عبد الوهاب همراه با مقلدانش از خوارج هستند»). از کسانی که در این موضوع خوب تحقیق نموده‌اند علامه محقق سید محمد مین بن عابدین در حاشیه‌اش بر «رد المختار علی الدر المختار» در باب «البغات» جلد ۴، صفحه ۴۴۷ و شیخ سواء مصری در حاشیه‌اش به «جلالین» است. و به این جهت ابن عبد الوهاب را از جمله خوارج دانسته‌اند که چون ابن عبد الوهاب با رأی خود اهل «لا اله الا الله محمد رسول الله» را کافر می‌خواند. شکی نیست که تکفیر (کافر خواندن مسلمانان) روش خوارج و روش هر بدعت‌گزاری است که مخالفان خود از اهل قبله را کافر می‌خواند

. . .

اساس عقاید ابن عبد الوهاب و مریدانش چهار چیز است: تشبیه خدا بر خلقش، (ابراز عقیده عجیب و غربی در مورد) توحید الوهی و ربوبی، نگذاشتن

نشانی از آثار پیامبر ﷺ و کافر خواندن مسلمین. و او در همه این عقاید پیرو احمد بن تیمیه است ...

حق در نزد وهابی‌ها تنها همان چیزی است که ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب گفته‌اند و به نظر و عقیده هیچ عالمی از علمای مسلمان ارزشی قائل نیستند، جز سخنانی که تأیید کننده هوا و هوسشان باشد. (عجبا که) نزد وهابیان علمای دین اسلام (با این وسعتش) در این سه دسته منحصر است.^۱

۱. لازم به یادآوری است سخنانی که این مؤلف از علما دیگر نقل می‌کند حقیقتی است غیر قابل انکار. وهابی‌ها سخن هر کسی را چه صحابه باشد و چه تابعین و یا هر کس دیگر وقتی با عقیده آن‌ها مخالف است به راحتی رد می‌کنند و آن شخص را يك فرد بی اهمتی معرفی کرده و حتی با انواع تهمت متهم نیز می‌کنند. ما در کتاب «توسل و استغاثه در اسلام» نمونه‌هایی را ذکر کردیم و در این جا مناسب دیدیم خواننده عزیز را با دو نمونه آشنا سازیم.

الف. البانی که از علمای بزرگ وهابی‌هاست پس از نقل حدیثی که آن را ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده (که سندش هم صحیح است) و در باره جایز بودن استغاثه به غیر خداست به ابن عباس تهمت زده می‌گوید: «ابن عباس شاید این حدیث را از اهل کتاب گرفته است.» (سلسله احادیث ضعیفه و موضوعه البانی، ج ۲، ص ۱۱۱).

ب. همچنین در باره این خبر که در آن آمده است: «قحطی و خشک‌سالی شدیدی مردم مدینه را فرا گرفت و مردم به ام المؤمنین عایشه شکایت بردند. عایشه به آن‌ها گفت: «نگاه کنید به قبر پیامبر ﷺ و جای گشادی (سراخی) از قبر آن حضرت به سوی آسمان قرار دهید به گونه‌ای که بین قبر و آسمان هیچ مانعی نباشد». پس مردم این کار را کردند و آن قدر بر ما باران بارید که علف‌ها رویدند و شتران فرجه شدند...» (سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۵، ح ۹۲۰؛ غرائب الحدیث ابراهیم حربی، ج ۳، ص ۹۴۶). سند این حدیث صحیح است. از آن‌جا که در این خبر ام المؤمنین عایشه به مردم دستور داده است که برای نجات از این بلا به قبر پیامبر ﷺ پناه بردند، البانی در باره این حدیث می‌گوید: «این سخن از خود عایشه است نه این که برگرفته از سخن پیامبر ﷺ باشد. اگر صحیح هم باشد حجت نیست. چون احتمال

ابن مرزوق در ادامه می‌گوید: «باز از علمایی که در رد ابن عبد الوهاب کتاب نوشته‌اند عبارت هستند از: علامه عبد الوهاب بن احمد برکات شافعی مکی، علامه سید منعمی، علامه سید عبدالرحمن (از بزرگان علمای احساء)، شیخ عبدالله بن عیسی احسائی، شیخ احمد مصری احسائی و شیخ محمد بن شیخ احمد بن عبداللطیف احسائی.

باز همو در ادامه می‌گوید: «شیخ محدث صالح فلان غربی کتاب بزرگی را به نزد ما آورد که در آن نامه‌ها و جواب‌هایی از طرف علمای مذاهب چهارگانه: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی بر (رد اعتقاد باطل) محمد بن عبد الوهاب بود.» در ادامه می‌گوید: ابوالفضل قاسم محجوب مالکی نامه‌ای بر رد ابن عبد الوهاب نوشته است که آن را در کتاب «اتحاف اهل الزمان باخبار الملوك تونس واهل الامان» پیدا می‌کنی.

آنچه یادآوری نمودیم، کتبی است که علمای ما از مذاهب چهارگانه در رد ابن عبد الوهاب نوشته‌اند و من به آن‌ها دست‌رسی پیدا کردم.

سپس ابن مرزوق می‌نویسد: «اما آنچه علما در باره احمد بن تیمیه (امام و پیشوای ابن عبد الوهاب که از او عقایدش را گرفته است) گفته‌اند چنین است: «او همان کسی است که از راه راست گمراه شده و مردم زیادی از مسلمانان را گمراه نمود. در باره‌ی او علمای مکه گفته‌اند (چنان که در کتاب «سیف الجبار المسلمول

دارد نظر اجتهادی خود عایشه باشد از همان نظراتی که گاهی در آن خطا می‌کند و گاهی صواب. و ما ملزم به عمل کردن به اجتهاد و نظر او نیستیم.» (التوسل انوائه و احکامه، البانی، ص ۱۴۱). از این نمونه در سخنان وهابی‌ها امروزه فراوان است و به راحتی علمای اهل سنت را برای فریب مردم حتی از سنی بودن هم خارج می‌کنند تا سخن خود را به کرسی نشانند.

علی اعداء الابرار»، صفحه ۴۲، چاپ ترکیه در سال ۱۹۷۹ آمده است: «ابن تیمیه‌ی بدبخت همان کسی است که علمای زمانش بر گمراه بودن وی اتفاق کرده و او را حبس کردند. آن‌گاه ندا داده شد: «هر که در عقیده ابن تیمیه باشد خون و مالش حلال است». در «کشف الظنون جلد ۱ صفحه ۲۲۰، آمده است: «علاء (از علمای زمان) در این زمینه مبالغه کرده و گفته است: «هر که ابن تیمیه را شیخ الاسلام خواند کافر گردد». صاحب «کشف الظنون» در جلد ۲، صفحه ۱۴۳۸، می‌نویسد: «ابن تیمیه در کتاب «عرش و صفت آن» گفته است: «خدای متعال در عرشش می‌نشیند و مکانی از عرش خالی می‌ماند که پیامبر ﷺ آن‌جا خواهد نشست». ابن حیان نیز این سخن ابن تیمیه را در کتاب «نهر» در ذیل آیه: «وسع کرسیه السماوات والارض» این‌گونه نقل کرده است: «در کتاب «عرش» ابن تیمیه با دست‌خط خودش این مطلب را خواندم». (پایان سخنان ابن مرزوق).

سپس احسان عبد الطیف بکری به نوشته‌های خود ادامه داده، باز نام کسانی را که در رد افکار ابن عبد الوهاب کتاب‌های نوشته‌اند یادآوری نموده و می‌نویسد:

۱. ابو حیان در کتاب «النهر»، صفحه ۵۰۷۸، کتابی را از ابن تیمیه به نام «الصراط المستقیم و رد علی اهل الجهیم» نام برده و می‌گوید: «ابن تیمیه در این کتابش چیزهایی گفته که ذکر آن‌ها سزاوار نیست که از جمله آن کافر خواندن ابن عباس است. (بر اساس نقلی که حصنی در کتاب ردش بر ابن تیمیه نقل کرده است).

۲. محمد بخیتی حنفی (از علمای الازهر مصر) کتاب «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد» را نوشته است. او در آن از جمله می‌گوید: «ابن تیمیه در کتاب «العقیده الواسطیة» با قرآن، سنت و سلف صالح به مخالفت برخاسته است. همیشه ابن تیمیه

به بزرگان دین اهانت می‌کرد تا جایی که علمای زمانش او را فاسق و بدعتگزار، بلکه بسیاری از آنها او را کافر خوانده‌اند.»

باز همو می‌گوید: «روش ابن تیمیه و پیروانش از این روش است که خداوند می‌فرماید: «می‌گویند به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، ولی آنها ایمان نیاورده‌اند. خدا و مؤمنین را فریب می‌دهند، ولی در واقع تنها خود را فریب می‌دهند، ولی متوجه نیستند.»

بکری می‌گوید: «این صفت صفتی است که خداوند منافقان را این گونه در کتابش وصف کرده است.»

۳. امام یافعی در «مرآة الجنان»، جلد ۴، صفحه ۲۴۰، بعضی از سخنان زشت ابن تیمیه را ذکر کرده است. از جمله اینکه ابن تیمیه می‌گوید: «خداوند بر عرش قرار گرفته است، به شکل قرار گرفتن حقیقی و خدا با حرف و صدا سخن می‌گوید... در دمشق و غیر آن ندا داده شد که «هر که بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونس حلال است.»

باز هم یافعی در ص ۲۷۸، (در حادثه‌های سال ۷۲۸ ه. ق) می‌نویسد: «ابن تیمیه مسائل غریبی از خود آشکار کرد که (علما) آنها را بر او انکار کردند و به سبب آن حبس شد.» (سپس پاره‌ای از کارهای زشت او را نقل کرده و می‌گوید): «از زشت‌ترین این مسائل منع کردنش از زیارت قبر پیامبر و طعن زدنش بر اولیای بزرگ خدا و همچنین عقیده‌اش بر «جهت» (و آن اینکه خداوند در مکانی قرار دارد) و دیگر سخنان باطلی می‌باشد که در این باره از او نقل شده است ...»

۴. ابن حجر هیتمی در «التحفة» می‌گوید: «هر که ادعا کند که خداوند جسم است و یا در جهتی قرار دارد کافر است.»

۵. شیخ یوسف نبهانی در کتاب «شواهد الحق» (ص ۱۷۷) بعد از نقل سخن علمای مذاهب چهارگانه در رد ابن تیمیه و جواب از اعتقادات او به مانند اعتقاد به «جهت» می گوید: «از جمله علمایی که بر ابن تیمیه طعن زده اند ابو حیان است که دوست ابن تیمیه بود، ولی وقتی از بدعت های وی آگاه شد به کلی از وی جدا شده و مردم را نیز از نزدیکی بر او بر حذر داشت.»
۶. امام عزالدین ابن جماعه نیز بر او رد نوشته و او را بسیار سرزنش نموده است....
۷. ملا علی قاری حنفی در شرح «شفا» می گوید: ابن تیمیه افراط و زیاده روی کرده و سفر به زیارت پیامبر را حرام دانسته است ...»
۸. شهاب الدین خفاجی حنفی نیز بر او رد نوشته است.
۹. امام زرقانی مالکی در «مواهب اللدونیة» به تفصیل به وهابی ها رد نوشته است.
۱۰. کمال الدین زملکانی شافعی متوفای سال ۷۲۷ ه. ق کتاب «درة الموعظه فی الرد علی ابن تیمیه» را نوشته است.
۱۱. تقی الدین سبکی «شفاء السقام» را نوشته است.
۱۲. ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» بر او رد نوشته است.
۱۳. فاضل کامل شیخ مصطفی بن احمد حنبلی کتاب «النقل الشرعیة فی الرد علی الوهابیه» را نوشته است.
۱۴. دکتر حامد داود حنفی در کتاب «نظرات فی الکتب الخالدة» (ص ۳۱) ابن تیمیه را از بدعت گزاران معرفی کرده و گفته است: «بسیاری از علمای اهل سنت بر این اعتقادند که او بدعت گزار بود، اما صوفی ها بر این مطلب اجماع دارند ...»

۱۵. عبدالغنی حماده در کتابش «فضل الذاکرین و رد علی المنکرین» در طعن بر وهابی‌ها می‌گوید: «همانا امامشان ابن تیمیه کسی است که علامه زمانش علاءالدین بخاری در باره‌اش گفته است: «ابن تیمیه کافر است چنان که علامه زمانش زینالدین حنبلی نیز معتقد بر کفر ابن تیمیه بود». امام سبکی در باره‌ای زینالدین می‌گوید: «او در اینکه ابن تیمیه را کافر خوانده عذر دارد. چون ابن تیمیه همه امت اسلامی را کافر خوانده و آن‌ها را در تفسیرش (در ذیل این آیه «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» به یهود و نصاری تشبیه کرده است.»

علمای مذاهب گفته‌اند: «ابن تیمیه حتماً زندیق و منکر خداست. چون به پیامبر ﷺ و دو صاحبش اهانت می‌کرده است. تمام کتبش پر از معتقد بودن او بر جسم بودن خداوند است.»

علامه زمانش ابن حجر می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که خدا خوار، کر و کور و گمراهش کرده است.»

علما گفته‌اند: «ابن تیمیه در تکفیر صحابه از خوارج پیروی کرده است.»

امامان حفاظ گفته‌اند: «ابن تیمیه از جمله خوارج کذاب و دروغ‌باف است...»

سپس احسان عبداللطیف بکری در ادامه نوشته‌های خود بعد از ذکر سخنان ابن تیمیه در مورد اینکه خدای متعال بالای عرش قرار گرفته و سپس از منبر پایین آمده و گفته است که «خدا نیز این گونه مانند من به آسمان دنیا پایین می‌آید، می‌گوید: «در کتاب «التوسل بالنبی و بالصالحین» ردهای بسیاری را بر ابن تیمیه پیدا می‌کنی. از جمله اینکه علامه شهاب الدین احمد بن یحیی حلبی بر ابن تیمیه ردی در موضوع «جهت» نوشته به نام «ابطال الزعم ابن تیمیه أنّ الله فوق العرش حقیقتاً» و موارد دیگر...»

- بکری در دو صفحه از کتاب خود چند مورد از فتاوی عجیب و غریب ابن تیمیه را ذکر کرده است که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم:
- * اگر نماز قصداً ترك شود، قضای آن واجب نیست.
 - * زن حیض می تواند خانه خدا را طواف کند و کفاره هم ندارد.
 - * مایع (مانند روغن روان و غیره) با مردن حیوانی مانند موش در آن نجس نمی شود.
 - * خداوند مرکب بوده و دارای اجزاست.
 - * خداوند جسم است، در جهتی قرار دارد، از جایی به جایی منتقل می شود. او به اندازه عرش است نه از آن بزرگ تر و نه کوچک تر.
 - * جهنم به آخر می رسد و از بین می رود.
 - * پیامبر دارای جاه و مقامی نیست و نمی شود به آن حضرت توسل جست.
 - * بار سفر بستن به قصد زیارت آن حضرت گناه است و بنابر این در آن صورت نماز قصر خوانده نمی شود ...»
- باز هم احسان عبد اللطیف بکری در ادامه نوشته های خود به اسامی بزرگانی که در رد عقاید باطل ابن تیمیه تحقیقات انجام داده اند اشاره نموده و می گوید:
۱. علی بن محمد مالکی تونسسی کتاب «السیوف المشرفیة لی قطع اعناق القائلین بالجهت و الجسمیه» را نوشت که بغدادی آن را در کتاب «ایضاح المکنون» (ج ۲، ص ۳۷) و هدایة العارفین» (ج ۱، ص ۷۷۴) نام برده است.
 ۲. شهاب الدین احمد بن یحیی بن جبرئیل شافعی کتاب «خبر الجهت فی رد علی ابن تیمیه» را نوشت. (هدایة العارفین، ج ۸، ص ۱۰۸) این کتاب را نام برده است.

۳. تقی الدین حصنی «دفع الشبه من شبه و تمرد» را نوشته است.
۴. محمد حمید الدین حنفی فرغانی کتاب «الرد علی ابن تیمیه فی الاعتقادات» را نوشت.^۱
۵. عیسی بن مسعود مالکی کتاب «الرد علی ابن تیمیه فی مسألة الطلاق» را نوشت.^۲
۶. احمد بن ابراهیم حنفی «الاعتراض علی ابن تیمیه» را نوشت.^۳
۷. احمد بن محمد شیرازی «رد علی ابن تیمیه» را نوشته است.^۴
۸. نعمان بن محمود آلوسی کتاب «جلال العینین فی محاکم الاحمدین» (احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیتمی) را نوشته است.
- آن‌گاه احسان عبد اللطیف بکری می‌گوید: این مقدار کتاب‌های که برایتان تقدیم کردم از طرف علمای بزرگ ما بر رد ابن تیمیه و پیروانش نوشته شده است که من خود آن‌ها را به دست آوردم.
- سپس کتاب‌های دیگری را هم که در این موضوع نگاشته شده برشمرده و می‌نویسد:
۱. حمدالله داجوی کتاب «البصائر لمنکر توسل باهل المقابر» را نوشته که در استانبول سال ۱۹۷۵ چاپ شده است.

۱. معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۳۱۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. عامر قادر استاد «دار العلوم» قادریه در کراچی پاکستان کتاب «المدارج الثانی فی رد الوهابیه» را نوشته است که در سال ۱۹۷۷ چاپ شده است و بعد دو باره در ترکیه نیز به چاپ رسید.
۳. ابراهیم بن عثمان سمودی کتاب «سعادة الدارين علی فرقتین: الوهابیه ومقلدة الظاهرية» را نوشت که در دو جلد در مصر چاپ شده است.
۴. شیخ احمد سعید کتاب «الحق المبين فی رد علی الوهابیین» را نوشته است که در «معجم المؤلفین» ج ۱، ص ۲۳۲ آن را نام برده است.
۵. رهبر طریقت نقشبندی در بغداد، شیخ داود بن سلیمان، کتاب «منهة الوهابیه فی رد الوهابیه» را نوشت که سال ۱۹۷۸ در استانبول ترکیه به چاپ رسیده است.
۶. همین نویسنده (شیخ داود بن سلیمان) همچنین کتاب «صلح الاخوان فی رد علی من قال بالشِّرک و الکفران» را بر رد وهابی ها نوشت که این کتاب در «هدیه العارفين» نام برده شده است.
۷. ابراهیم بن عبد القادر ریاحی مالکی کتاب «رد علی الوهابیه» را نوشت.^۱
۸. خواجه حافظ محمد حسنجان سرهندی کتاب «العقائد الصحيح فی تردید الوهابیه النجدیه» را نوشت و این کتاب در هند و ترکیه چاپ شده است.
۹. همین مؤلف (محمد حسنجان سرهندی) همچنین کتاب «الاصول اربعة فی تردید الوهابیه» را نوشته است و در سال ۱۴۰۶ ه. ق، در ترکیه چاپ شده است.
۱۰. شیخ ابراهیم راوی کتاب «الاوراق البغداديہ فی الحوادث النجدية» را نوشت که در بغداد و ترکیه به چاپ رسیده است.

۱. معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۴۹.

۱۱. زهاوی «فرج الصادق فی الرد علی منکر توسل و الکرامت و الخوارق» را نوشت.
- بکری این کتاب را خیلی مدح و ستایش کرده و مدح علمای دیگر را نیز در مورد این کتاب ذکر کرده است.
۱۲. فقیه محمد کسمی حنفی «اقوال المرضیة فی رد علی الوهابیة» را نوشت.
۱۳. فقیه عبدالمحسن اشقری حنلی کتاب «الرد علی الوهابیة» را نوشت که در «مجمع المؤلفین» ج ۶، ص ۱۷۲ آن را نام برده است.
۱۴. شیخ نجم الدین بن بغدادی کتاب «رد علی ابن تیمیه» را نوشت.^۱
۱۵. محمد بن علی مازنی «رسالة فی مسألة الزیارة» را نوشت.^۲
۱۶. ظاهرشاه هندی کتاب «ضیاء الصدور لمنکر توسل باهل القبور» را نوشته که سال ۱۴۰۶ ه. ق در ترکیه چاپ شده است.
۱۷. مفتی محمود بن مفتی عبد الغیور کتاب «رد وهابی» را نوشته که سال ۱۴۰۱ ه. ق در استانبول چاپ شده است.
۱۸. شیخ حسن خذبت کتاب «المقالة الوفیة فی رد عل الوهابیة» را نوشته.
۱۹. مفتی محمد عبد القیم قادری کتاب «التوسل» را نوشته که در سال ۱۹۸۴ در ترکیه چاپ شده است.
۲۰. ابوالفدا اسماعیل تونسسی (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق) کتاب «المنه الهیه فی تمس الضلالات الوهابیة» را نوشت و همچنین کتاب «عقد نفیس» را نیز بر رد شبهات وهابی‌ها نوشته است که عمر کحاله آن را نام برده است.^۱

۱. کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۲۷.

۲. معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳۱.

۲۱. ضلالات الوهابیة» که سال ۱۹۷۶، در ترکیه چاپ شد.
۲۲. مسائل المنتخب» نوشته قاضی حبيب الحق بن قاضی عبدالحق که در استانبول سال ۱۴۰۶ ه. ق چاپ شده است.
۲۳. التوسل بالموتی» که در سال ۱۹۷۶، در استانبول چاپ شده است.
۲۴. علمای مسلمین و الوهابیون» نوشته حسین حلیمی که در ترکیه سال ۱۹۷۳، چاپ شده است.

سپس احسان عبد اللطیف بکری می نویسد:

«از جمله چیزهایی که لازم است هر نویسنده امین و جوینده آزاد به آن توجه داشته باشد، این است که استاد مجاهد و شهید برادر ناصر سعید يك کتاب با ارزشی به نام «تاریخ آل سعود» نوشته است که تاریخ سیاه گذشته و حاضر وهابیت را شامل می شود. نویسنده در کتاب شرمندگی رهبران حاکم سعودی را که برای مجرمان و دشمنان اسلام خدمت می کنند به تفصیل آورده است. همچنین اساس عقاید وهابی های گمراه و گمراه کننده را در آن ذکر کرده است.

این کتاب دارای بیش از هزار صفحه است و در بردارنده حقایق با ارزشی است که از کتاب های مورد اعتماد جمع آوری شده است.

در صفحات آن عکس هایی از رهبران وهابی و مردان فاسد سعود و حکام را می بینی که امروز با ظلم و ستم در سرزمین مقدس (مکه و مدینه) در خدمت سروران شان (یهود و آمریکا) می باشند ...

این کتاب از مفصل‌ترین کتبی است که خواننده گرامی با خواندن آن به جنایات حاکمان این جریان بدعت‌گزار و مذهب اختراع شده آن‌ها کاملاً آگاه خواهد شد.»

جناب احسان عبد اللطیف بکری در پایان کتابش مطالبی به عنوان «نصیحتی به برادر مسلمانم» آورده و می‌نویسد: «ای برادر مسلمان! اگر تو را با حقیقت مذهب وهابی آشنا کردیم و شناختی که این مذهب مذهب نوپیدا است که محمد بن عبد الوهاب آن را با پیروی از گمراهی‌ها و باطل‌های احمد بن تیمیه پایه‌گذاری کرده و در این مذهبش با همه‌ای مذاهب چهارگانه‌ای ما مخالفت کرده و نیز با کتاب‌هایی که علمای ما در رد و آشکار کردن باطل بودن این مذهب نوشته‌اند آشنا شدی، پس بپرهیز و برحذر باش از نزدیکی و دوستی با پیروان این مذهب و از همنشینی با آن‌ها و پیروی از افکار ساخته شده و متکبرانه آن‌ها و عقاید فاسدشان و از خواندن کتاب‌های فاسدشان ...»

در آخر ای برادر مسلمان، برای تو آرزوی توفیق می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که تو را از هر بدعت و گمراهی که راهش آتش جهنم در روز قیامت است حفظ فرماید. و آرزو دارم که در زندگی و کارها و مطالعات خود و در عقیده و ایمانت آزاد باشی، چنان‌که خداوند از تو این را خواسته است و مبدا غلام دیگران باشی؛ چون مادرت تو را آزاد به دنیا آورده است. سلام بر تو و بر هر کسی که از راه هدایت پیروی می‌کند و از راه پست و گمراهی برحذر است و رحمت الله و برکاته.

برادر احسان عبد اللطیف بکری. (پایان سخنان احسان عبد اللطیف بکری).

کتبی که احسان عبد اللطیف بکری نام برد، تنها بعضی از کتبی است که این نویسنده در کتاب کوچکی اسامی آنها را جمع آورده است. کتبی فراوان دیگری نیز علمای اهل سنت در رد عقاید باطل وهابیان نوشته‌اند که هم‌اکنون ما به بعضی آنها اشاره می‌کنیم.

قبل از ذکر نام این کتاب‌ها لازم است یادآوری کنیم که معرفی این کتاب‌ها در برنامه‌ای ما نبود، بلکه يك لحظه و پس از به آخر رسیدن مطالب این کتاب به ذهنمان آمد که این کار را انجام دهیم. به همین خاطر معرفی این کتب هیچ گونه ترتیبی از جهت اینکه ذکر آنها یا بر اساس ولادت و یا وفات مؤلفین انجام شود و یا از روی الفبا نمی‌باشد. و همچنین کتبی که ذکر می‌گردد از این جهت نیز بین آنها تفکیک نشده که آیا در رد افکار ابن تیمیه نوشته شده و یا در رد اباطیل ابن عبدالوهاب.

اینک کتاب‌ها:

۱. صواعق الهیة فی رد علی الوهابیة (از سلیمان بن عبد الوهاب برادر ابن عبد الوهاب).^۱
۲. فصل الخطاب فی رد علی محمد بن عبد الوهاب (نیز از سلیمان بن عبد الوهاب).^۲
۳. فصل الخطاب فی رد ضلالة ابن عبد الوهاب (از احمد بن علی بصری).^۳

۱. ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۷۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴. الحق المبين في رد على الوهابية» (از احمد صاحب بن ابوسعید سرهندي (متوفای سال ۱۲۷۷ ه.ق.)^۱
۵. تاريخ الوهابية (از ايوب سبري (متوفای سال ۱۳۰۸ ه.ق.)^۲
۶. شرح رسالة الردية على طائفة الوهابية (از محمد عطاء الله بن محمد شريف، فقيه، شيخ الاسلام (متوفای سال ۱۲۲۶ ه.ق.)^۳
۷. اقوال المرضية في رد على الوهابية (از محمد عطاء الله بن ابراهيم، فقيه حنفي، (متوفای سال ۱۳۵۷ ه.ق.)^۴
۸. المقالة المرضية في رد على من ينكر زيارة المحمدية» (از قاضي قضات، علامه محمد سعيد مصري، (متوفای سال ۷۵۰ ه.ق.)^۵
۹. شفاء السقام في زيارت خير الانام (از ابوالحسن تقی الدين سبکی (متوفای سال ۷۵۶ ه.ق.)^۶
۱۰. لتحقيق في مسألة التعليق (از تقی الدين سبکی.)^۷
۱۱. الاعتبار ببقاء جنة و النار (از تقی الدين سبکی.)^۸
۱۲. الدررة المزينة في رد على ابن تیمیه (از تقی الدين سبکی.)^۹

۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. هدية العارفين اسماعيل پاشا، ج ۱، ص ۲۹۹؛ معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۳، ص ۳۰.

۳. هدية العارفين اسماعيل پاشا، ج ۲، ص ۳۵۶؛ معجم المؤلفين عمر كحاله، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

۴. مجمع المؤلفين عمر كحاله، ج ۱۰، ص ۲۹۳؛ معجم مطبوعات العربية، ج ۲، ص ۱۵۶۰.

۵. توفيق الرباني، نوشته جماعتي از علمای تركيه، ص ۹۱.

۶. ذيل تذكرة الحفاظ، ص ۴۰؛ توفيق الرباني، ص ۹۱.

۷. ذيل تذكرة الحفاظ، ص ۴۰.

۸. توفيق الرباني، ص ۹۱.

- ۱۳ . الدرّة المزیعة فی رد علی ابن تیمیه (محمد بن علی معروف به ابن زلمکانی شافعی (متوفای سال ۷۲۷ ه. ق.)^۲
- ۱۴ . دفع الشبه من شبهه و تمرّد (از تقی الدین حصنی (متوفای سال ۸۲۹ ه. ق.)^۳
- ۱۵ . الجواهر المنظم فی زیارت قبر المعظم (از ابن حجر هیتمی (متوفای سال ۹۷۴ ه. ق.)^۴
- ۱۶ . التحفة المختار فی رد علی منکر زیارة (از عمر بن ابوالیمنی مالکی (متوفای سال ۷۳۴ ه. ق.)^۵
- ۱۷ . الرد علی ابن تیمیه فی اعتقادات (از محمد بن احمد فرغانی (متوفای سال ۸۶۷ ه. ق.)^۶
- ۱۸ . تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد (از مفتی مصر محمد بخیتی.)
- ۱۹ . اثر الدعوة الوهابیة فی اصلاح (از حامد بن ادیب، فقیه حنفی (متوفای سال ۱۳۷۱ ه. ق.)^۶
- ۲۰ . غالیة الوهابیة (از عالی بن مختار شنقتی (متوفای سال ۱۲۴۳ ه. ق.)^۷
- ۲۱ . الرد علی الوهابیة (ابراهیم بن عبد القادر مالکی (متوفای سال ۱۲۶۶ ه. ق.)^۸

۱. معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. کشف الظنون، ج ۱، ص ۷۴۴؛ هدیة العارفين، ج ۲، ص ۱۴۶؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۸۴.

۳. توفیق الربانی، ص ۹۱ و دیگران.

۴. همان، ص ۹۱ و دیگران.

۵. همان، ص ۹۱ و دیگران.

۶. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۷. همان، ج ۵، ص ۱۱۵.

۸. معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱، ص ۴۹.

- ۲۲ . مؤلف فی الرد علی الوهابیة (از عبد المحسن بن علی، فقیه حنبلی (متوفای سال ۱۱۸۷ ه. ق.)^۱
- ۲۳ . مشکاة المزیعه فی رد علی الوهابیة (از علی بن عبد الله سویدی (متوفای سال ۱۱۷۰ ه. ق.)^۲
- ۲۴ . تحفة الوهابیة فی رد علی الوهابیة (از سید داود بن سلیمان بغدادی حنفی (متوفای سال ۱۲۹۹ ه. ق.)^۳
- ۲۵ . صلح الاخوان فی من قال علی المسلمین بالشرك و الکفران فی رد الوهابیة (از داود بن سلیمان حنفی (متوفای سال ۱۲۹۹ ه. ق.)^۴
- ۲۶ . سعادة الدارین فی رد علی فرقتین: وهابیه و الظاهرية (از ابراهیم بن عثمان حنفی مصری (متوفای سال ۱۳۲۰ ه. ق.)^۵
- ۲۷ . اتحاف اهل الزمان (از احمد بن ابوزیات (متوفای سال ۱۲۹۱ ه. ق.)^۶
- ۲۸ . اعتراضات علی ابن تیمیه فی علم الکلام (از احمد بن ابراهیم مصری، قاضی قضاة، حنفی، متوفای ۷۱۰ ه. ق.)^۷

۱. همان، ج ۶، ص ۱۷۲.

۲. معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۱۳۲.

۳. ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ هدیة العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۳۶۳.

۴. هدیة العارفین اسماعیل پاشا، ج ۱، ص ۳۶۳؛ معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۴، ص ۱۳۹.

۵. ایضاح المکنون اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۱۵؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۵۷.

۶. معجم المؤلفین عمر کحاله، ج ۱، ص ۲۵۵.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

- ۲۹ . احمد بن محمد (متوفای سال ۷۳۳ ه. ق در دمشق) دو کتاب بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۱
- ۳۰ . احمد بن یحیی (متوفای ۷۳۳ ه. ق) کتابی در نفی مکان و جهت داشتن خداوند بر رد ابن تیمیه نوشته است.^۲
- ۳۱ . الرد علی ابن تیمیه (از عیسی بن مسعود فقیه و محدث مالکی (متوفای سال ۷۴۳ ه. ق)).
- ۳۲ . اعلام النبلاء فی جواز التقبل (از امام و حافظ عبد الله ابن محمد غماری شافعی).
- ۳۳ . اجوبة النجدية عن اسئلة النجدية (از محمد بن احمد، فقیه حنبلی (متوفای ۱۱۸۸ ه. ق)).^۳
- ۳۴ . المقالة السنیه فی كشف ضلالات احمد بن تیمیه (از عبد الله هروی معروف به حبشی).
- ۳۵ . البراهین الساطعة فی الرد علی بعض البدع الشائعة (از سلامت عزامی، فقیه شافعی (متوفای سال ۱۳۷۶ ه. ق)).^۴
- ۳۶ . رفع الاستار لابطال ادلة قائلین بفناء النار (از محمد بن اسماعیل صنعانی (متوفای سال ۱۱۱۸ ه. ق)).
- ۳۷ . رفع المنارة (از محمود سعید ممدوح شافعی).

۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۲۹؛ هدیة العارفين اسماعیل پاشا، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۳۹۰.

- ۳۸ . وسول التهانی (از محمود سعید ممدوح شافعی .)
- ۳۹ . الاغائة بادلۃ استغائة (از حسن بن علی سقاف شافعی از علمای معاصر .)
- ۴۰ . اعلام حائر (از حسن بن علی سقاف شافعی .)
- ۴۱ . ارغام المبتدع الغبی (از حسن سقاف شافعی .)
- ۴۲ . البشارة و الاتحاف (از حسن سقاف .)
- ۴۳ . التندید بمن عدد التوحید (از حسن سقاف)
- ۴۴ . التناقضة البانی الواضحات (از حسن سقاف در سه جلد)
- ۴۵ . التنقیح الفهوم العالیة (از حسن سقاف) .
- ۴۶ . تهنة الصدیق المحبوب (از حسن سقاف)
- ۴۷ . فتح المعین بنقد کتاب الابعین (از حسن سقاف)
- ۴۸ . قاموس شتائم البانی (از حسن سقاف) .
- ۴۹ . مناظرة بین الزمزمی و البانی (از حسن سقاف)
- ۵۰ . دفع الشبه التشیبه ابن جوزی (با تحقیق حسن سقاف)
- ۵۱ . الالبانی شذوذه و اخطاؤه (از ارشد سلفی)
- ۵۲ . توفیق الربانی (نوشته جماعتی از علما) .
- ۵۳ . الرد علی الالبانی المبتدع (از عبد الله بن صدیق شافعی)
- لازم به یادآوری است که یکی از دانشمندان معاصر وهابی کتابی نوشته به نام «کتب حذر منها العلماء» و در آن تحت عنوان «کتب فیها طعن علی ابن تیمیه» و نیز تحت عنوان «کتاب‌هایی که در رد ابن عبد الوهاب و البانی نوشته شده است» ویش از صد کتاب را نام برده که علمای اهل سنت در رد وهابی‌ها نوشته‌اند.
- اما برخی کتاب‌هایی که این نویسنده ذکر کرده است :

۱. السیف الباتر لعنوق المنکر علی الکابر (از علوی بن احمد)
۲. رسائل ابن عفالق (از ابن عفالق (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق.))
۳. تحکیم المقلدین فی مدت تجدید الدین (نوشته ابن عفالق (متوفای سال ۱۱۶۴ ه. ق.))
۴. الوسیط بین افراط و التفريط (از محمد جمیل)
۵. الرد علی مبتدع الوهابیین (از مصطفی کریم و ابراهیم سبامی)
۶. مطالع السعود بطب اخبار الوالی داود (از عثمان بن سند بصری)
۷. الرد علی بعض مبتدعین من الطائفة الوهابیة (از محمد عبدالمجید)
۸. تبیین الحق و الثواب بالرد علی اتباع ابن عبد الوهاب (از محمد توفیق بن نجیب)
۹. رساله فی الطعن علی عقائد الوهابیة (از محمد بن احمد نور)
۱۰. رساله قوت الدفاع و الهجوم (از محمد طاهر یوسف سودانی)
۱۱. حقائق الاسلامیة فی رد علی المزاعم الوهابیة (از مالک بن داود)
۱۲. جلال الاوهام عن مذاهب الائمة العظام (از مختار احمد پاشاه)
۱۳. علماء الاسلام و الوهابیة.
۱۴. المقالة السنیة فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه (از عبد الله هروی معروف به حبشی)
۱۵. فرقان القرآن بین صفات الخلائق و صفات الاکوان (از سلامت عزامی)
۱۶. شمس الحقیقه و البدایة علی اهل الضلالت و الغوایة (از احمد علی بدر)
۱۷. مقدمه رسائل السبکیة (از کمال ابو المنا)
۱۸. الاعتبار ببقاء الجنة و النار (از سبکی)

۱۹. ابن تیمیه لیس سلفیاً (از منصور محمد اویس)
۲۰. فتنة الوهابية (از زین دحلان)
۲۱. جلائل الغمّة فی تکفیر هذه الامة (از عثمان بن منصور نجدی) (متوفای ۱۲۸۲ ه. ق.)
۲۲. غسل الدرن اما رکیبه هذا الرجل من المهن (از عثمان بن منصور نجدی)
۲۳. تبصرة الى الباب (از عثمان بن منصور نجدی)
۲۴. منهاج المعارج الاخبار الخوارج (از عثمان بن منصور نجدی)
۲۵. الوهابية المهزوية (از محمد بکری سودانی)
۲۶. النفحة الزكية فی رد علی شبهة فرقة الوهابية (از عبد القادر اسکندرانی)
۲۷. مفاهیم يجب عن تصحیح (از محمد بن علوی). این نویسنده از علمای بزرگ مکه و مالکی مذهب بوده و دو سه سال پیش از دنیا رفته است. کتاب مذکور او در این ده سال ده بار به چاپ رسیده و بعضی از سال‌ها چهار مرتبه به چاپ رسیده است. برخی از علما این کتاب را از خود مکه خریده‌اند. بسیاری از علمای مصر، مراکش، سودان، بحرین، پاکستان، عمارات و غیره بر این کتاب حاشیه نوشته و نویسنده و شجاعتش را بسیار ستوده‌اند.
- ابن علوی از علمای بزرگی بوده است که در بیت الله الحرام درس او از پرجمعیت‌ترین درس‌ها بوده و علما و بزرگان مکه برای او بسیار احترام قائل بوده‌اند. این نویسنده نیز تأکید می‌کند که وهابی‌ها تمام مسلمین را کافر می‌دانند.
- نقل شده است که ابن علوی را به دادگاه کشاندند. پس از بحث و مناظره‌های طولانی در نهایت با استدلال بر اینکه اگر شما مجتهد هستید من نیز مجتهدم و هر مجتهد نظر خود را دارد آزاد گشته است. در جنازه این نویسنده ده‌ها هزار مردم در

مکه جمع شده و او را تشیع کرده‌اند. موضوع این کتاب ثابت کردن جایز بودن توسل و استغاثه است که با استفاده از قرآن و سنت و نظر بزرگان اهل سنت از صحابه و تابعین و امامان مذاهب حقیقت و جایز بودن توسل و استغاثه را که وهابی‌ها به سبب آن همه مسلمین را کافر می‌خواند ثابت کرده است.

نگاهی به کتاب حسن بن فرحان

حسن بن فرحان یکی از دانشمندان معاصر است که ادعا می‌کند قبلاً یک وهابی تندرو و غالی بوده و اکنون یک شخص معتدل و میانه‌رو شده و از تندروی دست کشیده است. او هنوز در قید حیات بوده و در شهر ریاض مرکز عربستان سعودی زندگی می‌کند. ابن فرحان کتابی به نام «داعیه و لیس نبیاً» (معنای عنوان کتاب: «او اصلاح طلب بود نه پیامبر») نوشته و در آن ابن عبدالوهاب و پیروانش را به خاطر کافر خواندن مسلمین و حلال دانستن ریختن خون مسلمینی که مخالف آن‌ها هستند، محکوم کرده و خطا بودن چنین روش آن‌ها را ثابت کرده است.

مذهب ابن فرحان

او در این کتاب «داعیه و لیس نبیاً» هر چند خود را سنی (نه وهابی) معرفی کرده، ولی از مطالب و سخنانش در این کتاب روشن می‌شود که او هنوز هم گرایش وهابی دارد.

اینک بعضی از مطالبی که بر وهابی بودنش دلالت می‌کند:

۱. او خود را سنی خوانده، اما خود را به هیچ مذهبی از مذاهب چهارگانه نسبت نداده است.

۲. در مسأله توسل و تبرک خود را هم عقیده ابن عبد الوهاب خوانده است. این در حالی است که هیچ یک از اهل سنت با تبرک و توسل مخالفت نکرده‌اند، به جز اینکه ابن تیمیه و البانی مکروه دانستن آن را به ابوحنیفه نسبت داده‌اند، ولی علمای حنفی آن را رد کرده‌اند.

۳. او در نوشته‌هایش بعضی از وهابیان را به واژه «غلات ما» تعبیر کرده که این خود وهابی بودن او را ثابت می‌کند با این تفاوت که او وهابی معتدل است و خطابش به وهابی‌های افراطی و غالی است.

۴. دو مرتبه اشاره کرده که ابن عبد الوهاب بر گردن همه‌ای ما (مردم عربستان) حق دارد.

۵. می‌گوید: «ابن عبد الوهاب توحید خالص را به بار آورد». اما در کتاب دیگرش به نام «قراءة فی کتب العقائد» (که چهار سال پیش از این کتاب چاپ شده است) در صفحه ۱۷ می‌گوید: «لازم است من تأکید کنم که من مسلمان سنی سلفی حنبلی هستم و این تناقضی ندارد که عقیده سلفی‌ها و حنبلی‌ها را نقد نمایم. و این تصریح است و جابن ابن فرحان بر وهابی بودنش.

جالب این جاست که ابن فرحان به روشنی در کتاب «قراءة فی کتب العقائد» هنگام نقل مقاله منصور بن ابراهیم (که او نیز از کسانی است که از تندروی به میانه‌روی برگشته‌اند) می‌گوید: «او (یعنی منصور بن ابراهیم) در گذشته از غالیان حنابله بود که سپس خداوند او را به میانه‌روی هدایت کرد. همه‌ای ما غالی بودیم و خدا را به خاطر هدایتش (از غالگی به میانه‌روی) حمد و ستایش می‌کنیم.»^۱

۱. قراءة فی کتب العقائد، پاورقی صفحه ۲۳۴.

از خواننده عزیز خواهش می‌شود با دقت مطالبی را که ابن فرحان در این کتاب آورده است مطالعه کنند.

هرچند ابن فرحان خیلی برای محمد بن عبد الوهاب احترام قائل است و در اکثر موارد وقتی نام او و یا ابن تیمیه را می‌آورد می‌گوید: خدا او را بیامرزد و رحمت کند! و همچنین در چند جای کتابش تکرار کرده و می‌گوید: «من در مسأله تبرک، توسل و استغاثه با ابن عبد الوهاب همراه و هم عقیده‌ام» و نیز می‌گوید: «محمد بن عبد الوهاب بر گردن تمام ما (مردم عربستان سعودی)، بلکه بر اکثر مسلمین فضل (حق) دارد»، و در پاورقی می‌گوید: «ولی انصاف این است که بگوییم: «سخت‌گیری و غلو و زیاده‌روی او در کافر خواندن مسلمین بر ما (یعنی سعودی‌ها) و بر بسیاری از مسلمین جهان ضررهایی را به وجود آورده است. ولی (ما او را معذور می‌داریم چون) بشر غیر معصوم است و این خطاهای او، فضل و دعوت و اجتهادش را از بین نمی‌برد.»

خلاصه این فرحان بر اساس ادعای خودش منصفانه وارد میدان شده و بیان کرده که ابن عبد الوهاب در کافر خواندن مسلمین و علمای زمانش و ریختن خون آن‌ها خطای آشکار کرده است. همچنین سخنان او را از کتاب‌هایش نقل کرده و جواب آن‌ها را داده است.

ما در این جا می‌خواهیم بعضی از سخنان او را که مورد استفاده بوده است و بیانگر اعتقاد وهابی‌هاست همراه با جواب خود او و در بعضی از موارد با بیان نظر خودمان ذکر می‌کنیم تا خود و خواننده عزیز بیشتر با حقیقت وهابیت آشنا شویم.

ابن فرحان در این کتاب از ابن عبد الوهاب بیشتر به شیخ تعبیر کرده و بنابر این هر جا واژه شیخ ذکر شده است، منظورش ابن عبد الوهاب است.

ابن فرحان و واژه «وهابیت»

ابن فرحان در باره نام «وهابی‌ها» می‌گوید: «من از این‌ها به واژه «وهابی» تعبیر می‌کنم و این طعنه زدن به آن‌ها نیست، بلکه عنوانی است که به آن مشهور شده‌اند. و لازم هم نیست که شیخ خود مذهبش را نام‌گذاری کرده باشد، چون هیچ مذهبی را صاحب آن مذهب نام‌گذاری نکرده است (و آن‌گاه يك به يك مذاهب ورهیرانشان را نام می‌برد). حتی شاگردان آن امامان نیز نام مذهب را انتخاب نکرده‌اند، بلکه مردم با نظر بر روش و بعد از مرگ آن‌ها آن را انتخاب کرده‌اند. علمای وهابی نیز در بعضی از کتاب‌های خود عنوان «وهابی» را با رضایت از آن در باره خود به کار برده‌اند».^۱

ابن فرحان می‌گوید: «با اینکه واژه‌ای وهابی نه صفت مذمت و نه مدح و ستایش است، ولی تعجب می‌کنم که بعضی از مقلدان این مذهب می‌گویند: «دشمنان ما این نام را در باره ما گفته‌اند. با اینکه علمای وهابی (با افتخار) در کتاب‌هایشان این نام را در باره خود به کار برده‌اند و بعضی کتاب‌ها نیز در عقاید وهابی‌ها (یعنی به این نام) نوشته‌اند. و از علمای وهابی که این نام را در کتاب‌ها (با افتخار) در باره خود به کار برده‌اند عبارت‌اند از: سلیمان بن سحمان و پیش از او

۱. وهابی‌هایی که در کشورهای مختلف به تبلیغ و ترویج عقاید باطلشان می‌پردازند چون دیدند که مسلمین از این‌ها همه را تکفیر می‌کنند آگاه شده و بر آن‌ها پشت می‌کنند برای جلب مردم می‌گویند: «ما سنی هستیم نه وهابی. لقب وهابی را دشمنان ما به ما داده‌اند». آن‌ها با چنین روشی می‌خواهند مردم را به خود جلب کنند. حسن سقاف می‌گوید: «پیروان ابن عبدالوهاب در عربستان به «وهابی» معروف‌اند، ولی در خارج از عربستان به عنوان «سلفی» خود را مطرح و معرفی می‌کنند».

محمد بن عبداللطیف^۱ و غیر او نیز. همچنین حامیان وهابی‌ها مانند شیخ حامد فقهی، محمد رشید رضا، عبد الله قاسمی، سلیمان دخیل، احمد بن حجر ابوتامی، مسعود ندوی، ابراهیم بن عبید صاحب تذکره و غیر این‌ها این نام را به کار برده‌اند. ولی شیخ حامد فقهی شك وارد کرده است که این به نیت گوینده وابسته است و گفته است: دعوت محمدی بخوانند و این به نام محمد بن عبدالوهاب است، نه پدرش و بعد از او متأخرین مانند ابن فیروز و غیرش از او تقلید کرده‌اند، ولی این سخن از آن‌ها عجیب و غریب است. اکثر مذاهب اسلامی مشهور به نام صاحبش معروف نشده و به نام پدر و اجدادش معروف است، مذهب حنبلی به نام جد احمد است که حنبل است و شیخ فقهی و فوزان به این نامگذاری اعتراض نمی‌کنند و به مذهب حنبلی مذهب احمدی هم نمی‌گویند. همچنین مذهب شافعی به شافع چهارمین جد محمد بن ادريس معروف شده است، پس چرا به مذهب شافعی مذهب محمدی گفته نمی‌شود همچنین مذهب حنفی و نام صاحب مذهب نعمان بن ثابت است همچنین اشاعره که به ابو الحسن اشعری منسوب‌اند و اشعر جد جاهلی زمان قدیم اوست و ... (ص ۱۴۵-۱۴۶)

سپس ابن فرحان ۵۱ عالم از علمای اهل سنت را نام برده که هم‌زمان با ابن عبدالوهاب زیسته‌اند و در کتاب‌هایی که بر رد او نوشته‌اند از آن‌ها به وهابی نام برده‌اند که از جمله آن‌ها سلیمان برادر ابن عبد الوهاب است. (ص ۱۴۶-۱۴۹). (اگر او چیزی از برادرش و یا از پیروان وی در این مورد نشنیده بود، چگونه به حرکت برادرش اسم پدرش را می‌گذارد با اینکه می‌داند پدرش با او مخالف بود!)

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۴۳۳.

ابن عبدالوهاب و ستایش بعضی از کفار

ابن فرحان در یکی از پاورقی‌های کتابش می‌گوید: «شیخ محمد (ابن عبدالوهاب) در جای‌های بسیاری کفار را مدح و ستایش کرده است. از جمله می‌گوید: «مشرکان زمان پیامبر، خدا را می‌شناختند و از او می‌ترسیدند و به او امیدوار بودند.»^۱

باز هم شیخ (ابن عبدالوهاب) می‌گوید: «آنها (مشرکان) همیشه صدقه می‌دادند، حج و عمره انجام می‌دادند، خدا را می‌پرستیدند و به خاطر ترس از خدا از گناهان دوری می‌کردند.»^۲

حتی در جایی منافقان را نیز مدح و ستایش کرده است. از جمله می‌گوید: «منافقین در زمان پیامبر با مال و جانشان در راه خدا جهاد می‌کردند و پنج وقت نماز همراه آن حضرت می‌خواندند و حج می‌کردند و ...»^۳

در مدح مسیلمه کذاب نیز می‌گوید: «مسیلمه به یگانگی خدا و رسالت پیامبر شهادت می‌داد و نماز می‌خواند و روزه می‌داشت». (در السنیه، ج ۲، ص ۴۴).^۴

در باره بنی حنیفه اصحاب مسیلمه می‌گوید: «آنها نزد مردم زشت‌ترین مرتدها و کفرشان خیلی بزرگ است، ولی با این وجود آنها شهادت «لا اله الا الله

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۲، ص ۸۶.

۴. مسیلمه کسی است که ادعای پیامبری کرد و پیامبر ﷺ او را تکذیب نموده‌اند. او بر خود نماز و روزه مخصوصی ساخته بود.

و محمد رسول الله» می دادند، اذان می گفتند، نماز می خواندند و اکثرشان گمان می کردند که پیامبر آن را به مسیلمه امر کرده است.^۱

باز در باره اصحاب مسیلمه کذاب می گوید: «آنها به یگانگی خدا و رسالت پیامبر شهادت دادند، ولی مسیلمه برای این امر افرادی را شاهد آورد که به این امر شهادت دادند و بین آنها مردی از صحابه که به علم و عبادت معروف بود نیز وجود داشت و به او رحال گفته می شود و او را به خاطر علم و عبادتی که در او دیده بودند تصدیق کردند».^۲

باز شیخ می گوید: «مشرکان در باره خالق، رازق و مدبر بودن خداوند شکی نداشتند. مشکیشان این بود که آنها نیز مثل مشرکان زمان ما که (بزرگی را) «سید» می گویند آنها نیز به مخلوقات چنین می گفتند ...» (کشف الشبهات، ص ۱۱).^۳

باز شیخ می گوید: «عجبا از کسی که ادعای اسلام می کند، ولی تفسیر «لا اله الا الله» را به اندازه ای کافر جاهل نیز نمی داند ... (مسلمین) گمان می کنند که منظور از آن، گفتن آن حرف ها است بدون اعتقاد قلبی به چیزی از معنای آن».^۴

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۳۸۷.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۳۸۳.

۳. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۶ می گوید: «معبود نزد عرب همین الهی بود که عوام ما «سید» و یا «شیخ» می نامند. و این در حالی است که پیامبر ﷺ به اصحاب در باره ای ه سعد بن معاذ فرمودند: «برخزید و سید خود را پیاده کنید» (مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۰ و دیگران. سند این حدیث صحیح است.) ابن فرحان نیز می گوید: «عمر بن خطاب همیشه می - گفت: «ابوبکر سید ماست و او سید ما بلال را آزاد کرد». صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۸۴ و دیگران. (ص ۴۷).

۴. کشف الشبهات، ص ۱۲.

ابن فرحان می‌گوید: «این صحیح نیست. حتی يك مسلمان هم پیدا نمی‌شود که چنین اعتقادی داشته باشد». (ص ۴۸). (خواننده عزیز دقت داشته باشند که ابن عبدالوهاب چگونه دروغ‌های عجیب هم در مورد مشرکان و مرتدین به زبان جاری کرده است و کفر آن‌ها را توجیه می‌کند و هم به راحتی به مسلمین تهمت زده و به همه امت اسلامی نسبت دروغ می‌دهد.

ابن عبدالوهاب و تکفیر

ابن فرحان در مورد کتاب «کشف الشبهات» ابن عبد الوهاب می‌گوید: «به نظر من شیخ به خاطر پیروی از هوا و هوس و محبت به تکفیر مسلمانان چنین نکرده است، بلکه چنین خطایی به خاطر برداشت و برداشت خطا از نصوص بوده است». (ص ۳۱).

ابن فرحان سی اشکال از کتاب «کشف الشبهات» استخراج نموده و با اشاره به صفحه آن به تك تك آن‌ها پاسخ داده که تمام این سی مورد موردیست که در آن ابن عبد الوهاب مسلمانان را کافر و مشرک خوانده است. ما این جا بعضی از موارد مهم آن را ذکر می‌کنیم:

شیخ (ابن عبد الوهاب) می‌گوید: «توحید دین پیامبرانی است که خدا با آن ایشان را به سوی بندگانش فرستاد. اول پیامبران نوح عَلَيْهِ السَّلَام است. خدا او را به سوی قومش فرستاد آنگاه که آن‌ها در مورد بندگان صالح غلو نمودند ... و آخرین پیامبران محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. اوست که صورت‌های این صالحین را شکست. (خدا) او را به سوی قومی فرستاد که خدا را پرستش می‌کردند، حج انجام می‌دادند، صدقه می‌دادند و خدا را بسیار یاد می‌کردند. اما آن‌ها (مشرکان) بعضی از مخلوقات را

بین خود و خدا واسطه قرار می‌دادند ... (به همین خاطر) جنگ با آنها (برای پیامبر جایز گشت. پس به همین سبب برای ما نیز جنگ با این‌ها (کسانی از مسلمانان که صالحان را واسطه قرار می‌دهند) جایز است». (کشف الشبهات، ص ۶-۵). (ص ۳۶).^۱

شیخ بعد از آن که می‌گوید: «این مشرکان (کفار قریش) شهادت بر این می‌دادند که خالق یگانه خداست و شریکی ندارد کسی غیر او رزق نمی‌دهد تنها او زنده می‌کند و می‌میراند و تدبیر می‌کند و تمام آسمان‌ها و آنچه در آنهاست وزمین هشتگانه و آنچه در آنهاست همه بندگان خدا و زیر تصرف و قدرت او هستند ...». ^۲ می‌گوید: «چون دانستی که مشرکان به خالق و رازق بودن خدا اقرار کرده‌اند، ولی (بدان که) این اقرار آنها را در توحیدی که پیامبر به آن دعوت می‌کرد داخل نکرد؛ زیرا توحیدی که آنها مخالف آن بودند توحید عبادی بود همان چیزی که مشرکان زمان ما آن را اعتقد نامیده‌اند.^۳

۱. ابن فرحان در پاورقی صفحه ۴۱ می‌گوید: «نتیجه این تکفیرهای شیخ را در اینترنت سلفی‌ها دیدیم. این برادران غلات ما در باره‌ای شهدای فلسطین گفته‌اند: «چه فرقی دارد اگر کفار (یهود) بدعتگزاران (اهل سنت) را بکشند؟». این غلات در گذشته در باره مجاهدین باسنی نیز گفته بودند: «آنها صوفی هستند و چه اشکالی دارد اگر کافران چنین مشرکانی را بکشند» اگر بخوایم در مورد این که وهابی‌ها یهود و نصاری را از مسلمانان مخالف خود برتر می‌دانند نقل کنم این نوشتار به آخر نمی‌رسد. نمونه‌هایی از این دیدگاه آنها را در کتاب «قراءة فی کتب العقائد» ذکر کردم که اگر خواستی به آنجا مراجعه کن.

۲. کشف الشبهات، ص ۷.

۳. کشف الشبهات، ص ۹.

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «این تکفیر روشن تمام علمای مسلمان زمانش و یا تکفیر اکثر آنهاست ...».

سپس ابن فرحان جواب باطل بودن این سخنانش را داده می‌گوید: «اگر این - گونه نتیجه‌گیری ممکن باشد بعضی از علما نیز در مورد شیخ و اصحابش گفته‌اند که آن‌ها خوارج هستند. این علما معقدند که نشانه‌های خوارج (به مانند تکفیر مسلمین و مباح دانستن خون آن‌ها و اینکه آن‌ها در آخر زمان خواهند بود و از طرف مشرق خارج می‌شوند و قرآن می‌خوانند، ولی از هنجره‌شان پایین نمی‌رود و...) همه در وهابی‌ها جمع شده است. اگر برابر دانستن وهابی‌ها با خوارج از جانب مخالفان وهابیت ظلم باشد - با وجود این همه نشانه‌های شباهت و ماندگی - در آن صورت برابر دانستن کفار قریش با مسلمین ظلمش بیشتر بوده و از حقیقت خیلی دورتر است ...» (ص ۴۲ تا ۴۴).

(باید دقت داشته باشیم که قرآن این سخنان ابن عبد الوهاب را تکذیب می‌کند. هرگز پیامبر با مشرکین به خاطر اینکه کسی را واسطه قرار می‌دادند جنگ نکرده‌اند و این و امثال این‌ها که گفت دورغ‌های بزرگی است).

خداوند در قرآن از زبان مشرکان می‌فرماید: «ما یهلکنا الا الدهر»^۱ ما را چیزی غیر از روزگار نمی‌میراند.

ولی ابن عبد الوهاب می‌گوید: «آن‌ها معتقد بودند که کسی غیر از خدا نمی‌تواند زنده کند و بمیراند. این آیه نمونه‌ای است برای شناخت دروغگویی او. اما در واسطه گرفتن مشرکین نیز قرآن از زبان مشرکین می‌فرماید:

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»^۱

به خاطر این آیه شریفه ابن عبد الوهاب می گوید: «کفار قریش مخلوقات را بین خود و خدا واسطه می گرفتند و به همین خاطر پیامبر ﷺ با آنها جنگیدند. و حال آن که این دروغ آشکاری است. اولاً: در این آیه مشرکین می گویند: «ما آن-ها را می پرستیم. ثانیاً: خداوند متعال این گفتارشان را که «برای تقرب به خدا ما این کار را انجام می دهیم» تکذیب کرده و می فرماید: «خدا دروغگوی منکر را هدایت نمی کند. پس آنها دروغ می گفتند و بهانه جوی می کردند.

آیات زیر نیز دروغگوی های ابن عبدالوهاب را ثابت می کند:

«وهم يكفرون بالرحمن؛^۲ آن ها (مشرکان) به خدا یکتا کفر می ورزیدند.»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا؛^۳ وقتی به آن ها گفته شود به خدای یکتا سجده کنید می گویند: رحمن کیست، به آن چه تو ما را امر می کنی سجده کنیم؟ و نفرتشان زیاد می شود.»

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ

۱. زمر، ۳

۲. رعد، آیه ۳۰.

۳. فرقان، ۶۰.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ قُلْ مَنْ
 بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ
 قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا
 كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ
 اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ^۱ بلکه این‌ها نیز همان سخن اولین‌ها را گفتند که آیا وقتی مریدم
 و خاک و استخوان شدم باز مبعوث می‌شویم به ما و پدرانمان از قبل چنین وعده‌ای
 داده شده و این افسانه‌ای بیش نیست. (در ادامه این آیه می‌فرماید): «پرس که زمین
 و هر چه در آن است از آن کیست، اگر می‌دانید؟ می‌گویند: از آن خداست، بگو:
 پس آیا متذکر نمی‌شوید؟ بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و عرش عظیم
 کیست؟ می‌گویند: الله است. بگو: پس آیا تقوا پیشه نمی‌کنید ... سپس می‌فرماید:
 نه (واقع این است که) ما حق را به آن‌ها آوردیم، ولی آن‌ها حتماً دروغ می‌گویند
 «...»

همچنین سوره کافرون بهترین دلیل بر دروغ‌گویی و فریبکاری ابن عبدالوهاب
 است.

این آیات که ابن عبدالوهاب با چنگ زدن به آن‌ها مشرکان را بهتر از مسلمین
 خوانده، در حالی که خداوند متعال با روشنی می‌فرماید: مشرکان دروغ می‌گویند.
 یعنی آن‌ها معتقد به آن‌چه می‌گویند نیستند و برای ساکت کردن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 چنین سخنی می‌گویند. چون اگر بگویند: «زمین و آسمان و مخلوقات را این بت‌ها

۱. مؤمنون، آیه ۸۱ و ۹۱.

آفریده زود دروغ‌شان ثابت و روشن می‌شود و گیر خواهند کرد بنا بر این برای ساکت کردن آن حضرت، به دروغ می‌گفتند: همه این‌ها آفریده و فعل خداست. ابن فرحان می‌گوید: «شیخ (ابن عبد الوهاب) در وصف کفار قریش می‌گوید: «آن‌ها خدا را شب و روز عبادت می‌کردند، ولی سپس به این گمان که ملائکه صلاحیت دارند (آن‌ها را واسطه قرار داده) از آن‌ها می‌خواستند که برایشان طلب بخشش از خدا کنند. و یا مرد صالحی مانند لوط را (به همین گمان) می‌خواندند. و یا پیامبری مانند عیسی را ... و خود دیدی که پیامبر به خاطر همین شرك با آن‌ها جنگید و آن‌ها را به خالص کردن عبادت دعوت کرد ...»^۱

آن‌گاه ابن عبد الوهاب همین مطلب را دلیل قرار داده و مسلمینی را که معتقد به توسل هستند، با مشرکان مانند و مساوی دانسته و جنگ با آن‌ها را جایز می‌شمارد. شیخ می‌گوید: «دشمنان خدا^۲ سخنان زیادی دارند که به واسطه آن مانع مردم (از اینکه واقعیتشان برای آن‌ها آشکار گردد) می‌شوند مانند اینکه می‌گویند: «ما شرك نمی‌ورزیم و شهادت می‌دهیم به اینکه خدا خالق و رازق است گواهی می‌دهیم به اینکه جز خدا کسی نمی‌تواند نفع و ضرری برساند اوست یگانه‌ای که شريك ندارد و محمد ﷺ حتی به خودش هم نمی‌تواند نفع و ضرری برساند، چه رسد به اولیایی چون عبدالقادر و غیره. اما ما گنه‌کاریم و صالحین نزد خدا مقام و آبرو دارند و از خدا می‌خواهیم که به خاطر آن‌ها (ما را ببخشد)». جواب ما به این‌ها همان است که گذشت. و اینکه کسانی که پیامبر با آن‌ها جنگید به چنین

۱. کشف الشبهات، ص ۹.

۲. مراد شیخ از دشمنان خدا مسلمینی هستند که مخالف با عقاید وهابیت می‌باشند.

سخنانی که شما می‌گویید اقرار داشتند و اقرار داشتند که بت‌هایشان هیچ تدبیری نمی‌تواند بکند، تنها مقام شفاعت می‌خواستند.^۱

ابن فرحان می‌گوید: «چنین سخن دلالت می‌کند که شیخ معقد به کافر بودن کسانی است که مثل سخنان فوق را گفته‌اند و جنگ با آن‌ها را جایز می‌داند و آن‌ها را مشرکان بزرگ می‌شمارد به مانند شرك کفار قریش. و این عین تکفیر مسلمین است ...» (ص ۵۳).

باز ابن فرحان می‌گوید: «تشبیه کردن مسلمین به کفار پنهان‌تر از تشبیه وهابی‌ها به خوارج است. تشبیه وهابی‌ها به خوارج در تکفیر و حلال دانستن کشتن مسلمین و... آشکارتر و روشن‌تر است. دلیل و حجت خوارج به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به دلیل و حجت وهابی‌ها بر مخالفانشان نزدیک‌تر است. خوارج گفتند: «حکم جز از برای خدا نیست» (لاحکم الا لله). و این سخن کلام حقی است که از آن طلب باطل شده است. پندار وهابی‌ها نیز که می‌گویند: «توسل جز برای خدا نمی‌شود»، «استغاثه جز برای خدا درست نیست» و ... اصل چنین سخنان حق است، ولی در تطبیق عملی گاهی از آن اراده نادرست می‌شود ...»

باز ابن فرحان می‌گوید: «جدا کردن جزیره عرب به سرزمین کفر و اسلام چیزی است که کسی قبل از شیخ به آن پیشی نگرفته است، نه احمد و نه ابن تیمیه و نه غیر از این‌ها از گسترش دهندگان در تکفیر. بدعت در زمان آن‌ها نیز به مانند زمان شیخ وجود داشت، ولی آن‌ها در تکفیر زیاده‌روی نکردند و تنها برخی از سران را تکفیر کردند. آن‌ها عالم اسلام را به دیار کفر و اسلام تقسیم نکردند. چنین

۱. کشف الشبهات، ص ۲۳.

کاری فقط کار وهابیت است و کاری است که (پیش از آن‌ها آن را) تنها «ازارقه» از خوارج^۱ کرده بودند.

سپس ابن فرحان می‌گوید: «البته (وهابیت از خوارج هم زیادروی می‌کنند زیرا) باقی مانده‌ای خوارج در زمان‌های بعد مردم عوام را تکفیر نمی‌کردند و ریختن خون آن‌ها را حلال نمی‌دانستند، ولی شیخ ابن عبدالوهاب و پیروانش بر اساس فتوای شیخ چنین کاری را در مورد علما و عوام انجام دادند.» (ص ۶۰)

باز ابن فرحان می‌گوید: «در دو جلد کتاب «درر السنیة» تمام سخن در مورد جهاد (علیه مسلمین مخالف عقاید شیخ) مطرح است و در آن حتی يك حرف هم در باره جهاد با کفار یا یهود و یا نصاری و یا بت پرستان مطرح نشده است، با اینکه در بعضی از شهرهای مسلمین هنوز در آن زمان کفار حضور داشتند ...» (ص ۶۲).

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «بعضی از خطاهای شیخ و بسیاری از پیروانشان به خصوص کافر دانستن مسلمین باعث گردید بسیاری از طالبان علم (از روی تقلید یا غلو) به آن بگردند که در نتیجه عمل‌های خشونت‌باری (در کشورهای مختلف) رخ داد و گروهی با همان دلایل شیخ و همان شعارها حادثه‌های دردناکی پدید آوردند (یعنی در کشورهای مختلف از جمله امروزه در عراق مسلمین را می‌کشند.) (ص ۶۲).

۱. ابن فرحان در پاورقی می‌گوید: «ازارقه» (منسوب به نافع بن ازرق) از شدیدترین خوارج بودند. آن‌ها معتقد بودند که هر که به سوی آن‌ها هجرت نکند کافر است و هر که در دار الکفر سکونت کند کافر است. و این اوصاف در وهابی‌ها نیز وجود دارد ... ولی هر که به عقاید خوارج مراجعه کند می‌بیند که اکثر آن‌ها میانه‌رو هستند که چنین چیزی را در وهابی‌ها پیدا نمی‌کنی.» (ص ۵۵ و ۵۶). برای آشنای به عقیده ازارقه به کتاب «مقالات الاسلامیین» اشعری، ج ۱، ص ۱۵۷ مراجعه کنید.

باز می‌گوید: «بر هر دانشمند و شهروند سعودی لازم است برای پیشگیری از خشونت و کافر خواندن دیگران سعی کند واز تبلیغاتی که به کشور ما ضرر می‌رساند پرهیز نماید. ما باید دین و وطن خود را از آلودگی تکفیر ستمگرانه و ریختن خون‌های بیگناهان پاک سازیم و به این وضع و شرایط پایان بخشیم. هنگامی که این مطالب را می‌نویسیم روزی نیست که خبر خشونت‌های وحشتناک از عراق به ما نرسد. هر روز ده‌ها و گاهی صدها نفر در اثر این خشونت‌ها و به سبب ماشین‌های بمب‌گذاری شده (از طرف وهابی‌ها) کشته می‌شوند و بسیاری از آن‌ها جانب انتحاری دارد (یعنی با خود بمب را منفجر می‌کند تا دیگران را بکشند و خود نیز کشته می‌شوند) و این روشن می‌کند این عمل کسانی است که خود را مسلمان و دیگران را کافر می‌پندارد و جان و مالشان را مباح و حلال می‌دانند. این‌ها نیز حاصل همان تبلیغات مکتب شیخ است که از حجاز به اردون و از اردون به عراق سرایت کرده است». (ص ۶۳).^۱

ابن فرحان می‌گوید: «وهابی‌ها امروز (یعنی قرن ۱۵ هجری) نیز دست از تکفیر علمای معاصر و بدعت‌گزار دانستن ایشان برنمی‌دارند. آن‌ها علمایی امثال کوثری، شلطوت، طنطاوی، قرضاوی، غزالی، ابوزهره، ابوعده، محمد حسین فضل الله و دیگران را کافر و بدعت‌گزار معرفی نموده و می‌گویند: «اگر بتوانیم می‌گوییم که این‌ها مشرکان زمان ما هستند ...». (ص ۵۲).

۱. ابن فرحان به يك حقیقت بزرگ دیگر در پاورقی کتابش اشاره کرده و می‌گوید: «غربی‌ها به خصوص آمریکا با سیاست‌های خراب کارانه خود و کمک‌های نظامی، اقتصادی و همه‌جانبه به اسرائیل زمینه این خشونت‌ها را فراهم کرده‌اند». (یعنی آن‌ها به وهابی‌ها کمک می‌کنند و پول می‌دهند تا آن‌ها مسلمین را بکشند و در عراق نا آرامی به وجود آورند). (ص ۶۳).

باز شیخ می گوید: «آنچه مشرکان زمان ما آن را «اعتقاد» می نامند آن همان شرکی است که قرآن برای نابودسازی آن نازل شده و پیامبر بر ضد آن با مردم جنگید. پس بدان که شرك مشرکان زمان پیامبر خفیف تر از شرك مردم زمان ماست به دو دلیل ...^۱

ابن فرحان می گوید: «این تکفیر همه‌ای علمای زمانش است مگر آن کسی که پیرو راه شیخ باشد. اگر این‌ها شرکشان سخت تر از شرك كفار قریش باشد پس بقیه مسلمین چه حال خواهند داشت؟». (ص ۶۶).

باز شیخ می گوید: «کسانی که پیامبر با آن‌ها جنگید عقلشان صحیح تر و شرکشان خفیف تر از این‌هاست (یعنی از مسلمین).»^۲

باز شیخ می گوید: «بدان که این‌ها (مسلمین زمان ما) شبهه‌ای دارند که به آنچه ما گفتیم وارد می کنند و آن از بزرگ‌ترین شبهه‌ای آن‌هاست. پس گوش خود را برای شنیدن جواب ان آمده کن. آن‌ها می گویند: «کسانی که قرآن (برای ریشه کن ساختن آن‌ها) نازل شده است «لا اله الا الله» نمی گفتند و پیامبر را تکذیب می کردند و قیامت را انکار می نمودند. قرآن را تکذیب و آن را سحر می خواندند، اما ما «شهادتین» می گوئیم، قرآن و قیامت را تصدیق می کنیم، نماز می خوانیم و روزه می گیریم. پس چگونه ما را مانند آن‌ها قرار می دهید؟». پاسخ: «همه‌ای علما قبول دارند که اگر کسی پیامبر را در چیزی تصدیق کند و در چیز دیگری تکذیب کند حتماً کافر است ...»^۳

۱. کشف الشبهات، ص ۳۹.

۲. کشف الشبهات، ص ۴۳ و ۶۷.

۳. همان، ص ۴۳.

ابن فرحان می‌گوید: «این سخن واقعاً عجیب و غریب است. فرق بزرگ است بین کسی که با آگاهی و عمدتاً انکار و توهین می‌کند با کسی که به خاطر نادانی یا تأویل آن را ترك می‌کند. هیچ ضرورتی از دین را که شیخ مثال زد مسلمین انکار نکرده‌اند ...».

ابن فرحان مفصل به این ادعای ابن عبد الوهاب جواب داده و در آخر وهابیان را خطاب قرار داده می‌گوید: «مخالفتان شما همین شبهه را به شما برگردانده و می‌گویند: «اولاً: کفار خود شما هستید نه غیر شما؛ زیرا این شما هستید که به بعضی از قرآن کفر می‌ورزید مانند محفوظ بودن خون مسلم و جایز نبودن تکفیر آن‌ها». و شما نزد آن‌ها به بعضی از کتاب ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر می‌ورزید. این گونه به شما با واقعیتی استدلال می‌کنند و می‌گویند: «ما همیشه شاهد آثار تکفیر و کشتار شما در شهرمان و در بسیاری از مناطق عربی هستیم».

باز ابن فرحان می‌گوید: «مخالفتان شیخ با اعتراف خود او مردم عوام نیستند، بلکه علما و بزرگان آن زمان‌اند.^۱ مخالفتان شیخ می‌گویند: «ابن عبد الوهاب منکر شفاعت است». ولی شیخ در رد بر آن‌ها هرچند می‌گوید که او شفاعت را انکار نمی‌کند اما در عین حال شفاعت را مختص پیروان خود می‌داند و به آن‌ها «موحدین» نام گذاشته و به روشنی می‌گوید: «شفاعت مخصوص مسلمین است» (یعنی مخصوص کسانی که هم رأی و هم عقیده خودش باشد). (ص ۷۹).

همچنین مخالفتان می‌گویند: «تو مسلمین را تکفیر می‌کنی و شیخ قسم یاد می‌کند که مسلمین را تکفیر نمی‌کند و تنها کسانی را تکفیر می‌کند که خدا و پیامبر

۱. در السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۲، ص ۶۲.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن‌ها را تکفیر کرده‌اند». اما واقع این است که آنها نتیجه‌ای تکفیر شیخ را متوجه خود و دیگر مسلمین می‌بینند. چون نظر شیخ بر آن است که آن‌ها اصلاً مسلمان نیستند. مسلمانانی که شیخ آن‌ها را تکفیر نمی‌کند تنها همان موحدان (وهابی‌ها) هستند». (ص ۸۱). و نمونه آن این است که شیخ در دفاع از خودش می‌گوید: «اگر کسی بگوید: «وهابی‌ها همه مسلمین را تکفیر می‌کنند» در پاسخ می‌گویم: «این دروغ و بهتان بزرگ است. ما تنها آن کسی را کافر می‌خوانیم که هرچند به دین توحید و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و باطل بودن دعوت به سوی غیر خدا شهادت می‌دهند، ولی با وجود این اهل توحید را تکفیر می‌کند و آن‌ها را خوارج می‌نامد».^۱ ابن فرحان می‌گوید: «پس (تکفیر ثابت است اما) اختلاف در لفظ است. خود شیخ می‌گوید: «کسی که ما را تکفیر می‌کند ما نباید او را تکفیر کنیم و این روش و سیره صحابه است». پس این از تناقضات شیخ است». (ص ۸۱).

ابن فرحان می‌گوید: «به جز موارد اندک (مانند نامه‌ای که شیخ به اهل قسیم نوشته است) در تمام کتاب‌ها و نامه‌های دیگر شیخ گسترش و غلو و زیادروی در تکفیر مسلمین را پیدا می‌کنیم که ما نمی‌توانیم این خطاهای شیخ را با عذرتراشی نادیده بگیریم». (ص ۸۱)^۲

باز می‌گوید: «چند نمونه از غلو شیخ در تکفیر را در کتاب «درر السنیة فی اجوبة النجدية» یافتیم که به روشنی دلالت بر تکفیر می‌کند. این کتاب را عبد

۱. درر السنیة فی الکتب النجدية، ج ۱، ص ۶۳.

۲. ابن عبد الوهاب در این نامه می‌گوید: من توسل کننده به صالحین را کافر نمی‌گویم به بوسیری و ابن فیروز و ابن عربی را کافر نمی‌گویم و کتاب‌های مذاهب اسلامی را نیز باطل نمی‌دانم. الدرر السنیة

عبدالرحمن بن محمد، ج ۱، ص ۳۴ و ۸۰.

الرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی (که خود وهابی است) نوشته و در آن نامه‌ها و کتاب‌های ابن عبد الوهاب و دیگر علمای بزرگ وهابی را جمع آورده است.

اینک نمونه‌هایی از آن نامه‌ها:

۱. شیخ در نامه ای به سلیمان ابن سعیم حنبلی می‌نویسد: «من به تو یادآوری می‌نمایم که حتماً تو و پدرت به شرك و کفر و نفاق اصرار می‌کنید. تو و پدرت شب و روز در دشمنی با این دین سعی و کوشش می‌کنید. حتماً تو با علم و آگاهی مرد معاند و گمراه هستی و کفر را بر اسلام اختیار کرده‌ای ... و این است کتاب (یعنی قرآن) که کافر بودندتان را ثابت می‌کند».^۱ (ص ۸۳).

باز شیخ می‌گوید: «اما ابن عبد اللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق (هر سه از علمای حنبلی) دشنام دهنده‌گان توحید هستند و ابن فیروز نزدیک ترسناکشان به اسلام است».^۲ (ابن عبدالوهاب در ادامه پس از اشاره به این که ابن فیروز و ابن مطلق توسل و طلب شفاعت از پیامبر را جایز دانسته‌اند می‌گوید: این‌ها (مسلمینی) که می‌گویند: توحید دین خدا و رسولش است (خودشان) بیشتر از یهود و نصارا توحید را دشمن دارند و آنرا دشنام می‌دهند و مردم را از (ایمان به توحید) باز می‌دارند و با مال و جانشان در از بین بردن توحید و ثابت ماندن شرك سعی می‌کنند، بر خلاف روش پیامبر و پیروانش.) (توجه بکنید که چگونه به راحتی چنین افترای بزرگ را به مسلمین نسبت می‌دهد).

۱. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۲. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۷۸.

ابن فرحان می گوید: «محمد بن فیروز حنبلی و از مقلدان ابن تیمیه و ابن قیم است که خود شیخ ابن عبد الوهاب بر آن اعتراف کرده است. سبحان الله العظیم! اگر این مرد حنبلی مقلد ابن تیمیه تا به حال داخل اسلام نشده باشد، حال غیر او چگونه خواهد بود؟ بلکه شیخ در جای دیگر به روشنی گفته است: «او مرتکب کافر بزرگی شد که خارج کننده از اسلام است».^۱ اگر حال عالم حنبلی پیرو ابن تیمیه این باشد پس حال فقهای مالکی، شافعی، حنفی و ظاهری چگونه خواهد بود، چه رسد به فقهای زیدیه، اباضیه، امامیه، صوفیه و مردم عوام». (ص ۸۴).

۲. شیخ می گوید: «اکثر مردم نجد و حجاز منکر قیامت هستند».^۲

ابن فرحان در جواب می گوید: «این سخن نادرست است و همه مسلمین، بلکه یهود و نصارا نیز به روز قیامت ایمان دارند». (ص ۸۴).

۳. ابن فرحان می گوید: «کفری که شیخ می گوید کفر خارج کننده از اسلام است و شیخ این را به روشنی در بسیاری از کتابها و نامه هایش بیان کرده و از جمله در «درر السنیه»، ج ۱۰، ص ۶۳، می گوید: «کفر ابن فیروز، صالح بن عبد الله و مانند اینها کفر آشکاری است که از اسلام خارج می کند، چه رسد به کفر دیگران».

آن گاه ابن فرحان می گوید: «این دو از فقهای حنبلی هستند». (ص ۸۵).

۴. ابن فرحان در صفحه ۸۵ می گوید: «وقتی احمد بن عبدالکریم (عالم حنبلی اهل نجد) با شیخ مخالفت کرد، شیخ در نامه ای به او نوشت: «تو ابن غنام و دیگران

۱. همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۲. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۴۳.

را گمراه کردی و از ملت ابراهیم (دین اسلام) بیزاری جستی و به پیرو مشرکان بودن خود آن‌ها را شاهد گرفتی».^۱

۵. ابن فرحان می‌گوید: «اما سرزمین مشرکین نزد شیخ هر شهری است که به اطاعت شیخ داخل نشده و دعوت او را قبول نکرده است. شیخ حتی شهرهای مکه و مدینه را نیز استثنا نکرده، آن دو را بلاد کفر و شرک خوانده که برای نمونه به کتاب «درر السنیه»، ج ۱۰، ص ۱۲-۶۴-۷۵-۷۷-۸۶ مراجعه شود.

شیخ در تمام این موارد شهرهای مکه و مدینه را نیز جزء بلاد کفر و شرک خوانده است». (ص ۸۶).

۶. تکفیر امامیه (شیعه) در مقایسه به حنابله در نظر شیخ خیلی آسان است. شیخ می‌گوید: «هر که در کافر بودن آن‌ها شك کند، خود کافر می‌شود».^۲ و این در حالی است که حتی خود ابن تیمیه با وجود غلوش و ناصبی بودنش می‌گوید: «این بدعتگزاران مسلمان‌اند و کافر نیستند». (ص ۸۶).

۷. شیخ هر کسی را که صحابه‌ای را دشنام دهد، کافر می‌داند.^۳ و این در حالی است که امیرالمؤمنین حتی خوارج را تکفیر نکرد با وجود اینکه خوارج او را کافر خوانده و دشنام می‌دادند. همچنین ابو بکر صدیق (بر اساس آنچه در «مسند» احمد با سند صحیح آمده است) از آزار کسی که او را دشنام می‌دهد، منع کرد. با این وجود چرا این‌ها (وهابیان) کسی را که صحابه را دشنام دهد کافر می‌خوانند. این‌ها از معاویه دفاع می‌کنند، در حالی که او علی را دشنام می‌داد. مگر در «صحیح

۱. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۶۴.

۲. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۳. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

مسلم» ثابت نشده است که معاویه به دشنام علی امر کرد؟ چه شده بر شما؟ چگونه حکم می‌کنید». (ص ۸۶).

آن‌گاه ابن فرحان در پاورقی بعد از آن که دفاع بعضی از علمای اهل سنت (مانند نسائی و حاکم) از اهل بیت و به این خاطر آزار دیدنشان از جانب ناصبی‌ها را بازگو می‌کند می‌گوید: «مقصد این است که بین اهل سنت علمایی وجود دارند که بر فضل اهل بیت قائلند و از آن‌ها دفاع می‌کنند، به جز ناصبی‌ها که بیشتر برای از بین بردن یاد و نام اهل بیت کوشش می‌کردند چنان که امروز (از طرف وهابی‌ها) چنین کاری انجام می‌شود. و این کار وهابی‌ها نیز با شهرت یافتن کتاب‌های نواصبی مانند ابن تیمیه فراء حنبلی، محب الدین خطیب و دیگران اوج گرفت». (پاورقی، ص ۸۶-۸۷).

۸. ابن فرحان می‌گوید: «شیخ اهل مکه و مدینه را کافر خوانده است». ^۱ زیرا شیخ گفته است: «دین آن‌ها همان دینی است که پیامبر برای از بین بردن آن مبعوث شد». بعضی از وهابی‌ها اضافه کرده‌اند: «اهل مکه قبر پرست هستند و هر که آن‌ها را کافر نداند خودش کافر است ...». (ص ۸۷).

ابن فرحان می‌گوید: «این عقیده در میان پیروان شیخ تا زمانی باقی ماند که بر مکه و مدینه سیطره پیدا کرده و آنگاه علمای این دو حرم شریف را مجبور کردند که معتقد به عقیده آن‌ها شوند.»

ابن فرحان در پاورقی صفحه ۸۷ می‌گوید: «پس از آن که وهابی‌ها در زمان امیر سعود کبیر بر مکه و مدینه سیطره پیدا کردند علمای مکه و مدینه را مجبور

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۲۹۱، ج ۱۰، ص ۸۶.

کردند تا با امضا کردن اقرار بر این نمایند که قبل از فتح مکه و مدینه (به دست وهابی‌ها) کفاری بوده‌اند که خون و مالشان مباح بوده و تمام سرزمین‌های مسلمین در آن زمان بر شرك اکبر بوده‌اند.^۱ و^۲

اما نسخه علمای مکه و مدینه که با اظهار توبه از مذهب قبلی خود از جانب پیروان شیخ مجبور شده‌اند:^۳

«شهادت می‌دهیم که ما علمای مکه در این نوشتار امضا و مهر خود را گذاشتیم. همانا این دینی که شیخ محمد بن عبد الوهاب (رحمه الله) بر آن قیام کرده و امام مسلمین سعود بن عبدالعزيز به سوی آن دعوت می‌کند. و آن توحید خدا و نفی شرك است که در این کتاب ذکر شده - همانا حق است و در آن هیچ شکی نیست. و همانا آنچه در مکه و مدینه پیش از این واقع می‌شد و همچنین در شهرهای دیگری مانند مصر، شام و غیر آن‌ها شرك‌های گوناگونی بود که در این نامه ذکر شده است ... همه آن اعمال کفری بودند که خون و مال صاحبش را مباح و سبب خالد ماندن در جهنم می‌شود. و هر که داخل این دین نشود و به آن عمل نکند و اهل آن را دوست و دشمنان آن را دشمن نداشته باشد، حتماً وی نزد ما با خدا و روز قیامت کفر ورزیده است و به امام (سعود بن عبدالعزيز) و مسلمانان جهاد و جنگ با چنین شخص واجب است تا اینکه از آنچه غیر از این بوده وهست

۱. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۷.

۲. ابن فرحان می‌گوید: «سبب زیادروی و غلو در دولت سعودی در اول کار این بوده که حاکمان نیز در آن وقت به مانند علمای وهابی، غالی بودند اما در دو دولت بعدی حاکمان مانند علمای وهابی غالی نبودند...» (پاورقی، ص ۸۷).

۳. ابن فرحان می‌گوید: «این نسخه در زمان سعود بن عبد العزيز بن محمد (رحمه الله) نوشته شده است.»

توبه کند و به این دین عمل نماید». (در ذیل نامه نام امضا کننده که مخالف شیخ وهابی ها بوده اند ذکر شده است).^۱

۹. شیخ بادیه نشینان و اعراب را کافر خوانده می گوید: «آن ها کافرتر از یهود و نصاری هستند. نزد آن ها هیچ نشانه ای از اسلام وجود ندارد هر چند «شهادتین» را هم بگویند».^۲

از جمله قبایل انزه و زفیر را تکفیر کرده می گوید: «آن ها به قیامت ایمان ندارند».^۳

همچنین اهل عیینه و درعیه را نیز کافر خوانده است.^۴

۱۰. شیخ در باره ای ابن عربی گفته است: «او کافرتر از فرعون است و هر که او را کافر نداند و یا در کافر بودنش شك کند کافر می شود».^۵

۱۱. شیخ هر کسی را که پیروان او را خوارج خوانند کافر دانسته است. درر السنیه ج ۱، ص ۶۳.^۶

۱۲. شیخ گفته است: «در هر شهری بتی را (عالمی را) پیدا می کنیم که مردم به جای خدا او را می پرستند».^۱

۱. به نقل از درر السنیه، ج ۱، ص ۳۱۴ در جلد ۱، ص ۳۱۶. (ص ۸۹).

۲. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹، ج ۹، ص ۲ و ۲۳۸، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۳.

۳. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۴. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۵۷.

۵. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۰، ص ۲۵.

۶. این بیانگر آن است که علما به همانند بودن وهابی ها با خوارج از همان اول پی برده و آن را به گوش مردم رسانیده اند.

۱۳. شیخ فخر رازی صاحب تفسیر بزرگ را کافر خوانده است به این گمان که رازی کتابی نوشته و در آن پرستش ستاره‌ها را خوب و نیکو دانسته است.^۲ و این يك دروغ است. زیرا فخر رازی هیچ جا پرستش ستاره‌ها را نیکو ندانسته است، بلکه کتاب در «نفع ستاره برای زراعت» نوشته است. (ص ۹۳).

۱۴. به اعتقاد شیخ هر که اهل شرك را دشمن داشته، ولی کافرش نداند و هر که شرك و توحید را نشناسد و هر که به توحید عمل کرده، ولی قدر آن را نداند ... همه این‌ها کافر هستند.^۳

۱۵. شیخ معتقد است که اکثر اهل شام کافرند و ابن عربی را می‌پرستند.^۴ (ص ۹۴).

۱۶. شیخ مردم وشم و سدیر را کافر خوانده است.^۵ (ص ۹۵).

۱۷. شیخ می‌گوید: «متکلمان^۶ به اجماع کافرند». ^۷ ابن عبد الوهاب به ذهبی، دارقطنی و بیهقی نسبت داده که آن‌ها متکلمان را تکفیر کرده‌اند، ولی ابن فرحان يك به يك ثابت می‌کند که آن‌ها کسی را تکفیر نکرده‌اند، می‌گوید: «ذهبی تبرک

۱. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱۰، ص ۱۹۳.

۲. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱۰، ص ۳۵۵

۳. همان، ج ۲، ص ۲۲

۴. همان، ج ۲، ص ۴۵ و ج ۱۰، ص ۲۵.

۵. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۲، ص ۷۷.

۶. «متکلم» در اصطلاح به دانشمندی گفته می‌شود که در علم اصول دین و عقاید متخصص بوده و برای اثبات عقیده استدلال می‌کند.

۷. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۵۳.

به قبور را جایز می دانست و حنابله حد اقل سه کتاب در باره فضائل قبر احمد بن حنبل نوشته اند و این نزد شیخ کفر اکبر است». (ص ۹۶).

۱۸. شیخ در مورد مردم احسا گفته است که آنها بت می پرستند.^۱

۱۹. شیخ می گوید: «اهل نجد بت هایی از سنگ و درختان را می پرستند و علمای آن آلوده به شرك اکبرند و مردم را به سوی آن (به بت پرستی) دعوت می کنند.»^۲ (ص ۹۷).

۲۰. شیخ می گوید: «من هر کسی را که دین پیامبر را بشناسد، سپس بعد از شناخت آن را دشنام دهد و مردم را از آن منع کند بر کافر بودنش فتوا می دهم.»^۳

ابن فرحان می گوید: «شیخ این سخن را بسیار تکرار کرده است و اصل این سخن صحیح است، ولی او از «دین پیامبر» عقیده و نظریه خود و پیروانش را در نظر دارد. علما نیز عین همین سخن را در باره خود شیخ گفته اند. و آن این که «از جمله تعلیمات دین پیامبر آن است که نباید با اهل «لا اله الا الله» جنگید. چون «شهادتین» خون و مال گوینده آن را حفظ می کند و آن علما می گویند: «محمد بن عبدالوهاب این تعلیمات را دانست و بعد مردم را از عمل به آن منع کرد و با آن دشمنی ورزید. پس بنابر این او با دین پیامبر دشمنی می کند و از پیروی آن منع می کند.»

۱. همان، ج ۱، ص ۵۴.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴.

۳. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۳.

در پاورقی نیز می‌گوید: «این در حالی است که اکثر مخالفان ابن عبدالوهاب او را کافر و بتپرست نمی‌دانند و تنها او را به خارجی (هم رأی خوارج) بودن متهم می‌کنند». (ص ۹۷-۹۸).

۲۱. شیخ می‌گوید: «اعتقاد در باره صالحین مانند زنا و دزدی نیست، بلکه آن عبادت بت است.»^۱

ابن فرحان می‌گوید: اعتقاد بر صالحین سخنی است کلی که توسل و تبرک و مانند آن را نیز که بسیاری از علما به جایز بودن آن معتقدند در بر می‌گیرد به خصوص تبرک را. و من این علم را جایز نمی‌دانم و با بعضی از طالبان علم بحث هم کردم و عقیده شیخ را در این مسأله یاری و تأیید کردم، ولی انجام دهنده آن را تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا بسیاری از این چیزهایی که شیخ انکار کرده است یا اجتهاد صحیح است و یا خطا و بدعت...» (ص ۹۸-۹۹).^۲

۲۲. شیخ می‌گوید: «هر که دین پیامبر را شناخت، ولی از آن پیروی نکرد و یا شناخته و هم آن را دوست داشته، ولی کسی را که داخل در توحید (توحید منظور ابن عبدالوهاب) نشد دوست نداشت و هم کسانی را که بر شرك (بر مذهب قبلی خود از اهل سنت زمان او) باقی ماند یا دین را شناخته، ولی پرستندگان یوسف، اشقر و حذر را مدح و ستایش کرد یا هر که از همه این‌ها سالم ماند، ولی از

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۷۸.

۲. این سخن ابن فرحان را ذکر کردیم تا خواننده متوجه شود که ابن فرحان يك شخص وهابی است و تنها در تکفیر و ریختن خون مسلمین با ابن عبدالوهاب فرق دارد.

شهرش که شهر شرك است، به شهر توحید هجرت نکرد (همه این گروه) کافر هستند.»^۱

ابن فرحان می گوید: «منظور شیخ این است که حق تنها با اوست و مخالفان او بر باطل هستند. پس هر که او را قبول نداشته باشد کافر است.» (ص ۹۹). آنگاه با بیان سخنان باطل ابن عبد الوهاب در آخر می گوید: «اگر جایز باشد که هر کسی مخالف خود را تکفیر کند امیرالمؤمنین و اصحاب بدر و رضوان که همراه علی بودند اصحاب جمل و صفین و خوارج را تکفیر می کردند. و این با وجود آن که در باره آنها دلائل خاص نیز وجود داشت مانند اینکه: «گروه معاویه به سوی جهنم دعوت می کنند» و آنها «قاسطین» هستند و قرآن می فرماید: «قاسطین هیزم جهنم هستند» و در باره خوارج آمده است: آنها چنان که تیر از کمان خارج می شود، از دین خارج می شوند»، ولی با وجود این دلائل امیرالمؤمنین و اهل بدر و رضوان که همراه علی بودند، به خاطر تقوایی که داشتند از حق تجاوز نکردند و مخالفان خود را کافر نخواندند و نگفتند که آنها دین پیامبر را دشنام می دهند.» (ص ۱۰۰).

۲۳. شیخ (ابن عبدالوهاب) می گوید: «معطله از مشرکان هم بدتر هستند.»^۲

ابن فرحان می گوید: «معطله در نزد وهابی ها عبارت هستند از: اشاعره، ابن حمزه ظاهری و اکثر ظاهری ها، اکثر صوفی ها، شیعه، اکثر حنفی ها و بسیاری از

۱. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۱۰۲.

۲. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۱۱۳.

پیروان مذاهب چهارگانه به جز کسانی که مقلد غالی‌های حنبلی و ابن تیمیه و ابن قییم باشند. و این نظریه، اکثر امت اسلام را از اسلام خارج می‌کند». (ص ۱۰۲).^۱

۲۴. شیخ می‌گوید: «مذهب و عقیده ابن فارض، ابن عربی و عامه مردم انکار خداست که شمار آن‌ها را جز خدا کسی نمی‌تواند حساب کند». ^۲ و این در حالی است که در جایی گفته است: «هر که بگوید که من ابن فارض و ابن عربی را کافر دانسته‌ام بهتان بزرگ بر من بسته است». باز گفته است: «من حتی کسی را که بت می‌پرستد کافر نمی‌گویم». ^۳

۲۵. شیخ می‌گوید: «بسیاری از اهل این زمان غیر از حبل، یغوس، فعوق، نصر، لات، منات و عزى خدای دیگری را نمی‌شناسند». ^۴ (ص ۱۰۳).

۲۶. شیخ می‌گوید: «شرك مشرکان زمان پیامبر ناچیزتر از شرك بسیاری از مردم در زمان حاضر است». ^۵ آن‌گاه می‌گوید: «اگر این را دانستی و نیز دانستی که اکثر مردم امروز در چه وضعی هستند خواهی دانست که آن‌ها (مسلمانان زمان ابن

۱. ظاهر این است که منظور از معطله این جا هر کسی است که معتقد به جسم نبودند خداوند است. چون وهابی‌ها چنان که گذشت خداوند متعال را دارای دست و پا و ... دانسته و در بالای عرش نشسته می‌دانند که اکثر قریب به اتفاق امت اسلامی با این نظریه مخالف‌اند. و ابن عبد الوهاب با این سخنش همه امت اسلامی را بدتر از مشرکان معرفی کرده است.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۱۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۴ و ۱۰۴.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۵. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۲۰.

عبدالوهاب) کافرتر و مشرکتر از آن مشرکانی هستند که پیامبر با آنها جنگید.^۱
(ص ۱۰۳-۱۰۴).

۲۷. شیخ می گوید: «ما کافر نمی گوئیم مگر کسی را که دعوت حق ما به او رسیده و دلیل و برهان بر او روشن شده و حجت بر او برپا شده، ولی با این حال از روی تکبر و عناد بر عقیده خود اصرار دارد به مانند بیشتر همین کسانی که ما امروز با آنها می جنگیم. چون بر شرک خود اصرار می ورزند و از انجام واجبات روی گردانده و اعمال خلاف و گناهان کبیره را آشکار مرتکب می شوند.»^۲ (ص ۱۰۴).
(پس بنابر این فتوای ابن عبدالوهاب هر که امروز نیز غیر وهابی است کافر خواهد بود).

۲۸. شیخ می گوید: «اقرار کفار بر توحید خون و مال آنها را حفظ نکرد.»^۳
(ص ۱۰۶).

(منظورش این است که مشرکان زمان پیامبر به یگانگی خداوند اقرار داشتند، ولی با این وجود پیامبر با آنها جنگید. و این نیز بهتان است و با حدیث مسلم رسول خدا ﷺ که در مقدمه اشاره شد مخالف است.)

بعد از این ابن فرحان ۲۵ مورد از تناقضات ابن عبدالوهاب را نقل می کند که در بعضی آنها تکفیر مسلمین و ابن عربی و ابن فارض و توسل کنندگان را که در جای های دیگر تکفیر کرده انکار کرده است. (ص ۱۰۸ تا ۱۱۱).

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱، ص ۱۴۵.

سپس ابن فرحان ۲۷ مورد از دیگر علمای وهابی (مانند سلیمان نبیره شیخ ابن عبدالوهاب و دیگران) را از همین کتاب «درر السنیه» نقل می‌کند که آن‌ها نیز مسلمین و مخالفین خود را کافر دانسته‌اند و در بعضی موارد خیلی تندتر از ابن عبد الوهاب تکفیر کرده‌اند. (ص ۱۱۳ تا ۱۱۷).

ما این جا به بعضی از آن موارد تند اشاره می‌کنیم:

سلیمان، نوه شیخ گفته است: «هر که با اهل شهرش از مردم حجاز، یمن و شام موافق باشد کافر است هر چند در واقع وهابی‌ها را دوست داشته باشد و اهل شهرش را دشمن داشته باشد، ولی در ظاهر خود را موافق اهل شهرش جلوه دهد».^۱ (ص ۱۳).

حمید بن عبد العزیز گفته است: «هر که از شهر و سرزمین وهابی‌ها به شهر دیگری مسافرت کند کافر است به خصوص اگر اعتقاد مسلمان بودن اهالی شهر-های دیگر را نیز داشته باشد».^۲ (ص ۱۱۳).

همو گفته است: «مکه و مدینه دیار کفر هستند و از اسلام روی گردانیده‌اند».^۳ (ص ۱۱۴).

همو گفته است: «هر که اهل مکه را کافر نخواند خود کافر است».^۴ (ص ۱۱۵).

۱. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۴۲۴.

۳. همان، ج ۹، ص ۲۸۵.

۴. درر السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۲۹۱.

باز او اهل مکه، مدینه، مصر، شام، یمین، عراق، نجران، حزموت، مومل و کردها را کافر خوانده است.^۱ (ص ۱۱۵).

عبد الله بن عبدالرحمن گفته است: «دولت عثمانی کفارند و هر که آنها را کافر نداند خود کافر می شود و معنای «لا اله الا الله» را نفهمیده است. هر که به آن-ها کمک کند حتماً مرتد شده است.»^۲ (ص ۱۱۴).

همو گفته است: «جهمیه کافر و زندیق و به اجماع مرتد هستند.»^۳
همو گفته است: اشاعره کافرند و معنای «لا اله الا الله» را نمی دانند.»^۴ (و این در حالی است که اکثریت اهل سنت در عقیده اشعری هستند).

همو گفته است: معتزله کافرند.»^۵

همو گفته است: «هر مسلمانی که کفار و مشرکین از یهود و نصاری را دوست داشته باشد و منکر شرك آنها نشود و اعمال آنان را تحسین کند یا در کفر آنها شك کند کافر می گردد هرچند توحید را بشناسد و به ظاهر شریعت اسلام عمل کند.»^۶ (ص ۱۱۶).

همو گفته است: «اگر آنچه را که گذشت فهمیدی برایت روشن شد که اکثر مردم این زمان خیلی روشن مرتد شده اند.»^۷ (ص ۱۱۶).

۱. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۳۸۰ و ۳۸۵.

۲. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱۰، ص ۴۲۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۴۳۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۲۰ و ۳۲۴ و ۳۶۲ و ۳۶۴.

۵. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱۵، ص ۴۷۵.

۷. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۱۵، ص ۴۷۹.

ابن فرحان در آخر این بحث می‌گوید: «اگر پرامون آنچه بیان شد دقت کنید خواهید دید که آیا چیزی برای برپایی جهاد (با مسلمین) باقی ماند که وهابی‌ها نگفته باشند؟»

فتاوی‌ عجیب وهابی‌ها

ابن فرحان (در صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۲) ۳۵ فتوای علمای وهابی را از همین کتاب «در السنیه» نقل کرده می‌گوید: به خاطر اینکه بعضی از این فتواها خیلی تند است من نام گوینده آن را نمی‌آوردم. اینک بعضی از فتاوی:

۱. معلمانی که وزارت معارف از برخی دولت‌های عربی به کار می‌گیرد ملحد و زندیق (منکر خدا و کافر) هستند.^۱
۲. در باره دانشمندی که نامش دکتر فوزی بشبیشی گفته‌اند: «او بزرگترین دعوت کننده به سوی الحاد و زنادقه است.»^۲
۳. آن معلمانی که از دولت‌های عربی آمده‌اند، حتماً برای جنگ با «لا اله الا الله» که شیخ محمد بن عبدالوهاب آورده بود آمده‌اند تا آن را از این سرزمین ریشه کن کنند.^۳ «همانا «لا اله الا الله» (خدا پرستی) در آن کشورها از بین رفته است.»^۴

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۵ و ۱۲.

۲. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۱۲.

۳. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۶، ص ۸.

۴. در السنیه فی الکتب النجدیه.

- ابن فرحان در پاورقی می‌گوید: «این تکفیر روشن مسلمین در کشورهایی است که وزارت ارشاد از آن معلمان را به کار می‌گرفت؛ مانند: مصر، سوریه، اردون، سودان، فلسطین و کشورهای عربی مغرب و غیر آنها». (ص، ۱۱۹).
۴. بعضی از علمای وهابی تمام علوم به غیر از علوم شرعی را در فتوهایشان حرام دانسته‌اند.^۱
۵. تعلیمات این زمان مقدمه است برای ملحد و منکر خدا شدن.^۲
۶. هر که به کشورهای همسایه برای آموزش یا تجارت یا کار دیگر برود واجب است که از آن جا برگردد و توبه کند.^۳
۷. نصیحت بر هر مسلمان این است که پسر و دختر خود را به این مدرسه‌هایی که ظاهرش رحمت و باطنش بلاء و فتنه و نهایتش فاجری است داخل نکند.^۴
۸. باز کردن مدرسه‌های دخترانه مصیبت بزرگ است.^۵
۹. برخی از علمای وهابی در فتوهای بازی‌های فوتبال و والیبال را تحریم کرده گفته‌اند: «این بازی‌ها از غرب آمده و در زمان خلفا و پادشاهان مسلمین

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۵.

۲. درر السینه، ج ۱۵، ص ۴۸۹، ج ۱۶، ص ۱۵.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۴۶۲.

۴. درر السینه فی الکتب النجدیة، ج ۱۶، ص ۸۴.

۵. درر السینه فی الکتب النجدیة، ج ۱۶، ص ۷۸ و ۸۳.

وجود نداشت». ^۱ «و این بازی تشبه به دشمنان خداست». ^۲ «و جز انسان‌های احمق و نادان کسی به آن مشغول نمی‌شود». ^۳

۱۰. تلوزیون آلت بلاء و بدترین دعوت کننده به سوی تمام زشتی‌ها و دیوانگی هاست». ^۴

۱۱. پوشیدن لباس پلیس حرام است چون تشبه است و هر که به قومی خود را مانند کند از آن هاست. و این لباس به لباس مشرکان تشابه دارد». ^۵

۱۲. زدن پای بر زمین که سربازان انجام می‌دهند تشابه و مانند به زدن پای خر و اسب‌ها به زمین است که وقتی حس کند که چیزی از پشتش می‌آید این کار را می‌کند و در این عمل مانند شدن به این دو حیوان است». ^۶

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «این چند نمونه‌ای است از علمای مکتب شیخ (ابن عبدالوهاب) در عصر حاضر که غلوشان در تحریم چیزهای مباح، بلکه چیزهای که ضروری و لازم هستند خیلی روشن است». (ص ۱۲۲).

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۲۰۰ و ۲۰۴.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۰۶.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۲۱۰ و ۲۱۵.

۴. همان، ج ۱۵، ص ۲۴۳.

۵. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۳۶۳ و ۳۶۵.

۶. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

وهابیت و تکفیر یکدیگر

ابن فرحان می‌گوید: «یکی از نتایج سختگیری شیخ در تکفیر این است که پیروانش بعد از چند سال از مرگ او یکدیگر را نیز تکفیر کردند و زنان یکدیگر را به اسیری گرفته‌اند».^۱

حالا به نمونه‌هایی از آن توجه نمایید:

۱. شیخ عبد اللطیف بن عبدالرحمان فتوا داده و در آن از امیر عبد الله بن فیصل به خاطر کمک کردنش به دولت (سنی) عثمانی بیزاری جست. وقتی امیر عبد الله شهر ریاض را به دست گرفت، شیخ عبد اللطیف با او بیعت کرد، ولی معتقد بود که امیر عبد الله دو مرتبه اسلام آورده (واسلام گناهان گذشته‌اش را محو می‌کند).^۲

۲. باری شیخ عبد اللطیف بن عبدالرحان گفت: «همانا کافر شدن امیر در نزد من ثابت نشده است».^۳ و این در حالی است که قبل از آن سعود بن فیصل ولشکرش را به خاطر کمک به کفار کافر خوانده بود».^۴

ابن فرحان در پاورقی کتابش به نمونه‌های زیادی اشاره می‌کند که شیخ عبد اللطیف هر وقت با امیر سعود و عبد الله مخالفت می‌کرد جهاد بر ضد آنها را شرعاً واجب می‌دانست، ولی پس از برطرف شدن اختلاف کمک به آنها را نیز شرعاً واجب می‌دانست. (ص ۱۲۳).

۱. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۸، ص ۳۲۹ و ج ۹، ص ۲۲ و ۲۳ و ۳۳ و ۳۵.

۲. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۹، ص ۲۲.

۳. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۹، ص ۳۳.

۴. درر السنیة فی الکتب النجدیة، ج ۸، ص ۳۹۲.

۳. علمای طرفدار ملك عبد العزيز و علمای طرفدار فيصل هر کدام دیگری را تکفیر می‌کردند .

ابن فرحان می‌گوید: «نزد من شکی نیست که فیصل و همراهانش خطا کردند چون به ولی امر خروج کردند. اما این عمل کفر و خارج کننده از اسلام نیست. اما علمای طرفدار امیر عبدالعزیز به کفر و مرتد شدن فیصل و گروهش حکم صادر کردند. این فتوا از محمد بن عبداللطیف، محمد بن ابراهیم، سلیمان بن سحمان، صالح بن عبدالعزیز و تمام علمایی که به آنها عرضه شد صادر گردید». ^۱ آنها تأکید کردند که در کفر و مرتد شدن آنها هیچ شکی نیست و از بزرگ‌ترین دلیل بر مرتد شدنشان این است که ادعا کرده‌اند که آنها به بیعت ابن سعود با اجبار داخل شده‌اند.»

۴. ابن فرحان نمونه دیگری را ذکر کرده و می‌گوید: «تکفیر، حتی بین خود علمای وهابی صورت گرفت. وقتی پسران امیر فیصل بن ترکی (عبدالله و سعود) با هم اختلاف کردند، همراه هر کدام از این دو امیر علمایی بودند و هر کدام دیگری را کافر می‌خواندند». (ص ۶۳).

این نمونه‌ها نتیجه روش ابن عبد الوهاب در گسترش دایره تکفیر مسلمین است». (ص ۶۳).

تقسیم شدن وهابی‌ها به گروه‌ها

ابن فرحان می‌گوید: «همه می‌دانند که در حال حاضر وهابی‌ها بعد از جنگ خلیج (جنگ کویت) به چهار گروه تقسیم شده و بعضی از آنها بعضی دیگر را

۱. در السنیه فی الکتب النجدیه، ج ۹، ص ۲۰۹.

دشمن گرفتند. بعضی به دیگری چنین تهمت‌های بد می‌زنند که این تهمت‌ها حتی در کتاب‌ها و مقاله‌ها نیز چاپ شده است. دیگری نیز در مقابل سخت‌تر از اولی عکس‌العمل نشان می‌دهد، بلکه در حالت‌های کار به جایی رسیده که برخورد جسمانی نیز به هم کرده‌اند. واگر ترس از عقاب دنیوی نبود، حتی یگدیگر را می‌کشتند.^۱

سپس ابن فرحان يك نمونه از میانه‌روی در وهابیت را نقل می‌کند که عبد الله پسر شیخ گفته است: «تکفیر اهل بدعت مانند خوارج، رافضه، قدریه و مرجیئه جایز نیست و تکفیر جز بعد از انکار آنچه جزء دین است و از ضروریات دین است یا ارتکاب عملی که همه به کفر بودن آن اجماع دارند صورت نمی‌گیرد.»

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «ولی متأسفانه این گونه میانه‌روی در وهابی‌ها خیلی کم است.»^۲

سپس ابن فرحان به علمایی که با وهابی‌ها در زمان ابن عبدالوهاب مخالفت کرده‌اند اشاره کرده و ۲۲ نفر را با شرح حال و کتاب‌ها و بعضی سخنانی که در باره ابن عبدالوهاب گفته‌اند نام برده و همه‌ای آن‌ها را به اوصافی چون فقیه، امام، عالم و یا قاضی وصف کرده که یکی از آن‌ها سلیمان برادر ابن عبدالوهاب است که در باره او می‌گوید: «او از ابن عبدالوهاب داناتر و اعلم بود». اما بقیه عبارت هستند از:

سلیمان بن احمد بن سحیم. فقیه فاضل حنبلی (که شیخ (ابن عبدالوهاب) او را کافر خارج شده از اسلام خوانده است).

۱. داعیة و لیس نبیا، ص، ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۵.

محمد بن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی، (شیخ او را کافر خارج شده از اسلام خوانده است).

عبدالله بن عیسی. (فقیه مشهور که شیخ او را کافر خارج شده از اسلام می‌خواند).

عبدالله بن احمد بن سحیم حنبلی، (او مخالفت شدیدی با وهابیت نداشت، اما با غلو آن‌ها در تکفیر مخالفت می‌کرد).

عبدالله بن محمد بن عبداللطیف حنبلی. (استاد ابن عبدالوهاب که از مخالفان شدید او بود).

محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی. (او صحیح بخاری را حفظ بود و نمونه‌ای از حفظ و پاکدامنی بود. شیخ او را کافر خارج شده از اسلام می‌خواند).
محمد بن علی بن سلم. (فقیه حنبلی که همراه ابن فیروز از خوف وهابیت به بصره فرار نمود).

عثمان بن منصور حنبلی. (او وهابی‌ها را خوارج می‌دانست و وهابی‌ها او را کافر و دشنام‌دهنده‌ای دین خدا و بازدارنده از راه خدا می‌خواندند. ابن فرحان می‌گوید: این ظلم وهابی‌ها تا به امروز وجود دارد. هر کسی را که با آن‌ها مخالفت نمود به دشنام‌دهنده بودن دین خدا و پیامبر ﷺ و بازدارنده از راه خدا بودن متهم می‌کنند. از ظلم و اهل غلو به خدا پناه می‌برم!).

عثمان بن سند. (فقیه بصری که می‌گفت: وهابی‌ها تمام مسلمین روی زمین را کافر می‌دانند).

محمد بن سلیمان. مفتی شافعی در مدینه. او وهابی‌ها را خوارج می‌خواند
وردی نیز بر شیخ به نام «مسائل و اجوبة و ردود علی الخوارج» نوشته است).

مرید بن احمد. (از علمای بزرگ نجد بود و سپس به شام رفت و قاضی شام شد. او توانست امیر صنعانی را که در مدح ابن عبدالوهاب و دعوتش اشعار گفته بود با آشنا کردنش با کتب شیخ قانع کند که از آن اشعارش برائت جوید. چون صنعانی در کتب او دید که تمام مسلمین را تکفیر کرده با گفتن شعر و قصیده‌ای دیگری از اشعار اولش برگشت. وهابی‌ها سعی کرده‌اند به خاطر جایگاه بزرگ علمی او اشعار دوم وی را انکار کنند، ولی آن شعر در دیوان اشعار صنعانی موجود است و بسام و جاسر نیز آن را ثابت دانسته‌اند. وهابی‌ها این فقیه را سال ۱۱۷۱ در رغبه به قتل رسانده و کشتند. صنعانی ردی نیز بر ابن تیمیه و ابن قیم نوشته و باطل بودن اعتقاد آن‌ها در فناپذیری جهنم را ثابت کرده است. البانی نیز از او به امام تعبیر کرده (و کتاب رد او را تأیید کرده است).

سیف بن احمد. (فقیه جلیل القدر).

صالح بن عبدالله حنبلی. (فقیه و قاضی عنیزه).

احمد بن علی بصری. او کتابی به نام «فصل الخطاب فی رد ضلالات ابن عبدالوهاب» نوشته است.

عبدالله بن داود زبیری حنبلی. (او ردی به نام «الصواعق و الردود» بر وهابیت نوشته است. (ظاهراً او حنبلی است) و ابن حمید مکی حنبلی او را مدح کرده و ستوده است.)

علوی بن احمد حداد. (از بزرگان علمای حضرموت که چندین کتاب در رد وهابیت نوشته است.)

عمر بن قاسم بن محجوب. (او در اعتقادات و توسل ردی بر وهابیت نوشته است.)

محمد بن عبدالله بن کیسان. (او از علمای فاس مغرب است.)
 محمد بن عبدالله بن حمید. (امام حنابله و استاد فقه آن‌ها در مکه.)
 عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن عدوان. (از علمای وشم.)
 حسن بن عمر شتی دمشقی. (فقیه مشهور حنبلی.)
 چنان‌که ملاحظه می‌کنید از این ۲۲ نفر سیزده نفر این علما از بزرگان و فقهای حنبلی هستند و خیلی از این‌ها را ابن عبدالوهاب کافر خارج شده از اسلام خوانده است.

نسبت‌هایی که علما به ابن عبدالوهاب داده‌اند

۱. تکفیر (کافر خواندن مسلمین): این قوی‌ترین و صحیح‌ترین و رساترین و خطرناک‌ترین چیزی است که مخالفان شیخ به او و پیروانش نسبت داده‌اند و حتی شدیدترین حمایت‌کنندگان از شیخ به او و پیروانش نسبت داده‌اند و حتی شدیدترین حمایت‌کنندگان از شیخ و دعوت او از علمای سلفی نیز نتوانستند، مگر اینکه به واقعیت داشتن این نسبت اقرار کردند؛ مانند شوکانی که با اعتراف وهابی‌ها او طرفدار توحید سلفی‌هاست.

شوکانی در این باره می‌گوید: ولی آن‌ها (وهابی‌ها) معتقداند هر که دعوت صاحب نجد (ابن عبدالوهاب) را قبول نکنند و به دستورات او عمل نکنند از اسلام خارج شده است.^۱ (صفحه ۱۳۳).

همچنین منصور هازمی سلفی با وجود مدح و ثنایی که از شیخ کرده، ولی دو مسأله را به او اشکال کرده است:

۱. البدر الطالع شوکانی، ج ۲، ص ۵.

۱. کافر خواندن اهل زمین با گمان‌های باطل و نادرست.
 ۲. ریختن خون بیگناهان بدون دلیل و برهان.^۱ (صفحه ۱۳۳).
- همچنین شیخ سلفی (وهابی) محمد صدیق حسن خان بیزاری اهل حدیث از وهابی‌ها را اعلان کرد؛ چون وهابی‌ها به جز ریختن خون مسلمین شناخته نشده‌اند.^۲ ابن فرحان در پاورقی می‌گوید: بعضی مانند دکتر عبدالعزیز عبد الطیف از محمد صدیق به این سخنش عذرتراشی کرده و گفته است که منظورش ریختن خون مسیحیان است، ولی این دکتر با فضیلت فراموش کرده که مسلمان‌کشی و ریختن خون مسلمین حتی در کتب خود وهابی‌ها موجود است و این ابن غنام است که در تاریخش^۳ بیش از سیصد جنگ و جهاد (برای وهابی‌ها) برشمرده و در هر کدام آن‌ها می‌گوید: «و در این سال مسلمین (وهابی‌ها) با کفار (با مسلمین غیر وهابی) جهاد کردند. ابن فرحان می‌گوید: «این جنگ‌ها فقط جنگ مسلمین با مسلمین در سرزمین‌های نجد و حجاز و احسا و ... بود. (ص ۱۳۳).
- ابن عفالق حنبلی می‌گوید: «ابن عبدالوهاب قسم فاجرانه خورده که یهود و مشرکان حالشان بهتر از این امت است.»^۴

۱. عبجت العلوم حازمی، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲. دعاوی مناوئین لدعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، عبد العزيز عبد اللطيف وهابي، ص ۱۶۰.

۳. روضة الافكار و الافهام لمرتاب حال الامام و تعداد غزوات ذوی الاسلام، و همچنین در «تاریخ نجد» نیز گفته شده است. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۲۵۱، خواننده عزیز دقت داشته باشند که از نام کتاب نیز این حقیقت فهمیده می‌شود

۴. دعاوی مناوئین عبدالعزیز وهابی، ص ۱۶۴.

ابن فرحان می‌گوید: این فتوا در سخنان شیخ خیلی روشن است آن‌جا که می‌گوید: مشرکان زمان ما (مقصودش مسلمین مخالف او هستند) به دو خصلت کافرتر از کافران قریش هستند و دکتر عبد‌العزیز نیز (که وهابی است) بعد از نقل این سخن از ابن عفالق او را متهم به دروغ نکرده؛ چون می‌داند که سخنان شیخ در این مورد در کتاب‌هایش خیلی روشن آمده است. (ص ۱۳۴).

ابن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین

سپس ابن فرحان علمای اهل سنت را که گفته‌اند: ابن عبد الوهاب همه مسلمین را کافر می‌خوانده، همراه با سخنان آن‌ها ذکر کرده و اول از علمای حنبلی شروع می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. سلیمان بن سحیم حنبلی .
۲. عثمان بن منصور حنبلی. در گذشته با سخنان او آشنا شدیم.
۳. سلیمان حنبلی برادر ابن عبد الوهاب. به سخنان او گذشته اشاره شد.
۴. زهاوی می‌گوید: اگر کسی سؤال کند که وهابی‌ها چه مذهبی دارند و هدفشان چیست: جواب هر دو سؤال این است که: «مذهب و هدف آن‌ها کافر خواندن تمام مسلمین است و این جواب مختصر برای شناساندن مذهب آن‌ها کافی است.^۱
۵. شیخ احمد دحلان می‌گوید: وهابی‌ها معتقدند که هیچ یکتاپرستی وجود ندارد، مگر کسی که آن‌ها را در هر چه می‌گویند پیروی کند ... دعای مناوئین، ص ۱۶۶، (ص ۱۳۵).

۱. همان، ص ۱۶۷.

۶. سید سنی حداد حرضمی می گوید: «اگر کسی بخواهد به دین ابن عبد الوهاب در آید به او می گوید: اول شهادت بده که تو کافر بودی و پدر و مادرت کافر مردند و شهادت بده که فلان و فلان عالم کافرند. اگر چنین شهادت داد قبول می کرد و الا او را می کشت. بعد حداد می گوید: «چگونه به کافر خواندن زنده‌ها بسنده نکردند و مرده‌ها و حتی خیلی از علمای بزرگ گذشته را نیز گمراه و گمراکننده خوانده‌اند.^۱

سپس ابن فرحان می گوید: همه‌ای اهل سنت و حتی غیر سنی نیز اتفاق کرده‌اند که وهابی‌ها تمام مسلمین از علما و عوام را کافر می خوانند و این چیزی است که ما در کتاب‌هایشان پیدا کردیم و حتی سلفی‌هایی مانند شوکانی نیز بر آن اقرار کرده‌اند و شوکانی کسی است که برای تأیید مذهب وهابیت کتاب در موضوع تحریم بنا و دعوت به توحید خالص و ... نوشته است، ولی او مسلمین را تکفیر نمی کند. (ص ۱۳۶-۱۳۷).

ابن فرحان می گوید: «لازم است به مطلبی اشاره کنم که تکفیر وهابی‌ها در حالت ضعفشان کمرنگ می شود و در حالت قوتشان زیاد می شود و این از باب تقیه و سیاست است نه از باب اعتدال و میانه‌روی و انصاف و این چیزی است که برای من ثابت شده است. (ص ۱۳۷).

باز ابن فرحان می گوید: «گاهی بسیاری از وهابی‌ها به فریب و حيله پناه برده و می گویند: «ما مسلمانی را تکفیر نمی کنیم و این تهمت باطلی است پناه به خدا که مسلمانی را کافر بخوانیم ما تنها مشرکان و کسانی را که دین پیامبر ﷺ را دشنام

۱. دعاوی مناوئین، عبد العزیز وهابی، ص ۱۶۵.

می‌دهند تکفیر می‌کنیم. و این سخن سخن فریب‌گرانه است چون مسلم نزد آن‌ها کسی است که پیرو افکار و گفته‌های آن‌ها باشد. بنابر این یکی از وهابی‌ها می‌تواند پنجاه بار قسم یاد کند که مسلمانی را تکفیر نمی‌کند و اراده‌اش این است که مسلمانی را که بنابر تعریف آن‌ها مسلمان است کافر نمی‌داند و غیر وهابی در تعریف آن‌ها مسلمان نیستند... (ص ۱۳۷). ولی در حال حاضر به خاطر ضعف حاکمان تکفیر نمی‌کنند... (ص ۱۳۷).

ابن فرحان می‌گوید: «شیخ محمد روشن است که مجتهد بود و در راه دعوت خود خالص بود و کارهای خیر زیادی انجام داد و او طالب سلطنت و قدرت نبود، بلکه قدرت را برای دعوتش به کار گرفت... او عالم محقق و با دقت بود، ولی در حدیث و تاریخ ضعیف بود به این خاطر در حکمش به تکفیر و بدعت و مشرک خواندن سخت‌گیری می‌کرد و به اطلاق نصوص صحیح و حکم روشن احادیثی که ضعیف بودند یا به حدیث موضوع و یا به قیاس فاسد با نیت صحیح چنگ می‌زد... (ص ۱۴۰). ابن فرحان در این مورد و بیان سبب اشتباه ابن عبد الوهاب تا صفحه ۱۴۴ مطلب گفته است.

غلو وهابی‌ها نسبت به شیخ

ابن فرحان ذیل عنوان: «غلو هواداران شیخ نسبت به او، بر خلاف آن چیزی که خود او منع کرده بود» می‌گوید: «بسیار چیزهایی که شیخ از آن‌ها منع می‌کرد از بارزترین آن‌ها منع از غلو در مورد صالحین است که در خود وهابی‌ها که در مورد شیخ غلو می‌کنند، وجود دارد.»

آن‌گاه ابن فرحان نمونه‌هایی را در این زمینه ذکر می‌کند:

۱. شیخ می گوید: «دین مردم جاهلیت بر اصولی بنا شده که آشکارترین آن اصول تقلیدکاری است. این پدیده از آن پدیده‌هایی است که نزد همه‌ای کفار اولین و آخرینشان. پیدا می شود».

ابن فرحان می گوید: «تقلید غالیان ما (وهابی‌ها) خیلی آشکارتر از این است که شیخ در باره مردم جاهلیت برمی شمارد، به خصوص در عقاید. این غالیان (وهابی‌ها) سخنان شیخ را تا به درجه نصوص شرعی (قرآن و سنت) می‌رسانند، اگر نگوییم از نصوص شرعی هم بالاتر می‌برند.» (ص، ۱۵۰).

۲. شیخ می گوید: «از بارزترین قاعده‌های جهل مردم جاهلیت فریب از این بوده که چون اکثریت را شامل می‌دادند بر حق بودن خویش چنین دلیل می‌آوردند که چون اکثریت مردم چنین می‌پندارند، پس همین روش حق است.» ابن فرحان می گوید: «این صفت در بسیار از غالیان ما هنگام در موقع قدرتمند بودن و زیادی پیروانشان آشکار است. اما وقتی با ضعف یا کمبود همراهان رو به رو می‌شوند فریاد می‌زنند که «خوشا به حال غریبان!».

۳. شیخ زیاد در باره غلو در مورد علما و صالحین سخن گفته است. ابن فرحان می گوید: «در این میان می‌توان مثال‌های زیادی (از غلو وهابی‌ها) پیدا کرد. اگر شخص با انصاف سخنی را که غلات وهابیت در باره احمد، ابن تیمیه و شیخ می‌نویسند بخواند چنین خیال می‌کند که گویا در باره‌ای مخلوقات خارق العاده‌ای سخن در میان است که نه از جن می‌باشند و نه از انس و نه ملائکه. (چنان در باره این علما مبالغه می‌کنند که) این یکی در مورد اموری که بین آسمان‌ها و زمین است خبر می‌دهد و آن یکی قدرت راندن نکیر و منکر را داراست و این دیگری در باره حرکت و خروج تاتار و مغول پیش از اینکه از وطنشان حرکت کنند خبر

می‌دهد. بعد می‌بینیم که این غالیان خود را از سخت‌ترین مردم در مذمت غلو و غالیان نشان می‌دهند.»

شیخ گفته است: «این مردم همان پیروان هوی و هوس و پندارهای پوچ و رویگردانندگان از آنچه خدا آورده است هستند.»

ابن فرحان می‌گوید: «این همان چیزی است که در برخی از غالی‌های ما امروز دیده می‌شود. وقتی به آن‌ها دلیل شرعی بیاوری به تو می‌گویند: «هرچند چنین است و علما چنین می‌گویند، ولی ابن تیمیه و ابن قیم نظرشان چنین و چنان است». اگر عوام چنین گویند کار آسان‌تر است، ولی متأسفانه علما و طالبان علم چنین می‌گویند.» (ص، ۱۵۱).

۴. شیخ گفته است: «آن‌ها اعمال باطل خود را به پیامبران نسبت می‌دهند.» ابن فرحان می‌گوید: «این صفت در غلات سلفی و وهابی به گونه‌ای آشکارتر موجود است. زیرا عمل تکفیری خود را به خدا و پیامبر نسبت می‌دهند.» (ص ۱۵۲)

۵. شیخ گفته است: «تناقضشان آن‌جاست که هرچند خود را به پیامبر نسبت می‌دهند، ولی حدیث آن حضرت را ترك می‌کنند.»

ابن فرحان می‌گوید: «این نیز در بعضی از غلات ما است. وقتی به آن‌ها بگویی که پیامبر چنین فرموده است، می‌گویند: «اما بعضی علما چنین گفته‌اند و آن‌ها بهتر از ما حدیث را می‌فهمند. در حالی که اگر سخن آن علما بر ضد خودشان باشد به این سخن مالك پناه آورده، فریاد می‌زنند که «به غیر از صاحب این قبر (یعنی پیامبر) سخن هر کس دیگری قابل قبول و ترك است.»

۶. شیخ گفته است: «یکی از غلو مخالفان ما) سرزنش بعضی صالحین به خاطر

عمل پیروانش است.»

ابن فراهان می‌گوید: «این نیز در بعضی از غلات ما (وهابی‌ها) هست مانند سرزنششان صوفی‌ها و شیعه را به خاطر عمل بعضی از پیروانش. حتی همین کار را نسبت به علی و جعفر صادق هم انجام داده‌اند. مردی از غالیان وهابی چنین گمان کرده که علی به خاطر ریاست جنگیده است، نه برای دین. (این سخن ابن تیمیه است.) دیگری گفته است: «جعفر صادق بی حیای کذاب است». عجیب است از بعضی معتدلان ما که بر هر آن کسی که بگوید ابن تیمیه یا بهبهاری و یا شیخ محمد خطا کرده است ردیه می‌نویسند، ولی در برابر این سخنان ساکت می‌نشینند.» (ص ۱۵۲).

۷. شیخ گفته است: «حیات دنیا آن‌ها را (مخالفان شیخ را) مغرور کرده و گمان کرده‌اند که خدا از آن‌ها راضی است.»

ابن فرحان: «این در برخی غلات ما نیز هست. وقتی به مخالفان خود استدلال می‌کنند می‌گویند: «آیا نمی‌بینی که خدا به ما نعمت مال و منسب داده است؟ ... اما اگر به غیر آن‌ها مال و منسب رسید می‌گویند: «خدا به آن‌ها آن را داد تا در آخرت برایشان حسرتی باشد». این صفت در نزد همه‌ای غلات (وهابیت) وجود دارد. اگر چیز ناپسندی به مخالفانشان رسد می‌گویند: «این عذاب خداست و آنچه در انتظار آن‌ها (در آخرت) است بزرگ‌تر است. (ص، ۱۵۳).

۸. ابن عبد الوهاب گفته است: «(مخالفانمان) مرا به تبدیل و تغییر دین متهم می‌کنند.»

ابن فرحان می‌گوید: چنین چیزی در ردیه‌های غلات ما روشن‌تر پیدا است. در تمام ردیه‌هایی که بر مخالفان خود از مسلمین می‌نویسند آن‌ها را متهم به تبدیل و تغییر دین می‌کنند. (ص، ۱۵۶).

۹. ابن عبدالوهاب: «(مخالفانمان) با چیزی که در باره آن آگاهی ندارند، مخالفت می‌ورزند».

ابن فرحان می‌گوید: «این چیز به مانند جدال غلات ماست در باره تاریخ عبد الله بن سبأ و قعقاع...». (ص، ۱۶۰).

ابن فرحان در این جا (در صفحه ۱۵۰، تا ۱۶۱ کتابش) ۵۳ نمونه می‌آورد که ابن عبدالوهاب از آن‌ها منع کرده و آن‌ها را نشانه گمراهی و غلو مخالفان خود از مسلمین خوانده، ولی وهابی‌ها امروزه دارای آن صفات هستند که مفصل این موارد را بیان کرده است. همچنین در اکثر موارد ابن فرحان می‌گوید: «این مورد در غلات ما آشکارتر است.»

ابن فرحان در جای دیگری از کتابش می‌گوید: «ما می‌بینیم که برخی از متعصبان شیخ به راحتی اهل خطا بودن عمر، علی، ابو ذر و مانند آن‌ها را می‌پذیرند، ولی حاضر نیستند بپذیرند که کسی شیخ را اهل خطا معرفی نماید. و این غلو در حق صالحین است.» (ص ۱۰).

می‌گوید: «بعضی از پیروان شیخ گمان می‌کنند که او در علم یگانه زمانش بود و هر سرزمین اسلامی که دعوت او را قبول نکرده‌اند سرزمین شرك و کفر بوده و علمای آن سرزمین را جاهل و کسی که از دین چیزی نمی‌داند معرفی کرده‌اند. سپس ابن فرحان علمای زیادی را نام برده و در مورد برخی آن‌ها می‌گوید: «او از شیخ داناتر و کتابش هم بیشتر و مورد قبول بیشتر مسلمین بود که هیچ کدام از آن مواردی را که شیخ کفر و شرك خوانده است معتقد بر آن نبودند و چنین اظهار نظری نکرده‌اند.» (ص ۱۳).

می‌گوید: «در زمان شیخ و پس از او کسانی از پیروانش ظاهر شدند که در حق شیخ غلو بزرگ می‌کردند و به تمام سخنان و نوشته‌ها و فتوهای او و حتی حکم او در باره احادیث تعصب نشان می‌دادند». آن‌گاه در پاورقی چند نمونه از غلو وهابی‌ها نسبت به ابن عبدالوهاب را نقل کرده و می‌گوید: «ابن عمید در کتاب تذکره^۱ از شیخ در ضمن شعری به «شیخ الوجود» تعبیر کرده است. و این سخن بزرگی است که اگر کسی در مورد پیامبر نیز چنین سخن را بگوید، پیروان شیخ آن را انکار و گاهی هم تکفیر می‌کنند». (ص ۱۴).

«خود شیخ و حتی پیروانش مسلمین را به اتهام غلو در حق صالحین مشرک و کافر خوانده‌اند، ولی متأسفانه بزرگ‌ترین نمونه‌های این غلو در خود پیروان شیخ وجود دارد». (ص، ۱۴).

پیروان شیخ (وهابی‌ها) هر کسی را که با شیخ مخالفت کرده و یا ردیه بر او نوشته است مخالف اصل اسلام می‌دانند. آن‌ها هجوم به علمای اسلام و به شهرهای مسلمین و اتهام آن‌ها به کفر و شرک را هیچ‌گونه زیاده‌روی نمی‌دانند، که این خود پایه‌ای غلو است». (ص، ۱۵).

ابن فرحان زیر عنوان «غالیان از غلو منع می‌کنند» می‌گوید: «از عجایب این زمان آن است که غالیان (خود وهابی‌ها) از غلو منع می‌کنند.» (یعنی خود غلو می‌کنند، ولی به دیگران تهمت غلو می‌زنند). سپس (ظاهراً با خطاب به حکومت داران) می‌گوید: «اگر با جوانی که (شماها را) تکفیر می‌کنند مخالف هستید، باید با روش ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب نیز در تکفیر مسلمین مخالفت کنید و اشتباه

۱. تذکره، ج ۱، ص ۳۱.

آن‌ها را در این موضوع بیان کنید. چون این جوان تکفیری این روش را از آن‌ها تعلیم گرفته‌اند. و اگر از ابن تیمیه و شیخ حمایت و دفاع می‌کنید، پس لازم است که از این جوان تکفیری نیز حمایت کنید...» (ص ۲۲ و ۲۳).

می‌گوید: «ما شیخ را به خاطر سعی و کوششش برای خدا دوست داریم و برای او دعا می‌کنیم، اما این ما را از گفتن خطاهای شیخ باز نمی‌دارد. و اگر شیخ بر گردن ما حق داشته باشد، حق اسلام و رعایت حقوق اسلام برای ما سزاوارتر برای دفاع است.» (ص ۲۴).

آن‌گاه ابن فرحان می‌گوید: «من این کتاب را پیش از حادثه ۱۱ سبتمبر (یعنی قبل از منفجر شدن دو برج بزرگ آمریکا) آماده کرده بودم و پس از آن حادثه نمی‌خواستم این کتاب چاپ شود، ولی هنگامی که دیدم وهابی‌های غالی همیشه برای بزرگ‌داشت ابن عبدالوهاب جشن‌ها می‌گیرند (و او را پاك و دور از اشتباه می‌شمارند) بر خودم لازم دیدم که حقایق را آشکار سازم تا آن‌ها انصاف به خرج داده و به اشتباه شیخ در حکمش به کافر دانستن مسلمین اعتراف کنند.» (پاورقی، ص ۲۸).

ابن فرحان در آخر مقدمه کتابش می‌گوید: «برخی از برادران به من چنین اشکال کردند که من تنها به پیامبر و خاندانش (اهل بیت) صلوات می‌فرستم، نه بر صحابه. (به آن‌ها می‌گویم:) این کار به خاطر انکار فضل صحابه نیست، بلکه به این خاطر است که ما در هر تشهد نماز می‌گوییم: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد!» همگی می‌دانیم که در نماز صلوات بر صحابه وجود ندارد، چنان که امروز با پیروی از بدعت گذشتگانمان انجام می‌دهیم. بلکه بدتر از آن حتی به صلوات فرستادن به بزرگان صحابه اکتفا نکرده با گفتن «اجمعین» نیکان و فاجران

را نیز به هم آمیخته کرده و حتی به امثال ولید و معاویه که کشنده عمار است صلوات می فرستیم». (ص ۳۰).

من زیدی نیستم اما

ابن فرحان می گوید: «با مشاهده‌ای سعی و کوشش ناچیز من در مورد آشکار کردن ظلم غالیان (وهابی‌ها) علیه اهل بیت پیامبر سلفی‌ها سعی کردند تا مرا به پیرو مذهب زیدی بودن متهم نمایند. اگر این حق بود، حتماً من اعلام می کردم، (ولی چنین نیست). زیدی‌ها خیلی بهتر از غالیان سلفی در علم، تقوی، تاریخ، نسب و غیره هستند.

به هر حال زیدی‌ها نیز دارای مذهبی هستند، مانند دیگر مذاهب که درست هم دارند و خطا نیز دارند. آن‌ها از جمله گروه‌هایی هستند که مورد ظلم غالیان سلفی (وهابی‌ها) قرار گرفته‌اند. زیدی‌ها نیز دارای علما، فضلا و زهاد بوده و خدمت‌های بزرگی در تاریخ فکری و سیاسی اسلام از خود نشان داده‌اند....

اگر آن‌گونه هم بود که این غلات می‌پندارند، حتماً به مذهب مردی از فرزندان پیامبر منسوب بودم که اهل بیت بهترین و برترین‌ها هستند که در تشهد هر نمازی بر آن‌ها صلوات می فرستیم

زیدی‌ها به خصوص امام زید بن علی و نفس زکیه از بزرگان محدثین اهل سنت بوده و اکثر اهل حدیث و فقه در زمانشان به یاری آن‌ها شتافته‌اند. امامانی چون ابوحنیفه، مالک و شافعی از پیروان امامان زیدی بودند و به همین خاطر بود که خلیفه عباسی منصور به ابوحنیفه زهر نوشاند. همچنین بزرگان اهل حدیث و فقه مانند منصور بن معتمر، سلمه بن کهیل، ثوری، اعمش، شعبه و غیر این‌ها (که بیست

تا سی نفر از محدثین را نام می‌برد) به کمک و قیام مردم همراه با زید و با پسرش برای جهاد بر ضد حاکم زمان برخاسته و از حرکشان طرفداری کرده‌اند ... در کتاب «تاریخ طبری» و «الآغانی» اصفهانی همراهی و طرفداری این‌ها و دیگران ذکر گردیده است. و در بعضی آن‌ها چنین نقل شده است که محدثان و فقها به یاری زیدی‌ها اجماع و اتفاق داشتند و تنها بعضی‌ها را خارج از آن اتفاق دانسته‌اند. پس اگر بخواهم به این مذهب خود را نسبت دهم می‌دهم، ولی من از قواعد این مذهب و روش آن در جرح و تعدیل و قبول روایات آگاهی ندارم. اگر به آن مذهب خودم را نسبت دهم به مذهبی خود را نسبت داده‌ام که کسانی که بهتر وداناتر از من بودند، بلکه داناتر از احمد و ابن تیمیه و بن عبدالوهاب بودند خود را به آن نسبت داده و یا حداقل از آن حمایت و یاری کرده‌اند. اما چنین نیست، بلکه من سنی مذهب هستم و تمام مناسک و عبادتم را طبق مذهب اهل سنت به جای می‌آورم ...

عادتاً مردم نسبت به آنچه از آن آگاهی ندارند، دشمنی می‌ورزند. غلات سلفی که «زیدی» بودن را به عنوان يك عیب و عار و دشنام می‌پندارند، به خاطر آن است که از آن مذهب و رجالش هیچ آگاهی ندارند». (ص ۱۵۲-۱۶۴).

ابن فرحان پس از این بحث می‌گوید: اکثر چیزهایی که به سبب آن شیخ و پیروانش مردم را تکفیر می‌کنند، چیزی است که جمهور علما مسلمین، بلکه خود حنبلی‌ها با وجود سخت‌گیری‌هایی که دارند، آن را جایز می‌دانند؛ مانند امام احمد و ابراهیم حربی حنبلی و عبد الله بن احمد و ... به عنوان نمونه:

۱. تبرک به قبر و دست کشیدن به آن را شیخ شرك اکبر دانسته است، ولی احمد بن حنبل، امام مذهب در کتاب «علل و معرفة الرجال»^۱ آن را جایز دانسته است ... برخی صحابه مانند ابویوب انصاری و ابن عمر نیز به منبر و قبر پیامبر در میان صحابه تبرک می‌جستند و کسی از صحابه به آن‌ها انکار نکرد و این دلالت بر اجماع سکوتی صحابه می‌کند ... بحث و مناقشه در شرك اکبر قرار دادن تبرک و توسل است؛ همانا این عمل‌ها را صحابه از اهل بدر و بیعت رضوان انجام داده‌اند و کسی از صحابه و تابعین به آن‌ها انکار نکرده است. بنابر این لازم می‌آید که ابویوب، ابن عمر و احمد را کافر بدانید، بلکه آن دسته از صحابه را نیز که بر این -ها انکار نکردند همراه با شهادت به یگانه پرستی تنها مروان ابن حکم در زمان صحابه، تنها کسی است که گذاشتن صورت به قبر پیامبر از جانب ابویوب را محکوم و انکار کرد ... من خیلی از عمل‌هایمان را می‌یابم که از بنی امیه بازمانده است، حتی مانند سختگیری‌های اعتقادی که از مروان رسیده و سختگیری‌های فقهی مانند حکم دو رکعت نماز پس از عصر و اتمام حج از معاویه رهبر گروه باغی در زمان خلافت رانده ... به جا مانده است که غلات سلفی‌ها، از جمله غلات وهابی‌ها قدم به قدم راه آن‌ها را پیروی می‌کنند. برای آن‌ها رعایت عدل و حقوق انسان‌ها و دور کردن ظلم هیچ اهمیتی ندارد و هم و غم این‌ها در مرحله اول این است که بندگان خدا را به مشرک و موحد و هدایت یافته و گمراه تقسیم کرده‌اند ... ص ۱۶۴-۱۶۷.

۱. معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۳.

احادیث در مورد اهل نجد

ابن فرحان در مورد حدیثی که در «صحیح» بخاری و مسلم آمده و پیامبر با اشاره به مشرق فرمودند: «فتنه و شاخ شیطان از آن جا طلوع می‌کند»، می‌گوید: وهابی‌ها به خاطر مذمت شیعه و اهل رأی (حنفی‌ها) و معتزله می‌گویند: منظور نجد عراق است. ابن فرحان ثابت می‌کند که منظور از مشرق نجدی است که در حال حاضر نیز در عربستان است و شهری در آن زمان در عراق به نام نجد وجود نداشته و همچنین حضرت به مشرق اشاره کرده‌اند و هر که جایگاه مسجد آن حضرت را بدانند درک خواهد کرد که آن هیچ ربطی با عراق ندارد و منظور همین نجد زمان حاضر است. بعد ابن فرحان می‌گوید: «شاید منظور خوارج باشند و یا مسیلمه و در پاورقی ابن فرحان بعد از اشاره به مذمت اهل عراق از طرف وهابی‌ها و اشاره و محدثان بزرگ عراق و ... می‌گوید: «ما سلفی‌ها مذمت اهل عراق را از دشمنان اهل عراق، ناصبی‌های اهل شام، به ارث بردیم و چه بسیار چیزهایی را ما از آنان ارث برده‌ایم. (ص، ۱۶۹-۱۷۰). (در گذشته ذکر شد که علما اهل سنت نیز این حدیث صحیحین در باره نجد را به وهابی‌ها تطبیق کرده‌اند).

ابن فرحان در آخر کتاب به نقد و بررسی کتاب «التوحید» ابن عبد الوهاب می‌پردازد و در پاورقی می‌گوید: «با وجود اینکه در این کتاب غلو در تکفیر مسلمین است، اگر حاکمان و ثروتمندان از چاپ و پخش این کتاب خودداری کنند و به جای آن قرآن و صحیحین و کتاب‌های فقهی و ... را چاپ و پخش کنند بهتر و سزاوارتر است؛ زیرا این کتاب در برپا کردن اختلاف و از بین بردن وحدت مسلمین و به وجود آوردن دشمنی بین مسلمین خیلی اثر دارد. به هیچ‌کس این کتاب داخل نمی‌شود مگر اینکه در آن اختلاف و جدایی بین اهل خانه و دشمنی

را به وجود می‌آورد. چون این کتاب دوری و دشمنی با کسانی را که با وهابیت موافقت نمی‌کند واجب دانسته است؛ چون بنابر عقیده آنها این روش اصل و خود اسلام و نص و حقّ مطلق است. و به وجود آمدن اختلاف و شکاف بین اهل يك خانه با وجود این کتاب طبعی است ... (پاورقی صفحه ۱۷۷).

بنابر گفته ابن فرحان این کتاب حتی متن درسی مکتب بچه‌هاست و خیلی سعی شده که این کتاب از متن درسی مکتب بچه‌ها برداشته شود، ولی وزارت تربیت گفته است که صلاحیت چنین کاری را ندارد. ابن فرحان می‌گوید: «شما تصور کنید که بعضی از علما معتقدند که این کتاب مطلقاً حق است و «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه»؛ هیچ باطل و خطایی بر وی راه ندارد.

بعد ابن فرحان يك به يك سخنان ابن عبدالوهاب را نقل می‌کند و اشکالات و نادرستی آن را بیان می‌کند، ولی می‌گوید: «من همه‌ای این کتاب را تمام نکردم. پیش از ورود به بررسی این کتاب می‌گویم: «هر که بخواهد مطالب کتاب «التوحید» را نقد کند گرچه نقد کم و ناچیز هم باشد به عقوبت‌های سری زیاد دچار و گرفتار می‌شود». (ص، ۱۷۸).

ابن فرحان می‌گوید: ابن عبدالوهاب یکی از علمای حنبلی را کافرتر از ابوجهل خوانده و می‌گوید: در آینده بیان آن می‌آیند. (پاورقی، ص ۱۸۵).

او باز می‌گوید: «این تکفیرها سبب ناآرامی حتی در خود سعودی شده است و سبب اصلی آن همین تعلیمات مکتب شیخ است. (بعد يك به يك نام می‌برد، که در خود عربستان چندین جا را منفجر کرده‌اند و چندین بار کشتار راه انداختند).

خواننده عزیز دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب در این سخنانش خیلی دروغ‌ها گفته و ابن فرحان نیز مؤدبانه به نادرستی آنها اشاره کرده است که ما به

آن‌ها اشاره کردیم و تنها خواستیم خواننده عزیز به این حقیقت که وهابی‌ها با وجود اینکه امروزه نیز در کشورهای مختلف اسلامی مسلمان‌کشی می‌کنند و امروزه اکثر کشتارها و بمب‌گذاری‌ها در عراق به وسیله آن‌ها انجام می‌شود، ولی باز می‌گویند: مسلمین را تکفیر نمی‌کنیم. و این گونه مردم را فریب می‌دهند. و ما برای روشن شدن این عقیده و دیدگاه آن‌ها در تکفیر مسلمین، تنها به ذکر این گونه نمونه‌ها اکتفا کردیم تا فریب و دروغ‌گویی آن‌ها برای مسلمین روشن و ثابت گردد.

اسلام و حکم تکفیر و قتل مسلمین

در مورد قتل و کشتار و تکفیر مسلمین که وهابیت با سرکردگی ابن تیمیه و به خصوص ابن عبدالوهاب آن را در مورد مسلمین پیش گرفته‌اند، باید به چند آیه و حدیث شریف در این زمینه دقت کنیم.

پیامبر ﷺ در حدیث مسلم فرموده‌اند:

«امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم منی نفسه وماله الا بحقه وحسابه علی الله رواه عمر و ابن عمر عن النبی ﷺ؛^۱ امر شدم که با مردم بجنگم تا اینکه «لا اله الا الله» بگویند، پس هر که لا اله الا الله گفت جان و مالش از من در امان و حسابش با خداست.»
بخاری پس از روایت این حدیث از ابوهریره می‌گوید: این حدیث از عمر و ابن عمر نیز روایت شده است.

در مسند احمد و کتاب‌های دیگر از حذیفه، ابودرداء، ابوموسی و از بعضی صحابگان دیگر نیز به همین معنا حدیث روایت شده است.

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۰؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۵۲.

قرآن کریم می فرماید:

«ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما؛^۱ هر که يك مؤمنی را عمداً بکشد جزایش جهنم خواهد بود که در آن برای همیشه خواهد ماند خداوند بر او غضب می کند و او را لعنت می کند و برای او عذاب عظیمی آماده کرده است.»

ابن عمر می گوید: پیامبر فرمودند:

ایما رجل مسلم کفر رجلا مسلما فان کان کافرا و الا هو الکافر؛^۲ هر مسلمانی که مسلمان دیگر را کافر بخواند پس اگر کافر باشد (که هیچ) والا خودش کافر خواهد شد. «سند حدیث صحیح است.»

پیامبر ﷺ فرموده اند: من قال لأخیه: یا کافر فقد باء بها أحدهما؛^۳ این حدیث با

این لفظ و همان معنای حدیث قبلی در کتاب های زیر نیز روایت شده است.

این حدیث را ابوذر، ابن مسعود، ابن عمر، ابو هریره روایت کرده اند.

باز در حدیث دیگر پیامبر ﷺ فرمودند:

«اذا قال الرجل لأخیه یا کافر وهو کفتمه؛^۴ هر گاه مردی به برادرش بگوید: ای

کافر مانند این است که او را کشته باشد.»

۱. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳ و ۶۰؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۴۶۸۷.

۳. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷ و ۴۴ و ۴۷ و ۶۰ و ۱۰۵ و ۱۱۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۷۳ و دیگران.

۴. مصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۴۸۲، ح ۱۵۹۷۴ و ۱۹۵۱۶؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۷۳.

هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته و این حدیث از ثابت بن ضحاک نیز روایت شده است.

البته در این موضوع اخبار و آیات فراوان دیگر وارد شده که سلیمان بن عبدالوهاب در کتاب «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» مفصل آن اخبار را ذکر کرده و به این موضوع نیز پرداخته است.

تمام این صفات که در این روایات صحیح و مسلم و آیه شریفه قرآن ذکر شده است متأسفانه در وهابی‌ها چنان که ملاحظه کردیم موجود است. و متأسفانه وهابی‌ها مانند برادران خوارج خود، امروزه نیز به راحتی مسلمین را می‌کشند و به آن افتخار نیز می‌کنند. اگر مسلمانان دیگر نیز مانند وهابی‌ها عقل خود را در اختیار هوا و هوس و شیطان قرار داده عکس العمل متقابل از خود نشان می‌دادند و به کشتن وهابی‌ها دست می‌زدند، دیگر خدا می‌داند که امروز چه می‌شد، ولی مسلمین با هشیاری و دوراندیشی حيله و نقشه‌های آمریکا و اسرائیل را بر خودشان برگردانده از دست زدن به چنین عمل زشت که حتماً مورد غضب خداوند متعال است با صبوری خود را دور نگاه می‌دارند، ولی متأسفانه تا به امروز وهابی‌ها از این روش حکیمانه‌ای مسلمین درس عبرت نگرفته‌اند و برای محقق شدن نقشه‌های دشمنان اسلام آگاهانه یا ناآگاهانه قدم می‌بردارند.

نتیجه

در آخر باید در مورد دروغ‌گویی‌های ابن تیمیه به چند مطلب توجه نماییم:
پیامبر ﷺ می‌فرمایند: سه چیز است که در هر که باشد او منافق خالص است.
یکی از آن‌ها این است که «چون سخن گوید، دروغ گوید.»^۱

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴.

باز حضرت ﷺ فرموده‌اند: نشانه‌ای منافق سه چیز است چون سخن گوید، دروغ گوید ...^۱

ابن مسعود می‌گوید: «سه چیز است و آن در هر که باشد منافق است: چون سخن گفت، دروغ گوید ...^۲

خلاصه اینکه این احادیث و معنای آن را همه شنیده‌اند و از مسلمات است. شما خواننده عزیز ملاحظه کردید که ابن تیمیه چگونه فراوان سخنان بی اساس و دروغ‌های بزرگ به زبان جاری می‌کند و این مقدار که ما ذکر کردیم تنها بخش خیلی کمی از دروغ‌های او است و در هر موضوع نیز او چنین دروغ‌ها را از خود به جا گذاشته است. پس این احادیث صحیح و مسلم جایگاه ابن تیمیه را مشخص کرده است.

همچنان که در این کتاب اشاره شد پیامبر فرمودند: «علی را غیر از مؤمن کسی دوست نمی‌دارد و غیر از منافق او را دشمن نمی‌دارد.

این حدیث چنان که اشاره شد از احادیث متواتر است. و ابن تیمیه می‌گوید: علی به خاطر ریاست جنگید. هر جایی که رفت آن‌جا را خوار کرد. و حتی آیه‌ای را که در باره فسادکاری فرعون نازل شده به آن حضرت تطبیق کرده است و سخنان دیگر او که با آن‌ها آشنا شدید. این همه به روشنی دشمنی او با امام را ثابت می‌کند. و این دو حدیث پیامبر ﷺ و صفاتی را که در مورد منافقین فرموده‌اند هر دو در ابن تیمیه جمع گشته و شخصیت او را برای حق جویان و منصفان روشن

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۷؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۶۲ و ۱۸۹ و ج ۷، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۶۰.

۲. سنن الکبری نسائی، ج ۸، ص ۱۱۷.

کرده است. باید دقت داشته باشیم که ابن عبدالوهاب نیز در دروغ‌گویی شاید کمتر از ابن تیمیه نباشد، ولی او چیزهایی به مسلمین نسبت داده و به کارهایی در حق مسلمین دست زده که خیلی بزرگ‌تر از دروغ‌گویی‌های ابن تیمیه است که خود ملاحظه کردید.

پیامبر ﷺ در حدیث متواتر تقلین فرموده‌اند: «من برای شما دو خلیفه و دو چیز با ارزش می‌گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی‌شوید. آن دو قرآن و اهل بیت هستند ...»^۱

این حدیث بیان می‌کند که تنها راه نجات و در امان ماندن از گمراهی، پیروی از کتاب خدا و اهل بیت علیهم‌السلام است، ولی متأسفانه وهابی‌ها چنان که ملاحظه شد، نه اینکه از این راه معرفی کرده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی نمی‌کنند، بلکه از ابن تیمیه که دشمن این خاندان و به خصوص دشمن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است پیروی می‌کنند. پس نزد وهابی‌ها نیز به مانند رهبرشان ابن تیمیه این نوع احادیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که با عقیده و هوی و هوس آن‌ها مخالف است، هیچ ارزشی نخواهد داشت و سخنان ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب خیلی با ارزش‌تر از این گونه احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواهد بود.

البته آنچه ما در این کتاب ذکر کردیم قطره‌ای است از حقایق، هم در باره شخصیت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام و هم سخنان ناروا و تکذیب‌های ابن تیمیه

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۶۶۲، ح ۲۴۰۸ با ۴ سند. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۴۵، ح ۸۱۴۸ و ۸۱۷۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶ و ۳۷۸۸؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۹، ح ۲۱۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷ با هشت سند. صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲، ح ۲۳۵۷؛ مصنف ابن ابی‌شیبه، ج ۶، ص ۳۰۹، ح ۶۷۹ و دیگران.

و هم نظرات و سخنان اهل سنت در مورد ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و وهابی‌ها و عقیده آن‌ها. پس این يك معرفی خیلی مختصر ابن تیمیه و وهابی‌هاست به امید اینکه راه گشایی باشد برای حق‌جویان در تحقیق و شناخت بیشتری جایگاه حقیقی و شخصیت واقعی پیروان این مکتب و رهبرانشان.

به همین مقدار این نوشته را به پایان می‌رسانیم و خداوند متعال را برای توفیقاتی که به ما داده شاکریم و توفیقات روزافزون و عملی خالصانه و عاقبت بخیری را برای همگان از خداوند مهربان خواستاریم.

فهرست مصادر

- ١- ابوبكر صديق، (نرم افزار المكتبة الشاملة).
- ٢- الاتقان في علوم القرآن، جلال الدين ابوبكر بن عبد الرحمن سيوطي، (وفات ٩١١ هـ. ق.) نرم افزار شامله .
- ٣- الاجوبة المرضية عن اسئلة مكية، (از نسخه خطي). ابوزرعه، احمد بن عبدالكريم عراقى، (وفات ٨٢٠ هـ. ق.)
- ٤- الآحاد و المثاني، احمد بن عمرو ابوبكر شيباني، (وفات ٢٨٧ هـ ق)، دار الراية، رياض، ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
- ٥- الاحاديث المختارة، محمد بن عبدالواحد مقدسى، (وفات ٦٤٣ هـ)، دار النشر مكتبة النهضة الحديثة مدينة مكة المكرمة، ١٤١٠ هـ، چاپ اول.
- ٦- الاحكام في اصول الاحكام، على بن احمد بن حزم، (متوفى ٤٥٦ هـ)، مطبعة العاصمة، قاهره.
- ٧- اخبار اصفهان، احمد بن عبد الله بن أحمد ابو نعيم، (وفات ٤٣٠ هـ)، بريل، ١٩٣٤ م. (نرم افزار شامله).
- ٨- اخبار الطوال، ابو حنيفة دينورى، (متوفى ٢٨٢ هـ)، دار احياء الكتب العربية، ١٩٦٠ م.
- ٩- اخبار قضات، محمد بن خلف ابن وكيع، (وفات ٣٠٦ هـز)
- ١٠- اخبار الموفقيات، زبير بن بكار، (وفات ٢٥٦ هـ.)
- ١١- ارغام المبتدع الغبي بجواز توسل بالنبي، عبدالله بن محمد بن صديق الغمارى، معاصر، با تحقيق سقاف، دار الامام نووى، ١٤١٢ هـ.

- ١٢- ارواء الغليل، ناصر الدين الباني، معاصر، المكتبة الاسلامي، ١٤٠٥ هـ
- ١٣- اسباب النزول آيات، علي بن احمد واحدي، (وفات ٤٦٨ هـ)، مؤسسة حلي وشركاه، قاهره، ١٣٨٨ هـ.
- ١٤- الاستيعاب في معرفة الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، (وفات ٤٦٣ هـ)، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ.
- ١٥- اسد الغابة، علي بن عبدالكريم، معروف به ابن اثير، (وفات ٦٣٠ هـ)، انتشارات اسماعيليان تهران .
- ١٦- اقتضاء الصراط المستقيم مخالفة أصحاب الجحيم، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، (وفات ٧٢٨ هـ)، طبعة السنة المحمدية - القاهرة، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ هـ.
- ١٧- الام، محمد بن ادريس شافعي، (متوفى ٢٠٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ.
- ١٨- امالي محاملي، حسين بن اسماعيل، (متوفى ٣٣٠ هـ)، المكتبة الاسلاميه، دار ابن القيم، اردن، الاولى ١٤١٢ هـ ق.
- ١٩- مثال الحديث، ابو شيخ عبدالله بن محمد بن حيان اصبهاني، الدار السلفية، بومباي الهند، ١٩٨٧ م.
- ٢٠- الاموال، قاسم بن سلام هروي، (وفات ٢٢٤ هـ). نرم افزار شتمله.
- ٢١- انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذري، (وفات ٢٨٨ هـ)، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٣٩٤ هـ
- ٢٢- الانساب، عبدالكريم بن محمد بن منصور سمعاني، (وفات ٥٦٢ هـ)، دار الجنان، بيروت، ١٤٠٨ هـ.

- ٢٣- الاصابة في تمييز الصحابة، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ ١٩٩٢ م.
- ٢٤- الإغاثة بادللة الاستغاثة، حسن بن علي سقاف، معاصر، مكتبة الامام نووي، عمان، ١٤١٠ هـ.
- ٢٥- الامامة و السياسة، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، (وفات ٢٧٦ هـ)، انتشارات شريف رضى، قم، ١٤١٣ هـ.
- ٢٦- ايضاح المكنون، اسماعيل پاشا بغدادى، (وفات ١٣٣٩ هـ)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٢٧- بحر الرائق شرح كنز الدقائق، ابن نجيم مصرى حنفى، (وفات ٩٧٠ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٢٨- البداية و النهاية، اسماعيل بن كثير دمشقى، (وفات ٧٤٤ هـ)، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ هـ.
- ٢٩- البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، محمد بن علي الشوكانى، نرم افزار شامله .
- ٣٠- البشارة و الاتحاف، حسن بن على سقاف شافعى، دارالامام نووي، عمان، ١٤١٣ هـ.
- ٣١- بيان تلبيس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية، أحمد عبد الحلیم بن تيميه الحرانى، مطبعة الحكومة، مكة المكرمة، الطبعة الأولى، ١٣٩٢ هـ.
- ٣٢- تاريخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبى، (وفات ٧٤٨ هـ)، دار الكتب العربى بيروت، ١٤١٩ هـ ١٩٩٨ م.

- ٣٣- تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبري، (وفات ٣١٠ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٧ هـ
- ٣٤- تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادي، (وفات ٤٦٣ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٣٥- تاريخ جرجان، حمزة بن يوسف ابو القاسم جرجاني، (وفات ٣٤٥ هـ)، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠١ هـ ١٩٨١ م.
- ٣٦- تاريخ الخلفاء، جلال الدين ابوبكر بن عبد الرحمن سيوطي، (وفات ٩١١ هـ)، نرم افزار شامله.
- ٣٧- تاريخ خليفه ابن خياط، خليفه بن خياط العصفري، (وفات ٢٤٠ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ.
- ٣٨- تاريخ خميس، حسين بن محمد بيار بكري، (وفات ٧٦٢ هـ ق).
- ٣٩- تاريخ صغير، محمد بن اسماعيل بخاري، (وفات ٢٥٦ هـ)، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦ هـ.
- ٤٠- تاريخ الكبير، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم ابو عبدالله بخاري جعفي، (وفات ٢٥٦ هـ)، دار الفكر.
- ٤١- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (وفات ٥٧١ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ
- ٤٢- تاريخ المدينة منورة، عمر بن شبه، (وفات ٢٦٢ هـ)، دار الفكر، بيروت.
- ٤٣- تاريخ يحيى بن معين، بروايت عثمان بن سعيد، (وفات ٢٨٠ هـ)، دار المأمون للتراث دمشق.
- ٤٤- تاريخ يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب، (وفات ٢٨٤ هـ)، دار صادر، بيروت.

- ٤٥- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، (وفات ٢٧٦ هـ) دار الجيل، بيروت، ١٣٩٣ هـ ١٩٧٢ م.
- ٤٦- تدوين في اخبار قزوين، ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد رافعي، (وفات ٦٢٣ هـ) شامله.
- ٤٧- تذكرة الحفاظ، شمس الدين ذهبي، (وفات ٧٤٨ هـ)، مكتبة الحرم المكي، رياض، سال ١٤١٥ هـ
- ٤٨- تذكرة الخواص الامة في ذكر مناقب الائمة، ابومظفر يوسف بن قزغلي، معروف به سبط بن جوزي، (وفات ٦٥٤ هـ).
- ٤٩- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتني، وفات ٩٨٦ هـ
- ٥٠- التعديل و التجريح، سليمان بن خلف بن سعد أبو الوليد الباجي، دار اللواء للنشر والتوزيع - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.
- ٥١- تعظيم قدر الصلاة، محمد بن نصر مروزي، (وفات ٢٩٤ هـ)، مكتبة الدار، المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦.
- ٥٢- تفسير بحر المحيط، ابوحيان محمد بن يوسف بن حيان. شامله.
- ٥٣- تفسير الكشف و البيان، ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبي شافعي، (وفات ٤٢٧ هـ)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢٢ هـ
- ٥٤- تفسير خازن، لباب التأويل في معاني التنزيل، أبوالحسن علي بن محمد. شامله.
- ٥٥- تفسير روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، شهاب الدين محمود ابن عبدالله الحسيني آلوسي، (وفات ١٢٧٠ هـ).

- ٥٦- تفسير طبري، محمد بن جرير طبري، (وفات ٣١٠ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ
- ٥٧- تفسير القرآن، عبدالرزاق بن همام، (وفات ٢١١ هـ)، مكتبة الرشد، رياض، الاولى، ١٤١٠ هـ.
- ٥٨- تفسير فخر رازي، مفاتيح الغيب، أبو عبد الله محمد بن عمر الرازي الملقب بفخر الدين الرازي. (وفات ٦٠٦ هـ).
- ٥٩- تفسير قرطبي، محمد بن احمد قرطبي، (وفات ٦٧١ هـ) دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥ هـ
- ٦٠- تفسير الكشاف؛ أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله. (وفات ٥٣٨ هـ).
- ٦١- تفسير ابن كثير، اسماعيل بن كثير، (وفات ٧٧٤ هـ)، دار المعرفه بيروت، ١٤١٢ هـ
- ٦٢- تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار الكبت العلمية، بيروت، ١٤١٥ هـ ق.
- ٦٣- تلخيص الحبير في احاديث الرافي الكبير، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، (وفات ٨٥٢ هـ)، مدينه منوره، ١٣٨٤ هـ ١٩٦٤ م.
- ٦٤- التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع، أبو الحسين محمد بن أحمد بن عبدالرحمن الملطي الشافعي، المكتبة الأزهرية للتراث، القاهرة، الطبعة الثانية، ١٩٧٧ هـ ق.
- ٦٥- تهذيب الآثار، محمد بن جرير طبري، (وفات ٣١٠ هـ).

- ٦٦- تهذيب الاسماء و اللغات، أبو زكريا محيى الدين بن شرف النووى، (وفات ٦٧٦ هـ). شامله.
- ٦٧- تهذيب التهذيب، احمد بن علي بن حجر عسقلانى شافعى، (وفات ٨٥٢ هـ) دار الفكر، بيروت، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤ م.
- ٦٨- تهذيب الكمال، يوسف بن زكى عبدالرحمن ابو حجاج مزى، (وفات ٧٤٢ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ ١٩٨٠ م.
- ٦٩- التوسل بالنبى و جهلة الوهابيه، ابو حامد بن مرزوق استانبولى حنفى.
- ٧٠- التوفيق الربانى فى الرد على ابن تيمية الحرانى، جماعتى از علما .
- ٧١- الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابو حاتم تميمي بستي، (وفات ٣٥٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٥ هـ ١٩٧٥ م.
- ٧٢- جامع الاصول من احاديث الرسول، ابن اثير، (وفات ٦٣٠ هـ) شامله.
- ٧٣- جامع صحيح سنن ترمذى، محمد بن عيسى ابو عيسى ترمذى سلمى، (وفات ٢٧٩ هـ)، دار الاحياء التراث العربى ودار الفكر، بيروت، ١٤٠٣ هـ.
- ٧٤- جامع الصغير و زياداته، محمد ناصر الدين البانى. شامله .
- ٧٥- الجرح و التعديل، عبد الرحمن بن ابى حاتم ابو محمد رازى تميمى، (وفات ٣٢٧ هـ)، دار الاحياء التراث العربى، بيروت، ١٢٧١ هـ ١٩٥٢ م.
- ٧٦- جزء ابى طاهر، علي بن عمر بن أحمد دارقطنى، (وفات ٣٨٥ هـ).
- ٧٧- الجهاد، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١ هـ، دار المطبوعات الحديث، جدّه.
- ٧٨- الجوهره فى نسب النبى وأصحابه العشرة، عبدالرحمن بن محمد انبارى، (وفات ٥٥٧ هـ). شامله.

- ٧٩- حاشية رد المختار، ابن عابدين حنفى، وفات ١٢٣٢هـ، دار الفكر، بيروت.
١٤١٥هـ
- ٨٠- حديث ابى الفضل الزهرى، نرم افزار شامله.
- ٨١- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصبهانى،
(وفات ٤٣٠هـ)، دار الكتب العربى، بيروت، ١٤٠٥هـ
- ٨٢- حياة الحيوان الكبرى، محمد بن موسى دميرى، (وفات ٨٠٨ هـ). شامله.
- ٨٣- خصائص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائى، وفات ٣٠٣ هـ ق.
- ٨٤- الدر المنثور، جلال الدين سيوطى، وفات ٩١١هـ، فتح الجده و دار المعرفه،
بيروت، ١٣٦٥هـ
- ٨٥- الدر النضيد على ابواب التوحيد، سليمان بن عبد الرحمن الحمدان.
شامله.
- ٨٦- الدرر السنية فى الكتب النجدية، علماء نجد الأعلام من عصر الشيخ
محمد بن عبد الوهاب إلى عصرنا هذا، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم.
شامله.
- ٨٧- الدرر الكامنة فى أعيان المئة الثامنة، احمد ابن حجر عسقلانى. شامله.
- ٨٨- دفع الشبه التشبيه، ابن جوزى، (وفات ٥٩٣ هـ)، با تحقيق حسن سقاف،
دار الامام نووى، عمان، ١٤١٣هـ
- ٨٩- دلائل النبوه، بيهقى. شامله.
- ٩٠- ذخائر العقبى، احمد بن عبدالله طبرى، (وفات ٦٩٤ هـ)، دار الكتب مصرية،
١٣٥٦هـ

- ٩١- الذرية الطاهرة النبوية، امام حافظ ابو بشر محمد بن احمد بن حماد دولابي، (وفات ٣١٠ هـ) دار السلفيه، كويت، ١٤٠٧ هـ
- ٩٢- ذيل تاريخ بغداد، ابن نجار، (وفات ٦٣٧ هـ) دار المكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧ هـ
- ٩٣- ذيل تذكرة الحفاظ، ابو المحاسن دمشقى، (وفات ٧٤٨ هـ ق)، دار احياء التراث العربي.
- ٩٤- رأس الحسين، ابن تيميه. شامله.
- ٩٥- ربيع الابرار، محمود بن عمر زمخشرى، (وفات ٥٣٨ هـ). شامله.
- ٩٦- رد اعتبار جامع الصغير، حافظ عبدالله بن صديق مغربى، معاصر.
- ٩٧- حاشيه رد المحتار، محمد امين مشهور به ابن عابدين، (وفات ١٢٣٢ هـ)، دار الفكر، بيروت.
- ٩٨- الرد على البكري، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ، مكتبة الغرباء الأثرية. المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.
- ٩٩- رسائل جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، (وفات ٢٥٥ هـ). شامله.
- ١٠٠- الرياض النضرة في مناقب العشرة، احمد بن عبدالله بن محمد طبرى ابو جعفر، وفات ٦٩٤ هـ، دار الغرب الاسلامي، بيروت، ١٩٩٦ م.
- ١٠١- زاد المسير في علم التفسير، ابن جوزي، وفات ٥٩٧ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧ هـ
- ١٠٢- زيارة القبور والاستنجد بالمقبور، أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني، الإدارة العامة للطبع والترجمة - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.

- ١٠٣- سبل الهدى و الرشاد، صالح شامي، وفات ٩٤١هـ، دار المكتبة العلميه، بيروت، ١٤١٤هـ
- ١٠٤- السَّقِيفَةُ وَفَدَاكُ، ابو بكر أحمد بن عبدالعزيز الجوهرى البصرى البغدادي، المتوفى ٣٢٣هـ ق.
- ١٠٥- سلسله احاديث صحيحه، محمد ناصر الدين البانى، معاصر. شامله.
- ١٠٦- السلسله احاديث الضعيفه، ناصر الدين الألباني، كتبه المعارف. الرياض.
- ١٠٧- السلفية الوهابية افكاره الاساسية، حسن بن على سقاف.
- ١٠٨- سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل و التوالى، عبدالملك بن حسين مكى العصامى، (وفات ١١١١ هـ)، شامله.
- ١٠٩- سنن دارمى، عبدالله بن عبدالرحمن ابو محمد دارمى، (وفات ٢٥٥ هـ)، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ١١٠- سنن ييهقى الكبرى، احمد بن حسين ييهقى، (وفات ٤٥٨ هـ)، مكتبة دار الباز، مکه مكرمه، ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م، دار الفكر، بيروت.
- ١١١- سنن دارقطنى، علي بن عمر ابو الحسن دارقطنى بغدادى، (وفات ٣٨٥ هـ)، (دار المعرفة، بيروت، سال ١٩٦٦ م. ١٣٨٦ هـ
- ١١٢- سنن ابى داوود، سليمان بن اشعث ابو داوود سجستانى، (وفات ٢٧٥ هـ)، دار الفكر، بيروت، چاپ اول، سال ١٤١٠ هـ
- ١١٣- سنن كبرى، احمد بن شعيب ابو عبدالرحمن نسائى، (وفات ٣٠٣ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ ١٩٩١ م.
- ١١٤- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابو عبدالله قزوينى، (وفات ٢٧٥ هـ)، دار الفكر، بيروت.

- ١١٥- السنة، عمرو بن ابي عاصم، (وفات ٢٨٧ هـ) المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٠ هـ
- ١١٦- السنة، عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني، دار ابن القيم، الدمام، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ، تحقيق: محمد سعيد سالم القحطاني.
- ١١٧- السنة، الخلال، ناشر: دار الراية - الرياض، الطبعة الأولى، ١٤١٠.
- ١١٨- سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبي، (وفات ٧٤٨ هـ) مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٣ هـ
- ١١٩- السيرة الحلبية، علي بن برهان الدين، (وفات ١٠٤٤ هـ)، المكتبة الاسلاميه، بيروت.
- ١٢٠- السيرة النبوية، ابن كثير، (وفات ٧٧٤ هـ) دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٦ هـ
- ١٢١- السيرة النبوية، ابن هشام، (وفات ٢١٣ هـ) دار الجيل، بيروت، ١٤١١ هـ
- ١٢٢- سيره ابن حبان، ابو الحاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي، وفات ٣٥٤ هـ ق.
- ١٢٣- السيف الصقيل، تقى الدين سبكي، (وفات ٧٥٦ هـ)، مكتبة الزهران.
- ١٢٤- شرح مذاهب اهل سنت، ابو حفص عمر بن احمد بن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ، شامله.
- ١٢٥- شرح مسند ابو حنيفه، علي قارى، (وفات ١٠١٤ هـ)، دار المكتب العلميه، بيروت.
- ١٢٦- شرح معانى الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد طحاوي، (وفات ٣٢١ هـ) دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٩ هـ

- ١٢٧- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، (وفات ٦٥٦ هـ)، دار احياء كتب العربية.
- ١٢٨- الشريعة، أبو بكر محمد بن الحسين الآجرى، وفات ٣٦٠ هـ، شامله.
- ١٢٩- شعب الايمان، احمد بن حسين بيهقى، (وفات ٤٥٨ هـ). شامله.
- ١٣٠- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض، (وفات ٥٤٤ هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
- ١٣١- الشمائل الشريفة (جامع صغير سيوطى)، عبدالرحمن بن ابوبكر، (وفات ٩١١ هـ) دار طائر العلم، جده.
- ١٣٢- شواهد التنزيل، الحسكاني، (وفات قرن هـ ٥)، مجمع احياء ثقافة الاسلاميه، ١٤١١ هـ.
- ١٣٣- الصحبة و الصحابه، حسن بن فرحان مالكى، معاصر.
- ١٣٤- صحيح شرح عقيدة طحاويه، حسن بن على سقاف، دار الامام النووى، اردن، اولى ١٤١٦ هـ.
- ١٣٥- صحيح و ضعيف سنن نسائى، ناصر الدين البانى، معاصر، شامله.
- ١٣٦- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج، ولادت ٢٠٦ هـ، دار الاحياء التراث العربي، بيروت.
- ١٣٧- صحيح مسلم بشرح نووى، يحيى بن شرف نووى، (وفات ٦٧٦ هـ) دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٢ هـ، دوم.
- ١٣٨- الصواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٧ هـ.
- ١٩٩٧ م.

- ١٣٩- الجامع الصحيح المختصر، محمد بن اسماعيل بخارى، (وفات ٢٥٦ هـ) دار ابن كثير، اليمامة المدينة النشر، بيروت، ١٤٠٧ هـ ١٩٨٧ م، چاپ سوم، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١ هـ
- ١٤٠- صحيح ابن خزيمة، (ولادت ٢٢٣ هـ)، مكتب اسلامي، بيروت، ١٤١٢ هـ
- ١٤١- صحيح ابن حبان، ابو حاتم بستي، (وفات ٣٥٤ هـ)، مؤسسة رسالة بيروت، ١٤١٤ هـ چاپ دوم.
- ١٤٢- صفوة الصفوة، ابو الفرج ابن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ)، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٩ هـ ١٩٧٩ م.
- ١٤٣- صيد الخاطر، ابو الفرج علي ابن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ).
- ١٤٤- الضعفاء الكبير، عقيلي، وفات ٣٢٢ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٤٥- الضعفاء والمتروكين، احمد بن شعيب نسائي، (وفات ٣٠٣ هـ). دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.
- ١٤٦- الضوء اللامع لاهل القرن تاسع، عبدالرحمن بن محمد سخاوي، (وفات ٨٩٣ هـ) شامله.
- ١٤٧- طبقات الحنابلة، ابويعلى حنبلي، (وفات ٥٢٦ هـ)، مؤسسة سنة محمدية، ١٣٧١ هـ
- ١٤٨- طبقات الشافعية الكبرى، عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي. شامله.
- ١٤٩- طبقات كبرى، محمد بن سعد، (وفات ٢٣٠ هـ)، مكتبة العلوم و الحكم، مدينة منوره، ١٤٠٨ هـ

- ١٥٠- طبقات المحدثين باصبهان، ابوشيوخ بن حبان، وفات ٣٦٩هـ، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤١٢هـ
- ١٥١- طرق الحديث من كنت مولاه فعلي مولاه، شمس الدين ذهبى.
- ١٥٢- ظلال الجنة في تخريج السنة لابن أبي عاصم، محمد ناصر الدين الألبانى، المكتب الإسلامى، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٤١٣هـ، ١٩٩٣م.
- ١٥٣- كتاب العرش، محمد بن عثمان بن ابي شيبة، (وفات ٢٩٧هـ)، مكتبة المعلا، كويت، ١٤٠٦هـ
- ١٥٤- علل الحديث و معرفة الرجال، احمد بن حنبل، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٠٩هـ
- ١٥٥- علل الحديث لابن أبي حاتم، أبو محمد عبد الرحمن بن محمد بن إدريس بن مهران الرازي، وفات، ٣٢٧هـ ق.
- ١٥٦- العلل المتناهية في الأحاديث الواهية، عبد الرحمن بن على بن الجوزى، دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ ق.
- ١٥٧- العلل الواردة في الاحاديث النبوية، علي بن عمر دارقطنى، وفات ٣٨٥هـ، دار طيبة، رياض، ١٤٠٥هـ ١٩٨٥م.
- ١٥٨- عيون الاخبار، ابن قتيبة دينورى، شامله.
- ١٥٩- الفتاوى الحديثية، شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمى المكى، مصطفى الحلبي، الطبعة الثانية، دار المعرفة مصورة.
- ١٦٠- الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، (وفات ٧٢٨هـ)، دار المعرفة - بيروت، الطبعة الأولى، ١٣٨٦.

- ١٦١- فتح الباري شرح صحيح بخاري، احمد بن على بن حجر عسقلانى، (وفات ٨٥٢ هـ)، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٩ هـ
- ١٦٢- فتح القدير، محمد بن على شوكانى، (وفات ١٢٥٠ هـ)، عالم الكتب.
- ١٦٣- فتح الملك العلى بصحة حديث باب مدينة العلم على، احمد بن صديق مغربى، مكتبة امير المؤمنين، اصبهان، ١٣٨٠ هـ، (وفات ١٣٨٠ هـ).
- ١٦٤- الفتن، نعيم بن حماد المروزى، مكتبة التوحيد، القاهرة، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.
- ١٦٥- فتوح البلدان، احمد بن يحيى معروف به بلاذرى، (وفات ٢٧٩ يا ٢٨٨ هـ)، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ١٣٧٩ هـ.
- ١٦٦- فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد حموينى، (وفات ٧٣٠ هـ)، مؤسسه محمدى، ١٣٩٨ هـ
- ١٦٧- الفصل في الملل والأهواء والنحل، على بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهرى أبو محمد، مكتبة الخانجى، القاهرة.
- ١٦٨- فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، (وفات ٢٤١ هـ)، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٣ هـ ١٩٨٣ م.
- ١٦٩- فضائل فاطمة، أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، وفات ٣٨٥ هـ. شامله .
- ١٧٠- فضائل القرآن، قاسم بن سلام، وفات ٢٢٤ هـ ق. شامله.
- ١٧١- الفوائد الشهير بالغيلانيات، ابو بكر الشافعى. شامله.
- ١٧٢- الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة، شوكانى. شامله.
- ١٧٣- الفوائد المنتقاة عن الشيوخ العوالى، على بن عمر الحربى.

- ١٧٤- فيض القدير شرح جامع صغير، عبد الرؤوف مناوي، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، ١٣٥٦هـ
- ١٧٥- قراءة في كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكي، معاصر.
- ١٧٦- القول المسدد في الذب عن المسند امام احمد، احمد بن علي عسقلاني، (وفات ٨٥٢هـ)، مكتبه ابن تيميه، قاهره، ١٤٠١هـ
- ١٧٧- الكامل في التاريخ، محي الدين مبارك بن حمد ابن اثير، (وفات ٦٠٦هـ ق.) شامله.
- ١٧٨- الكامل في ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدي، (وفات ٣٦٥هـ)، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩هـ ١٩٨٨م.
- ١٧٩- كشف الخفاء، ابراهيم بن محمد عجلوني، (وفات ١١٦٢هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨هـ.
- ١٨٠- كنز العمال، متقى هندی، (وفات ٩٧٥هـ)، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- ١٨١- الكنى والاسماء، محمد بن احمد بن حماد دولابي، (وفات ٣١٠هـ)، شامله.
- ١٨٢- اللآلي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة، جلال الدين السيوطي، وفات ٩١١هـ، دار الكتب العليمة .
- ١٨٣- لباب الآداب، اسامه بن منقذ، (وفات حدود ٤٧٠هـ)، شامله .
- ١٨٤- لباب النقول، جلال الدين سيوطي، (وفات ٩١١هـ)، دار الكتب العلمى، بيروت.
- ١٨٥- لسان الميزان، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ٨٥٢هـ، مؤسسة الاعلامي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦هـ ١٩٨٦م.

- ١٨٦- المتفق و المفترق، خطيب بغدادى (وفات ٤٣٦ هـ)، شامله.
- ١٨٧- المجروحين، ابو حاتم محمد بن حبان بستى، (وفات ٣٥٤ هـ) دار الوعى، حلب.
- ١٨٨- المجموع، محبى دين بن نووى، (وفات ٦٧٦ هـ) دار الفكر، بيروت.
- ١٨٩- مجموع الفتاوى، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، (وفات ٧٢٨ هـ). شامله.
- ١٩٠- المحاسن و المساوى، ابراهيم بن محمد بيهقى، (وفات ٣٢٠ هـ). شامله.
- ١٩١- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور. شامله.
- ١٩٢- مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة حوادث الزمان، عبدالله بن اسعد بن على اليافعى، (وفات ٧٦٨ هـ)، شامله.
- ١٩٣- مروج الذهب، على بن حسين مسعودى، (وفات ٣٤٥ هـ ق). شامله
- ١٩٤- مرقة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، ملا على قارى. شامله.
- ١٩٥- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ هـ، چاپ اول، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ هـ
- ١٩٦- مسند عبدالله بن مبارك، (وفات ١٨١ هـ)، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٠٧ هـ
- هـ
- ١٩٧- مسند محمد بن ادريس شافعي، (متوفى ٢٠٤ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ١٩٨- مسند اسحاق بن راهويه، (وفات ٢٣٨ هـ)، مكتبة الايمان، مدينه منوره، ١٩٩٥ م.
- ١٩٩- مسند بزار، (وفات ٢٩٢ هـ)، مؤسسة علوم القرآن و مكتبة العلوم و الحكم، بيروت، مدينه، ١٤٠٩ هـ

- ٢٠٠- مسند احمد بن حنبل، (وفات ٢٤١ هـ)، مؤسسة قرطبة، مصر، نشر دار،
صادر، بيروت.
- ٢٠١- مسند الروياني، (وفات ٣٠٧ هـ)، مؤسسة قرطبة، قاهره، سال ١٤١٦ هـ
- ٢٠٢- مسند حميدي، (وفات ٢١٩ هـ)، دارالكتب العليمه مكتبة المتنبى، بيروت،
قاهره، ١٤٠٩ هـ
- ٢٠٣- مسند الشاميين، سليمان بن احمد طبراني، (وفات ٣٦٠ هـ)، مؤسسة
الرساله، بيروت، ١٤٠٥ هـ ١٩٨٤ م.
- ٢٠٤- مسند ابي داود طيالسى، (وفات ٢٠٤ هـ)، دارالمعرفة و دارالحديث،
بيروت.
- ٢٠٥- مسند امام ابوحنيفه، ابو نعيم، (وفات ٤٣٠ هـ)، مكتبة الكوثر، رياض،
١٤١٥ هـ
- ٢٠٦- مسند ابي يعلى، (وفات ٣٠٧ هـ)، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤٠٤ هـ
١٩٨٤ م.
- ٢٠٧- مسند ابن جعد، (وفات ٢٣٠ هـ)، دار الكتب العلميه، بيروت.
- ٢٠٨- مشكاة المصابيح، محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى با تحقيق البانى،
المكتب الإسلامى، بيروت، الثالثة، ١٤٠٥ هـ، ١٩٨٥ م.
- ٢٠٩- مشكل الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد طحاوى، (وفات ٣٢١ هـ)، شامله.
- ٢١٠- مصنف في الاحاديث و الآثار، عبدالله بن محمد بن ابي شيبه، (وفات
٢٣٥ هـ)، مكتبة الرشد و دار الفكر، رياض، بيروت، سال ١٤٠٩ هـ
- ٢١١- مصنف، عبدالرزاق بن همام، (وفات ٢١١ هـ)، المكتب الاسلامى والمجلس
العلمى، بيروت، ١٤٠٣ هـ

- ٢١٢- مطالب العاليه، شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، (وفات ٨٥٢ هـ) شامله.
- ٢١٣- معارف، عبدالله بن مسلم بن ابن قتيبه، (وفات ٢٧٦ هـ) شامله.
- ٢١٤- معرفة العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ) دار الآفاق الجديدة، بيروت.
- ٢١٥- المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، (وفات ٣٦٠ هـ) دار الحرمين، قاهره، ١٤١٥ هـ.
- ٢١٦- معجم البلدان، ياقوت حموى، (وفات ٦٢٦ هـ) دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٢١٧- معجم الشيوخ، محمد بن احمد ابن جميع صيداوى، (وفات ٤٠٢ هـ) شامله.
- ٢١٨- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، (وفات ٣٦٠ هـ) مكتبة العلوم والحكم، موصل، ١٤٠٤ هـ ١٩٨٣ م.
- ٢١٩- معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، معاصر، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٢٢٠- المعرفة والتاريخ، يعقوب بن سفيان فسوى، (وفات ٢٧٧ هـ) شامله.
- ٢٢١- معرفة الصحابه، ابونعيم اصفهاني، شامله.
- ٢٢٢- معرفة العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، (وفات ٤٠٥ هـ) دار الآفاق الجديدة، بيروت.
- ٢٢٣- مغازى واقدى، محمد بن عمر واقدى، (وفات ٢٠٧ هـ) شامله.
- ٢٢٤- مقاتل الطالبين، ابوالفرج على بن حسين اصفهاني، (وفات ٣٥٦ هـ) مؤسسة دار الكتاب، قم.

- ٢٢٥- المقالات السنية في كشف ضلالات احمد بن تيميه.
- ٢٢٦- مقدمه فتح الباري، شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني، (وفات، ٨٥٢ هـ)، دار المعرفة، بيروت.
- ٢٢٧- المناقب، محمد بن احمد مكي خوارزمي، (وفات ٥٦٨ هـ)، ١٤١١ هـ
- ٢٢٨- من حديث خيثمة بن سليمان، (وفات ٣٤٣ هـ)، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٠ هـ ١٩٨٠ م.
- ٢٢٩- مناهل العرفان في علوم القرآن، محمد عبدالعظيم الزرقاني، دار الفكر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٩٩٦ هـ.
- ٢٣٠-المنتخب من كتاب ذيل المذيل، محمد بن جرير طبري، (وفات ٣١٠ ف)، مؤسسه الاعلمي، بيروت.
- ٢٣١- المنتظم، علي بن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ)، شامله.
- ٢٣٢- مناقب علي بن ابي طالب، ابوحسن علي بن محمد واسطي شافعي مشهور به ابن مغازلي، (متوفى ٤٨٣ هـ)، مكتبة الاسلاميه، طهران، ١٣٩٤ هـ.
- ٢٣٣- منهاج السنة النبوية، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ٧٢٨ هـ، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦ هـ
- ٢٣٤- كتاب الموطا، مالك بن انس، (وفات ١٧٩ هـ)، دارالاحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول سال ١٤٠٩ هـ
- ٢٣٥- المواقف في علم الكلام، عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجي، دار الجيل، بيروت، الطبعة الأولى، ١٩٩٧ م.
- ٢٣٦- الموضوعات، علي بن جوزي، (وفات ٥٩٧ هـ)، مكتبة السلفية بالمدينة المنورة، ١٣٨٦ هـ ق.

- ٢٣٧- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي، (وفات ٧٤٨ هـ)، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٥ م.
- ٢٣٨- النبوات، حمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحراني أبو العباس، المطبعة السلفية، القاهرة، ١٣٨٦ هـ.
- ٢٣٩- نظم درر السمطين، محمد بن جمال الدين زرندي حنفي، (وفات ٧٥٠ هـ) مكتبة امير المؤمنين، ١٣٧٧ هـ
- ٢٤٠- نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر حسني مشهور به كتاني، شامله.
- ٢٤١- هدية العارفين، اسماعيل پاشا بغدادي، (وفات ١٣٣٩ هـ)، دار احياء التراث العربي، بيروت.
- ٢٤٢- هواتف ابن ابي دنيا، عبدالله بن محمد بن سفيان، (وفات ٢٨١ هـ).
- ٢٤٣- الوفاء باحوال المصطفى، علي ابن جوزي.
- ٢٤٤- وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلکان، (وفات ٦٨١ هـ)، دار صادر، بيروت.

فهرست کتاب

مشخصات کتاب	۷
مقدمه	۷
حدیث متواتر و پرهیز از حرام	۱۲
فصل اول: ابن تیمیه و امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۱۵
ابن تیمیه و حدیث: «علی همراه حق است»	۱۵
ابن تیمیه و تکذیب حدیث «طیر»	۲۴
ابن تیمیه و تکذیب حدیث غدیر	۳۵
۱. بیعت مردم در غدیر با امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>	۴۲
۲. مولی به معنای خلافت	۴۶
ابن تیمیه و حدیث: «خدایا، دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد»	۵۰
ابن تیمیه و تکذیب حدیث «یوم الدار»	۵۳
دروغگویی ابن تیمیه در مورد حدیث عمرو بن میمون	۵۶
ابن تیمیه و حدیث منزلت	۶۳
مقابله سازی ابن تیمیه در برابر حدیث منزلت	۶۶
ابن تیمیه و حدیث تشبیه امیرالمؤمنین <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> به پیامبران	۶۷

- ۶۹..... ابن تیمیه و حدیث بستن درها
- ۷۶..... ۱. موضوع خلت:
- ۷۹..... اما مسأله سد ابواب
- ۸۴..... ابن تیمیه و حدیث مؤاخات و برادری
- ابن تیمیه و حدیث «علی فاروق بین حق و باطل است» و خیر: «ما منافقان را جز از دشمنی با
 ۸۸..... علی نمی‌شناسیم»
- ۹۰..... ابن تیمیه و تکذیب حدیث «علی ولی تمام مؤمنان بعد از من است»
- ۹۳..... ابن تیمیه و حدیث «من شهر علمم و علی دروازه آن»
- ۱۰۶..... ابن تیمیه و حدیث «داناترین شما در قضاوت و داوری»
- ۱۰۸..... ابن تیمیه و تکذیب حدیث «نگاه کردن به علی عبادت است»
- ۱۱۰..... تکذیب داستان ابلاغ
- ۱۲۰..... ابن تیمیه و تکذیب وجود خلیفه اول در جیش اسامه
- ۱۲۲..... ابن تیمیه و تکذیب نزول آیه ولایت در فضل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۱۲۵..... ابن تیمیه و آیه «تو (ای محمد!) بیم دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده هست.»
- ۱۲۶..... ابن تیمیه و آیه «آن را تنها گوشه‌های شنوا دریابد»
- ۱۲۸..... ابن تیمیه و نسبت فتاوی‌ای خلاف نص به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۱۳۱..... نسبت خاستگاری امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از دختر ابوجهل
- ۱۴۰..... طعن دیگر ابن تیمیه به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ با استدلال بر اکاذیب

- ۱۴۳..... ابن تیمیه و مقدار آگاهی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
- ۱۵۲..... ابن تیمیه و اعلم امت
- ۱۷۴..... ابن تیمیه و سعی در انکار خلافت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۱۸۰..... خلافت از نظر ابن تیمیه
- ۱۸۲..... وضع احادیث در فضل خلفا با اعتراف بزرگان اهل سنت
- ۱۹۳..... عمر بن خطاب خلیفه‌ی عملی نه ابوبکر
- ۱۹۹..... امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ سزاوارترین شخص بر خلافت
- ۲۱۱..... برخی دلائل خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۱۴..... ابن تیمیه و نبردهای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۱۶..... ابن تیمیه و فرار شیخین از جنگها
- ۲۲۷..... ابن تیمیه و حافظ قرآن نبودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۳۱..... ابن تیمیه و آیین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در کودکی
- ۲۳۵..... ابن تیمیه و شاگردی ابن عباس
- ۲۳۷..... ابن تیمیه و مستجاب الدعوه بودن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۴۰..... ابن تیمیه و طعن‌های نسبت نبردهای جمل و صفین
- ۲۴۶..... آیا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از کرده‌ای خود پشیمان شد؟
- ۲۴۸..... پشیمانی متخلفین از یاری نکردن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۲۴۸..... پشیمانی ام‌المؤمنین عایشه

- ۲۴۹..... پشیمانی عبد الله بن عمر:
- ۲۵۱..... پشیمانی سعد بن ابی وقاص:
- ۲۵۲..... آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تصرف بر جان و مال مردم بود؟
- ۲۵۳..... آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردهایش نص و دلیل شرعی نداشت؟
- ۲۶۰..... ابن تیمیه و سعی بر انکار حدیث «عمار را گروه طغیانگر می‌کشد»
- ۲۶۴..... دلایل دیگر در رد این ادعا
- ۲۷۳..... آیا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام از نوع جهاد واجب نبود؟
- ۲۷۷..... آیا اکثر صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌هایش موافق نبودند؟
- ۲۸۳..... آیا بهترین‌های امت از جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام ناراضی بودند؟
- ۲۹۰..... ابن تیمیه و شراب
- ۲۹۹..... ابن تیمیه و دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۰۰..... ابن تیمیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۰۱..... ابن تیمیه و دفاع از قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و خوارج
- ۳۰۴..... ابن تیمیه و تکذیب حدیث ذلیل گشتن مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۰۸..... دفاع ابن تیمیه از بنی امیه
- ۳۰۹..... خداوند متعال اسلام را با دست فاجران نصرت می‌دهد
- ۳۱۱..... «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه هستند
- ۳۱۳..... بنی امیه ملعون از لسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند

- ۳۱۶..... ابن تیمیه و حدیث لعن معاویه
- ۳۲۱..... دلائل ناصبی بودن ابن تیمیه
- ۳۲۹..... فصل دوّم: ابن تیمیه و اهل بیت علیهم السلام
- ۳۲۹..... ابن تیمیه و توهین به خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۳۰..... ابن تیمیه و مسأله برتری اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۱..... اکاذیب ابن تیمیه در مسأله برترین امت
- ۳۴۹..... برتری شیخین در اطاعت از خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۵۷..... ابن تیمیه و حدیث «ثقلین»
- ۳۶۲..... ابن تیمیه و حدیث دوازده خلیفه
- ۳۶۸..... ابن تیمیه و حدیث «سفینه»
- ۳۷۰..... ابن تیمیه و آیه «موده»
- ۳۷۴..... ابن تیمیه و حدیث «خدا ذریه فاطمه را بر آتش حرام گردانید»
- ۳۷۵..... ابن تیمیه و حدیث «خداوند به غضب فاطمه غضب می کند»
- ۳۷۶..... ابن تیمیه و اخبار مطالبه فذک و ارث
- ۳۷۸..... اما مسأله فذک:
- ۳۸۰..... ابن تیمیه و امام حسن علیه السلام
- ۳۸۵..... دلائل شهادت امام حسن علیه السلام به دست معاویه
- ۳۸۸..... علل صلح امام حسن علیه السلام

- ۳۹۰..... قول امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ: خلافت حق من است
- ۳۹۱..... بنی امیه میمون‌هایی هستند در منبر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۳۹۲..... امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و معرفی معاویه
- ۳۹۴..... روش متناقض ابن تیمیه در برخورد با روایات
- ۳۹۶..... ابن تیمیه و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳۹۸..... ابن تیمیه و تکذیب حوادث بعد از قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳۹۹..... پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بوسه بر خاک کربلا
- ۴۰۰..... اخبار پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از داستان کربلا و گریه بر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴۰۳..... اخبار امیرالمؤمنین و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ در مورد داستان کربلا
- ۴۰۷..... دستور مستقیم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای خروج
- ۴۰۸..... فرمان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر یاری امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴۰۸..... غضب خداوند متعال به خاطر قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴۰۹..... حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مشاهده قتل امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴۱۰..... سر مبارک امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و تلاوت قرآن
- ۴۱۱..... گریه و عزاداری جنیان برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴۱۴..... گریه زمین و آسمان برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و سرخی آسمان
- ۴۲۰..... دروغ‌های دیگر ابن تیمیه
- ۴۲۲..... دفاع از یزید و توجیه اهانت‌های او

- ۴۲۷..... ابن تیمیه و تکذیب بردن سر مبارک امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام برای یزید
- ۴۳۱..... برخی از جنایات یزید بر مردم مدینه
- ۴۳۶..... معاویه و امر یزید به قتل اهل مدینه
- ۴۳۹..... کتبی که وهابی‌ها در فضل یزید و بنی امیه نوشته‌اند
- ۴۴۱..... فصل سوم: نگاهی به برخی عقاید ابن تیمیه
- ۴۴۱..... ابن تیمیه و تشبیه
- ۴۴۸..... مخالفت‌های البانی با ابن تیمیه
- ۴۵۲..... ابن تیمیه و مسأله قدیم بودن عالم
- ۴۵۴..... ابن تیمیه و فناپذیری جهنم
- ۴۵۷..... ابن تیمیه و شرك (توسل و استغاثه)
- ۴۶۵..... فصل چهارم: دیدگاه دانشمندان در باره ابن تیمیه
- ۴۶۵..... دانشمندان معاصر ابن تیمیه
- ۴۹۵..... دیدگاه برخی از علمای پس از قرن نهم
- ۴۹۹..... فصل پنجم: محمد بن عبدالوهاب و وهابیت
- ۴۹۹..... سیصد جهاد محمد بن عبدالوهاب با مشرکین
- ۵۰۰..... سلیمان بن عبدالوهاب اولین مخالف برادرش
- ۵۰۳..... ابن عبدالوهاب و پیروانش قتل و خون اهل سنت را مباح می‌دانستند
- ۵۰۴..... نظر سلیمان بن عبدالوهاب در باره برادرش

- پاره‌ای از عقاید محمد بن عبدالوهاب و توهین بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۵۰۷
- اهانت به فقه و شرك خواندن آن ۵۰۹
- توحید واقعی را کسی جز ابن عبدالوهاب نشناخته است ۵۱۱
- کتبی که در رد بر عقاید وهابیان نوشته شده ۵۱۷
- کتاب «الوهابية في نظر علماء المسلمين» ۵۱۷
- نگاهی به کتاب حسن بن فرحان ۵۴۳
- مذهب ابن فرحان ۵۴۳
- ابن فرحان و واژه «وهابیت» ۵۴۶
- ابن عبدالوهاب و ستایش بعضی از کفار ۵۴۸
- ابن عبدالوهاب و تکفیر ۵۵۰
- فتاوی عجیب وهابی‌ها ۵۷۶
- وهابیت و تکفیر یکدیگر ۵۷۹
- تقسیم شدن وهابی‌ها به گروه‌ها ۵۸۰
- نسبتهایی که علما به ابن عبدالوهاب داده‌اند ۵۸۴
- ابن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین ۵۸۶
- غلو وهابی‌ها نسبت به شیخ ۵۸۸
- من زیدی نیستم اما ۵۹۵
- احادیث در مورد اهل نجد ۵۹۸

۶۰۰.....	اسلام و حکم تکفیر و قتل مسلمین.....
۶۰۲.....	نتیجه.....
۶۰۶.....	فهرست مصادر.....
۶۲۷.....	فهرست کتاب.....